

مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه
دفتر تدوین متون درسی حوزه‌های علمیه



۴/۲۶۴/۳



درسنامه نقد

فقه است



مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه

الحمد لله
الرحمن
الرحيم

رقت تدوین متون درسی حوزه های علمیه

درسنامه نقد و هابیت

آیت الله العظمی جعفر سبحانی تبریزی (مدظله العالی)

با تحقیق و اضافات

مرتضی محیطی

دفتر تدوین متن و درسی حوزه های علمیه

فهرست مطالب

۲۳	نواندیشی دینی و عملکرد وهابیان
۲۵	پایه‌های مکتب سلفیه
۲۷	دیباچه
۳۱	مقدمه مرکز
۳۳	درس اول: مروری بر تاریخ سلفیت (۱)
	تاریخ پیدایش و مبانی فکری مکتب سلفیه
۳۴	سلفی‌گری
۳۴	پایه‌گذار مکتب سلفیه
۳۵	مروری بر اندیشه‌های ابن تیمیه
۳۵	۱. تجسیم و تشبیه و اثبات جهت برای خداوند
۳۷	۲. کاستن از مقام انبیا و اولیا
۳۷	۳. انکار فضایل اهل بیت علیهم‌السلام ، به‌ویژه امام علی علیه‌السلام
۳۸	۴. تحریف مفهوم «عبادت»
۳۸	۵. اجتهادگرایی و مقابله با تقلید
۳۹	۶. تکفیر مسلمانان
۴۰	بازتاب فتوای ابن تیمیه
۴۲	پرسش
۴۲	رواق اندیشه
۴۳	درس دوم: مروری بر تاریخ سلفیت (۲)
	نقش وهابیت در احیا و گسترش مکتب سلفیه
۴۴	محمد بن عبدالوهاب: معمار تفکر سلفی‌گری
۴۷	سرکوب وهابیان و رونق مجدد آنان
۴۸	پیامدهای مکتب ابن تیمیه
۴۸	اصلی‌ترین عوامل رشد وهابیت
۴۹	باطل، نابودشدنی است
۵۱	پرسش
۵۱	رواق اندیشه
۵۱	برخی منابع مفید

۵۳	درس سوم: توحيد و شرک (۱)
	اهمیت تطبیق مراتب توحيد
۵۴	مراتب توحيد
۵۵	تقسیم نادرست «توحيد» و خطا در تطبیق «توحيد ربوبی»
۵۷	تصور ملازمه بین توسل و عقیده به ربوبیت
۵۷	نقش اسباب در تدبیر جهان
۵۸	خلط بین «توحيد در عبادت» و «توحيد در الوهیت»
۵۹	کلید حل اختلاف: تبیین «توحيد در عبادت»
۶۰	محل نزاع در «توحيد در عبادت»
۶۰	راه‌های دستیابی به مفهوم «عبادت»
۶۰	راه اول: مراجعه به کتاب‌های لغت
۶۲	راه دوم: رجوع به قرآن و سنت
۶۳	پرسش
۶۳	رواق اندیشه
۶۵	درس چهارم: توحيد و شرک (۲)
	تعریف توحيد در عبادت
۶۶	راه سوم: تحلیل و بررسی عمل عرف
۶۶	تحلیل عمل موحدان
۶۷	تحلیل عمل بت‌پرستان
۶۸	دلایل قرآنی بر شرک ربوبی بت‌پرستان
۷۱	ملاحظه تاریخیچه بت‌پرستی
۷۳	قاعده‌ای منطقی و اصولی
۷۴	تعریف «عبادت» از دیدگاه علمای شیعه
۷۴	پاسخ نقضی به همه شبهات وهابیان درباره شرک
۷۶	پرسش
۷۶	رواق اندیشه
۷۶	برخی منابع مفید
۷۷	درس پنجم: اسلام، ایمان و کفر (۱)
	مفهوم و ارتباط اسلام و ایمان
۷۸	مفهوم اسلام و راه‌های اثبات آن

۸۰	دیدگاه وهابیان درباره اثبات اسلام
۸۰	بررسی و نقد
۸۳	مفهوم ایمان
۸۳	متعلقات ایمان
۸۴	نسبت بین اسلام و ایمان
۸۵	بررسی و نقد دیدگاه وهابیان
۸۸	پرسش
۸۸	رواق اندیشه
۸۹	درس ششم: اسلام، ایمان و کفر (۲)
	ارتباط عمل با ایمان
	مفهوم کفر، اقسام و اسباب آن
۹۰	ارتباط عمل با ایمان
۹۱	بررسی و نقد دیدگاه وهابیان
۹۱	کلید حل معمای ارتباط ایمان با عمل
۹۳	مفهوم کفر
۹۳	اقسام و اسباب کفر
۹۵	اقسام و اسباب کفر نزد وهابیان
۹۶	بررسی و نقد
۹۸	پرسش
۹۸	رواق اندیشه
۹۸	برخی منابع مفید
۹۹	درس هفتم: حیات برزخی و ارتباط با ارواح اولیای الهی
۱۰۰	مروری بر حیات برزخی
۱۰۱	اثبات سمع موتی و ارتباط با برزخ
۱۰۲	اثبات ارتباط با عالم برزخ
۱۰۲	دلیل اول: آیات قرآن
۱۰۲	۱. سخن گفتن حضرت صالح علیه السلام با هلاک‌شدگان قوم خود
۱۰۳	۲. سخن گفتن حضرت شعیب علیه السلام با مردگان قوم خود
۱۰۳	۳. امر خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله برای پرسش از انبیای گذشته
۱۰۵	دلیل دوم: سیره نبوی

- ۱۰۵ ۱. روایات مربوط به زیارت قبور
- ۱۰۵ ۲. سخن گفتن پیامبر ﷺ با کشته‌شدگان جنگ بدر
- ۱۰۶ ۳. روایات مربوط به تلقین اموات
- ۱۰۷ دلیل سوم: سیره صحابه
- ۱۰۷ ۱. سخن گفتن ابوبکر با پیامبر ﷺ
- ۱۰۷ ۲. سخن گفتن امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب، با پیامبر ﷺ
- ۱۰۸ ۳. سفارش عثمان بن حنیف
- ۱۰۸ شبهات وهابیان
- ۱۰۸ شبهه اول: قرآن، شنیدن اموات را رد می‌کند
- ۱۰۹ پاسخ شبهه اول
- ۱۱۰ شبهه دوم: برزخ مانع ارتباط با اموات است
- ۱۱۰ پاسخ شبهه دوم
- ۱۱۱ نتیجه
- ۱۱۲ پرسش
- ۱۱۲ رواق اندیشه
- ۱۱۲ برخی منابع مفید
- ۱۱۳ درس هشتم: توسل (۱)
- حقیقت توسل و اقسام آن
- ۱۱۴ حقیقت توسل
- ۱۱۴ قانون سببیت در نظام هستی
- ۱۱۵ فاعلیت طولی خداوند
- ۱۱۸ نقش وحی در معرفی اسباب
- ۱۱۹ اقسام توسل
- ۱۱۹ ۱. توسل به اسما و صفات الهی
- ۱۲۰ ۲. توسل به قرآن مجید
- ۱۲۰ ۳. توسل به عمل صالح
- ۱۲۱ الف) توسل حضرت ابراهیم علیهِ السلام به تعمیر کعبه
- ۱۲۲ ب) توسل به عمل صالح، قبل از اسلام
- ۱۲۲ ۴. توسل به دعای صالحان
- ۱۲۳ محل نزاع در توسل به دعای صالحان

۱۲۴	پرسش
۱۲۴	رواق اندیشه
۱۲۵	درس نهم: توسل (۲)
	توسل به دعای صالحان در برزخ
۱۲۶	اثبات مشروعیت توسل به دعای پیامبر ﷺ در برزخ
۱۲۶	اطلاق آیه ۶۴ سوره نساء
۱۲۷	فهم مسلمانان صدر اسلام از آیه ۶۴ سوره نساء
۱۲۷	عبارت‌های علمای اسلام درباره آیه ۶۴ سوره نساء
۱۳۰	شبهات وهابیان
۱۳۱	شبهه اول: توسل به اموات، شرک است
۱۳۱	پاسخ شبهه اول
۱۳۱	شبهه دوم: به توسل نیازی نیست
۱۳۲	پاسخ شبهه دوم
۱۳۲	شبهه سوم: توسل به دعای اموات، لغو است
۱۳۲	پاسخ شبهه سوم
۱۳۳	نتیجه
۱۳۴	پرسش
۱۳۴	رواق اندیشه
۱۳۵	درس دهم: توسل (۳)
	توسل به جاه و مقام اولیای الهی در سیره نبوی
۱۳۶	شرک نبودن این نوع توسل
۱۳۷	اثبات مشروعیت توسل به جاه و مقام اولیای الهی
۱۳۷	دلیل اول: سیره نبوی
۱۳۷	۱. روایت عثمان بن حنیف
۱۳۹	اشکال وهابیان
۱۳۹	پاسخ اشکال وهابیان
۱۴۰	۲. توسل پیامبر ﷺ به مقام انبیا
۱۴۰	۳. روایت ابوسعید خدری
۱۴۱	دلیل دوم: سیره صحابه و تابعین
۱۴۱	۱. سفارش عثمان بن حنیف

- ۱۴۲ ۲. توسل خلیفه دوم به عمومی پیامبر ﷺ
- ۱۴۳ اشکال وهابیان
- ۱۴۳ پاسخ اشکال وهابیان
- ۱۴۳ ۳. توسل امام حسین علیه السلام به شخصیت پیامبر ﷺ
- ۱۴۴ ۴. سیره علی بن حسین علیه السلام
- ۱۴۶ پرسش
- ۱۴۶ رواق اندیشه
- ۱۴۷ درس یازدهم: توسل (۴)
- توسل به جاه و مقام اولیای الهی در سیره مسلمانان و سیره موحدان پیش از اسلام
- ۱۴۸ دلیل سوم: سیره مسلمانان
- ۱۴۸ دلیل چهارم: سیره موحدان پیش از اسلام
- ۱۴۸ ۱. پذیرش توبه حضرت آدم علیه السلام به حق محمد ﷺ
- ۱۴۹ ۲. قسم دادن خدا به حق یک کودک
- ۱۵۰ شبهات وهابیان
- ۱۵۱ شبهه اول: توسل به جاه و مقام صالحان، واسطه‌ای برای شرک است
- ۱۵۱ پاسخ شبهه اول
- ۱۵۱ شبهه دوم: صحابه به جاه و مقام پیامبر ﷺ توسل نمی‌کردند
- ۱۵۲ پاسخ شبهه دوم
- ۱۵۳ شبهه سوم: کسی بر گردن خداوند متعال حقی ندارد
- ۱۵۳ پاسخ شبهه سوم
- ۱۵۶ پرسش
- ۱۵۶ رواق اندیشه
- ۱۵۶ برخی منابع مفید
- ۱۵۷ درس دوازدهم: طلب شفاعت از صالحان (استشفاع)
- ۱۵۸ حقیقت شفاعت
- ۱۵۹ شرایط برخورداری از شفاعت
- ۱۵۹ شرط اول: اذن خداوند متعال به شفیع
- ۱۶۰ شرط دوم: مورد رضایت بودن شفاعت‌شونده
- ۱۶۱ تفاوت شفاعت با وساطت‌های دنیوی
- ۱۶۱ اثبات مشروعیت طلب شفاعت از ارواح اولیا

۱۶۱	دلیل اول: تحلیل حقیقت طلب شفاعت
۱۶۲	دلیل دوم: سیره صحابه
۱۶۲	۱. طلب شفاعت انس بن مالک از پیامبر ﷺ
۱۶۲	۲. طلب شفاعت علی بن ابی طالب ﷺ از پیامبر ﷺ
۱۶۳	۳. ماجرای سواد بن قارب
۱۶۳	شبهات و هائیان
۱۶۳	شبهه اول: شفاعت حق مطلق خداست
۱۶۴	پاسخ شبهه اول
۱۶۵	شبهه دوم: صرف طلب شفاعت از غیر خدا، سبب شرک می شود
۱۶۵	پاسخ شبهه دوم
۱۶۷	شبهه سوم: کسی نمی تواند از دسترنج دیگران استفاده کند
۱۶۸	پاسخ شبهه سوم
۱۶۹	شبهه چهارم: طلب شفاعت از مردگان، لغو است
۱۶۹	پاسخ شبهه چهارم
۱۷۰	پرسش
۱۷۰	رواق اندیشه
۱۷۰	برخی منابع مفید
۱۷۱	درس سیزدهم: کرامات اولیای الهی و ولایت تکوینی
۱۷۲	راه رسیدن به قدرت خارق العاده
۱۷۴	آثار تقوای الهی
۱۷۴	۱. دستیابی به بینش خاص
۱۷۵	۲. جدا کردن روح از بدن
۱۷۵	۳. چشم برزخی و مشاهده اجسام لطیف
۱۷۶	۴. شنیدن صدای موجودات لطیف
۱۷۷	۵. تصرف در جهان آفرینش
۱۷۷	الف) تصرف حضرت یوسف ﷺ
۱۷۸	ب) قدرت نمایی یاران حضرت سلیمان ﷺ
۱۷۹	ج) قدرت حضرت سلیمان ﷺ
۱۸۰	د) تصرف های حضرت مسیح ﷺ

۱۸۱	نتیجه
۱۸۳	شبهات و هایتان
۱۸۳	شبهه اول: کرامات، به موارد نص منحصر است
۱۸۳	پاسخ شبهه اول
۱۸۴	شبهه دوم: اموات قدرتی ندارند تا کرامت داشته باشند
۱۸۴	پاسخ شبهه دوم
۱۸۴	شبهه سوم: استفاده از قدرت غیبی، به «معجزه» اختصاص دارد
۱۸۴	پاسخ شبهه سوم
۱۸۴	نتیجه
۱۸۶	پرسش
۱۸۶	رواق اندیشه
۱۸۶	برخی منابع مفید
۱۸۷	درس چهاردهم: استغاثه به اولیای الهی (۱)
	استغاثه به ارواح صالحان در کتاب و سنت
۱۸۸	مفهوم استغاثه
۱۸۸	محل نزاع
۱۸۹	اثبات مشروعیت استغاثه به اموات
۱۹۰	دلیل اول: آیات قرآن
۱۹۰	۱. استغاثه پیروان حضرت موسی علیه السلام به او
۱۹۱	۲. درخواست حضرت سلیمان علیه السلام از یارانش
۱۹۱	۳. استسقای بنی اسرائیل از حضرت موسی علیه السلام
۱۹۳	دلیل دوم: سیره نبوی
۱۹۴	دلیل سوم: سیره صحابه
۱۹۴	۱. استغاثه به پیامبر صلی الله علیه و آله در خشک سالی
۱۹۴	۲. سفارش عثمان بن حنیف به توسل و استغاثه
۱۹۶	فتاوی علمای اسلام
۱۹۸	پرسش
۱۹۸	رواق اندیشه

۱۹۹	درس پانزدهم: استغاثه به اولیای الهی (۲)
	پاسخ به شبهات وهابیان در مسئله استغاثه
۲۰۰	شبهات وهابیان
۲۰۰	شبهه اول: خواندن چیزی غیر از الله، شرک است
۲۰۱	پاسخ شبهه اول
۲۰۲	شبهه دوم: استغاثه به مخلوقات، مستلزم «شرک ربوبی» است
۲۰۲	پاسخ شبهه دوم
۲۰۳	شبهه سوم: استغاثه به اموات، شرک است
۲۰۴	پاسخ شبهه سوم
۲۰۴	شبهه چهارم: استغاثه به فرد غایب، شرک است
۲۰۵	پاسخ شبهه چهارم
۲۰۶	شبهه پنجم: استغاثه در امور فوق بشری، مستلزم شرک است
۲۰۶	پاسخ شبهه پنجم
۲۰۷	شبهه ششم: استغاثه برخلاف سنت نبوی است
۲۰۷	پاسخ شبهه ششم
۲۰۸	شبهه هفتم: استغاثه مخالف روش سلف است
۲۰۸	پاسخ شبهه هفتم
۲۰۸	شبهه هشتم: استغاثه، لغو است
۲۰۹	پاسخ شبهه هشتم
۲۱۰	پرسش
۲۱۰	رواق اندیشه
۲۱۰	برخی منابع مفید
۲۱۱	درس شانزدهم: نذر و ذبح برای خدا
۲۱۲	اهدای ثواب به اموات
۲۱۲	صورت اول: بهره‌مندی میت از ثواب اعمالی که در آن نقش داشته است
۲۱۳	صورت دوم: بهره‌مندی میت از اعمال نیک دیگران
۲۱۴	اثبات مشروعیت اهدای ثواب به اموات
۲۱۴	دلیل اول: آیات قرآن
۲۱۴	۱. استغفار فرشتگان برای مؤمنان
۲۱۴	۲. دعا و استغفار مؤمنان در حق مؤمنان گذشته

۲۱۵	دلیل دوم: روایات
۲۱۸	دیدگاه علمای اهل سنت
۲۱۸	تبیین حقیقت نذر و ذبح برای صالحان
۲۲۰	شبهات و هابیان
۲۲۰	شبهه اول: نذر و قربانی برای غیر خدا شرک است
۲۲۰	پاسخ شبهه اول
۲۲۱	شبهه دوم: هدیه کردن ثواب اعمال برخلاف قرآن است
۲۲۱	پاسخ شبهه دوم
۲۲۳	پرسش
۲۲۳	رواق اندیشه
۲۲۳	برخی منابع مفید
۲۲۵	درس هفدهم:
	سوگند به غیر خدا
۲۲۶	اثبات مشروعیت سوگند به غیر خدا
۲۲۶	دلیل اول: آیات قرآن
۲۲۷	دلیل دوم: سیره نبوی
۲۲۹	دلیل سوم: سیره صحابه
۲۲۹	فتواهایی فقها درباره سوگند به غیر خدا
۲۳۰	شبهه و هابیان: قسم به غیر خدا سبب شرک اصغر می شود
۲۳۰	پاسخ شبهه
۲۳۲	پرسش
۲۳۲	رواق اندیشه
۲۳۲	برخی منابع مفید
۲۳۳	درس هجدهم: نام گذاری به «عبدالنبی»، «عبدالحسین» و...
۲۳۴	اثبات مشروعیت این گونه نام گذاری ها
۲۳۴	دلیل اول: توجه به معانی سه گانه عبودیت
۲۳۴	۱. عبودیت تکوینی
۲۳۴	۲. عبودیت وضعی و قانونی
۲۳۵	۳. عبودیت تشریفی و اخلاقی
۲۳۶	دلیل دوم: تأیید پیامبر ﷺ

۲۳۷	دلیل سوم: رجوع به لغت
۲۳۷	شبهات و هائیان
۲۳۷	شبهه اول: نام‌گذاری به این‌گونه نام‌ها موجب شرک است
۲۳۸	پاسخ شبهه اول
۲۳۹	شبهه دوم: این‌گونه نام‌گذاری‌ها بازگشت به رسوم جاهلیت است
۲۳۹	پاسخ شبهه دوم
۲۴۰	شبهه سوم: فقها اجماع دارند که این‌گونه نام‌گذاری‌ها حرام است
۲۴۰	پاسخ شبهه سوم
۲۴۱	پرسش
۲۴۱	رواق اندیشه
۲۴۱	برخی منابع مفید
۲۴۳	درس نوزدهم: سنت و بدعت (۱)
	مفهوم و ارکان بدعت
۲۴۴	مفهوم بدعت
۲۴۵	تحلیل و بررسی حقیقت بدعت
۲۴۵	الف) شرایط قانون‌گذار در شریعت
۲۴۵	۱. شناخت انسان
۲۴۶	۲. بی‌نیاز بودن
۲۴۶	۳. مقهور نبودن
۲۴۷	ب) ارکان بدعت
۲۴۷	۱. قصد تشریع در دین
۲۴۷	مثال‌هایی از بدعت لغوی
۲۴۸	۲. نداشتن دلیل شرعی عام یا خاص
۲۴۹	۳. نشر و ترویج آن
۲۴۹	نتیجه
۲۵۰	معنای بدعت حسنه و سیئه
۲۵۲	پرسش
۲۵۲	رواق اندیشه

۲۵۳	درس بیستم: سنت و بدعت (۲)
	ریشه‌های بدعت‌گذاری و دلایل حرمت بدعت
۲۵۴	ج) دلایل حرمت بدعت
۲۵۴	دلیل اول: درک عقل
۲۵۴	دلیل دوم: آیات قرآن
۲۵۵	دلیل سوم: روایات
۲۵۶	د) ریشه‌های بدعت‌گذاری
۲۵۶	۱. تقدس مآبی و اعمال سلیقه شخصی
۲۵۸	۲. تعصب‌های ناروا
۲۵۸	۳. اختلاف در مصادر تشريع
۲۵۹	۴. بی‌عدالتی در بررسی اسناد روایات، و همچنین ادعای اجماع دروغین
۲۶۰	راه پیشگیری از بدعت در دین
۲۶۴	پرسش
۲۶۴	رواق اندیشه
۲۶۴	برخی منابع مفید
۲۶۵	درس بیست‌ویکم: زیارت قبور (۱)
	زیارت قبور برای زنان
۲۶۶	مروزی بر مشروعیت اصل مسئله زیارت قبور
۲۶۶	الف) آثار و فواید زیارت قبور
۲۶۶	۱. التیام درونی
۲۶۷	۲. عبرت‌گرفتن
۲۶۷	۳. ترغیب به دانش‌اندوزی
۲۶۷	۴. آشنایی با فرهنگ ایثار و شهادت
۲۶۷	۵. تجدید پیمان با آرمان‌های اولیای الهی
۲۶۸	ب) جواز زیارت قبور در آیات
۲۶۹	اشکال و هائیان و پاسخ به آن
۲۶۹	ج) زیارت قبور در سیره نبوی
۲۷۰	اثبات مشروعیت زیارت قبور توسط زنان
۲۷۰	دلیل اول: اطلاق روایات نبوی
۲۷۱	دلیل دوم: سیره عملی پیامبر ﷺ

۲۷۱	دلیل سوم: سیره فاطمه زهرا علیها السلام
۲۷۲	دلیل چهارم: سیره عایشه، همسر پیامبر صلی الله علیه و آله
۲۷۲	شبهات و هابیان
۲۷۲	شبهه اول: زیارت قبور برای زنان، موجب لعن خداوند است
۲۷۳	پاسخ شبهه اول
۲۷۳	شبهه دوم: روایات دال بر مشروعیت زیارت، منسوخ است
۲۷۳	پاسخ شبهه دوم
۲۷۴	شبهه سوم: زنان ضعیف النفس هستند
۲۷۴	پاسخ شبهه سوم
۲۷۵	پرسش
۲۷۵	رواق اندیشه
۲۷۷	درس بیست و دوم: زیارت قبور (۲)
	سفر برای زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله
۲۷۸	اتفاق فرقه‌های اسلامی بر استحباب زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله
۲۸۰	اثبات مشروعیت سفر برای زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله
۲۸۱	دلیل اول: روایات نبوی
۲۸۱	دلیل دوم: سیره سلف صالح
۲۸۱	۱. زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله توسط بلال
۲۸۲	۲. زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله توسط کعب الاحبار و عمر بن خطاب
۲۸۳	۳. زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله توسط فردی بیابان‌نشین
۲۸۴	۴. زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله توسط عمر بن عبدالعزیز
۲۸۴	دلیل سوم: سیره مسلمانان
۲۸۴	پاسخ به یک مغالطه
۲۸۵	دیدگاه و هابیان درباره سفر برای زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله
۲۸۵	بررسی و نقد این دیدگاه
۲۸۷	مستثنی منه در حدیث «لا تشد الرحال إلا إلى ثلاثة مساجد...»
۲۸۷	بررسی احتمال اول
۲۸۸	بررسی احتمال دوم
۲۸۹	نتیجه
۲۹۰	پرسش

۲۹۰	رواق اندیشه
۲۹۰	برخی منابع مفید
۲۹۱	درس بیست و سوم: ساخت بنا بر روی قبر (۱)
	اثبات مشروعیت ساخت بنا بر قبور
۲۹۲	تحلیل عقلی
۲۹۲	اهتمام ملت‌ها به حفظ آثار گذشتگان خود
۲۹۳	تاریخ مسیحیت، آینه عبرت مسلمانان
۲۹۴	دلایل مشروعیت ساخت بنا بر روی قبور
۲۹۴	دلیل اول: آیات قرآن
۲۹۴	الف) محبت پیامبر ﷺ و ذوی القربی
۲۹۵	مقدمه اول: وجوب محبت به اولیای الهی
۲۹۵	۱. وجوب ترجیح دادن محبت خدا و رسول در قرآن
۲۹۵	۲. وجوب مودت ذوی القربی
۲۹۶	مقدمه دوم: بیان راه‌های اظهار محبت به اولیای الهی
۲۹۷	۱. تبعیت؛ اولین علامت محبت
۲۹۷	۲. حفظ قبور آنان
۲۹۸	ترفع بیوت انبیا و ائمه اطهار ﷺ
۲۹۹	تبیین استدلال
۳۰۰	مصادیق این «بیوت»
۳۰۰	معنای «رفع»
۳۰۱	نتیجه
۳۰۱	پاسخ به یک پرسش
۳۰۲	ب) حفظ تابوت عهد
۳۰۳	ج) بنای بر قبور اصحاب کهف
۳۰۴	گفتار ناصواب البانی
۳۰۴	پاسخ به البانی
۳۰۵	خداوند عمل باطل را تأیید نمی‌کند
۳۰۵	نتیجه
۳۰۵	دلیل دوم: بنای بر قبور؛ فاقد ملاک‌های شرک و بدعت
۳۰۷	پرسش

۳۰۷	رواق اندیشه
۳۰۹	درس بیست و چهارم: ساخت بنا بر روی قبر (۲)
	نقد دیدگاه وهابیان در مسئله ساخت بنا بر روی قبور
۳۱۰	دلیل وهابیان بر حرمت بنای بر قبور: حدیث ابوالهیاج اسدی
۳۱۰	بررسی سند حدیث ابوالهیاج
۳۱۱	۱. شخصیت و کعب
۳۱۱	۲. سفیان ثوری
۳۱۲	۳. حبیب بن ابی ثابت
۳۱۲	۴. ابوالثعلبی
۳۱۲	۵. ابوالهیاج اسدی
۳۱۲	بررسی دلالت حدیث ابوالهیاج
۳۱۲	۱. معنای مفردات حدیث
۳۱۵	۲. مخالفت این حدیث با اجماع
۳۱۵	۳. عدم دلالت «تسویه» بر تخریب بنا
۳۱۵	شبهه وهابیان
۳۱۵	پاسخ شبهه
۳۱۷	پرسش
۳۱۷	رواق اندیشه
۳۱۷	برخی منابع مفید
۳۱۹	درس بیست و پنجم: مشروعیت گریه بر اموات با صدای بلند
۳۲۰	دلایل مشروعیت گریه بر فراق عزیزان
۳۲۰	دلیل اول: فطری بودن احکام اسلامی
۳۲۱	دلیل دوم: سیره نبوی
۳۲۱	۱. گریه رسول خدا ﷺ بر مرگ فرزندش ابراهیم
۳۲۲	۲. گریه پیامبر اکرم ﷺ بر حضرت حمزه سیدالشهدا
۳۲۳	۳. گریه پیامبر ﷺ بر فرزند زینب، دختر پیامبر ﷺ
۳۲۳	دلیل سوم: سیره صحابه
۳۲۳	۱. گریه فاطمه زهرا علیها السلام بر پیامبر ﷺ
۳۲۴	۲. گریه انصار بر شهدای جنگ احد
۳۲۴	۳. گریه اصحاب پیامبر ﷺ در رحلت آن حضرت

۳۲۵	از پیامدهای انحراف وهابیان از اسلام
۳۲۶	بررسی و نقد دلیل وهابیان برای منع گریه بر میت
۳۲۸	پرسش
۳۲۸	رواق اندیشه
۳۲۸	برخی منابع مفید
۳۲۹	درس بیست و هشتم: دعا در کنار قبور صالحان
۳۳۰	دلایل مشروعیت دعا در کنار قبور صالحان
۳۳۰	دلیل اول: سنت پیامبر ﷺ
۳۳۰	۱. طلب عافیت در کنار قبور
۳۳۱	۲. آموزش دعا در کنار قبور
۳۳۲	۳. حضور طولانی در کنار قبور
۳۳۲	۴. درخواست رحمت در کنار قبور
۳۳۳	دلیل دوم: اقتضای شرافت مدفن اولیای الهی
۳۳۵	فتاوی امامان مذاهب
۳۳۶	دلایل وهابیان بر نامشروع بودن دعا در کنار قبور
۳۳۷	۱. استناد به روایت نبوی
۳۳۷	بررسی و نقد این دلیل
۳۳۸	۲. استناد به قاعدة سند ذرایع
۳۳۹	بررسی و نقد این دلیل
۳۴۱	پرسش
۳۴۱	رواق اندیشه
۳۴۱	برخی منابع مفید
۳۴۳	درس بیست و هفتم: تبرک به آثار اولیای الهی
۳۴۴	معنا و مفهوم تبرک
۳۴۵	«تبرک» در امت های پیشین
۳۴۶	محل نزاع
۳۴۶	دلایل مشروعیت تبرک
۳۴۷	الف) تبرک در آیات قرآن
۳۴۷	۱. تبرک به قبر اصحاب کهف
۳۴۷	دفع توهم

۳۴۸	۲. نابوت عهد
۳۵۰	ب) تبرک در سیره اهل بیت علیهم السلام و صحابه
۳۵۰	۱. تبرک بضعة النبی علیه السلام به خاک قبر پیامبر صلی الله علیه و آله
۳۵۰	۲. وصیت شیخین به دفن شدن در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله
۳۵۱	۳. تبرک ابویوب به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله
۳۵۱	۴. پیشنهاد عایشه برای رفع قحطی در مدینه
۳۵۲	۵. تبرک جستن عبدالله بن عمر به مکان های نماز خواندن پیامبر صلی الله علیه و آله
۳۵۲	۶. تبرک جستن ابوهریره به بوسیدن امام حسن علیه السلام
۳۵۲	۷. تبرک جستن مسلمانان به مرکب علی بن موسی الرضا علیه السلام
۳۵۳	۸. جواز تبرک به منبر پیامبر صلی الله علیه و آله از نظر احمد بن حنبل
۳۵۴	۹. تبرک جستن احمد بن حنبل به پیراهن امام شافعی
۳۵۴	شبهات و هائیان
۳۵۴	شبهه اول: شبهات تبرک به بت پرستی
۳۵۵	پاسخ شبهه اول
۳۵۵	شبهه دوم: ذریعه به شرک
۳۵۶	پاسخ شبهه دوم
۳۵۶	شبهه سوم: ادعای اجماع صحابه
۳۵۶	پاسخ شبهه سوم
۳۵۷	شبهه چهارم: ادعای اجماع علما
۳۵۷	پاسخ شبهه چهارم
۳۵۷	نتیجه
۳۵۹	پرسش
۳۵۹	رواق اندیشه
۳۵۹	برخی منابع مفید
۳۶۱	درس بیست و هشتم: بزرگداشت سالروز ولادت اولیای الهی
۳۶۲	اثبات مشروعیت بزرگداشت سالروز ولادت اولیای الهی
۳۶۶	شبهات و هائیان
۳۶۶	شبهه اول: جشن میلاد، نوعی شرک است
۳۶۶	پاسخ شبهه اول

۳۶۶	شبهه دوم: برپایی جشن میلاد، بدعت است
۳۶۶	پاسخ شبهه دوم
۳۶۷	شبهه سوم: صحابه این کار را انجام نداده‌اند
۳۶۷	پاسخ شبهه سوم
۳۶۹	پرسش
۳۶۹	رواق اندیشه
۳۶۹	برخی منابع مفید
۳۷۱	درس بیست‌ونهم: سجده بر تربت کربلا
۳۷۲	اثبات مشروعیت سجده بر تربت حسین علیه السلام
۳۷۳	سجده بر حصیر
۳۷۴	پرسش
۳۷۴	رواق اندیشه
۳۷۴	برخی منابع مفید
۳۷۵	خاتمه
۳۷۵	مطلب اول
۳۷۵	نمونه‌هایی از تحریف کتاب‌ها به دست وهابیان
۳۷۶	مطلب دوم
۳۷۹	کتابنامه

نواندیشی دینی و عملکرد وهاییان

پیروان پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله، پس از رحلت ایشان، با سلسله رویدادهایی روبه‌رو شدند که پاسخ آنها را در میراث اسلامی، یعنی کتاب و سنت، پیدا نکردند. این مشکل زمانی رخ داد که مجاهدان و رزمندگان اسلامی به کشورگشایی پرداختند و ناگهان با فرهنگ و گزاره‌های جدیدی روبه‌رو شدند که توان پاسخ‌گویی به آنها را نداشتند. در بازگشایی این نوع از مشکلات، پیروان خاندان رسالت به امامان معصوم علیهم السلام پناه بردند و گروه‌ها را گشودند؛ ولی پس از پدیده غیبت امام، بار دیگر مشکل مسائلی نوظهور، به حوزه شیعه بازگشت. این بدان دلیل است که هرچه زمان بگذرد، پدیده‌های جدید می‌آفریند و در چنین شرایطی، «نواندیشی دینی با حفظ اصول و ضوابط ثابت» مطرح می‌شود که البته در پرتو تلاش‌های عالمان و فقیهان، تاکنون مشکلی در حوزه عقاید و احکام رخ نداده است. نواندیشی دینی در صورتی مورد پذیرش قرآن و سنت است که با اصول ثابت و پایدار درگیر نباشد؛ در غیر این صورت، چیزی جز تلاش مذبوحانه و اجتهاد در برابر نصوص نخواهد بود.

در آغاز قرن هشتم هجری، شخصی به نام «ابن تیمیه حرّانی» (۶۴۲ تا ۷۲۸ق) در محیط علمی شام، به‌زعم خود به نواندیشی دینی پرداخت و نتیجه تلاش‌های او، متهم کردن جامعه اسلامی به شرک و بدعت بود؛ ولی از آنجا که اندیشه‌های ناروای خود را در محیط‌های پربار علمی، همانند شام و مصر، مطرح کرده بود، چندان مورد استقبال بزرگان قرار نگرفت و پس از چندین بار محکوم شدن، در سال ۷۲۸ق در زندان دمشق درگذشت. در میانه‌های قرن دوازدهم هجری، فردی به نام «محمد بن عبدالوهاب» به مطالعه

کتاب‌های ابن تیمیه پرداخت و تحت تأثیر افکار او قرار گرفت. او خاندان آل سعود را با خود همدل ساخت و قراردادی میان آنان منعقد شد که به ظاهر تا به امروز برقرار است و در سایه این وحدت، محیط تحت تأثیر افکار او قرار گرفته است.

در طی دو قرن گذشته، فرزندان محمد بن عبدالوهاب و امیران آل سعود به قتل و غارت پرداخته و بارها به عراق و حجاز و سوریه حمله کرده و به کشتار مردم و غارت اموال پرداخته‌اند که تاریخ آل سعود، کاملاً حاکی از آن است.^۱

از روزی که استعمار پیر، انگلیس، با نقشه شیطانی خود خلافت عثمانی را درهم شکست، قلمرو عثمانی به صورت کشورهای کوچک در آمد تا سلطه بیگانگان بر آنها آسان باشد. در سال ۱۳۴۴ ق برابر با ۱۹۲۶ م، حرمین شریفین در اختیار آل سعود قرار گرفت و قدرت تبلیغی آنان دوچندان شد. با این همه، آنان از نظر مالی در تنگنا بودند؛ ولی با اکتشاف طلای سیاه (نفت) در سرزمین وحی، قدرت مالی آنان افزایش یافت و طبق قرارداد آنها با آل شیخ، تصمیم گرفته شد که یک‌پنجم درآمد نفت، برای تبلیغ وهابیت مصرف شود. در سایه ساخت دانشگاه‌ها در ریاض، مکه و مدینه و نیز دادن بورسیه به دانشجویان کشورهای اسلامی، توان تبلیغی آنان افزایش یافت و در بسیاری از کشورهای اسلامی با ساخت مساجد و اعزام دانشجویان آن کشورها به سرزمین‌های خود، اندیشه وهابیت به عنوان اندیشه‌ای نو مطرح شد که البته جز ایجاد اختلاف، نتیجه دیگری نداشته است.

روزگاری ساده‌دلان می‌اندیشیدند که حکومت وهابی، به‌گواه اینکه دست دزد را قطع می‌کند و زناکار را به سزای عملش می‌رساند، درصدد احیای اسلام و قوانین آن است؛ اما اقدامات اخیر تکفیری‌هایی همچون القاعده، داعش، جبهة النصرة و بوکوحرام، از چهره واقعی این نظام پرده برداشت و نشان داد که در پرتو این مکتب، آنان چگونه به قتل مسلمانان و ویران کردن زیرساخت‌ها می‌پردازند.

۱. نک: ابن بشر نجدی، عثمان بن عبدالله، عنوان المجد فی تاریخ نجد؛ ابن غنم، حسین، تاریخ نجد. نویسندگان این کتاب‌ها، از اعضای نظام وهابی هستند.

پایه‌های مکتب سلفیه

نواندیشی دینی وهابیت در چهار چیز خلاصه می‌شود:

۱. دعوت به تجسیم و تشبیه درباره خدا و صفات او؛
۲. تحقیر و پایین آوردن مقام پیامبران و اولیای الهی علیهم‌السلام؛
۳. محو آثار اسلامی، به گونه‌ای که از کلیه مشاهد مشرفه و آثار پیامبران پیشین چیزی باقی نمانده است؛

۴. تکفیر همه مسلمانان و اینکه در زیر آسمان خدا همه فرقه‌های اسلامی کافرند و فقط کسانی موحدند که غلام حلقه به گوش وهابیت باشند.

کتابی که اکنون در اختیار خوانندگان عزیز قرار گرفته است، درسنامه‌ای است که برای آگاهی از این مکتب تنظیم شده است.

اینجانب خلاصه این مطالب را برای گروهی از علاقه‌مندان تدریس کردم و در این میان، دانشمند محترم جناب آقای محیطی به گردآوری آنها پرداختند که از زحمات او قدردانی و تشکر می‌شود.

این کتاب می‌تواند به صورت یک ماده درسی برای تربیت مبلّغ در حوزه نقد وهابیت، تدریس شود.

در پایان، از مؤسسه دار الإعلام لمدرسة أهل البيت علیهم‌السلام و مدیر محترم آن، جناب ثقة الاسلام آقای حاج شیخ مهدی مکارم، سپاسگزاری می‌شود که به نشر این کتاب اقدام نموده‌اند.

قم، مؤسسه امام صادق علیه‌السلام

جعفر سبحانی

۱۴ مرداد ۱۳۹۶ ش

برابر با

۱۲ ذی القعدة الحرام ۱۴۳۸ ق

رفتار تدوین متون درسی حوزه های علمیه

دیباچه

در سال‌های اخیر، جریان افراطی و تکفیری رشد زیادی در بین مسلمانان داشته است. این جریان با قرائتی نادرست از اسلام، به تکفیر و کشتار مسلمانان پرداخته و رفتارهای خشونت‌آمیز این جریان، چهره اسلام را لکه‌دار کرده است. دشمنان جهان اسلام نیز از این جریان‌ها برای تخریب کشورهای اسلامی استفاده می‌کنند و با گسترش این تفکر و جریان‌ها، موجب تفرقه بین مسلمانان می‌شوند. این در حالی است که خداوند متعال در آیه «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»^۱ به مسلمانان سفارش فرموده است که به ریسمان محکم الهی چنگ زنند و از تفرقه پرهیزند تا در سایه تعالیم قرآن و سنت صحیح نبوی، از تاریکی جهل به نور علم درآیند و به سعادت دنیا و آخرت دست یابند؛ اما مسلمانان به جای اینکه متحد شوند و در راه جهانی شدن اسلام قدم بردارند، در دام تفرقه و دشمنی گرفتار شدند.

درک صحیح اینکه کدام تفکر در جهان اسلام این مشکل را ایجاد کرده است، امری ضروری است تا با آن مقابله شود. بی‌شک اندیشه و هابیت که با نام بازگشت به فهم سلف و با ادعای نشر توحید و مبارزه با شرک ترویج می‌شود، از اصلی‌ترین اسباب این مشکل است. و هابیت با برداشت نادرست از مفاهیم اساسی دین مانند «توحید»، «اسلام و ایمان» و «سنت»، و همچنین با ظاهرگرایی در تفسیر متون دینی، بسیاری از مسلمانان را به شرک

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳؛ و همگی به ریسمان خدا (قرآن و اسلام و هرگونه وسیله وحدت) چنگ زنید و پراکنده نشوید.

متهم کرده و در قرن اخیر، گروه‌های متعدد تکفیری را در دامن خود پرورش داده است.^۱ ضرورت جلوگیری از ادامه این وضعیت بر کسی پوشیده نیست. بر این اساس، مؤسسه دارالاعلام لمدرسة أهل البيت (علیهم‌السلام)، از سال‌ها پیش دوره‌های تخصصی آموزش نقد وهابیت را به صورت پژوهش محور برگزار نموده، و سعی کرده است در این مسیر از عالمان و استادان بزرگ بهره کافی ببرد؛ از جمله حضرت آیت‌الله العظمی سبجانی (رحمته‌الله) ایشان یکی از بزرگ‌ترین شخصیت‌های علمی جهان اسلام هستند که در جهت اعتلای اسلام ناب، زحمات فراوانی کشیده و در نقد افکار وهابیت آثار فراوانی را که از نظر کمی و کیفی جایگاه بالایی دارند، به رشته تحریر درآورده‌اند. کتاب حاضر نیز برگرفته از تقریرات دروس تخصصی این عالم وارسته و خستگی‌ناپذیر است که برای استفاده بهتر طالبان علم به صورت درسنامه و به زبان ساده و روان آماده شده است. این درسنامه حاصل درس‌هایی تخصصی از نقد عقاید و مبانی وهابیت است که در سال تحصیلی ۱۳۹۴-۱۳۹۵ ش، حضرت آیت‌الله العظمی سبجانی (رحمته‌الله) برای دانش‌پژوهان مؤسسه دارالاعلام لمدرسة أهل البيت (علیهم‌السلام) ایراد فرموده‌اند. ایشان ضمن رضایت از دانش‌پژوهان این مؤسسه و سطح علمی آنان، امر فرمودند تا مؤسسه دارالاعلام لمدرسة أهل البيت (علیهم‌السلام)، تقریرات درسی ایشان را در قالب درسنامه‌ای آماده سازد و برای استفاده محققان منتشر کند. نقد برخی از شبهاتی که لازم است در درسنامه نقد عقاید وهابیت آورده شود و در این نسخه نیست، به دلیل عدم تدریس این عالم بزرگوار است که در صورت تدریس ایشان، در ویرایش‌های بعدی به این کتاب اضافه خواهد شد.

کتاب حاضر شامل ویژگی‌هایی است؛ از جمله:

۱. به شیوه درسنامه تنظیم شده است که برای تدریس در مراکز حوزوی، دانشگاهی و آموزشی مناسب است.

۱. برای آگاهی بیشتر، نک: جمعی از محققان مؤسسه دارالاعلام لمدرسة أهل البيت (علیهم‌السلام)، زادگاه ترویس، کتاب زادگاه ترویس یا تلاش تعدادی از محققان مؤسسه دارالاعلام لمدرسة أهل البيت (علیهم‌السلام) نگاشته شده و در انتشارات این مؤسسه به چاپ رسیده است. در این کتاب، به نحوه ارتباط تفکر وهابیت و جریان‌های تکفیری پرداخته شده است.

۲. رویکرد این کتاب، تفکیک بین وهابیت و مذاهب اسلامی است؛ زیرا در بسیاری از مسائل، برداشت وهابیان، با عقیده پیروان مذاهب اسلامی مخالف است؛ از این رو، در نقد مبانی اعتقادی وهابیت، تا جای ممکن به کتاب‌های معتبر اهل سنت، که آماج شبهات وهابیان قرار گرفته‌اند، استناد شده است.

۳. پنج موضوع «توحید و شرک»، «ایمان و کفر»، «ارتباط با برزخ»، «ولایت تکوینی» و «سنت و بدعت» محورهای اصلی این کتاب هستند که پس از تبیین دقیق هریک از این محورها و دیدگاه وهابیت در آن محورها، شبهات آنان مطرح و سپس نقد شده است.

۴. در هر درس، ابتدا یکی از مسائل اعتقادی مسلمانان با استناد به آیات و روایات تبیین و اثبات گردیده، و سپس شبهات وهابیان به ترتیب پرکاربردترین آنها درباره آن مسئله مطرح، و پاسخ داده شده است.

۵. در نقد شبهات وهابیان ابتدا از آیات قرآن، و در مرحله بعد، از «سنت نبوی»، «سیره سلف» و سایر دلایل استفاده شده است.

در پایان، از حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی رحمته الله علیه، که مؤسسه دارالاعلام لمدرسة أهل البيت علیهم السلام با عنایت ویژه ایشان راه خود را می‌پیماید، جناب حجت الاسلام والمسلمین حاج مهدی مکارم شیرازی (ریاست مؤسسه دارالاعلام لمدرسة أهل البيت علیهم السلام)، حجت الاسلام والمسلمین کوثری (معاونت آموزش مؤسسه)، جناب آقای دکتر ابوالفضل قاسمی (معاونت پژوهش سابق مؤسسه)، محقق محترم جناب حجت الاسلام والمسلمین مرتضی محیطی، ارزیابان محترم و دست‌اندرکاران مؤسسه، که ما را در آفاده سازی این کتاب یاری کردند و دفتر تدوین متون درسی حوزه که در چاپ این اثر سهم بسزایی داشته‌اند، قدردانی و تشکر می‌شود. با توجه به اینکه قرار است این اثر به عنوان متن درسی در حوزه علمیه مورد بررسی قرار گیرد، امیدواریم مورد استقبال استادان و محققان نقد وهابیت قرار گیرد و با پیشنهادها و انتقادهای خود بر غنای علمی این اثر بیفزایند.

مؤسسه دارالاعلام لمدرسة أهل البيت علیهم السلام

رفتار تدوین متون درسی حوزه های علمیه

مقدمه مرکز

از دیرباز یکی از سنت‌های حسنه حوزه شیعی و حوزیان، «آزاداندیشی» و «مواجهه علمی و عقلانی با شبهات» بوده است. و نشر معارف غنی اسلامی و تبیین صحیح آن و پاسخگویی به سوالات و دفاع منطقی از گزاره‌های دینی در برابر هجمه‌های گسترده معاندان و کژاندیشان از رسالت‌های حوزویان بوده است؛ که حاصل آنها در کنا جمع قابل توجهی از فقیهانی و عالمان دینی که در این راه جام شهادت را نوشیده‌اند، ده‌ها اثر علمی است که در طول تاریخ توسط اندیشمندان تولید گردیده است.

به‌درستی می‌توان گفت عالمان دین با قلم مزین به خون خویش حافظان معارف غنی دین بوده‌اند.

این موضوع بعد از انقلاب مقدس اسلامی و استقرار حکومت جمهوری اسلامی از جهش قابل توجهی برخوردار بوده است و اثر حاضر یکی از صدها اثری است که در این راستا و به برکت نظام مقدس اسلامی به زیرو طبع آراسته گردیده است.

دفتر تدوین در برابر همه استادان و محققانی که این کتاب با خوشه‌چینی از خرمین گران آنان فراهم شده است، بویژه حضرت آیت الله العظمی سبحانی (مدظله‌العالی) سر تواضع و فروتنی فرود می‌آورد. جا دارد که تلاش همه همکاران در مرکز تدوین متون و موسسه دارالاعلام لمدرسة اهل البيت (علیهم‌السلام) را ارج نهیم و از پیگیری و زحماتشان سپاسگزاری کنیم. اما سپاس حقیقی تنها شایسته خداوندی است که شناخت او سرآغاز همه معرفت‌ها و اطاعت از او سرچشمه همه خوبی‌ها و پاکی‌هاست.

سید حمید جزایری

مدیر دفتر تدوین متون درسی حوزه‌های علمیه

رفتار تدوین متون درسی حوزه های علمیه

درس اول:

مروری بر تاریخ سلفیت (۱)

تاریخ پیدایش و مبانی فکری مکتب سلفیه

وهابیان در فهم عقاید اسلامی به خطا رفته‌اند و صرفاً کسانی را مسلمان می‌دانند که عقاید و هابیت را بپذیرند. برای روشن ساختن خطاهای آنان و نقد شبهات این فرقه درباره عقاید اسلامی، نخست باید تاریخ پیدایش مکتب سلفیه و همچنین مبانی فکری آنان را بشناسیم و این مبانی فکری را نقد نماییم. در این درس، به معرفی «سلفی‌گری»، «تاریخ پیدایش مکتب سلفیه» و «شاخصه‌های فکری آنان» می‌پردازیم.

سلفی‌گری

«سلف» در لغت به معنای پیشینیان و گذشتگان است؛^۱ اما در اصطلاح به این معناست که برای فهم قرآن و سنت، به فهم سلف، یعنی صحابه، تابعان و علمای مورد اعتماد اصحاب حدیث در سه قرن اول، مراجعه کنیم و فهم آنان را از فهم علمای پس از آنها برتر بدانیم. از نگاه رهبران سلفیه فهم اشاعره، ماتریدیه، فلاسفه، عرفا و صوفیه دچار انحراف، بدعت و ضلالت است.^۲

پایه‌گذار مکتب سلفیه

«مکتب سلفیه»^۳ از قرن هشتم هجری و با شعار «پیروی از سلف» پا به عرصه وجود گذاشت. پایه‌گذار این مکتب، احمد بن عبدالحلیم حرّانی دمشقی معروف به «ابن تیمیه» است. او در سال ۶۶۱ق در شهر حرّان، از توابع شام، به دنیا آمد. وی در نوجوانی و پس از هجوم وحشیانه مغول، همراه پدرش به شام (دمشق) رفت و نزد پدر و بعضی علمای شام، فقه حنبلی را آموخت. در بیست‌سالگی، پس از مرگ پدرش، عهده‌دار تدریس شد و تا سال ۶۹۸ق، در شام به عنوان چهره‌ای مقبول مطرح بود؛ اما با آغاز قرن هشتم هجری، کم‌کم آثار انحراف در وی نمایان شد.^۴

ابن تیمیه با نگارش دو رساله به نام‌های العقیقة الواسطیة و الفتوی الحمویة الکبری، تفسیر جدیدی از مسائل اعتقادی عرضه کرد که البته با مفاهیم قرآن و سنت مغایر بود. دیدگاه‌های او، صرفاً اجتهاد در فروع احکام یا مسائل جزئی معرفتی نبود، بلکه با تغییر در مفاهیم

۱. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۶، ص ۳۳۰ و ۳۳۱؛ مصطفی، ابراهیم و دیگران، المعجم الوسیط، ج ۱، ذیل ماده «سلف».

۲. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، مجموع الفتاوی، ج ۴، ص ۱۲۶؛ ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، الفتوی الحمویة الکبری، ص ۲۳.

۳. «سلف» در لغت به معنای گذشتگان است و در اصطلاح، به مسلمانان سه نسل یا سه قرن صدر اسلام گفته می‌شود. منظور از «سلفیه» در این بحث، معنای لغوی آن یعنی پیروی از گذشتگان نیست؛ بلکه سلفیه به کسانی گفته می‌شود که فهم مسلمانان سه نسل صدر اسلام از قرآن و سنت را برتر از فهم سایر مسلمانان می‌دانند.

۴. سبحانی، جعفر، فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی، ج ۳، ص ۲۰.

اساسی دینی، مانند توحید و عبادت، قواعد و اصول اسلامی را نیز تغییر داد. با توجه به آثار ابن تیمیه، می‌توان «حدیث‌گرایی و شتاب‌زدگی در استناد به ظواهر متون دینی»^۱ و «تأکید بر نفی تقلید از ائمه اربعه و ترغیب به اجتهاد»^۲ را از شاخصه‌های فکری او دانست. وی بر اساس همین شاخصه‌ها با ارائه طرحی نو از اندیشه‌های احمد بن حنبل، مکتب سلفی‌گری را تأسیس نمود.

از ویژگی‌های بارز ابن تیمیه، که روش‌شناسی او در برخورد با متون دینی را نیز نشان می‌دهد، اطلاع نسبی او از علوم مختلف و در مقابل، اظهارنظر قطعی او در این علوم بود؛ به‌گونه‌ای که آرای خود را اغلب با ادعای اجماع استوار می‌ساخت یا اینکه دیدگاه خود را با نام فتوای اهل سنت عرضه می‌کرد.^۳ او در موارد بسیاری، فتوای خود را بر صحابه و ائمه سلف تحمیل می‌نمود و روایات معتبری را که با عقیده‌اش ناسازگار بود، تضعیف می‌کرد؛ تا جایی که ابن حجر عسقلانی در کتاب لسان المیزان، او را به‌خاطر این کار توبیخ کرده است.^۴

مروری بر اندیشه‌های ابن تیمیه

سرفصل‌های اندیشه‌ها و آرای مهم ابن تیمیه، که در حقیقت مبانی فکری و روش‌شناسی ابن تیمیه در استنباط و استدلال را نشان می‌دهد، عبارت است از:

۱. تجسیم و تشبیه و اثبات جهت برای خداوند

ابن تیمیه بدون توجه به هماهنگی آیات قرآن با یکدیگر، به روایات ضعیفی که حنا بله نقل کرده‌اند، استناد کرده است و با حمل برخی آیات بر معنای ظاهری آنها، خدا را «متحرک» و

۱. نک: ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، العقيدة الوسطية، فصل دوم؛ ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، الفتاوى المحمديّة الکبری، فصل مجمل مذهب اهل الحق في صفات الله تعالى.

۲. نک: ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، کتب و رسائل و فتاوی شیخ الإسلام ابن تیمیه، فصل ۲۰.

۳. «و لهذا صار للناس فيما ذكر الله في القرآن من الاستواء والمحيى ونحو ذلك ستة أقوال: ... وأولت المعتزلة الاستواء بالاستيلاء. و أما أهل السنة فيقولون: الاستواء على العرش صفة لله بلا كيف بحسب على الرجل الإيمان به ويكمل العلم فيه إلى الله». (ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، مجموع الفتاوى، ج ۱۶، ص ۳۹۶ تا ۴۰۰).

۴. نک: ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، لسان المیزان، ج ۶، ص ۳۱۹.

«نشسته بر تخت بر فراز آسمان‌ها» معرفی می‌کند.

او در وصف خداوند می‌نویسد:

جایز نیست کسی از پیش خود، برای خدا اندازه‌ای معلوم کند. ما به محدود بودن خدا ایمان داریم؛ اما فقط خدا از چگونگی آن خبر دارد. مکان خدا نیز معین است. او بر بالای عرش در بالای آسمان‌ها قرار دارد. پس کسی که ادعا کند خدا حد ندارد، قرآن را انکار کرده و خدا را «هیچ» فرض کرده است؛ زیرا خداوند در موارد متعددی از قرآن، حدّ خود را معین کرده و فرموده است: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾؛^۱ (خدای رحمان بر عرش قرار دارد).^۲

ابن تیمیه خدا را محدود پنداشته و «عرش» را به معنای «سریر» (تخت فرمانروایی) و «استوی» را به معنای «جلوس» گرفته است و می‌گوید که «إِنَّ اللَّهَ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» یعنی «جلس علی السریر». آن‌گاه برای فرار از لازمه سخنان خود که تشبیه و تجسیم است، می‌گوید: «بر تخت نشستن خدا مطلبی روشن و معلوم است؛ اما کیفیت آن را کسی جز خدا نمی‌داند»؛^۳ در حالی که این دو متفاوت‌اند. کلمه «سریر» نام ابزاری برای استراحت کردن است؛ در حالی که کلمه «عرش» برای نشان دادن قدرت به کار می‌رود و خداوند بی‌نیاز و منزله از جسمانیت، به تخت نیازی ندارد تا روی آن بنشیند.

ابن تیمیه برای اثبات نظر خود به این آیات استناد کرده است:

﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانَ ابْنِ لِي صَرْحًا لَّعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ ﴿١﴾ أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ فَأَطَّلِعَ إِلَى إِلَهِ مُوسَى﴾؛^۴

فرعون به وزیرش هامان گفت: «برای من برجی بساز تا شاید به وسایل [صعود به آسمان‌ها] دست پیدا کنم، تا از خدای موسی آگاهی یابم».

وی می‌گوید از اینکه فرعون در آسمان‌ها به دنبال خدای موسی ﷺ می‌گشت، معلوم می‌شود که موسی ﷺ جایگاه خداوند را، آسمان اعلام کرده است، نه زمین؛ وگرنه فرعون در

۱. سوره طه، آیه ۵.

۲. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، بیان تلخیص الجهمیه، ج ۲، ص ۶۰۷.

۳. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، مجموع الفتاوی، ج ۳، ص ۵۸.

۴. سوره غافر، آیات ۳۶ و ۳۷.

زمین و خانه‌اش باید به دنبال خدا می‌گشت، نه در آسمان.^۱
از روایات دیگری که این تیمیه در وصف خداوند نقل می‌کند، این است که خداوند در
اواخر شب به آسمان دنیا نزول می‌کند و می‌گوید: «هل من مستغفر فأغفر له»؛^۲ (آیا
استغفارکننده‌ای هست تا او را بپارمزم؟). او با استناد به این روایت، حرکت خدا را «حرکت
مکانی» می‌داند.

۲. کاستن از مقام انبیا و اولیا

این تیمیه از مقام انبیا و اولیا بسیار کاسته است؛ به گونه‌ای که گویا آنان پس از وفاتشان
هیچ تفاوتی با افراد عادی ندارند و ما نیز نمی‌توانیم هیچ نوع رابطه‌ای با آنان در عالم برزخ
داشته باشیم.^۳ وی گاهی عصمت انبیا را نیز انکار می‌کند.^۴ از نتایج این نوع نگاه به اولیا و
انبیا، ممنوعیت هرگونه توجه به اولیای الهی بوده است.^۵

۳. انکار فضایل اهل بیت علیهم السلام، به ویژه امام علی علیهم السلام

او بسیاری از روایاتی را که درباره فضایل علی علیهم السلام و سایر اهل بیت علیهم السلام وارد شده است،

۱. «ولو أن موسى قال: إنه في كل مكان بذاته، لُطِنَ به في بيته أو بدنه، أو خُشِيَ، فتعالى الله عن ذلك، ولم يجهد نفسه بينان
الصرح». (ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، الفتاوی الحمویة الکبری، ص ۳۹۷ و ۳۹۸).

۲. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۲۲.

۳. «لا یقول لمن مات من الأنبياء والصالحين: يا نبي الله، يا رسول الله! ادع الله لي، سل الله لي، استغفر الله لي». (ابن تیمیه،
احمد بن عبدالحلیم، قاعدة جلیلة فی التوصل والوسيلة، ص ۲۶).

۴. «أما سؤال الميت فليس بمشروع ولا واجب ولا مستحب بل ولا مباح، لأن ذلك فيه مفسدة وإحجة». (همان، ص ۷۶).

۵. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، مجموع الفتاوی، ج ۳، ص ۲۲۰.

ابن تیمیه با تأویل خیر دادن پیامبر ﷺ از کشته شدن عمار توسط معاویه، منکر میز بودن پیامبر ﷺ بین حق و باطل است.
(ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، منهاج السنة النبویة، ج ۴، ص ۲۹۰؛ سیحانی، جعفر، ابن تیمیه فکراً و منهجاً، ص ۱۴۷ تا
۱۹۲).

۵. سبکی در این باره می‌نویسد: «أنه يجوز و يحسن التوصل والاستغاثة والتشفع بالنبي ﷺ إلى ربه سبحانه وتعالى. و جواز ذلك
وحسنه من الأمور المعلومة لكل ذي دين، المعروفة من فعل الأنبياء والمرسلين، وسير السلف الصالحين، والعلماء والعوام
من المسلمين، و لم ينكر أحد ذلك من أهل الأديان، ولا سمع به في زمن من الأزمان، حتى جاء ابن تیمیه، فتكلم في ذلك بكلام
يلبس فيه على الضعفاء الأغمار، و ابتغى ما لم يسبق إليه في سائر الأعصار». (سبکی، علی بن عبدالکافی، شفاء السقام فی زیارة
خير الأنام ﷺ، ص ۲۹۳).

انکار کرده است^۱ و «نصب خفی»^۲ در سخنان او دیده می‌شود. حتی محمد ناصرالدین البانی، حدیث‌شناس حنبلی مذهب و برجسته معاصر، می‌گوید: «او (ابن تیمیه) در نقد احادیث، تسرع (شتاب‌زدگی) کرده است. وی درباره حدیث غدیر نیز اطراف حدیث را ندیده و به خاطر تسرع، آن را انکار کرده است».^۳ ابن تیمیه در رد کتاب منهاج الکرامة فی الإمامة نوشته علامه حلی، کتابی به نام منهاج السنة النبویة نوشته است و درباره علامه حلی، بسیار بدزبانی کرده است. ابن حجر عسقلانی در این باره می‌گوید: «ابن تیمیه برای کوبیدن این رافضی به قدری پیش رفته است که گاهی احادیث مسلم در فضیلت اهل بیت [علیهم‌السلام] و علی [علیه‌السلام] را نیز انکار کرده است».^۴

۴. تحریف مفهوم «عبادت»

ابن تیمیه مفهوم «عبادت» را به گونه‌ای معرفی کرده است که هرگونه توجه به اولیای الهی شرک محسوب می‌شود.^۵ به خاطر اهمیت و گستردگی این عنوان، این موضوع را در درس‌های آینده بررسی خواهیم کرد.

۵. اجتهادگرایی و مقابله با تقلید

ابن تیمیه با رد «تقلید از ائمه اربعه»،^۶ راه را برای پویایی فقه در مکتب سلفیه باز کرد؛ اما از سوی دیگر، با این کار آرای خود را، به ویژه در مباحث شرک (در مقابل توحید) و بدعت (در مقابل سنت) که اغلب مخالف اجماع علمای اسلام بود، با نام اجتهاد و رجوع به قرآن

۱. نمونه‌های از انکار روایات مربوط به فضایل حضرت علی علیه‌السلام و سایر اهل بیت علیهم‌السلام در کتاب منهاج السنة النبویة: انهام ایذاء حضرت زهرا علیه‌السلام توسط امام علی علیه‌السلام (ج ۴، ص ۲۵۵)، ادعای یقین اکثر صحابه نسبت به امام علی علیه‌السلام (ج ۷، ص ۱۳۷)، انکار حدیث اخوت (ج ۷، ص ۳۶۰)، انکار حدیث طبر مشوی (ج ۷، ص ۳۷۱)، انکار تأثیر رشادت امام علی علیه‌السلام در وقایع صدر اسلام (ج ۸، ص ۸۹)، انکار نزول هل ائی در شأن اهل بیت علیهم‌السلام (ج ۷، ص ۱۷۹).

۲. دشمنی قلبی با اهل بیت علیهم‌السلام.

۳. البانی، محمد ناصرالدین، سلسله الاحادیث الصحیحة، ج ۵، ص ۲۶۴.

۴. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، لسان المیزان، ج ۶، ص ۳۱۹.

۵. سبحانی، جعفر، وهابیت؛ مبانی فکری و کارنامه عملی، ص ۸.

۶. نک: ابن تیمیه، احمد بن عبدالمحلیم، مجموع الفتاوی، ج ۲۰، ص ۱۰ تا ۱۷ و ص ۲۰۰ تا ۲۱۲.

و سنت عرضه کرد و آرای مخالف رأی خودش را باطل دانست؛ تا جایی که علمای معاصرش او را طرد کردند و بر فتاوی او ردیه نوشتند. ابن رجب حنبلی علی‌رغم اینکه از ابن تیمیه تمجید می‌کند، از او انتقاد کرده و نوشته است:

بسیاری از علما و فقها و محدثان، از آرای شاذ او - که سلف نیز آرای شاذ در این موارد را رد کرده‌اند - ناخشنود هستند؛ تا جایی که برخی قضات عادل، او را از فتوادادن در برخی مسائل منع کردند.^۱

۶. تکفیر مسلمانان

ابن تیمیه با اینکه در بعضی از کتاب‌هایش، تکفیر شخص مؤمن را عمل سنگینی معرفی می‌کند؛^۲ اما خودش به‌خاطر «نداشتن نگاهی جامع در شناخت اسلام» و «خطا در تعریف توحید» و «خلط بین اسلام و ایمان»، به تکفیر بسیاری از مسلمانان و حتی علمای اسلامی فتوا می‌دهد. او می‌نویسد: «کفر علمای علم کلام به حدی واضح است که عموم مسلمانان به کفر آنان حکم می‌کنند».^۳ ابن تیمیه همچنین فلاسفه و صوفیه را در شدیدترین مرتبه کفر و الحاد جای می‌دهد.^۴ وی فخرالدین رازی را به‌خاطر نوشتن کتابی درباره احوال ستارگان و افلاک، تکفیر می‌کند؛ زیرا این کار را ستاره‌پرستی می‌داند.^۵ او توجه به قبور اولیای الهی و طلب حاجت از آنان را شرک و موجب قتل می‌داند.^۶ ابن تیمیه، فقط در کتاب مجموع الفتاوی غیر از تکفیر مسلمانان با سایر الفاظ، هشتاد مرتبه از جمله «فان تاب و لا قتل»؛ (اگر توبه نکند، کشته می‌شود) استفاده کرده است.^۷

اشکال دیگری که بر ابن تیمیه وارد است، رعایت نکردن مصلحت مسلمانان و ایجاد تفرقه بین آنان است. او عقاید جنجال‌برانگیز خود را در شرایطی مطرح کرد که مغول‌ها از سمت

۱. ابن رجب، عبدالرحمن بن احمد، الذیل علی طبقات الحنبلیه، ج ۴، ص ۵۰۵.

۲. «و اما تکفیر شخص علم ایمانه بِشَرِّدُ الْغُلَطِ فِي ذَلِكَ لِعَظِيمِهِ»، (ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، الاستقامه، ج ۱، ص ۱۶۵).

۳. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، مجموع الفتاوی، ج ۴، ص ۵۳؛ ج ۱۸، ص ۵۳ و ۵۴.

۴. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، در تعارض العقل والنقل، ج ۳، ص ۳۶۳.

۵. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، مجموع الفتاوی، ج ۴، ص ۵۵.

۶. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، زیارة القبور و الاستنجاد بالمقبور، ص ۱۸ و ۳۵.

۷. نک: ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، مجموع الفتاوی.

شرق به سرزمین اسلامی حمله کرده بودند و به قتل و غارت می پرداختند و پس از فتح شهرهای مهمی مانند بغداد، در آستانه فتح دمشق بودند. در چنین شرایطی که مغول‌ها می‌خواستند تمدن اسلامی را از بین ببرند، مسلمانان به وحدت کلمه نیاز دارند و انسان باید درباره اختلافات اعتقادی سکوت کند تا این وحدت محفوظ بماند؛ اما ابن تیمیه در همین زمان، بسیاری از مسلمانان را تکفیر کرد و چنین اختلافی را ایجاد نمود.

بازتاب فتوای ابن تیمیه

بازتاب اندیشه‌های ابن تیمیه در شام، واکنش علمای هم عصر او را در پی داشت. ابن تیمیه به قصر سلطان احضار شد و پس از محاکمه، به زندان افتاد. شوکانی در این باره می‌گوید: «پس از زندانی شدن ابن تیمیه بر اساس فتوای قاضی مالکی دمشق، که حکم به کفر ابن تیمیه داده بود، در دمشق اعلام کردند که خون و مال کسی که دارای عقاید ابن تیمیه باشد، حلال است».^۱

در نهایت، ابن تیمیه به خاطر عقایدش، به مصر تبعید شد؛ اما در مصر نیز از نشر عقاید خود دست برنداشت. او در مناظره‌ای با علمای مصر، که با حضور قضات هر چهار مذهب (شافعی، حنبلی، مالکی و حنفی) برگزار گردید، محکوم شد و مدتی به زندان افتاد و در سال ۷۲۸ ق نیز در زندان درگذشت.^۲

از مهم‌ترین آثار او می‌توان به این موارد اشاره کرد:

۱. العقيدة الواسطية؛
۲. العبودية؛
۳. منهاج السنة النبوية في نقض كلام الشيعة والقدرية؛
۴. قاعدة جلیلة في التوسل والوسيلة؛
۵. بیان تلبیس الجهمیة فی تأسیس بدعهم الکلامیة؛

۱. شوکانی، محمد بن علی، البدر الطالع، ج ۱، ص ۶۷.

۲. نک: ابوالفدا، اسماعیل بن علی، المختصر فی اخبار البشر (تاریخ اسی الفدا)، ج ۴، ص ۵۲؛ ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البداية و النهاية، ج ۱۴، ص ۳۵ تا ۳۸ و ص ۱۱۹ تا ۱۲۲؛ ابن حجر هیتمی، احمد بن محمد، الجوهر المنظم، ص ۳۰ تا ۳۱.

۶. درء تعارض العقل و النقل.

مخالفت علمای هم عصر ابن تیمیه با اندیشه‌های او و همچنین روشنگری‌های آنان، سبب افول عقاید ابن تیمیه شد؛ به گونه‌ای که از مکتب او، جز در کتاب‌های برخی شاگردانش همانند ابن قیم جوزی (۶۹۱ تا ۷۵۱ق)، نامی باقی نماند. حتی خود ابن قیم جوزی نیز در کتاب الروح، اندیشه‌های استاد خود را به چالش کشیده است.

دفتر تدوین متون درسی حوزه‌های علمیه

پرسش

۱. مهم‌ترین شاخصه‌های فکری ابن تیمیه را نام ببرید؟
۲. علمای هم‌عصر ابن تیمیه با اندیشه‌های او چه برخوردی داشتند؟
۳. دیدگاه ابن تیمیه درباره «استوای خداوند بر عرش» را تبیین و نقد کنید؟

رواق اندیشه

۱. با مراجعه به تفاسیر قرآن، مراد از «استوای خداوند بر عرش» را تبیین کنید.
۲. بررسی کنید که چه آیاتی از قرآن کریم، «تشبیه» و «تجسیم» خداوند را به وضوح رد می‌کنند.

درس دوم:

مروری بر تاریخ سلفیت (۲)

نقش وهابیت در احیا و گسترش مکتب سلفیه

در درس گذشته، مروری بر پیدایش مکتب سلفیه و شاخصه‌های فکری ابن تیمیه داشتیم تا بتوانیم شبهات و مبانی فکری وهابیت را که میراث‌دار اندیشه‌های ابن تیمیه است، نقد کنیم. در این درس به معرفی محمد بن عبدالوهاب، مؤسس فرقه وهابیت، می‌پردازیم و برخی جنایات این فرقه و نقش آنان در گسترش تکفیر را بیان می‌کنیم.

محمد بن عبدالوهاب: معمار تفکر سلفی‌گری

ساختار اندیشه‌های ابن تیمیه، بستر مناسبی را برای ظهور فرقه وهابیت به رهبری محمد بن عبدالوهاب ایجاد کرد. محمد بن عبدالوهاب در سال ۱۱۱۵ق در شهر «عَیْنَه» از توابع شهر نجد، به دنیا آمد و پس از فراگیری فقه و عقاید حنبلی در زادگاهش، در سن جوانی برای انجام حج به مکه رفت. او در راه بازگشت به مدینه، با افکار ابن تیمیه آشنا شد و تعریف ابن تیمیه از عبادت را پذیرفت. وی هرگونه توجه به اولیای الهی را «شُرک» نامید و برای مبارزه با آنچه شرک می‌نامید، از مدینه خارج شد.

در سفر به بصره، با مشاهده توجه مردم به قبور اولیای الهی، به شدت به عقاید مسلمانان اعتراض کرد و همین امر باعث شد تا مردم او را با ذلت و خواری، از شهر بیرون کنند. او به منطقه‌ای در نزدیکی زادگاهش به نام «حَرِیْمَلَه» بازگشت^۱ و در جلسات درس پدرش حضور یافت؛ اما همواره میان او و پدرش درباره مبانی اعتقادی نزاع درمی‌گرفت. در سال ۱۱۵۳ق، پدرش از دنیا رفت و او که راه را برای ترویج عقاید خود باز می‌دید، شروع به نشر مبانی فکری نادرست خود کرد؛ اما طولی نکشید که مردم حریمله نیز او را از شهر اخراج کردند. ابن عبدالوهاب مجبور شد به زادگاه خود، شهر عَیْنَه، بازگردد؛ اما در آنجا نیز با مخالفت حاکم شهر مواجه شد و به شهری در نزدیکی آنجا به نام «دِرْعِیَه» پناه برد.

محمد بن عبدالوهاب عقاید خود را بر محمد بن سعود (جد آل سعود و حاکم شهر درعیه) عرضه کرد و او نیز برای رسیدن به قدرت و ثروت، با ابن عبدالوهاب همراه شد و به او کمک کرد تا دعوتش را پایه‌ریزی کند؛ دعوتی که بعدها «وهابیت» نامیده شد. از این زمان به بعد، ابن عبدالوهاب ساکنان جزیره العرب را به توحیدی دعوت می‌کرد که خودش ارائه کرده بود^۲ و هر شخصی را که از دعوت او سر باز می‌زد، تکفیر می‌کرد و خون و مال و ناموس آنان را مباح می‌شمرد. وی با تکیه بر قدرت نظامی محمد بن سعود فجیع‌ترین جنایت‌ها را در حق مسلمانان مرتکب شد؛ تا جایی که در حمله به زادگاه خود، شهر عَیْنَه،

۱. ابن غنم، حسین، تاریخ نجد، ص ۸۱.

۲. همان، ص ۸۷.

مردان را کشت، زنان را اسیر کرد، اموال آنان را به غنیمت برد و شهر را چنان ویران کرد که تا یک قرن بعد نیز چیزی جز تلی از خاک و ویرانه، بر جای نمانده بود.^۱

ابن بشر، مورخ معروف، می‌نویسد: «وهابیان هر جا پا می‌گذاشتند، مردان را می‌کشتند، دارایی آنها را به غارت می‌بردند و زنان را به عنوان کنیز تصاحب می‌کردند».^۲ سپاه وهابیان به هر منطقه‌ای که می‌رسید، کمترین دارایی مسلمانان را نیز غارت می‌کرد؛ لذا بسیاری از افرادی که از تیغ وهابیان در امان می‌ماندند، از گرسنگی تلف می‌شدند.^۳ هر طایفه یا منطقه‌ای که تسلیم نمی‌شد، ویران می‌گشت و هر منطقه‌ای که از ترس، مذهب وهابیت را می‌پذیرفت، مجبور بود جزیه‌های نقدی و غیرنقدی فراوانی به دولت درعیه بپردازد. ابن غنام در کتاب خود به بسیاری از این موارد اشاره کرده است.^۴

حاکمان آل سعود زمین‌ها و خانه‌های بسیاری از مردم را به زور تصاحب می‌کردند. هنگامی که عبدالعزیز در سال ۱۱۸۷ قمری، ریاض را فتح کرد، تمامی خانه‌ها و نخلستان‌های آن را، به جز موارد معدودی، به مالکیت خود درآورد.^۵ اگر مناطق تحت سیطره آل سعود، از فرمان آنان تمرد می‌کردند، همه دارایی‌ها و حتی خانه‌های آنها مصادره می‌شد و آنان مستأجر امیر می‌شدند و باید سالیانه مبالغ هنگفتی را بابت اجاره خانه و املاک خود می‌پرداختند.^۶ وهابیان با ترس و وحشتی که بر دل ساکنان جزیره العرب انداختند، توانستند در مدتی کوتاه بر بخش بزرگی از عربستان تسلط یابند.^۷

افزون بر قتل عامی که وهابیان در شهرهای سنی‌نشین مرتکب شدند، قتل عام مردم در

۱. سعید، ناصر، تاریخ آل سعود، ص ۱۱.

۲. ابن بشر نجدی، عثمان بن عبدالله، عنوان المجد فی تاریخ نجد، ج ۱، ص ۸۷.

۳. فاسیلیف، الیکسی، تاریخ العربیه السعودیه، ص ۱۵۲.

۴. ابن غنام به مناطقی مانند «وادی دوایر»، «وشم»، «شدیر»، و «حسا» اشاره می‌کند که به پرداخت غرامت به وهابیان وادار شده‌اند. (ابن غنام، حسین، تاریخ نجد، ص ۱۱۹). کتاب عنوان المجد فی تاریخ نجد نوشته ابن بشر نیز مرششار از این موارد است.

۵. ابن بشر نجدی، عثمان بن عبدالله، عنوان المجد فی تاریخ نجد، ج ۱، ص ۱۲۰.

6. Burckhardt John Lwis, Notes on the Bedouins and wahabys collected during his travels in the east, Vol. 20, P158.

۷. ابن بشر نجدی، عثمان بن عبدالله، عنوان المجد فی تاریخ نجد، ج ۱، ص ۸۷.

عتبات عالیات نیز صفحه سیاهی در تاریخ آنان است. در سال ۱۲۱۶ق، امیر سعود بن عبدالعزیز با قشون بزرگی متشکل از مردم نجد، عشایر جنوب، حجاز، تهامة و نقاط دیگر، به قصد عراق حرکت کرد. وی در ماه ذوالقعدة به شهر کربلا رسید و آنجا را محاصره کرد. سپاهیان وی برج و باروی شهر را خراب کردند، به زور وارد شهر شدند و بیشتر مردم را، که در کوچه و بازار و خانه‌ها بودند، به قتل رساندند. آنان نزدیک ظهر با اموال و غنائم بی‌شمار از شهر خارج شدند و در نقطه‌ای به نام «ابیض» گردهم آمدند. خمس اموال غارت‌شده را شخص سعود بن عبدالعزیز برداشت و بقیه را بین مهاجمان به صورت هر پیاده یک سهم و هر سواره دو سهم، تقسیم کرد.^۱ او در پاسخ به اعتراض علمای اسلام به کشتار وحشیانه مردم و زائران کربلا گفت:

بله، ما کربلا را تصرف، اهالی‌اش را ذبح، و اموال آنها را تصاحب کردیم و خدا را بر این امر شاکر هستیم و از کسی عذرخواهی نمی‌کنیم، بلکه می‌گوییم: «وَلِلْكَافِرِينَ أَثْمَالُهَا»؛^۲ (و مانند همین کار، در انتظار کافران خواهد بود).^۳

ابن بشر، مورخ نجدی، درباره حملات وهابی‌ان به نجف می‌نویسد:

در سال ۱۲۲۰ق، سعود بن عبدالعزیز با سپاه انبوهی از افراد نجد و اطراف آن، به بیرون مشهد معروف عراق (شهر نجف) فرود آمد و سپاه خود را در اطراف شهر پراکنده ساخت. وی دستور داد برج و باروی شهر را خراب کنند؛ ولی هنگامی که سپاهیان او به شهر نزدیک شدند، به خندق عریض و عمیقی برخورد کردند که امکان عبور از آن وجود نداشت. در جنگی که بین دو طرف رخ داد، بر اثر تیراندازی از برج و باروهای شهر، جمعی از سپاهیان وی کشته شدند و بقیه آنها از اطراف شهر عقب نشستند و به غارت روستاهای اطراف

۱. همان، ص ۲۵۷ تا ۲۵۸.

۲. سوره محمد، آیه ۱۰.

۳. «إِنَّا أَخَذْنَا كَرْبَلَاءَ، وَ ذَبَحْنَا أَهْلَهَا، وَ أَخَذْنَا أَمْوَالَهَا، فَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ لَا تَتَعَذَّرُ مِنْ ذَلِكَ وَ تَقُولُ: «وَلِلْكَافِرِينَ أَثْمَالُهَا»». (جمعی از محققان مؤسسه دارالاعلام لمدرسة أهل البيت علیه السلام، زادگاه توروسیم، ص ۵۵؛ به نقل از: جمعی از علمای نجد، الدرر السنية في الأحوية النجدية، ج ۹، ص ۲۸۴).

پرداختند.^۱

تصور اینکه وهابیان، تنها مناطق شیعه‌نشین را مورد تاخت و تاز قرار می‌دادند، تصویری خطاست؛ زیرا به‌گواه تاریخ، آنان تمام مناطق مسلمان‌نشین حجاز، عراق و شام را آماج حملات وحشیانه خود قرار دادند.

جمیل زهاوی درباره فتح طائف به‌دست وهابیان می‌نویسد:

از زشت‌ترین کارهای وهابیان، قتل عام مردم طائف در سال ۱۲۱۷ ق است که به کوچک و بزرگ رحم نکردند. طفل شیرخوار را روی سینه مادرش سر بردند و همه افرادی را که مشغول فراگرفتن قرآن بودند، کشتند. از آنجا که در خانه‌ها کسی باقی نماند، به دکان‌ها و مساجد رفتند و هرکسی را که یافتند، حتی گروهی که در حال رکوع و سجود بودند، کشتند. آنان کتاب‌ها را، که در میان آنها تعدادی مصحف شریف و نسخه‌هایی از صحیح بخاری و صحیح مسلم و دیگر کتب حدیث و فقه وجود داشت، در کوچه و بازار افکندند و لگدمال کردند.^۲

وهابیان در ماه ذوالقعدة، که از ماه‌های حرام است و حتی اعراب جاهلی نیز حرمت آن را نگه می‌داشتند، مکه را محاصره کردند. آنان تمام راه‌های ورودی مکه را بستند و آن‌چنان بر اهل مکه سخت گرفتند که مردم برای رفع گرسنگی، حتی از مردار و گوشت سگ نیز تغذیه می‌کردند؛ تا اینکه حاکم مکه به اطاعت از وهابیان مجبور شد و دروازه‌های شهر را به‌روى آنها گشود.^۳

سرکوب وهابیان و رونق مجدد آنان

حکومت عثمانی که از گسترش قدرت وهابیان هراس داشت، آنان را دو بار سرکوب کرد؛ اما با حمایت انگلستان از فرزندان سعود، بار دیگر پیروان محمد بن عبدالوهاب بر مناطق نجد و حجاز تسلط یافتند و دولت سعودی کنونی را تشکیل دادند. وهابیان پس از اکتشاف

۱. ابن بشر نجدی، عثمان بن عبدالله، عنوان المجدي في تاريخ نجد، ج ۱، ص ۳۳۷.

۲. زهاوی، جمیل صدقی، الفجر الصادق، ص ۱۹ و ۲۰.

۳. ابن بشر نجدی، عثمان بن عبدالله، عنوان المجدي في تاريخ نجد، ج ۱، ص ۲۸۴ و ۲۸۵.

نفت و کسب درآمد سرشار از فروش آن، و همچنین با حمایت‌های ایالات متحده آمریکا، مکتب خود را به خارج از عربستان نیز توسعه دادند؛ چنان‌که امروزه در بیشتر کشورهای دنیا، مساجد و پایگاه‌هایی برای نشر عقاید خود دارند و در حقیقت، فرقه‌ای برای تفرقه‌افکنی در بین مسلمانان هستند.

محمد بن عبدالوهاب فردی کم‌سواد بود و از او، فقط چند کتاب بر جای مانده است. مهم‌ترین آثار وی کتاب التوحید، کشف الشبهات و مختصر سيرة الرسول ﷺ است که مسئله محوری این کتاب‌ها «تأکید بر پرستش خداوند» و «شک دانستن هرگونه توجه به انبیا و اولیای الهی» است.

پیامدهای مکتب ابن تیمیه

نتیجه مکتب ابن تیمیه، که در قالب وهابیت ظهور یافت، تکفیر اغلب مسلمانان شامل اشاعره، معتزله، شیعه و صوفیه است. وهابیان که در تکفیر مسلمانان گوی سبقت را از ابن تیمیه نیز ربوده‌اند، صرفاً شخصی را مسلمان می‌دانند که از عقاید آنان پیروی کند. در سال‌های اخیر نیز گروه‌هایی تکفیری مانند القاعده، طالبان و داعش، که در دامان وهابیت پرورش یافته‌اند، با قتل بی‌گناهان مسلمان و غیرمسلمان و همچنین تخریب سرزمین‌های اسلامی، بیشترین خدمت را به پروژه اسلام‌هراسی کرده‌اند و با پشتیبانی دولت‌های استکباری، بالای جان جهان اسلام شده‌اند.

اصلی‌ترین عوامل رشد وهابیت

در پاسخ به این سؤال که چرا مکتب ابن تیمیه در زمان خودش منتشر نشد، بلکه در قالب «وهابیت» گسترش یافت، باید گفت:

ابن تیمیه در منطقه شام و مصر پا به عرصه گذاشت. این مناطق از علم و فرهنگ برخوردار بودند و عالمان، محدثان و متکلمان فراوانی داشتند. به همین دلیل، به‌شدت او را رد کردند؛ به‌گونه‌ای که چراغ مکتب او خاموش شد و تنها چند نفر همچون ابن کثیر (م ۷۷۴ق)، ابن قیم (م ۷۵۱ق) و تا حدودی ذهبی (م ۷۴۹ق)، راه و روش او را ادامه دادند که با مرگ

ایسن افراد، آوازه اندیشه‌های ابن تیمیه نیز فرونشست. ایسن در حالی است که محمد بن عبدالوهاب در منطقه نجد، که ساکنان آن اعراب بیابانی و بیشتر مقلد بودند، پا به عرصه گذاشت؛ از این رو، توانست افکار ابن تیمیه را زنده کند و حتی از او سبقت بگیرد^۱ و این مکتب را در نجد گسترش دهد.

پس از محمد بن عبدالوهاب، علی‌رغم اینکه دولت عثمانی به وهابیان حمله کرده و حکومت محلی آنها را از بین برده بود؛ اما آنان به‌خاطر دور بودن از مرکز قدرت عثمانی، آهسته به فعالیت خود ادامه دادند تا زمانی که با نقشه انگلیس، خلافت عثمانی در اوایل سال ۱۳۰۰ ش فروپاشید و به چند کشور اسلامی تقسیم شد. نجد و حرمین شریفین را استعمارگران به آل سعود واگذار کردند و آنان نیز توسعه خود را از نجد آغاز کردند و سراسر عربستان را به تصرف خود درآوردند. آنها پس از اکتشاف نفت، توان مضاعفی یافتند و با تربیت مبلغ، مکتب خود را به خارج از حرمین شریفین نیز توسعه دادند.

باطل، نابودشدنی است

در مکتب وهابیت چیزی وجود ندارد که جوانان آگاه، به آن رغبت کنند؛ اما از آنجا که حرمین شریفین در تصرف آنهاست و ثروت نفت را در اختیار دارند و دولت‌های استعماری نیز پشتیبانی از آنان را در راستای منافع خود می‌بینند، توانستند با تبلیغ در بین اقشار ناآگاه جامعه اسلامی، قدرت بگیرند و خود را در دنیا نشان دهند.

در برخی از روایات آمده است که «لِلْحَقِّ دَوْلَةٌ، لِلْبَاطِلِ جَوْلَةٌ»^۲ (حق، ماندگار و استوار است [و مانند آبی که در زمین فرو می‌رود، برای مردم مایه حیات است] و باطل، جلوه‌ای

۱. ابن تیمیه برخی از انواع توسل به اولیای الهی را مجاز می‌دانست. او درباره توسل ابن عمر به پیامبر ﷺ می‌نویسد: «عن الهیثم بن حنش قال: كنا عند عبد الله بن عمر رضی اللہ عنہ فخلدت رجله، فقال له رجل: اذكر أحب الناس إليك، فقال: يا محمد، فكأنما نشط من فقال: «نزد پسر عمر بودیم که پایش بی‌حسن شد. مردی به او گفت: «محبوب‌ترین فرد نزد خودت را صدا بزن». او نیز گفت: «یا محمد» [به پیامبر ﷺ متوسل شد]. پس گویی که از بند رها شده باشد، از درد راحت شد. ابن تیمیه در ادامه این مطلب، چنین توسلی را جایز می‌شمارد. (نک: ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، الکلم الطیب، ج ۱، ص ۹۶). اما در مکتب ابن عبدالوهاب، حتی این مطلب نیز رد می‌شود.

۲. اثنی واسطی، علی بن محمد، عیون الحکم و المواعظ، ص ۲۷۱.

موقت دارد [و مانند کف روی سیلاب، پس از مدتی محو و نابود می‌شود].
 بی‌شک فرقه وهابیت و گروه‌های تکفیری منشعب‌شده از آن، محکوم به فنا هستند؛ اما
 نباید از این نکته غفلت کرد که گروه‌های تکفیری به‌شدت در حال ترویج افکار باطل خود
 هستند. بنابراین، بدون ایجاد نهضتی علمی برای مقابله با آنان، جهان اسلام بار دیگر شاهد
 طغیان آنان خواهد بود.

دفتر تلویزیونی متون درسی حوزه‌های علمیه

پرسش

۱. مسئله محوری در اندیشه‌های محمد بن عبدالوهاب چه بود؟
۲. نمونه‌هایی از جنایات آل سعود در مناطق سنی‌نشین را ذکر کنید؟
۳. چه تفاوتی سبب شد که اندیشه‌های ابن تیمیه، در سرزمین شام رواج نیافت؛ اما در عربستان رواج پیدا کرد؟
۴. مهم‌ترین پیامدهای مکتب سلفیه را نام ببرید؟

رواق اندیشه

۱. با مراجعه به کتاب‌های جریان‌شناسی سلفیه، اقسام سلفیه را معرفی کنید.
۲. اصلی‌ترین تفاوت گروه‌های سلفیه جهادی مانند القاعده و داعش با فرقه وهابیت چیست؟

برخی منابع مفید

۱. عنوان المجد فی تاریخ نجد نوشته عثمان بن عبدالله بن بشر؛
۲. تقاریر نجد نوشته سیدعلی موجانی؛
۳. کشف الارتیاب فی اتباع محمد بن عبد الوهاب نوشته سیدمحسن امین؛
۴. مدخل آل سعود از کتاب دائرة المعارف بزرگ اسلامی؛
۵. وهابیت نوشته محسن عبدالملکی؛
۶. نگاهی از درون و برون به تاریخ و هویت در عربستان سعودی نوشته یاسر حائری قزوینی.

رفتار تدوین متون درسی حوزه های علمیّه

درس سوم: توحید و شرک (۱) اهمیت تطبیق مراتب توحید

در دو درس گذشته، با تاریخ پیدایش و گسترش مکتب سلفیه آشنا شدیم و شاخصه‌های فکری آنان را به طور اجمالی شناختیم. علت اصلی کج فهمی وهابیان، خطای آنان در فهم مبانی اساسی دین مانند «توحید و شرک»، «ایمان و کفر»، «امکان ارتباط با برزخ»، «ولایت تکوینی» و «سنت و بدعت» است. در درس‌های آینده، به نقد مبانی فکری وهابیان و شبهاتی که بر این مبانی فکری استوار است، خواهیم پرداخت. کلیدی‌ترین خطای فکری وهابیان، که بیشتر شبهات بر محور آن می‌چرخد، فهم نادرست آنان از توحید و شرک، و مفهوم توحید در عبادت است.

وهابیان به خاطر اشتباه در فهم معنای «توحید در عبادت»، مسلمانان را به شرک متهم می‌کنند و خود را «سپاه توحید» می‌دانند؛ بنابراین، برای مشخص شدن مرز بین توحید و شرک، و همچنین درک اشتباه وهابیان در این باره، باید مراتب توحید و معنای هریک از آنها به درستی معرفی شود.

مراتب توحید

برای روشن شدن مفهوم «توحید در عبادت»، که یکی از مراتب توحید است، مراتب توحید را بیان می‌کنیم:

۱. **توحید ذاتی:** بدین معنا که خداوند متعال، یکتا و بسیط و منزّه از ترکیب است و هیچ مثل و همتایی ندارد.

۲. **توحید صفاتی:** بدین معنا که صفات خداوند متعال، عین ذات اوست، نه زائد بر ذات؛ چراکه اگر غیر از این باشد، خداوند متعال کمال مطلق به تمام معنا نخواهد بود.

۳. **توحید افعالی:** بدین معنا که خداوند در افعالش، از دیگران بی‌نیاز است و همه موجودات در افعالشان، به خداوند نیازمند هستند.

۴. **توحید خالق:** از شاخه‌های توحید افعالی است و بدین معناست که در جهان هستی، خالقیت استقلالی به خداوند منحصر است. البته توحید خالق به معنای انکار علل و اسباب نیست؛ بلکه اسباب و مسببات نیز با اذن و اراده خداوند دارای اثر هستند. از این رو، خداوند درباره خودش تعبیر «أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»؛^۱ (بهترین آفرینندگان) را به کار برده است؛ بدین معنا که دیگران نیز خالقیت دارند، اما تنها او، خالق برتر و مستقل است.

۵. **توحید عبادی:** یعنی تنها خداوند سزاوار پرستش است و پرستش غیر خدا به هر نحوی که صورت بگیرد، شرک به خدا محسوب می‌شود؛ همان گونه که در بسیاری از آیات قرآن کریم به این مطلب اشاره شده است.

۶. **توحید ربوبی:** «ربوبیت» از «رَب» به معنای «صاحب» گرفته شده است و صاحب

۱. سوره مؤمنون، آیه ۱۴؛ سوره صافات، آیه ۱۲۵.

هر چیزی، مدبّر و مدبّر آن است. «توحید ربوبی» یعنی خداوند جهانی را که آفریده است، تدبیر می‌کند و این تدبیر را به ملائکه، انبیاء، اولیا، عقول، نفوس و... واگذار نکرده است.

تقسیم نادرست «توحید» و خطا در تطبیق «توحید ربوبی»

یکی از اشتباهات ریشه‌ای ابن تیمیه و به تبعیت از او محمد بن عبدالوهاب و وهابیان معاصر، این است که توحید را به سه قسم «ربوبیت»، «الوهیت» و «اسما و صفات» تقسیم می‌کنند. سپس آنان با اشتباه در معنای لغوی و تفسیر توحید ربوبی، این مرتبه از توحید را همان توحید در خلق، رزق و تدبیر پنداشته‌اند و با استناد به آیاتی همچون ﴿وَلَّيْنِ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَشَجَرِ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ﴾^۱، اعتراف مشرکان به خالقیت خداوند را به معنای اعتراف آنان به ربوبیت خداوند می‌دانند و همچنین با استناد به آیاتی مانند ﴿قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّنِيعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ۖ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾^۲ مشرکان را در ربوبیت، موحد دانسته و علت شرک مشرکان را صرفاً شرک در عبادت - که از آن به الوهیت تعبیر می‌کنند - پنداشته‌اند. در مرحله بعد، آنان توسل و توجه به اولیا را شرک در عبادت می‌خوانند و مسلمانانی را که به انبیاء و اولیا توجه و توسل می‌کنند، به بت پرستانی تشبیه می‌کنند که در عین ایمان به توحید ربوبی، خداوند آنان را به خاطر شرک در عبادت، مشرک خوانده است. این در حالی است که اولاً: تقسیم سه‌گانه توحید نزد سلفیان، ریشه دینی ندارد و اختراع ابن تیمیه است^۳ که به گفته حسن سقاف، از علمای اهل سنت، هدف ابن تیمیه از اختراع این تقسیم‌بندی، تکفیر مسلمانان بوده است.^۴ ثانیاً: در ادامه آیات فوق، خداوند مشرکان را در ادعای توحید ربوبی، دروغ‌گو می‌خواند و می‌فرماید: ﴿بَلْ أَتَيْنَاهُمْ

۱. سوره عنکبوت، آیه ۶۱: اگر از آنان بپرسی که چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را رام و مسخر کرده است، بی‌تردید خواهند گفت: «خدا». پس چگونه [از حق به باطل] منحرف می‌شوند؟!

۲. سوره مؤمنون، آیات ۸۶ و ۸۷: باز به آنها بگو که پروردگار آسمان‌های هفت‌گانه و خداوند عرش بزرگ کیست؟ البته باز جواب می‌دهند که آنها از خداست. بگو که پس چرا متقی و خداترس نمی‌شوید؟

۳. در همین درس اشکالات دیگر این تقسیم‌بندی را بررسی خواهیم کرد.

۴. سقاف، حسن بن علی، التندید بمن عذد التوحید، ص ۱۰.

بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ»؛^۱ (بلکه ما حق را برای ایشان فرستادیم و آنها دروغ می‌گویند). ثالثاً: اعتقاد به «خالقیت» چیزی غیر از «ربوبیت و تدبیر» است. «خالقیت» همان ایجاد است؛ ولی «تدبیر» ابقای موجودات و اداره کردن آنهاست. اگرچه مشرکان خالقیت را در خداوند منحصر می‌دانستند؛ اما در توحید ربوبی مشرک بودند. البته گستره شرک ربوبی آنان متفاوت بود؛ لذا خداوند متعال در آیات متعدد، عقیده شرک‌آلود آنان در ربوبیت را رد کرده است:

۱. حضرت ابراهیم علیه السلام وقتی که به نمرود گفت: «فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ»؛^۲ (خداوند خورشید را از افق مشرق می‌آورد؛ [اگر راست می‌گویی که خدا هستی] آن را از مغرب بیاور)، نمرود نگفت که من خورشید را خلق کرده‌ام و آن را از مشرق می‌آورم؛ بلکه در برابر استدلال ابراهیم علیه السلام مبهوت شد و نتوانست از ادعای ربوبیت خود دفاع کند. این بدان دلیل بود که نمرود نیز به خالقیت خداوند باور داشت؛ اما در ربوبیت مشرک بود.

۲. حضرت یوسف علیه السلام به دو فرد مشرکی که با او زندانی بودند، گفت: «يَا صَاحِبَي السِّجْنِ أَأَرَبَابٌ مُتَّفَقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ؟»؛^۳ (ای دوستانِ زندانی من، آیا پروردگارانِ پراکنده بهتر هستند یا پروردگار یکتای پیروز؟) که عبارت «أرباب متفرقون» بر شرک ربوبی آنان دلالت داشت.

۳. هنگامی که فرعون، که ادعای «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى»^۴ داشت، درباره پروردگار موسی و هارون پرسید، موسای کلیم علیه السلام این‌گونه پاسخ داد که «رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى»؛^۵ (پروردگار ما همان کسی است که به هر موجودی، آنچه لازمه آفرینش او بوده، داده است و سپس هدایت کرده است) که از ربوبیت و هدایت پس از خلق سخن گفت تا فرعون را در ادعای ربوبیتش محکوم کند. اگر فرعون خالقیت خداوند را باور نداشت، پاسخ

۱. سوره مؤمنون، آیه ۹۰.

۲. سوره بقره، آیه ۲۵۸.

۳. سوره یوسف، آیه ۳۹.

۴. سوره نازعات، آیه ۲۴؛ من پروردگار برتر شما هستم.

۵. سوره طه، آیه ۵۰.

حضرت موسی علیه السلام نمی توانست برای او الزام آور باشد. خداوند در آیات متعدد دیگری نیز شرک ربوبی مشرکان را محکوم کرده است که در همین درس به آنها پرداخته می شود.

تصور ملازمه بین توسل و عقیده به ربوبیت

یکی دیگر از اشتباهات وهابیان این است که گمان می کنند توسل به اولیای الهی به معنای مالک دانستن آنان در نفع و ضرر است و این اندیشه مساوی با اعتقاد به ربوبیت آنهاست. این در حالی است که توسل کنندگان به اولیای الهی معتقدند که انبیا و اولیا، مخلوق و مربوب خدا هستند و هیچ استقلال و خالقیت و ربوبیت ندارند؛ اما چنان که در قرآن و روایات آمده است، آنان با اذن و اراده الهی می توانند در محدوده ای که خداوند مشخص می کند، تصرفات جزئی در جهان هستی داشته باشند.

نقش اسباب در تدبیر جهان

نکته مهمی که در بحث توحید ربوبی باید به آن توجه کرد، این است که آیا خداوند امور جهان را بی واسطه تدبیر می کند یا اینکه اسبابی را برای تدبیر امور، ایجاد کرده است؟ مثلاً آیا میوه دادن یک درخت، هیچ ارتباطی به آسمان، زمین و... ندارد و فقط با تدبیر خدا صورت می گیرد یا اینکه اسباب دیگری غیر از اراده خداوند نیز در کار هستند؟

قرآن کریم بیانگر این حقیقت است که جهان با اسباب خاصی اداره می شود؛ اما اشاعره و وهابیان برخلاف قرآن، این اسباب را انکار می کنند. قرآن به طور کامل به تأثیر اسباب و ابزار طبیعی تصریح می کند و همه این مؤثرها را جنود خداوند می داند. خداوند می فرماید: ﴿وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَّكُمْ﴾؛ ^۱ (و از آسمان، آبی فرو فرستاد و به وسیله آن، میوه ها را پرورش داد تا روزی شما باشد). این یعنی به سبب آب بارانی که خداوند از آسمان می فرستد، گیاهان می رویند و میوه ها به وجود می آیند. همچنین در آیه ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا

نَسُوףُ الْمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ الْجُزْ قُنْخُرْجُ بِهِ زُرْعَا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَ أَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يَبْصُرُونَ»^۱، کلمه «به» دلالت می‌کند که اسباب، به اذن خداوند در رویش گیاه دخالت دارند؛ بنابراین، توحید در ربوبیت به این معناست که اساس تدبیر و کارگردانی جهان هستی با خداوند است؛ اما خداوند برای تدبیر جهان، از اسباب و مسبباتی استفاده می‌کند که وجود و تأثیر همه آنها به اذن و اراده حق تعالی است.

خلط بین «توحید در عبادت» و «توحید در الوهیت»

یکی دیگر از اشتباهات وهابیان که به تکفیر مسلمانان منجر شده، آن است که آنها «توحید در الوهیت» را با «توحید در عبادت» یکی می‌دانند و از طرفی دیگر، چون خضوع در برابر اولیای الهی را عبادت می‌دانند، این خضوع و خشوع را به معنای اعتقاد به الوهیت آنها می‌پندارند که سبب شرک می‌شود. این در حالی است که صرف نظر از تعریف ناقص آنان از عبادت، این دو مرتبه از توحید با یکدیگر متفاوت‌اند؛ زیرا «اله» به معنای معبود نیست بلکه عنوانی کلی و عام است؛ یعنی به هر موجودی که دارای همه کمالات و صاحب نعمت‌هایی باشد که کسی غیر از او توانایی آفرینش این نعمت‌ها را ندارد، «اله» گفته می‌شود - اگرچه در جهان هستی بیش از یک مصداق ندارد و آفریننده بی‌همتا تنها یکی است - از این‌رو، سزاوار پرستش است؛ برخلاف «الله» که اسم علم و مخصوص خداوند معین و مشخص است و از نظر عرب، نام خداوند بزرگ است. بنا بر آنچه گفته شد، «اله» مترادف با معبود نیست، بلکه معبود بودن یکی از شؤون و لوازم اله بودن (الوهیت) است.

آیات قرآن نیز مغایرت بین «اله» و «معبود» را اثبات می‌کند؛ مانند عبارت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» که اگر منظور از اله، معبود باشد، این عبارت، صادق نخواهد بود؛ زیرا مشرکان، معبودهای زیادی داشتند. همچنین در آیه «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا»^۲ اگر منظور از اله، معبود باشد، این جمله نیز صادق نخواهد بود؛ زیرا با وجود معبودهای فراوان مشرکان، هیچ

۱. سوره سجد، آیه ۲۷: آیا ندیدند که ما آب را به‌سوی زمین‌های خشک می‌رانیم و به‌وسیله آن، زراعت‌هایی می‌رویانیم که هم چهارپایان آنها از آن می‌خورند و هم خودشان تغذیه می‌کنند. آیا نمی‌بینند؟

۲. سوره انبیاء، آیه ۲۲: اگر در آسمان و زمین، جز «الله» خدایان دیگری بود، فاسد می‌شدند [و نظام جهان به هم می‌خورد].

فسادی در آسمان و زمین به وجود نیامده است.^۱ بنابراین، می‌توان گفت که عبودیت مساوی با الوهیت نیست تا وهابیان هر جا که عنوان عبادت (به معنای مورد نظر خودشان) محقق شد، آن را مساوی با شرک در الوهیت بخوانند؛ بلکه عبادت از نتایج اعتقاد به الوهیت یک فرد است.

کلید حل اختلاف: تبیین «توحید در عبادت»

همه مسلمانان در این مسئله وحدت نظر دارند که پرستش غیر خدا حرام و شرک است و نمی‌توان هیچ فردی را مسلمان نامید، مگر اینکه به توحید در عبادت قائل باشد. در حقیقت، اعتقاد به توحید در عبادت، اصلی اساسی است که هیچ مسلمانی در آن شک ندارد؛ از این رو، پیامبر اکرم ﷺ هیچ گاه تازه مسلمان‌ها را به توحید در خالقیت سفارش نمی‌کردند؛ بلکه آنان را به توحید در عبادت دعوت می‌کردند و می‌فرمودند که پرستش مخصوص خداست و غیر خدا را نباید پرستید. چنان‌که قرآن کریم ترویج توحید در عبادت را برنامه اصلی همه انبیا می‌داند و می‌فرماید:

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ»^۲

ما در هر امتی رسولی برانگیختیم که «خدا را یکتا را پرستید و از طاغوت اجتناب کنید».

حتی پیغمبر اکرم ﷺ هنگام مباحله با مسیحیان نجران نیز همین مطلب را مطرح کردند و فرمودند:

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا»^۳

ای اهل کتاب! بیایید به‌سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است؛ که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم.

۱. برای آگاهی بیشتر، نکه: سبحانی، جعفر، مفاهیم القرآن، ج ۱، ص ۴۸۷ تا ۴۹۷.

۲. سوره نحل، آیه ۳۶.

۳. سوره آل عمران، آیه ۶۴.

محل نزاع در «توحید در عبادت»

در اینکه پرستش هر موجودی غیر از خداوند شرک است، هیچ اختلافی بین مسلمانان وجود ندارد و آنچه در مسئله توحید در عبادت مورد اختلاف است، تعریف «عبادت» است. وهابیان عبادت را به گونه ای تعریف می کنند که شامل تعظیم و تکریم اولیای الهی نیز می شود؛ از این رو، این اعمال را شرک قلمداد می کنند و مسلمانان را مشرک می پندارند. بنابراین، باید با ارائه تعریفی جامع و مانع و منطقی از عبادت، مرز بین توحید و شرک را مشخص کنیم تا تفاوت «تعظیم و تکریم» با «عبادت» روشن شود.

راه های دستیابی به مفهوم «عبادت»

برای دستیابی به تعریف عبادت چند راه فرض می شود که بعضی از این راه ها کارایی ندارد؛ اما با استفاده از برخی راه های دیگر می توان به تعریف کاملی از عبادت دست یافت.

راه اول: مراجعه به کتاب های لغت

کتاب های لغت در این باره مشکلی را حل نمی کنند؛ زیرا در لغت، عبادت به معنای «تذلل و خضوع در برابر یک موجود» آمده است؛ در حالی که این معنا، معنای مطابقی عبادت نیست، بلکه اعم از آن است. خداوند در قرآن به خضوع در برابر والدین فرمان داده است و می فرماید:

﴿وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذِّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا﴾^۱

و بال های تواضع خویش را از محبت و لطف، در برابر آنان فرود آور و بگو:

«پروردگارا، همان گونه که آنها مرا در کوچکی تربیت کردند، آنها را مشمول

رحمت قرار ده».

پس نمی توان این کار را عبادت دانست؛ زیرا لازمه اش این است که خداوند متعال بندگان را به شرک در عبادت دعوت کرده باشد.

همچنین خداوند پس از خلقت حضرت آدم علیه السلام ملائکه را به سجده در برابر او امر می کند

و می‌فرماید: «وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا»^۱ و امر به سجده را با حرف جرّ «لام» بیان کرده است؛ یعنی امر شدند تا همان گونه که برای خداوند سجده می‌کنند، برای آدم نیز سجده کنند و ملائکه نیز به امر خداوند بر آدم سجده کردند و در اینکه این سجده چگونه انجام شده است، بحثی نیست. سجده بالاترین و برترین نوع خضوع است. اگر تذلل و خضوع شرک باشد، پس باید همه ملائکه مشرک می‌شدند و ابلیس موحد می‌بود! برادران حضرت یوسف علیه السلام نیز در برابر او سجده کردند. قرآن کریم می‌فرماید: «وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا»^۲ (و همگی به خاطر او به سجده افتادند). بنابراین، نمی‌توان گفت هر نوع تذلل و خضوعی شرک است.

هنگامی که وهابیان با این آیات مواجه می‌شوند، می‌گویند که هر نوع تذلل و خضوعی شرک است؛ اما اگر خداوند به آن امر کند، انجام آن کار جایز می‌شود و شرک نخواهد بود! در پاسخ باید گفت که ماهیت یک فعل، با امر تشریعی خداوند تغییر نمی‌کند. اگر هر تذلل و خضوعی عبادت باشد، پس سجده نیز عبادت خواهد بود و امر خدا ماهیت آن را تغییر نمی‌دهد؛ مثلاً اگر، نعوذ بالله، خدا به شرک یا ناسزاگفتن امر کند، امر خدا ماهیت شرک و ناسزا را عوض نمی‌کند؛ از این رو، قرآن مجید این نوع افکار را محکوم می‌کند و سخن برخی بت‌پرستان را که می‌گفتند ما بت‌ها را به امر خدا می‌پرستیم، رد می‌کند و می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنْ لِلَّهِ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۳

بگو: «خداوند [هرگز] به کار زشت فرمان نمی‌دهد. آیا چیزی به خدا نسبت می‌دهید که نمی‌دانید؟!»

یعنی عبادت بت‌ها نوعی فحشا است و خدا هیچ‌گاه به فحشا امر نمی‌کند؛ بنابراین، مراجعه به کتاب‌های لغت، دردی را دوا نمی‌کند.

۱. سوره بقره، آیه ۳۴؛ و [یاد کن] هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده و خضوع کنید» و همگی سجده کردند.

۲. سوره یوسف، آیه ۱۰۰.

۳. سوره اعراف، آیه ۲۸.

راه دوم: رجوع به قرآن و سنت

راه دوم، مراجعه به قرآن و احادیث است تا دریابیم که قرآن و حدیث واژه «عبد» را در چه معنایی به کار برده‌اند. هرچند در بعضی آیات و روایات، «عبادت» در معنای حقیقی خود به کار رفته است که می‌تواند معیاری برای این مسئله باشد؛ اما شناسایی این آیات به دقت زیادی نیاز دارد. این بدان دلیل است که در آیات بسیاری، استعاره و مجاز به کار رفته است؛ مانند اطاعت از شیطان که خداوند آن را عبادت شیطان نامیده است و در موارد متعددی انسان را از پرستش شیطان بر حذر داشته است و می‌فرماید:

﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾^۱

ای فرزندان آدم، آیا با شما عهد نکردم که شیطان را نپرستید که او برای شما دشمنی آشکار است؟!

قصده هیچ انسان موحدی از پیروی از شیطان و ارتکاب گناه، پرستش شیطان نیست؛ پس معلوم می‌شود که در این آیات واژه «عبادت» به معنای عبادت مجازی است، نه عبادت اصطلاحی که ملاک توحید و شرک است.

در روایتی از امام جواد^{علیه السلام} آمده است:

مَنْ أَصَغَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ، إِنْ كَانَ يَنْطِقُ عَنِ اللَّهِ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ وَإِنْ كَانَ يَنْطِقُ عَنِ الشَّيْطَانِ، فَقَدْ عَبَدَ الشَّيْطَانَ؛^۲

کسی که به سخن فردی گوش دهد [و به آن عمل کند]، او را پرستش کرده است. اگر آن سخن‌گو از طرف خدا سخن بگوید، گوش سپردن به سخن او پرستش خداوند است و اگر از طرف غیر خدا سخن بگوید، گوش سپردن به سخن او پرستش شیطان است.

روشن است که عبادت در این روایت به معنای مجازی آن آمده است و در حقیقت، استعاره است؛ بنابراین، نمی‌توان با در نظر گرفتن موارد استعمال «عبادت» در قرآن و احادیث، تعریفی منطقی از عبادت ارائه کرد تا در پرتو آن، موحد از مشرک شناخته شود.

۱. سوره یس، آیه ۶۰.

۲. حرانی، ابومحمد، تحف العقول، ص ۴۵۶.

پرسش

۱. تعریف «عبادت» از دیدگاه وهابیان را نقد کنید.
۲. تفاوت خالقیت و ربوبیت را با ذکر مثال توضیح دهید.
۳. مهم‌ترین پیامد خلط بین «توحید ربوبی» و «توحید در خالقیت» توسط سلفیان چیست؟
۴. چه اشکالی بر نظر وهابیان مبنی بر یکی دانستن توحید الوهی و توحید عبودی وارد است؟
۵. با استناد به آیات قرآن، نقش اسباب در تدبیر بخشی از امور عالم را تبیین کنید.
۶. چرا نمی‌توان برای تعریف عبادت، از «علم لغت» و «قرآن» و «سنت» استفاده کرد؟

رواق اندیشه

۱. به نظر شما، چرا وهابیان مشکل اعتقادی مشرکان را تنها شرک در عبادت می‌پندارند و به توحید ربوبی مشرکان اعتقاد دارند؟
۲. برای به دست آوردن معنای منطقی عبادت، با تحقیق میدانی و پرسش از اقشار مختلف جامعه، تعریف عبادت از دیدگاه آنان را تحلیل کنید.
۳. وهابیان به چه آیات دیگری برای اثبات توحید ربوبی مشرکان عصر رسالت استناد می‌کنند؟ اشتباهات آنان در استناد به این آیات چیست؟

رفتار تدوین متون درسی حوزه های علمیّه

درس چهارم: توحید و شرک (۲)

تعریف توحید در عبادت

در درس گذشته، مراتب توحید بیان شد و پس از نقد تقسیم سه گانه توحید نزد سلفیان، روشن شد که کلید حل اختلاف و هابیت با مسلمانان، در مسئله «تعریف عبادت» است. برای فهم معنای عبادت، به لغت، قرآن و سنت مراجعه کردیم؛ اما معلوم شد که از این طریق نمی توان تعریف کاملی از عبادت ارائه کرد. در این درس، برای فهم معنای عبادت، به تحلیل عمل عرف می پردازیم و با ذکر شواهد و قرائنی از قرآن کریم، استناد به قواعد اصولی و منطقی، و بازخوانی تاریخ بت پرستی، اثبات می کنیم که معنای عبادت، خضوع در برابر یک موجود همراه با عقیده به ربوبیت یا الوهیت اوست.

راه سوم: تحلیل و بررسی عمل عرف

در این راه، کاری را که افراد انجام می دهند و آن را عبادت می دانند - چه عبادت صحیح که عبادت خداست و چه عبادت باطل که عبادت بت هاست - تحلیل و بررسی کنیم تا انگیزه آنان از این کار را بفهمیم؛ در این صورت، به معنا و مفهوم عبادت پی خواهیم برد؛ پس عمل خداپرستان و بت پرستان را تحلیل و بررسی می کنیم.

تحلیل عمل موحدان

انگیزه عارفان از پرستش خداوند با انگیزه غیر عارفان متفاوت است. عارفانی که خدا را به خوبی شناخته اند و عاشق جمال و جلال او هستند، آن چنان دل باخته او هستند که فقط عشق به خداوند و آگاهی از کمال و جمال او، آنان را به خضوع در برابر عظمت خدا وادار می کند؛ مانند حضرت علی علیه السلام که می فرماید: «من خدا را به خاطر خوف و ترس از جهنم یا به خاطر طمع بهشت عبادت نکردم؛ بلکه عبادتش کردم چون او را شایسته عبادت دیدم»^۱.

از عارفان که بگذریم، انگیزه نوع مردم خداپرست از عبادت خدا نیز این است که او را آفریننده و مدبر خود می دانند. اگر از هر مسلمانی که در هر گوشه جهان مہتای نماز خواندن است، پرسیم که چرا خدا را می پرستی، خواهد گفت که خضوع ظاهری من با اعتقادی باطنی به برتری خداوند همراه است و اعتقاد دارم که خداوند جهان و مخلوقات را با قدرت غیبی خود اداره می کند، حیات و ممات و سعادت و شقاوت من و همه موجودات به دست اوست، و همین اعتقاد سبب می شود که او را پرستیم.

به بیان دیگر، موحدان خداوند را کانون کمال می دانند که می تواند حوایج و نیازهای بشر را برطرف کند و در حقیقت، او را به عنوان ربوبیت، عبادت می کنند. آنان چون خداوند را زب می دانند و آفرینش و تدبیر جهان و انسان را تنها در دست او می بینند، به او احساس نیاز می کنند و همین احساس نیاز، آنان را به پرستش خدا سوق می دهد؛ چنان که قرآن می فرماید:

﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى

۱. قیاضی، سیدحسین، مسند الإمام علی علیه السلام، ص ۱۲.

الْعَرْشِ يَذَّكَّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ؟^۱

پروردگار شما خداوندی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز (شش دوران) آفرید. سپس بر تخت (قدرت) قرار گرفت و به تدبیر کار [جهان] پرداخت. شفاعت‌کننده‌ای جز با اذن او نیست. همین خداوند، پروردگار شماست؛ پس او را پرستش کنید. آیا متذکر نمی‌شوید؟!

اگر در این آیه دقت کنیم، این آیه ابتدائاً از چند مطلب خبر می‌دهد:

۱. او آفریدگار آسمان‌ها و زمین است.

۲. تدبیر و سرنوشت جهان و انسان، که جزئی از جهان است، در دست خداست.

۳. تأثیر هر سببی در جهان، به اذن اوست.

بعد از این سه مطلب، خداوند می‌فرماید: «ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ؟». عبارت «فَاعْبُدُوهُ» که امر است مترتب بر این سه قضیه است؛ یعنی چون برای شما روشن شد که او «خالق» و «رَب» و «صاحب‌اختیار» شماست، پس او را عبادت کنید.

بنابراین، با تحلیل عمل موحدان دریافتیم که تعریف عبادت دو رکن دارد که اگر هریک از این دو رکن موجود نباشد، به عمل آنان عبادت و پرستش گفته نمی‌شود:

۱. خضوع: این عمل، کارِ جوارح انسان مانند دست، پا، چشم و ابرو است و با حالاتی مانند سجده، رکوع، بوسیدن و لمس کردن نشان داده می‌شود.

۲. عقیده به ربوبیت: این عمل، کارِ جوانح است؛ یعنی نوعی اعتقاد به معبود است که در دل جای گرفته، و زیربنای افکار و اعمال انسان محسوب می‌شود؛ مانند اعتقاد به اینکه او آفریننده یا مدبّر ماست و همه یا بخشی از سرنوشت ما در دست اوست.

تحلیل عمل بت‌پرستان

اکنون باید عمل بت‌پرستان را تحلیل کنیم تا به انگیزه آنان از پرستش بت‌ها آگاه شویم و بتوانیم تعریفی درست از «عبادت» ارائه دهیم.

در این بحث، منظور از «بت‌پرست» افرادی همچون برهمن‌ها، بودایی‌ها و هندوها

۱. سوره یونس، آیه ۳.

نیستند؛ زیرا بررسی عقاید آنان از بحث ما خارج است. منظور ما بررسی حال بت پرستان زمان رسول خدا ﷺ است و باید بدانیم کسانی که در برابر بت ها سجده می کردند، درباره بت ها چه عقیده ای داشتند و آیا آنها را فقط شفیع می دانستند یا عقیده دیگری نیز داشتند.

غالباً وهابیان با استناد به آیاتی مانند «وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى»^۱ ادعا می کنند که مشرکان در «توحید در خالقیت» و «توحید ربوبی» موحد بودند و فقط بت ها را شفیع خود می دانستند و به همین دلیل، خداوند در قرآن آنان را مشرک نامیده است. این در حالی است که آیات قرآن حاکی از این است که اگرچه مشرکان به توحید در خالقیت اعتقاد داشتند، اما در مرحله تدبیر و ربوبیت، به شرک مبتلا بودند؛ زیرا علاوه بر اعتقاد به شفاعت بت ها، معتقد بودند که تدبیر تمام یا بخشی از جهان در اختیار بت هاست و به همین دلیل، بت ها را می پرستیدند. البته نه این بت های چوبی را؛ بلکه خدایان حقیقی را که از دیدگاه آنان در عالم معنا وجود داشتند و چون در دسترس نبودند، شکل های آنها را ترسیم، و در مقابل آنها خضوع می کردند و این کار را خضوع در برابر خدایان واقعی می پنداشتند.

دلایل قرآنی بر شرک ربوبی بت پرستان

بت پرستان به خدایان دیگری غیر از خداوند اعتقاد داشتند؛ زیرا تصور می کردند که عزت و ذلت به دست بت هاست؛ از این رو، در برابر آنان سجود و خضوع می کردند. خداوند درباره آنان می فرماید:

«وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا»^۲

و آنان غیر از خدا معبودانی را برای خود برگزیدند تا مایه عزتشان باشد. [چه پندار خامی!].

آن گاه در ردّ عقیده آنها می فرماید: «فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا»^۳ (تمام عزت برای خداست). یعنی

۱. سوره زمر، آیه ۳؛ و آنها که غیر خدا را اولیای خود قرار دادند و دلایلشان این بود که «اینها را نمی پرستیم؛ مگر به خاطر اینکه ما را به خداوند نزدیک کنند».

۲. سوره مریم، آیه ۸۱.

۳. سوره فاطر، آیه ۱۰.

این اندیشه آنها نادرست است؛ نه این خدایانِ چوبی و فلزی، و نه آن خدایانِ عالم معنا، هرگز صاحب عزت نیستند؛ بلکه عزت و ذلت، تنها به دستِ خالقِ متعالی است که شما را آفریده است.

همچنین در آیه دیگری می‌فرماید:

﴿وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يَنْصَرُونَ﴾^۱

آنان غیر از خدا معبودانی برای خویش برگزیدند؛ به این امید که یاری شوند.

آنان به خدایانِ دیگری غیر از خداوند متعال معتقد شدند؛ زیرا پیروزی در جنگ را در سایه عنایتِ بت‌ها می‌دانستند؛ از این رو، مشرکان عرب و قریش هنگامی که به جنگ با رسول خدا ﷺ می‌آمدند، بت‌ها را نیز همراه خود می‌آوردند. قرآن کریم در ردّ اعتقاد آنان می‌فرماید:

﴿وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾^۲

پیروزی‌ای نیست، مگر از جانب خداوند توانای حکیم.

و نیز می‌فرماید:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ﴾^۳

بعضی مردم، معبودهایی غیر از خداوند برای خود انتخاب می‌کنند و آنان را همچون خدا دوست دارند.

بیشتر آنان برای خداوند همتایانی قائل بودند. «انداد» جمع «نَدَ» و به معنای «مثل» و «همتا» است. آنان عقیده داشتند که بت‌ها نیز می‌توانند مانند خداوند کارهای خدا را انجام دهند؛ از این رو، به بت‌ها اظهارِ علاقه می‌کردند؛ یعنی آنان همان گونه که عزت و ذلت، کم و زیاد شدنِ رزق، و پیروزی و شکست را در دستِ خدا می‌دانستند، معتقد بودند که این امور در دستِ بت‌ها نیز است.

خداوند در آیه دیگری، شکایت مشرکان به بت‌های خود در قیامت را نقل می‌کند که آنان

۱. سوره یس، آیه ۷۴.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۲۶.

۳. سوره بقره، آیه ۱۶۵.

خطاب به بت‌ها می‌گویند:

﴿تَاللّٰهِ اِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ۝ اِذْ نَسُوْكُمْ يَرْبَّ الْعَالَمِيْنَ﴾^۱

به خدا سوگند که ما در گمراهی آشکاری بودیم؛ چون شما را با پروردگارِ
عالمیان برابر می‌شمردیم.

«سَوٰی هٰذَا بَهْذَا» یعنی دو چیز را با یکدیگر برابر و برادر کرد. مشرکان بت‌ها را در مقام
تدبیر، مدیریت و کارگردانی، با خداوند متعال یکسان می‌دانستند؛ بنابراین، اعتقاد به اینکه
اعراب جاهلی در «توحید ربوبی» موحد بودند و بت‌ها را صرفاً شفیع خود می‌دانستند،
بر خلاف آیات قرآن است.

قرآن کریم مناظره حضرت ابراهیم علیه السلام با سه گروه ستاره‌پرست، ماه‌پرست و آفتاب‌پرست را
که به «شرک ربوبی» مبتلا بودند، نقل کرده است. خداوند در این باره می‌فرماید:

﴿فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأٰی كَوْكَبًا قَالَ هٰذَا رَبِّيْ فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا اُحِبُّ الْاٰفَلِيْنَ ۝
فَلَمَّا رَأٰی الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هٰذَا رَبِّيْ [۱۰۰] ۝ فَلَمَّا رَأٰی الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هٰذَا رَبِّيْ
[۱۰۱]﴾

هنگامی که [تاریکی] شب او را پوشانید، ستاره‌ای را مشاهده کرد، گفت:
«این پروردگار من است». اما هنگامی که [آن ستاره] غروب کرد، گفت:
«غروب‌کنندگان را دوست ندارم». هنگامی که ماه را دید که [سینه افق را]
می‌شکافت، گفت: «این خدای من است [...]» و هنگامی که خورشید را
دید که [سینه افق را] می‌شکافت، گفت: «این خدای من است [...]».

حضرت ابراهیم علیه السلام به‌عنوان مشاکله و همراهی ظاهری با آنان، با دیدن ستاره گفت: «این
ستاره، رَبِّ و صاحب من است». اما با خاموش شدن آن گفت: «من پروردگار
خاموش‌شونده را دوست ندارم». ماه که برآمد، گفت: «این خدای من است». آفتاب که
برآمد، گفت: «این خدای من است». در نهایت، بعد از آنکه همه اینها خاموش شدند،
گفت:

﴿اِنِّیْ وَجْهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِیْ فَطَرَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضَ خَبِيْثًا ۚ وَاَنَا مِنَ
الْمُسْلِمِيْنَ﴾

۱. سوره شعراء، آیات ۹۷ و ۹۸.

۲. سوره انعام، آیات ۷۶ تا ۷۸.

المُشْرِكِينَ^۱

من روی خود را به سوی کسی کردم که آسمان‌ها و زمین را آفریده است. من در ایمان خود خالص‌ام و از مشرکان نیستم.

این آیات به روشنی گواهی می‌دهد که عمل مشرکان نیز دو رکن داشته است:

۱. رکنی ظاهری که همان کُرنش و خضوع در برابر بت‌ها بود که با جوارح انجام می‌شد.
۲. رکنی باطنی و جوانحی که اعتقاد به این مسئله است که اداره همه یا بخشی از جهان در اختیار بت‌هاست و آنان مالک سعادت و شقاوت، ذلت و عزت، و نصرت و هزیمت انسان‌ها هستند. مشرکان با چنین اعتقادی در برابر بت‌ها خضوع می‌کردند.

بنا بر آنچه گفته شد، نمی‌توان توجه و احترام مسلمانان به اولیای الهی و بوسیدن ضریح آنان را شرک به خدا تلقی کرد؛ زیرا مسلمانان این کارها را، فقط به خاطر محبت و خضوع در برابر ایشان، که راهنمایان بشر هستند، انجام می‌دهند؛ اما اولیای الهی را آفریدگار یا مدبّر جهان نمی‌دانند؛ چنان‌که تأثیر علل را در اختیار ایشان نمی‌دانند. مسلمانان آنان را دوست دارند و چون به خود آنها دسترسی ندارند، برای اظهار محبت به آن بندگان صالح، آثار و در و دیوار حرم آنها را می‌بوسند؛ چنان‌که مجنون به خاطر محبت به لیلی، در و دیوار دیار او را می‌بوسید.^۲

ملاحظه تاریخیچه بت‌پرستی

توجه به ریشه بت‌پرستی نیز می‌تواند در ترسیم مفهومی درست از عبادت، مهم باشد. شکی نیست که در عصر جاهلیت، همه یا اکثر اعراب مشرک بودند و شرک آنان از قبیل «شرک در عبادت» بود؛ یعنی غیر خدا را پرستش می‌کردند. اما نکته مهم این است که بدانیم این شرک در عبادت از کجا و از چه اعتقادی سرچشمه می‌گرفت.

۱. سوره انعام، آیه ۷۹.

۲. أَمُرُّ عَلَى الدِّيارِ دِيارِ لَيْلى / أَقْبَلُ ذَا الجِدارِ وَ ذَا الجِدارِ

وَ ما حُبُّ الدِّيارِ شَقَقْنِ قَلْبِي / وَلَكِنْ حُبٌّ مِنْ مَسْكَنِ الدِّيارِ

یعنی: «از سرزمین لایلا می‌گذرم و این دیوار و آن دیوار را می‌بوسم. علاقه به این سرزمین دلم را شلخته نکرده است؛ بلکه محبت به مسکن آن مرا شیدا کرده است.» (بغدادی، عبدالقادر بن عمر، خزانة الأدب، ج ۴، ص ۲۲۷ و ۲۲۸).

در کتاب السيرة النبوية لابن هشام^۱ آمده است اولین کسی که بت پرستی را وارد مکه کرد، «عمرو بن لُحی» بود. او در بازگشت از سفری که به شام داشت، در شهری به نام «بَلَقَا» مشاهده کرد که مردم در مقابل مجسمه‌هایی از چوب و سنگ خضوع و خشوع می‌کنند. از آنان پرسید که اینها چیست؟ گفتند که اینها خدایان ما هستند. پرسید که کار اینها چیست؟ گفتند هنگامی که در خشک‌سالی از آنها باران می‌طلبیم، آنان برای ما باران می‌فرستند و اگر مشکلی پیدا کنیم از آنان می‌خواهیم مشکلات ما را برطرف کنند و آنان نیز چنین می‌کنند. عمرو بن لُحی این کار را پسندید و بت «هُبَل» را به مکه آورد و بر بالای بام کعبه نصب کرد و چون شیخ و رئیس قبیله بود، همه مردم را به پرستش آن دعوت کرد؛ با این استدلال که «إِذَا اسْتَمَطَرْنَا يُمَطِّرُنَا، إِذَا اسْتَنْصَرْنَا يَنْصُرُنَا»؛ (هرگاه از او طلب باران کنیم، باران می‌فرستد و هنگامی که از او کمک بخواهیم، به ما کمک می‌کند). مردم نیز گفتند اگر او واقعاً چنین قدرت غیبی‌ای دارد، ما نیز او را عبادت می‌کنیم. این گونه بود که شرک و بت پرستی وارد مکه شد و این عقاید در عرب جاهلی کم‌کم رسوخ کرد؛ تا جایی که بسیاری از کارهای خدا را در اختیار بت‌ها دانستند و گفتند که پیروزی در جنگ، نزول باران، شفاعت، مغفرت و... به دست بت‌هاست؛ پس آنان لایق پرستش هستند.^۲ قرآن کریم این عقاید را رد می‌کند و می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ﴾؛^۳

آگاهی از زمان قیام قیامت، مخصوص خداست و اوست که باران را نازل می‌کند.

﴿وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ﴾؛^۴

و کیست جز خدا که گناهان را ببخشد؟!

﴿قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعاً﴾؛^۵

۱. ابن اسحاق یکی از شاگردان امام صادق (ع) بود. او درباره سیره، کتابی نوشت که متأسفانه مفقود شده است؛ اما ابن هشام آن سیره را خلاصه کرده است و امروزه با نام السيرة النبوية لابن هشام موجود است.

۲. ابن هشام، عبدالملک، السيرة النبوية لابن هشام، ج ۱، ص ۷۷.

۳. سورة لقمان، آیه ۳۴.

۴. سورة آل عمران، آیه ۱۳۵.

بگو: «تمام شفاعت از آن خداست».

با ملاحظه افکار و احوال مشرکان درمی‌یابیم که سرچشمه شرک آنان در عبادت، شرک در ربوبیت بوده است. به تعبیری دیگر، آنان به این جهت در برابر بت‌ها خضوع می‌کردند که به ربوبیت آنها معتقد بودند و خضوع با این عقیده، همان عبادت است. اگر آنان به ربوبیت و الوهیت بت‌ها عقیده نمی‌داشتند، صد بار هم که در برابر آنها سجده می‌کردند، باز هم سجده آنان عبادت نبود؛ بلکه نوعی تعظیم و تکریم - اگرچه غلط و بی‌فایده - محسوب می‌شد. با ملاحظه تاریخچه بت‌پرستی نیز معلوم می‌شود که نمی‌توان آیینی را که درباره بت پرستان وارد شده است، بر موحدانی تطبیق داد که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله توسل می‌کنند؛ بلکه بین این دو، بُعد المشرقین است.

قاعده‌ای منطقی و اصولی

در علم منطق و اصول می‌خوانیم که «تعلیق (تعلیل) الحکم بالوصف، مُشْعِرٌ بِالْعِلَّةِ». این قاعده یعنی بارشدن یک حکم بر یک موضوع با وصفی خاص، نشان می‌دهد که علت بارشدن این حکم بر آن موضوع، وجود همان صفت است. مثلاً وقتی گفته می‌شود «اَکْرَمُ الْعَالَمِ»؛ (عالم را گرامی بدار)، فهمیده می‌شود که علت گرامی داشتنِ عالم، همان علم اوست.

با توجه به این قاعده، روشن می‌شود که دستور به عبادت در آیه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ»^۱، به خاطر ربوبیت خداست؛ از این رو، حکم «اعْبُدُوا» متوجه کلمه «رب» شده است. بنابراین، مشخص می‌شود که عبادت با اعتقاد به ربوبیت ملازمه دارد و به تعبیری دیگر، عبادت در صورتی محقق می‌شود که شخص عبادت‌کننده، به ربوبیت معبود معتقد باشد؛ پس صرف تعظیم و خضوع در برابر یک شخص، بدون اعتقاد به خالقیت و رازقیت و ربوبیت او، عبادت محسوب نمی‌شود. پس خضوع در برابر بندگان صالح خدا بدون اعتقاد به ربوبیت آنان «عبادت» محسوب نمی‌شود.

۱. سوره زمر، آیه ۴۴.

۲. سوره بقره، آیه ۲۱: ای مردم! پروردگار خود را پرستش کنید؛ آن کس که شما و کسانی را که پیش از شما بودند، آفرید.

تعریف «عبادت» از دیدگاه علمای شیعه

اکنون که با تحلیل عملی موحدان و مشرکان، و ملاحظه تاریخچه بت پرستی، و همچنین استناد به قاعده «تعليق (تعلیل) الحکم بالوصف، مُشعِرٌ بِالْعِلَّةِ»^۱ اثبات شد که عنصر اصلی در تعریف عبادت، «اعتقاد به ربوبیت معبود» است. اکنون به تعریف عبادت از دیدگاه برخی علمای شیعه اشاره می‌کنیم.

قدمای شیعه می‌گویند که «عبادت» عبارت است از هر نوع خضوع در برابر یک موجود، به عنوان اینکه او «زب» یا «اله» است. پس خضوع و تکریمی که از اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت یک موجود نشأت گرفته باشد، عبادت محسوب می‌شود؛ اگرچه به اندازه تکان دادن سر یا دست باشد.

امام خمینی رحمه الله در کتاب کشف الأسرار می‌فرماید: «عبادت و پرستش در فارسی عبارت است از آنکه کسی را به عنوان خدا ستایش کنند؛ خواه به عنوان خدای بزرگ یا خدای کوچک، خواه به عنوان خدای حق یا خدای باطل».^۲

با استناد به آیات و روایات و با توجه به تاریخ پیدایش شرک، در تعریف عبادت می‌توان گفت: «عبادت عبارت است از خضوع و تذلل در برابر خدا یا هر موجود دیگر، با این عقیده که کارهای الهی، به آن معبود واگذار شده است».

پاسخ نقضی به همه شبهات وهابیان درباره شرک

در این کتاب به تفصیل به نقد شبهات وهابیان می‌پردازیم؛ اما پاسخ نقضی و جامع به همه این شبهات این است که از دیدگاه وهابیان، آیا فعل شخصی که تمام ارکان و واجبات نماز مثل تکبیر، قیام، قرائت، رکوع و سجده را انجام داده و شرایط نماز را رعایت کرده است و فقط نیت یا همان قصد انجام این فعل برای رضای خدا را نداشته است، نماز و عبادت خدا محسوب می‌شود یا خیر؟

۱. مشروط کردن یک حکم به یک ویژگی، دلیل بر این است که آن ویژگی، علت صدور آن حکم است.

۲. خمینی، سید روح الله، کشف الأسرار، ص ۲۳.

اگر این عمل را عبادت بدانند، برخلاف اجماع همه علمای اسلام سخن گفته‌اند؛ زیرا هیچ فقیهی این فعل را مُجْزِی نمی‌داند و آن را عبادت حساب نمی‌کند، و اگر این فعل را عبادت (نماز) بشمارند، از آنان می‌پرسیم: این فعل چه تفاوتی با نماز دارد که عبادت محسوب نمی‌شود؟

آیا پاسخی جز این دارند که چون نیت، از ارکان نماز است، بدون آن، عبادتی محقق نمی‌شود؟ چنان‌که سایر عبادات مانند روزه، زکات، حج، قربانی و نذر نیز بدون نیت، عبادت محسوب نمی‌شود.

پس به‌صرف دیدن ظاهر اعمال مسلمانان در توجه به اولیای الهی و بدون اطلاع از نیت آنان، نمی‌توان آنها را به شرک متهم کرد. نیت مسلمانان از توجه به اولیای الهی و طلب دعا از آنان، قضای حوایج و توفیق بیشتر در رعایت تقوای الهی است که نه‌تنها شرک نیست، بلکه چون به نیت رضای خدا انجام می‌شود، اجر و پاداش اخروی نیز دارد.

پرسش

۱. با تحلیل عملِ موحدان، تعریفِ منطقیِ عبادت را بنویسید.
۲. با استناد به آیات قرآن کریم، مواردی از شرک ربوبیِ مشرکان را ذکر کنید.
۳. با تطبیق قاعدهٔ اصولی و منطقی «تعلیق (تعلیل) الحکم بالوصف، مشعَّر بالعلیه» بر برخی آیات قرآن، چگونه تعریفی منطقی از عبادت ارائه می‌کنید؟
۴. علمای شیعه چه تعریفی از عبادت ارائه کرده‌اند؟

رواق اندیشه

۱. موارد دیگری از آیات قرآن بیابید که «اعتقاد به ربوبیت» را از ارکان عبادت معرفی می‌کند.
۲. در تحقیقی میدانی، علت توجه و توسل مسلمانان به اولیای الهی را بررسی کنید.

برخی منابع مفید

۱. بحوث قرآنیة فی التوحید و الشریک نوشته حضرت آیت‌الله العظمی سبحانی؛
۲. الخلل الوهابی فی فهم التوحید القرآنی نوشته شیخ عبدالله دشتی؛
۳. الرویة الوهابیة للتوحید و أقسامه نوشته عثمان مصطفی نابلسی؛
۴. مبلَّغ، نه پیامبر نوشته حسن فرحان مالکی؛
۵. التوحید عند الشیخ ابن تیمیة نوشته سیدکمال حیدری؛
۶. التندید بمن عدّد التوحید نوشته حسن سقاف؛
۷. توحید العبادة نوشته شیخ نزار آل سنبل القطیفی؛
۸. الفرق بین التشبیه و التجسیم نوشته محمد سعید عبداللطیف فوده.

درس پنجم:

اسلام، ایمان و کفر (۱)

مفهوم و ارتباط اسلام و ایمان

شبهات و هابیان ناشی از فهم نادرست آنان در «توحید و شرک»، «ایمان و کفر»، «سنت و بدعت»، «ولایت تکوینی» و «چگونگی ارتباط با برزخ» است. در درس‌های گذشته، به تبیین دیدگاه و هابیان در مسئله توحید و شرک، و نقد آن پرداختیم. در این درس پس از تبیین مفهوم اسلام و ایمان، متعلقات ایمان و نسبت بین اسلام و ایمان را بیان می‌کنیم و دیدگاه و هابیت در این موضوعات را نقد خواهیم کرد.

یکی از اشتباهات زیربنایی وهابیان که به تکفیر بسیاری از مسلمانان منجر شده است، خطای آنان در تفسیر اسلام، ایمان، کفر، و اسباب و موانع این مفاهیم است. آنان به خاطر فقدان نگاهی جامع به آیات و روایات، گاهی بین اسلام ظاهری، که سبب طهارت بدن و حفظ جان و مال در دنیاست، با اسلام باطنی و ایمان، که با عمل همراه است و سبب نجات در آخرت می‌شود، خلط می‌کنند؛ از این رو، برای ورود به اسلام، قوانین و شروطی را اختراع کرده‌اند که از نظر آنان اغلب مسلمانان فاقد این شروط هستند و خارج از اسلام قرار می‌گیرند. همچنین آنان برخلاف سایر مذاهب اسلامی اموری را که موجب نقص در ایمان می‌شود، سبب خروج از اسلام قلمداد می‌کنند؛ حال آنکه تعریف اسلام، ایمان، اسباب تحقق این دو، و نیز اموری که سبب خروج از اسلام و ایمان می‌شود، متفاوت است.

مفهوم اسلام و راه‌های اثبات آن

«اسلام» مصدر باب افعال و به معنای انقیاد، تسلیم بودن^۱ و صلح است.^۲ در آیات متعدد قرآن کریم، اسلام علاوه بر معنای لغوی، در معانی دیگری مانند دین،^۳ تسلیم ظاهری^۴ و تسلیم باطنی (قلبی)^۵ نیز به کار رفته است. از جمله تفاوت‌های اسلام ظاهری و اسلام باطنی این است که ظرف اسلام ظاهری «زبان» است و به صرف اقرار به شهادتین حاصل می‌شود؛ اما ظرف اسلام باطنی «قلب» است و علاوه بر اقرار زبانی، باید با تصدیق قلبی و عمل نیز همراه باشد. تفاوت دوم آنها این است که اثر و فایده اسلام ظاهری

۱. سوره نمل، آیه ۳۸: «قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ»؛ (گفت: «ای بزرگان، کدامتان پیش از آنکه ملکه سبا نزد من آید، تخت وی را برابم می‌آورد؟»).

۲. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۱۲، ص ۲۹۵؛ راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، ص ۲۴۰.

۳. سوره مائده، آیه ۳: «وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»؛ (و امروز است که دین اسلام را برای شما پسندیدم).

۴. سوره حجرات، آیه ۱۴: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا»؛ (اعراب بادیه‌نشین به تو گفتند: «ایمان آوردیم». بگو: «نه. هنوز ایمان نیاورده‌اید و باید بگویید اسلام آوردیم»).

۵. سوره بقره، آیه ۱۷۷: «فَمَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُخْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ»؛ (پس، کسی که روی خود برای خدا رام سازد و در عین حال نیکوکار هم بوده باشد، اجرش نزد پروردگارش محفوظ خواهد بود و اندوه و ترسی نخواهد داشت).

حفظ جان، مال و... در دنیا است؛ در حالی که اثر اسلام باطنی و ایمان، فلاح و نجات اخروی است. تفاوت سوم این است که اسلام ظاهری با کفر باطنی (نفاق) قابل جمع است؛ اما اسلام باطنی با کفر جمع نمی‌شود.

مسلمانان در تعریف اسلام باطنی و اسباب تحقق آن اتفاق نظر دارند؛ اما در مفهوم اسلام ظاهری و اسباب تحقق و دوام آن، دچار اختلاف شده‌اند.

علما برای اثبات اسلام ظاهری یک فرد، سه راه را معتبر می‌دانند:

۱. نص: یعنی اقرار زبانی به وحدانیت خداوند و رسالت حضرت محمد ﷺ، که صریح‌ترین لفظ در این معنا بر زبان جاری کردن «أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً عبده ورسوله» است. بر همین اساس، پیامبر اکرم ﷺ به صرف اقرار هریک از کافران به شهادتین، احکام اسلام را بر او بار می‌فرمودند.^۱ از مواردی که بر کافی بودن اظهار شهادتین برای تحقق اسلام دلالت می‌کند، داستان اسامة بن زید است. او در مواجهه با دشمنان اسلام، اظهار شهادتین فردی به نام مرداس را پذیرفت و او را به قتل رساند. وی در توجیه کار خود گفت: «آن فرد به دروغ و برای نجات جان خود شهادتین گفت». پیامبر اکرم ﷺ اسامة بن زید را توبیخ کردند و فرمودند: «آیا قلب او را شکافتی که بدانی او در ادعای اسلام خود دروغ می‌گوید؟!». سپس پیامبر ﷺ دینه مقتول را به خانواده‌اش پرداخت نمودند.^۲

۲. تبعیت: مانند اینکه با اسلام آوردن شخص کافر، فرزند صغیر او نیز مسلمان به شمار می‌آید، یا آنکه فرد مسلمان‌زاده، حتی اگر در طول عمر خود به شهادتین اقرار نکند، تا زمانی که از او سخن یا رفتار صریح در کفر سر نزنند، به تبع والدینش مسلمان محسوب می‌شود.

۳. دلالت: به این معنا که اگر شخصی عملی را انجام دهد که مختص به شریعت اسلام است، مسلمان به شمار می‌آید؛ مانند آنکه در نماز جماعت مسلمانان شرکت کند. بنابراین،

۱. شافعی، امام یکی از مذاهب اسلامی، می‌گوید: «هر غیر مسلمانی که به توحید و رسالت حضرت محمد ﷺ شهادت دهد، مؤمن (مسلمان) شمرده می‌شود». (شافعی، محمد بن ادريس، الأم، باب المردت الكبير، ج ۶، ص ۱۷۱).

۲. ماوردي، علی بن محمد، الخواص الكبير، ج ۱۳، ص ۱۴۹.

اگر ظاهر اعمال یک شخص، بر اسلام او دلالت داشته باشد، بدون تفتیش عقاید و اعمال آن فرد، به اسلام او حکم می‌شود؛^۱ البته شخصی که وارد اسلام شده است اگر یکی از اصول یا ضروریات دین را انکار کند مرتد می‌شود.

دیدگاه وهابیان درباره اثبات اسلام

تفاوت وهابیان با سایر مذاهب اسلامی این است که اگرچه آنان اقرار به شهادتین را رکن اسلام قرار می‌دهند،^۲ اما تعریف اسلام را به مسئله توحید عبادی، که در عمل انسان ظهور می‌یابد، گره می‌زنند؛ یعنی صرف اقرار به شهادتین - یا تبعیت و دلالت - را برای ورود به اسلام کافی نمی‌دانند.^۳ و برای ورود به اسلام، تصدیق قلبی و التزام عملی به توحید الوهی (توحید در عبادت) را لازم می‌دانند.^۴ از سوی دیگر، آنان با تعریف نادرستی که از عبادت دارند، هرگونه خضوع در برابر غیر خدا را عبادت، و فاعل آن را مبتلا به شرک در عبادت، و خارج از اسلام می‌دانند؛ بنابراین، از نظر آنان کسی که به شهادتین اقرار دارد اما به اولیای الهی توسل یا استغاثه می‌کند، التزام عملی به توحید الوهی نداشته و در نتیجه مسلمان محسوب نمی‌شود.

بررسی و نقد

اولاً: برداشت وهابیان برخلاف آیات قرآن و سیره نبوی است. خداوند در آیات متعدد،

۱. نک: همان؛ ابن عابدین، محمد امین بن عمر، رد المحتار، ج ۴، ص ۲۲۶؛ شمس الانامه سرخسی، محمد بن احمد، المبسوط، کتاب الاکراه، باب من الاکراه إلى الإقرار، ج ۲۴، ص ۸۴؛ ابن قدامة، عبدالله بن احمد، المغنی، ج ۹، ص ۲۱.

۲. «و هذا مما بین لك شینا من معنی الشهادتین اللتین هما أصل الإسلام». (ابن عبدالوهاب، محمد، مختصر سیرة الرسول ﷺ، ص ۴۸).

۳. «و هذا من أعظم ما بین معنی "لا إله إلا الله" فإنه لم يجعل التلفظ بها عاصماً للدم والمال». (ابن عبدالوهاب، محمد، کتاب التوحید، ص ۲۶).

۴. «إن الذي يدخل الرجل في الإسلام هو توحيد الألوهية وهو: أن لا يعبد إلا الله، لا ملكاً مقرباً، ولا نبياً مرسلًا؛ (أنچه فرد را وارد اسلام می‌کند، اعتراف او به توحید الوهی است که با ترک پرستش غیر خدا، اعم از ملک مقرب و نبی مرسل حاصل می‌شود). (ابن عبدالوهاب، محمد، الرسائل الشخصية «مطبوع ضمن مؤلفات الشيخ محمد بن عبدالوهاب»، الرسالة الحادية عشرة، ص ۶۵).

مانند آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ»^۱ و نیز آیه «إِذَا جَاءَكَ الْمُتَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُتَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ»^۲ منافقان را در ادعای ایمان تکذیب کرده است، یعنی آنان تصدیق قلبی به خدا و شریعت پیامبر ﷺ نداشتند. از سوی دیگر، منافقان به توحید عبادی نیز ملتزم نبودند؛ زیرا «نیت تقرب» از ارکان عبادت است و بدون آن، عبادت محقق نمی‌شود و منافقان اعمال عبادی را به قصد ریا (نه با اخلاص و برای تقرب به خدا) انجام می‌دادند؛ همان گونه که قرآن به این مطلب اشاره کرده است.^۳ با این حال، نه تنها پیامبر اکرم ﷺ منافقان را تکفیر نمی‌کردند، بلکه حتی از عقیده و عمل آنان نیز نمی‌پرسیدند و به صرف اقرار آنان به شهادتین، احکام اسلام را بر آنان جاری می‌کردند. خود آن حضرت نیز فرمودند:

إِنِّي أَمَرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَيُؤْمِنُوا بِمَا أُرْسِلْتُ بِهِ، فَإِذَا عَصَمُوا مِنِّي دِمَائِهِمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا وَحَسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ؛^۴
من مأمور شدم تا با مردم (کفار) بجنگم تا زمانی که به عبارت «لا اله الا الله» شهادت دهند و به آنچه آورده‌ام، ایمان بیاورند [و دین مرا انکار نکنند]. در این هنگام، خون و مال آنها از سوی من در امان است؛ مگر در موارد معین در شرع [مانند قصاص] که حساب آنان با خداست.

ایشان در جواب خالد بن ولید که گفت: «چه بسا شخصی که اظهار اسلام می‌کند، دروغ

۱. سوره بقره، آیه ۸؛ و بعضی از مردم کسانی هستند که می‌گویند به خدا و روز جزا ایمان آورده‌ایم؛ در حالی که دروغ می‌گویند و هرگز ایمان نیاورده‌اند.

۲. سوره منافقون، آیه ۱؛ ای رسول ما، هنگامی که منافقان نزد تو آمدند و گفتند که ما به یقین و حقیقت گواهی می‌دهیم که تو رسول خدایی [قریب مخور]، خدا می‌داند که تو رسول اوئی و خدا گواهی می‌دهد که منافقان [سخن به مکر و خدعه و] دروغ می‌گویند.

۳. سوره نساء، آیه ۱۴۲: «إِنَّ الْمُتَافِقِينَ يَخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُتْلًا أُولَئِكَ الَّذِينَ الشَّامِسُ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا» (منافقان با خدا نیرنگ می‌کنند؛ در حالی که او فریب‌دهنده آنهاست [که نمی‌گذارد به راه حق برسند]. علامت آنان این است که چون به نماز می‌ایستند یا ملال می‌ایستند و چون در انتظار مردم نماز می‌خوانند ریا می‌کنند و خدا را جز اندکی یاد نمی‌کنند).

۴. ابن حنبل، احمد بن محمد، مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۲۲۹؛ بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۹، ص ۱۱۳؛ نیشاپوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۲.

می گوید: «إني لم أبعث لأشقّ عن قلوب الناس»؛^۱ (من مبعوث نشده‌ام که دل‌ها را بشکافم).

در جنگ خیبر نیز پیامبر اکرم ﷺ در پاسخ به امیرالمؤمنین علی علیه السلام، که سؤال کردند: «یا رسول الله، تا چه هنگام با آنان به‌جنگم؟»، فرمودند:

قاتلهم حتى يشهدوا أن لا إله إلا الله وأنّ محمداً رسول الله، فإذا فعلوا ذلك فقد منعوا منك دمانهم وأموالهم إلا بحقها وحسابهم على الله؛^۲
تا زمانی که بگویند: «لا إله إلا الله وأنّ محمداً رسول الله»، اگر چنین کردند، جان و مالشان را از تو حفظ کرده‌اند؛ مگر در برابر حقّی که خدا قرار داده است و حساب آنان (راست یا دروغ گفتن آنها) با خداست.

این آیات و روایات به‌روشنی دلالت می‌کند که اسلام چیزی جز اقرار به شهادتین نیست و به‌هیچ‌وجه تصدیق قلبی و التزام عملی در تحقق اسلام دخالت ندارد.

بر همین اساس علمای اسلام، از متقدمان تا متأخران، اقرار به شهادتین را سبب ورود به اسلام دانسته و تصدیق قلبی و التزام عملی را در تحقق اسلام دخالت نداده‌اند؛ بنابراین، یک شخص پس از ورود به اسلام مادامی که یکی از اصول یا ضروریات دین را انکار نکند، در اسلام باقی می‌ماند و تکفیر نمی‌شود؛ حتی اگر عملی انجام دهد که ظاهر آن شبیه عمل مشرکان باشد. این بدان دلیل است که چه‌بسا این عمل را بدون نیت پرستش غیرخدا انجام داده است یا به‌خاطر جهل، تأویل، اضطرار، اکراه و... مرتکب این عمل شده است. البته نباید از این نکته غفلت شود که برای رستگاری و ورود به بهشت، صرف اسلام آوردن کافی نیست؛ بلکه مسلمان برای ورود به بهشت، باید ایمان و عمل صالح نیز داشته باشد.

ثانیاً: همان گونه که در دروس گذشته بیان شد، تعریف وهابیان از عبادت یک تعریف لغوی و ناقص است که نمی‌تواند ملاک درستی برای شرک باشد؛ بنابراین اعمالی مانند توسل و استمداد از ارواح صالحان هیچ منافاتی با توحید ندارند. در درس‌های آینده،

۱. ابن حزم، علی بن احمد، الفصل فی الملل والأهواء والنحل، ج ۳، ص ۱۱۵.

۲. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، باب من فضائل علی بن ابی طالب، ج ۴، ص ۱۸۷۱؛ حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، کتاب المغازی والسرایا، ج ۳، ص ۴۰.

به تفصیل به اثبات مشروعیت استمداد از اولیای الهی خواهیم پرداخت.

مفهوم ایمان

«ایمان» در لغت از ریشه «أمن» به معنای تصدیق، امنیت و امانت‌داری آمده است؛^۱ اما در معنای تصدیق، بیشترین کاربرد را دارد؛ چنان‌که قرآن می‌فرماید: «وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا»؛^۲ (تو ما را تصدیق نمی‌کنی). متکلمان اسلامی نیز ایمان را به تصدیق معنا کرده‌اند. ابوالحسن اشعری، رهبر فرقه کلامی اشاعره، ایمان را تصدیق قلبی دانسته است.^۳ ابومنصور ماتریدی نیز ایمان را به معنای تصدیق قلبی می‌داند.^۴ همچنین عضدالدین ایجی، سعدالدین تفتازانی و سید مرتضی در تعریف ایمان گفته‌اند که ایمان، تصدیق کردن پیامبر ﷺ است در آنچه ایشان از طرف خدا آورده‌اند.^۵ ابن میثم بحرانی نیز گفته است: «ایمان تصدیق قلبی و اقرار زبانی به خدا و به شریعت پیامبر ﷺ است که با عمل به دستورات دینی که از ثمرات ایمان است، تقویت می‌شود».^۶ بنابراین مراد از «ایمان»، تصدیق و اذعان به توحید و شریعت پیامبر اکرم ﷺ است و به‌صرف اقرار زبانی محقق نمی‌شود؛ چنان‌که منافق نیز اقرار زبانی دارد اما تصدیق قلبی ندارد. همچنین تصدیق قلبی همراه با تکذیب زبانی نیز ایمان محسوب نمی‌شود؛ مانند کافرانی که خداوند درباره آنان می‌فرماید: «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ».^۷

متعلقات ایمان

درباره متعلقات ایمان، یعنی اموری که تصدیق و باور به آنها برای تحقق ایمان لازم است،

۱. ابن فارس، احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۱، ص ۱۳۳؛ ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۱۳، ص ۲۱.

۲. سوره یوسف، آیه ۱۷.

۳. اشعری، علی بن اسماعیل، المنع في الرد على أهل الزيغ والبدع، ص ۵۸.

۴. ماتریدی، محمد بن محمد، کتاب التوحید، ص ۳۸۰.

۵. عضدالدین ایجی، عبدالرحمن بن احمد، کتاب المواقف، ج ۳، ص ۵۲۷؛ تفتازانی، مسعود بن عمر، شرح المقاصد، ج ۵، ص ۱۷۶؛ علم‌الهدی (معروف به سید مرتضی)، علی بن حسین، الذخيرة في علم الکلام، ص ۵۳۶ و ۵۳۷.

۶. ابن میثم بحرانی، میثم بن علی، قواعد العوام في علم الکلام، ص ۱۷۰.

۷. سوره نمل، آیه ۱۴؛ و آن را [به زبان] انکار کردند؛ در حالی که در دل‌هایشان به [درستی] آن یقین داشتند.

آیات و روایات بسیاری وارد شده است. قرآن کریم می‌فرماید:

﴿أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا تَقْرِئُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾^۱

پیامبر به آنچه خدا بر او نازل کرد، ایمان آورده است و همه مؤمنان نیز به خدا و فرشتگان خدا و کتب و پیغمبران خدا ایمان آوردند و [گفتند] ما میان هیچ‌یک از پیغمبران خدا فرق نمی‌گذاریم. همه یک‌زبان و یک‌دل در قول و عمل اظهار کردند که ما فرمان خدا را شنیدیم و اطاعت کردیم. پروردگارا، آمرزش تو را می‌خواهیم و می‌دانیم که بازگشت همه به‌سوی توست.

روایت بخاری و مسلم نیز در این باره معروف است که پیامبر اکرم ﷺ در پاسخ به سؤال جبرئیل درباره متعلقات ایمان، فرمودند:

أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَحَدِّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَبِالْبَعْثِ بَعْدَ الْمَوْتِ وَالْجَنَّةِ وَ النَّارِ، وَبِالْقَدَرِ خَيْرُهُ وَ شَرُّهُ؛^۲

ایمان این است که به یگانگی خداوند، وجود فرشته‌ها، حقانیت کتب و انبیای پیشین، زندگی پس از مرگ، بهشت و جهنم، و مقدرات نیک و بد، ایمان داشته باشی.

نسبت بین اسلام و ایمان

با توجه به آنچه در تبیین مفهوم اسلام و ایمان گفته شد، روشن می‌شود که دایره «اسلام» وسیع‌تر از «ایمان» است؛ به این معنا که به‌صرف اقرار به شهادتین، اسلام محقق می‌شود و در دنیا آثار خود را خواهد داشت. با این حال، مسلمانان به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱. گروهی که به توحید یا رسالت یا آنچه پیامبر اکرم ﷺ از سوی خداوند آورده‌اند، تصدیق قلبی ندارند. اینان منافقان هستند که اگرچه در دنیا به مقتضای اقرار به شهادتین مال و جان‌شان در امان است، اما در آخرت به اشد عذاب‌ها مجازات می‌شوند. ۲. گروه دیگر

۱. سوره بقره، آیه ۲۸۵.

۲. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۹؛ نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، باب معرفة الإیمان و الإسلام، ج ۱، ص ۳۶.

کسانی هستند که علاوه بر اقرار به شهادتین، به خداوند و هر آنچه پیامبر ﷺ از سوی خدا آورده است، تصدیق قلبی دارند. اینان مؤمنان هستند و به حسب معرفت، تقوا و اعمال خود درجات مختلفی دارند. در ادامه بحث از ایمان، به درجات ایمان اشاره می‌شود.

علی‌رغم اینکه بسیاری از آیات و روایات بر مغایرت اسلام و ایمان دلالت دارد، در برخی آیات و روایات، هریک از اسلام یا ایمان به جای دیگری به کار رفته‌اند که در این موارد با کمک قراین می‌توان تشخیص داد که مراد از آن اسلام است یا ایمان. یکی از علل خلط و هابیان بین اسلام و ایمان، همین مسئله است.

بررسی و نقد دیدگاه و هابیان

سلفیان با ملاحظه ظاهر برخی آیات و روایات که در آنها اسلام و ایمان به جای یکدیگر به کار رفته‌اند،^۱ بین مفهوم اسلام و ایمان خلط کرده‌اند؛ در نتیجه، صرف اقرار زبانی را برای مسلمان بودن کافی نمی‌دانند و تصدیق قلبی و التزام علمی را نیز برای تحقق اسلام لازم می‌دانند.^۲ این در حالی است که آیات بسیاری بر جدایی اسلام از ایمان دلالت دارد؛ از جمله آیه «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ»^۳ که خداوند اگرچه اعراب را در ادعای ایمان تکذیب کرده است، اما آنان را به خاطر اقرار به شهادتین مسلمان می‌داند. همچنین آیه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزَنْكَ الَّذِينَ يَسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ»^۴ که در این آیه، خداوند بعضی مسلمانان را به کفر قلبی (نفاق) که در برابر ایمان است - نه کفر در برابر اسلام - مبتلا دانسته و می‌فرماید گروهی از کسانی که ادعای ایمان دارند، تنها با زبانشان ایمان آورده‌اند؛

۱. مانند آیه ۱۷ سوره حجرات: «يَتَّبِعُونَكَ يَقُولُ بَلَى آمَنَّا قُلْ لَمْ يُؤْمِنُوا قُلْ لَا تَتَّبِعُوا عَلَىٰ إِسْلَامِكُمْ بَلَى اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ إِنَّ هَذَا كُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (بر تو منت می‌نهند که اسلام آوردند. بگو: «اسلام خود را بر من منت نهید؛ بلکه این خداست که بر شما منت دارد که به ایمان هدایتان کرد؛ اگر بر راستی ایمان داشته باشید»).

۲. ابن عثیمین، محمد بن صالح، مجموع فتاوی و رسائل فضیلة الشیخ محمد بن صالح العثیمین، ج ۱، ص ۴۸ و ۴۹.
۳. سوره حجرات، آیه ۱۴: «عرب‌های بادیه‌نشین گفتند: «ایمان آورده ایم». بگو: «شما ایمان نیاورده‌اید، ولی بگوئید اسلام آورده‌ایم. هنوز ایمان وارد دل‌های شما نشده است».

۴. سوره مائده، آیه ۴۱: ای رسول، اینکه برخی افرادی که قبلاً گفته بودند: «ما ایمان آوردیم» و سپس به سوی کفر شتافتند، تو را آندوهگین نسازد؛ این اظهارشان زبانی است و دل‌هایشان ایمان نیاورده است.

اما در دل‌هایشان ایمان ندارند. منظور از ایمان زبانی در این آیه، همان اسلام است. علاوه بر آیات قرآن، روایات متعددی نیز ایمان را جدا از اسلام دانسته است. پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:

إِذَا زَنَى الْعَبْدُ خَرَجَ مِنْهُ الْإِيمَانُ فَكَانَ فَوْقَ رَأْسِهِ كَالظُّلَّةِ، فَإِذَا خَرَجَ مِنْ ذَلِكَ الْعَمَلِ غَاةٌ إِلَى الْإِيمَانِ؛^۱

هنگام زنا، ایمان از قلب مؤمن بیرون می‌رود و همانند سایه، بالای سر او قرار می‌گیرد. هرگاه مؤمن از این عمل قبیح دست کشید [و توبه کرد] ایمان به قلب او باز می‌گردد.

در سنن الترمذی این روایت به نقل از امام باقر ﷺ این گونه تفسیر شده است:

خَرَجَ مِنَ الْإِيمَانِ إِلَى الْإِسْلَامِ؛^۲

مؤمن -هنگام زنا- از وصف اهل ایمان خارج می‌شود و در زمره اهل اسلام وارد می‌گردد.

همچنین تفاوت بین اسلام و ایمان در روایت امام صادق ﷺ که فرمودند: «الإسلام ما يحقن به الدم وتودی به الأمانة ويستحل به الفرج، والثواب على الإيمان»^۳ به روشنی بیان شده است. در کتاب المصنّف في الأحاديث والآثار نیز آمده است که عثمان، خلیفه سوم، به عبدالله بن مسعود دستور داد تا طرفداران مُسیلمه کذاب را به اسلام دعوت کند و هرکس از آنان شهادتین بر زبان جاری کرد و ایمان (اقرار به شهادتین) را بر کفر ترجیح داد، رها گردد؛ وگرنه کشته شود. در این ماجرا، نه عثمان و نه ابن مسعود ورود پیروان مُسیلمه به اسلام را به تصدیق قلبی مشروط نکردند؛ بلکه صرف اقرار آنان به شهادتین را برای ورود به اسلام کافی دانستند.^۴

۱. ترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، ج ۵، ص ۱۵.

۲. همان.

۳. «الاسلام چیزی است که به سبب آن، خون (جان انسان) حفظ می‌شود، و به سبب آن، امانت ادا می‌شود (مالی که مسلمان به امانت می‌سپرد به او بازگردانده می‌شود)، و به سبب آن، ازدواج یا او حلال می‌شود، [اما اسلام مالاک ثواب و عقاب اخروی نیست؛ بلکه] ثواب [اخروی]، بر اساس ایمان است.» (برقی، احمد بن محمد، المحسن، ج ۱، ص ۲۸۵، ح ۴۲۳).

۴. «كَانَ نَاسٌ مِنْ بَنِي خَيْفَةَ مِمَّنْ كَانُوا مَعَ مُسَيْلِمَةَ الْكَذَّابِ يَقْسُونَ أَخَابِيئَهُ وَ يَتْلَوْنَهَا فَأَعْدَاهُمْ ابْنُ مَسْعُودٍ إِلَى عُثْمَانَ فَكَتَبَ إِلَيْهِ عُثْمَانُ أَنْ أَدْعُهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ، فَمَنْ شَهِدَ مِنْهُمْ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَ اخْتَارَ الْإِيمَانَ عَلَى الْكُفْرِ فَأَقْبِلَ

روایات متعدد دیگری نیز بر جدایی ایمان از اسلام دلالت دارد؛^۱ بنابراین با توجه به آنچه گفته شد، روشن می‌شود که صرف اقرار زبانی برای مسلمان بودن کافی است و در تحقق اسلام تصدیق قلبی و التزام عملی دخالتی ندارند. اما سؤالی که ممکن است مطرح شود این است که اگر عمل از ارکان ایمان نیست، پس به چه علت در روایات متعدد، ایمان بدون عمل، بی‌فایده تلقی شده است یا ایمان، مشروط به عمل صالح شده است؟ پاسخ این سؤال در درس آینده خواهد آمد.

ذَٰلِكَ مِنْهُمْ وَ خَلَّ سَبِيلَهُمْ، فَإِنْ أَهْبُوا فَاَضْرَبْ أَعْنَاقَهُمْ، فَاسْتَبَاحَهُمْ، فَتَنَابَ يَعُضُّهُمْ وَابْسِ يَعْضُّهُمْ، فَضَرَبَ أَعْنَاقَ الَّذِينَ أَهْبَوْا. (ابن ابی شیبہ، عبد اللہ بن محمد، المصنف فی الأحادیث والآثار، ج ۶، ص ۴۴۰). در این عبارت، مراد از ترجیح ایمان بر کفر، ترجیح اسلام بر کفر است.

۱. نک: سیاحتی، جعفر، الإیمان و الکفر فی الکتاب و السنۃ، ص ۸۲ تا ۸۵.

پرسش

۱. ایمان را در لغت و اصطلاح تعریف کنید.
۲. دو مورد از تفاوت‌های اسلام ظاهری و اسلام باطنی را نام ببرید.
۳. از چه راه‌هایی اسلام یک شخص اثبات می‌شود؟
۴. تعریف اسلام از نظر وهابیان را تبیین و نقد کنید.
۵. دیدگاه وهابیان درباره نسبت بین اسلام و ایمان را به اختصار تبیین و نقد کنید.

رواق اندیشه

۱. با جست‌وجو در قرآن کریم، تعدادی از آیاتی را که شامل متعلقات ایمان است، بیابید.
۲. با جست‌وجو در قرآن کریم، آیات دیگری مبنی بر جدایی ایمان و اسلام پیدا کنید.

درس ششم:

اسلام، ایمان و کفر (۲)

ارتباط عمل با ایمان

مفهوم کفر، اقسام و اسباب آن

در درس گذشته، برای روشن ساختن اشتباه و هابیان در تکفیر مسلمانان، به تبیین مفهوم اسلام و ایمان، و ارتباط میان آن دو پرداختیم. در این درس نیز رابطه ایمان و عمل، و همچنین مفهوم کفر، اقسام و اسباب آن را تبیین می‌کنیم، و به نقد دیدگاه و هابیان در این موارد می‌پردازیم.

یکی از مهم‌ترین اشتباهات وهابیان، خطا در تشخیص مسلمان از کافر است. آنان به خاطر ظاهرگرایی در استناد به آیات و روایاتی که تحقق ایمان را مشروط به عمل کرده‌اند، و نیز درک نادرستی که از توحید و شرک دارند، به راحتی به تکفیر مسلمانان حکم می‌کنند. برای روشن شدن اشتباه آنان، به بررسی رابطه ایمان و عمل می‌پردازیم.

ارتباط عمل با ایمان

در باره ارتباط عمل با حقیقت ایمان حداقل پنج دیدگاه در بین مذاهب اسلامی وجود دارد:

۱. دیدگاه خوارج: آنان عمل به دستورات دینی را رکن ایمان می‌دانند و مرتکب گناه کبیره را تکفیر می‌کنند.

۲. دیدگاه معتزله: از نظر آنان، عمل از ارکان ایمان است؛ اما برخلاف خوارج، مرتکب گناه کبیره را در جایگاهی بین کفر و ایمان (منزلة بین المنزلتین) جای می‌دهند.

۳. دیدگاه مرجئه: آنان، ایمان را صرفاً تصدیق می‌دانند و ایمان بدون عمل را برای رفتن به بهشت کافی می‌دانند.

۴. دیدگاه جمهور فقها و متکلمان شیعه و سنی: جمهور علما ایمان را تصدیق قلبی همراه با اقرار زبانی دانسته‌اند^۱ و در تحقق اسلام، عمل به دستورات شریعت را شرط نمی‌دانند؛ اگرچه عمل صالح را سبب کمال ایمان و شرط ورود به بهشت می‌دانند. بنابراین، به نظر جمهور علمای فریقین، مؤمنی که مرتکب گناه کبیره می‌شود، مؤمن فاسق است، اما تکفیر نمی‌شود؛ همان گونه که پیامبر اکرم ﷺ بر زانی و سارق، حد (مجازات معین) جاری می‌کردند؛ اما آنان را از اسلام خارج نمی‌دانستند.^۲

۵. دیدگاه وهابیان: وهابیان به پیروی از سلفیان ادعا می‌کنند که ایمان مجموعه‌ای از تصدیق و عمل است و تصدیق به تنهایی سبب تحقق ایمان نمی‌شود. آنان با تمسک به ظاهر آیات و روایاتی که ایمان را مشروط به انجام عبادات و اعمال صالح نموده، یا گناه را عامل

۱. اقرار زبانی را نه جزء ایمان، بلکه شرط کشف کردن ایمان فرد دانسته‌اند؛ زیرا اقرار زبانی علامت تصدیق قلبی است. بنابراین، اگر به حال کسی علم داشته باشیم که او قلباً به خدا و شریعت پیامبر ﷺ ایمان دارد، به اقرار زبانی نیازی نیست.

۲. نهج البلاغه، بخشی از کلام امیرالمؤمنین ﷺ با خوارج، خطبه ۱۲۵.

سلب ایمان معرفی کرده است، عمل را از ارکان ایمان به حساب آورده‌اند.^۱

بررسی و نقد دیدگاه وهابیان

آیات بسیاری بر جدایی «ایمان» و «عمل» دلالت دارد؛ مانند «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...»^۲ که می‌فرماید: «کسانی که ایمان دارند و اعمال نیک انجام می‌دهند...». پس می‌توان کسی را تصور کرد که ایمان دارد اما اعمالش نیکو نیست. ابومنصور ماتریدی با استناد به آیه فوق، عمل را از ایمان جدا می‌داند.^۳ در آیه «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَجَاثِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ»^۴ نیز خداوند مؤمنانِ ظالم را به دلیل جنگ با سایر مؤمنان تکفیر نکرده است. این آیه به روشنی دلالت دارد بر اینکه «عمل» جزء «ایمان» نیست؛ وگرنه خداوند ظالمان را مؤمن خطاب نمی‌کرد. همچنین از آیه «وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ»^۵ مغایرت بین عمل و مفهوم ایمان استفاده می‌شود. روایات نیز بر این مطلب دلالت دارند که عمل از ارکان ایمان نیست. در نقد دیدگاه وهابیان درباره اسلام نیز به برخی از این روایات اشاره شد.

کلید حل معمای ارتباط ایمان با عمل

با دقت نظر در آیات و روایات روشن می‌شود که ایمان مراتبی دارد که هر مرتبه آن، آثار و فوایدی دارد.

نخستین مرتبه ایمان، صرف تصدیق عقاید حقّه (توحید و شریعت پیامبر) است که ملاک صحّت اعمال و ثواب بردن در آخرت است و از خلود در جهنم پیشگیری می‌کند و امکان

۱. «أنه لا يكون الرجل مؤمناً إلا بالعمل مع التصديق، فقد بين في القرآن أن الإيمان لا بد فيه من عمل مع التصديق، كما ذكر مثل ذلك في اسم الصلاة والزكاة والصيام والحج». (ابن تیمیّه، احمد بن عبدالحلیم، کتاب الإيمان، ص ۱۰۵؛ نزدیک به همین مضمون در ص ۲۴۰).

۲. سوره بقره، آیه ۲۷۷.

۳. ماتریدی، محمد بن محمد، کتاب التوحید، ص ۴۷۳ تا ۴۷۷.

۴. سوره حجرات، آیه ۹؛ اگر دو طائفه از مؤمنان به جان هم افتادند، بین آنها اصلاح کنید؛ پس اگر معلوم شد یکی از آن دو طائفه بر دیگری ستم می‌کند، با آن طائفه کارزار کنید تا به حکم اجبار، تسلیم امر خدا شود.

۵. سوره طه، آیه ۱۱۲: هرکس عمل صالح انجام دهد، در حالی که مؤمن است...

استحقاق عفو و برخورداری از شفاعت را فراهم می‌کند. بنابراین مرتکب گناه کبیره، مؤمن فاسق است که اگر بدون توبه از دنیا برود، به اندازه گناهانش عذاب می‌شود.

مرتبه دوم ایمان، تصدیق عقاید حق همراه با عمل به واجبات و ترک محرماتی است که در قرآن کریم بر آنها تأکید شده است؛ مانند انجام نماز و زکات و حج، و ترک زنا و سرقت. منظور از کفر تارک نماز و زکات و... که در روایات آمده است، نداشتن همین مرتبه از ایمان است. همچنین روایاتی که ایمان را به اعتقاد قلبی، اقرار زبانی، و عمل با جوارح تفسیر کرده‌اند، همین مرتبه از ایمان را در نظر داشته‌اند. فایده این مرتبه از ایمان، ایمنی از ذلت و عذاب در دنیا و آخرت است.

مرتبه سوم ایمان، تصدیق عقاید حق همراه با عمل به همه واجبات و ترک همه گناهان است. فایده این مرتبه از ایمان، ملحق شدن به مقربان و محشور شدن با صدیقان و رفعت درجات در بهشت است.

مرتبه چهارم ایمان، همان مرتبه سوم است به علاوه انجام مستحبات و ترک مکروهات و حتی مباحات. این مرتبه از ایمان، مختص انبیا و اوصیاست و آیاتی مانند «وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ» ... ﴿۱۰۶﴾ و «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ»^۱، به همین مرتبه از ایمان تفسیر شده‌اند. یکی از ثمره‌های این مرتبه از ایمان، استجابت دعاست.

بنابراین، اصل «ایمان» به صرف تصدیق توحید و شریعت پیامبر اکرم (ص) حاصل می‌شود و عمل دخالتی در آن ندارد، و منظور از «ایمان» در روایاتی که عمل را شرط ایمان دانسته‌اند، مراتب و درجات بالای ایمان است که سبب رستگاری انسان می‌گردد. برخی روایات اهل بیت (ع) نیز برای رد مرجحه صادر شده است که آنان صرف تصدیق قلبی بدون عمل را ایمان می‌دانستند و آن را موجب نجات می‌پنداشتند. پس این روایات نیز عمل را شرط تحقق اصل ایمان نمی‌دانند؛ بلکه عمل را شرط فلاح و رستگاری قرار داده‌اند.

۱. سوره یوسف، آیات ۱۰۳ تا ۱۰۶؛ و بیشتر مردم، هر چند اصرار داشته باشی، ایمان نمی‌آورند! ... و بیشتر آنها که مدعی ایمان به خدا هستند، مشرک‌اند!

مفهوم کفر

«کفر» در لغت به معنای ستر و انکار، و در اصطلاح به معنای ایمان نیاوردن به چیزی است که خدا ایمان آوردن به آن را واجب کرده است. قاضی ایجی و ابن میثم بحرانی در تعریف کفر می‌گویند: «کفر خلاف ایمان می‌باشد و عبارت است از تصدیق نکردن پیامبر ﷺ در برخی اموری که می‌دانیم از جانب پیامبر ﷺ رسیده است».^۱ فاضل مقداد نیز می‌گوید: «کفر در اصطلاح عبارت است از انکار چیزی که علم ضروری حاصل شده که از جانب پیامبر ﷺ است».^۲

بنا بر آنچه گفته شد، کسی که منکر توحید، معاد یا یکی از ضروریات دین شود، به گونه‌ای که انکارش به انکار رسالت منجر شود، کافر است. البته کفر اقسام دیگری نیز دارد که برخی اقسام آن به معنای خروج از اسلام نیست.

اقسام و اسباب کفر

برای کفر اقسام متنوعی ذکر شده است که به این بحث وارد نمی‌شویم؛ اما برای روشن شدن اشتباه و هابیان در تکفیر مسلمانان، اقسام کفر را با توجه به نقطه مقابل آن بیان می‌کنیم:

۱. کفر در برابر اسلام: منظور از این کفر، رد یا انکار توحید و رسالت (شهادتین) یا هریک از ضروریات دین است. اثر این کفر، نجاست بدن و از بین رفتن حرمت جان و مال فرد کافر است؛ مانند کفر در آیه «سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِآلِهَةِ مَا لَمْ يَنْزِلْ بِهِ سُلْطَانًا».^۳

۲. کفر در برابر ایمان: به رد و انکار قلبی متعلقات ایمان (خدا، رسول، معاد و ضروریات دین) گفته می‌شود؛ مثل کسی که علی‌رغم اقرار به شهادتین، آن را در قلب خود تصدیق

۱. عضدالدین ایجی، عبدالرحمن بن احمد، کتاب المواقف، ج ۳، ص ۵۴۶؛ ابن میثم بحرانی، میثم بن علی، قواعد السورم فی علم الکلام، ص ۱۷۱.

۲. حسینی عاملی، سید محمدجواد، مفتاح الکرامه، ج ۳، ص ۴۵.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۵۱؛ دل کافران را بیمناک و هراسان کنیم؛ زیرا چیزی را برای خدا شریک قرار دادند که اصلاً حقیقت و دلیلی برای آن نبود.

نمی‌کند. کفر در آیه «لَا يُخْزِنُكَ الَّذِينَ يَسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا ءَامَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ»^۱ به همین معناست. چنین شخصی در اصطلاح متکلمان، «کافر» و در اصطلاح فقها، «منافق» به معنای خارج از ایمان (نه خارج از اسلام) نامیده می‌شود.

۳. کفر در برابر شکر: کفر به این معنا، در آیات متعددی از قرآن کریم آمده، و معنای آن ناسپاسی یا گناه (اعم از کبیره و صغیره) است که با اسلام و ایمان قابل جمع است؛ مانند «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ»^۲ که در برخی روایات با عنوان «كُفْرُ دُونِ كُفْرٍ» از آن تعبیر شده است.

با توجه به اقسام کفر، محل بحث ما کفر فقهی به معنای خروج از اسلام است که از دیدگاه علمای اسلام انکار خدا، پیامبر ﷺ، معاد یا هریک از ضروریات اسلام، با علم به ضروری بودن آنها، سبب این نوع از کفر می‌شود. بنابراین، انکار مسائل دیگری که پیرامون مسائل مربوط به توحید، نبوت و غیر آن مطرح می‌شود و از ضروریات دین نیست، سبب خروج از اسلام نمی‌شود. از این رو، فقها و متکلمان مذاهب اسلامی تا زمانی که فردی منکر اصول سه‌گانه دین یا ضروری دین نشود، او را تکفیر نمی‌کنند.

تفتازانی می‌گوید: «مخالف حق (اهل سنت) از کسانی که به سوی قبله (مکه) نماز می‌خوانند، مادامی که با ضرورتی از ضروریات دین مانند ازلی نبودن جهان خلقت، و برانگیخته شدن مردگان مخالفت نکند، کافر نیست».^۳ نووی نیز می‌نویسد: «احدی از اهل قبله به خاطر گناهی تکفیر نمی‌شود؛ اما هرکس چیزی را انکار کند که از ضروریات دین اسلام است، به ارتداد و کفر او حکم می‌شود».^۴ همچنین سید محمدکاظم طباطبایی یزدی، از علمای بزرگ شیعه، می‌گوید:

کافر کسی است که منکر الوهیت، توحید، رسالت یا امری ضروری از

۱. سوره مائده، آیه ۴۱: آنها که در مسیر کفر شتاب می‌کنند و با زبان می‌گویند: «ایمان آوردیم» و قلب آنها ایمان نیاورده است، تو را آندوه‌گین سازند.

۲. سوره بقره، آیه ۱۵۲: پس مرا به یاد آورید تا به یادتان آورم. مرا شکرگزار باشید و کفران نعمتم را نکنید.

۳. تفتازانی، مسعود بن عمر، شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۲۷.

۴. نووی، یحیی بن شرف، المنهاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج، ج ۱، ص ۱۵۰.

ضروریات دین شود. البته انکار ضروری دین، تنها در صورتی موجب کفر فرد می‌شود که به ضروری بودن آن توجه داشته باشد و بداند که انکار آن، به انکار رسالت باز می‌گردد.^۱

اقسام و اسباب کفر نزد وهابیان

وهابیان به‌خاطر تعریف نادرست از اسلام و ایمان، و خلط بین این دو، گاهی آنچه را موجب خروج از ایمان می‌شود، سبب خروج از اسلام می‌دانند؛ از این رو، کفر را به دو دسته «کفر اعتقادی» و «کفر عملی» (گناه) تقسیم کرده‌اند. از سوی دیگر، آنان به‌دلیل شرط دانستن عمل در تحقق یا از بین رفتن اسلام و ایمان، برخی اعمال را سبب کفر دانسته و نام آن را نواقض الاسلام^۲ گذاشته‌اند. محمد بن عبدالوهاب می‌گوید نواقض الاسلام مورد اتفاق هر چهار مذهب اهل سنت عبارت است از:

۱. شرک به خدا؛
۲. واسطه قراردادن بین خود و خدا؛
۳. عدم تکفیر مشرکان؛
۴. بهتر دانستن تعالیم دیگران از تعالیم پیامبر ﷺ؛
۵. تنفر از چیزی که رسول الله ﷺ آورده‌اند، اگرچه به آن عمل کند؛
۶. مسخره کردن چیزی از دین یا ثواب و عقاب آن؛
۷. سحر و جادوگری و اقسام آنها یا رضایت به آن موارد؛
۸. دوستی و همکاری با مشرکان علیه مسلمانان؛
۹. اعتقاد به جواز خروج مسلمان از دایره شریعت پیامبر ﷺ؛
۱۰. اعراض از دین خدا به‌گونه‌ای که برای آگاهی و عمل به احکام آن تلاشی انجام ندهد.^۳

۱. طباطبایی یزدی، سید محمدکاظم، العروة الوثقی، کتاب الطهارة، بحث نجاسات، ج ۱، ص ۶۱.

۲. اصطلاح «نواقض الاسلام» به‌معنای اموری است که ارتکاب آنها شخص مسلمان را از دایره اسلام خارج می‌سازد و سبب کفر و خلود او در آتش جهنم می‌شود.

۳. ابن عبدالوهاب، محمد، مجموعة رسائل في التوحيد والإيمان، ص ۳۸۵.

البته عواملی منجر به کفر در نزد وهابیت، به موارد فوق منحصر نیست و برخی علمای آنان نواقض اسلام را چهارصد مورد و برخی پانصد مورد دانسته‌اند و بدتر از آن اینکه این موارد را اجتهادی دانسته‌اند؛ یعنی هر مجتهدی می‌تواند بر اساس اجتهاد خود، موارد جدیدی را به‌عنوان نواقض اسلام بدانند و با استناد به آن دیگران را تکفیر کند.^۱

بررسی و نقد

اولاً: ادعای محمد بن عبدالوهاب که نواقض اسلام موردنظر خود را به مذاهب اربعه اهل سنت نیز نسبت می‌دهد، خلاف واقع است؛ زیرا اسباب کفر نزد علمای اهل سنت، همان گونه که قبلاً بیان شد، انکار الوهیت، توحید، رسالت پیامبر ﷺ یا هریک از ضروریات دین است و آنان مسائلی مانند واسطه گرفتن بین خود و خدا را در ضمن عوامل کفر مطرح نکرده‌اند.^۲

ثانیاً: آنچه وهابیان آنها را ناقض اسلام و ایمان می‌پندارند، سه دسته هستند:

۱. اموری که به اتفاق همه مسلمانان موجب کفر و خروج از اسلام می‌شود و اختلافی در آنها نیست؛ مانند بت‌پرستی یا برتری دادن سایر ادیان بر اسلام. اما نکته مهم، کشف این موارد است که وهابیان با استناد به ظاهر عمل شخص، او را به شرک و کفر متهم می‌کنند؛ در حالی که ملاک کفر، انکار یکی از اصول (توحید، نبوت و معاد) یا یکی از ضروریات دین است.

۲. اموری که فقهای اسلام درباره ناقض بودن آنها اختلاف نظر دارند؛ مانند ترک نماز، که برخی از وهابیان آن را ناقض اسلام و موجب کفر می‌دانند؛ در حالی که این مسئله نزد فقهای اختلافی است و اغلب آن را معصیت، و صرفاً موجب خروج از ایمان می‌دانند، نه سبب خروج از اسلام. به واسطه امور اختلافی نیز نمی‌توان کسی را تکفیر کرد.

۱. بن باز، عبدالعزيز بن عبدالله، فتاوی نور علی الدرب، ج ۴، ص ۱۰۷.

۲. قیروانی، عبدالله بن ابی زید، النوادر و الزیادات، ج ۱۴، ص ۴۹۵؛ ماوردی، علی بن محمد، الحواوی الکبیر، ج ۱۳، ص ۱۴۹؛ ابن عابدین، محمد امین بن عمر، رد المحتار، ج ۴، ص ۲۲۶؛ شمس‌الانته سرخسی، محمد بن احمد، المبسوط، کتاب الاکراه، باب من الاکراه الی الاقرار، ج ۲۴، ص ۸۴؛ ابن قدامه، عبدالله بن احمد، المغنی، ج ۹، ص ۲۱.

۳. اموری که نه تنها شرک و معصیت نیستند، بلکه از امور مشروع و مطلوب هستند و وهابیان بر اساس تعریف نادرست خود از اسلام یا عبادت، این امور را شرک می‌پندارند؛ مانند واسطه گرفتن برای ارتباط با خدا از قبیل استغاثه و استمداد از اولیای الهی که در درس‌های آینده، مشروعیت آن به تفصیل اثبات خواهد شد.

دفتر تلویزیونی متون درسی حوزه های علمیه

پرسش

۱. ایمان را در لغت و اصطلاح تعریف کنید.
۲. رابطه عمل با ایمان را تبیین نمایید.
۳. چه نسبتی بین اسلام و ایمان وجود دارد؟
۴. دو اشتباه مهم از اشتباهات وهابیان در مسئله ایمان و کفر را بیان کنید.
۵. چه اشکالاتی بر نواقض الاسلام مورد ادعای وهابیان وارد است؟
۶. اسباب کفر از نظر اسلام چیست؟

رواق اندیشه

۱. با جست و جو در قرآن، آیات دیگری مبنی بر جدایی «ایمان» از «عمل» پیدا کنید.
۲. با مراجعه به روایات شیعه، روایات دیگری درباره اهمیت عمل صالح و نقش آن در کمال ایمان بیابید.

برخی منابع مفید

۱. الإیمان و الکفر فی الکتاب و السنة نوشته حضرت آیت الله العظمی جعفر سبحانی؛
۲. ایمان و کفر نوشته سید مهدی علیزاده موسوی؛
۳. تکفیر از دیدگاه علمای اسلام نوشته علی اصغر رضوانی؛
۴. البرهان المبین فی ضوابط تکفیر المعین نوشته شیخ عمادالدین جمیل حلیم الحسینی؛
۵. نقد و بررسی اندیشه تکفیر نوشته سالم بهنساوی، با ترجمه سالم افسری؛
۶. اسلام و خشونت (نگاهی نو به پدیده تکفیر) نوشته شیخ حسین الخشن، با ترجمه موسی دانش؛
۷. فتن التکفیریین نوشته بسام صباغ.

درس هفتم:

حیات برزخی و ارتباط با ارواح اولیای الهی

در درس‌های گذشته، به تبیین مسئله «توحید و شرک»، و «ایمان و کفر» پرداختیم. در این درس نیز با استناد به آیات قرآن، سیره نبوی و گواهی سیره صحابه، امکان «ارتباط با اموات در برزخ» را اثبات می‌کنیم، تا در درس‌های آینده به شبهات وهابیان که مبتنی بر این سه مسئله بنیادین است، پاسخ دهیم.

قرآن و سنت علاوه بر تأکید بر اصل حیات برزخی، ارتباط با اموات در برزخ و بهره‌مندی از دعا و تأثیر آنان را تأیید کرده‌اند و تاریخ مسلمانان در قرن‌های گذشته نیز بر وقوع آن گواهی می‌دهد؛ اما وهابیان علی‌رغم پذیرش حیات برزخی، ارتباط با اموات در برزخ را انکار می‌کنند و بر همین اساس، مسائلی مانند توسل به اولیای الهی و طلب شفاعت و استعانت از آنان را رد می‌کنند.

مروری بر حیات برزخی

با ملاحظه آیات و روایات روشن می‌شود که انسان موجودی دو بُعدی است و مرگ، که با جدایی روح از بدن اتفاق می‌افتد، به معنای فنا و نابودی انسان نیست؛ بلکه دروازه و پلی برای ورود به زندگی در جهانی دیگر است که با نام «حیات برزخی» از آن یاد می‌شود. به این معنا که حقیقت روح انسان در برزخ حضور دارد و دارای حیات و رزق و مقامی است که با اعمال او متناسب است. آیات بسیاری از قرآن کریم بر ثبوت حیات برزخی گواهی می‌دهد؛ مانند:

۱. «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ»؛^۱ [ای پیامبر!] هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگان‌اند؛ بلکه آنان زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند).

۲. «الَّذِينَ يَغْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ»؛^۲ (عذاب آنها آتش است که هر صبح و شام، بر آن عرضه می‌شوند و روزی که قیامت برپا شود [می‌فرماید که] آل فرعون را در سخت‌ترین عذاب‌ها وارد کنید).
آیه اول، حیات برزخی شهدا را به تصویر می‌کشد و آیه دوم، از عذاب برزخی آل فرعون سخن می‌گوید.

روایات بسیاری نیز در زمینه اثبات حیات برزخی وارد شده است. زید بن ثابت نقل

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۶۹.

۲. سوره غافر، آیه ۴۶.

می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:

إِنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ تُبْتَلَىٰ فِي قُبُورِهَا فَلَوْلَا أَنْ لَا تَدَافِنُوا لَدَعَاكَ اللَّهُ أَنْ يَسْمِعَكُمْ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ الَّذِي أَسْمَعُ مِنْهُ؛^۱

قطعاً این امت، در قبرهایشان به عذاب مبتلا می‌شوند؛ پس اگر این‌گونه نبود که [از ترس عذاب قبر] یکدیگر را دفن نکنید، از خداوند می‌خواستیم صداهایی را که من می‌شنوم، به گوش شما نیز برساند.

این روایت و صدها روایت دیگر در این موضوع، که مورد قبول همه مسلمانان است، به‌روشنی حیات برزخی و همچنین اندوه یا شادی اموات به‌خاطر عقاب یا ثواب را اثبات می‌کند.

اثبات سماع موتی و ارتباط با برزخ

اکنون که روشن شد اموات حیات برزخی دارند و در عالم برزخ زنده‌اند، جای این پرسش است که آیا بین اهل دنیا و آنها ارتباطی وجود دارد یا خیر؟ یعنی اگر با آنان سخنی گفته شود، آیا آنها می‌شنوند و قادر به پاسخ‌گویی -هرچند که جواب آنها شنیده نشود- هستند یا خیر؟ بنابراین، آیا می‌توان پیامبر اکرم ﷺ را که در عالم برزخ به سر می‌برند، مخاطب قرار داد و گفت: «یا رسول الله، إشفع لنا عند الله»؟ در اصطلاح از این بحث با نام «سماع و استجاب» تعبیر می‌شود.

وهابیان امکان ارتباط با ارواح در عالم برزخ را انکار می‌کنند و معتقدند که حیات شهدا و صالحان در عالم برزخ، عند الله (نزد خداوند) است، نه در عالمی که ما بتوانیم با آنان ارتباط داشته باشیم.

علاوه بر پاسخ‌های تفصیلی، در پاسخ نقضی به این شبهه می‌توان گفت که خداوند در قرآن فرموده است: «هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ»؛^۲ (هرجا که باشید، خدا با شماست). پس ارواح در عالم برزخ نیز، به‌فرض اینکه در عالم مخصوصی حضور داشته باشند، از آنجا که

۱. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۶۰، ح ۷۳۹۲.

۲. سوره حلدید، آیه ۴.

نزد خداوند هستند با ما نیز هستند؛ چون خداوند با ماست. وهابیان حق ندارند این آیه را توجیه و تأویل کنند و بگویند که منظور از «هُوَ مَعَكُمْ» علم خدا به وضع مخلوقات است؛ زیرا به اعتقاد آنان، تأویل آیات ممنوع است و هر آیه بر معنای ظاهری خود حمل می‌شود؛ چنان‌که در معنای آیه «الزَّخْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»^۱ می‌گویند: «خدا بر روی تختی در آسمان‌ها نشسته است».^۲

اثبات ارتباط با عالم برزخ

مسئله ارتباط با اموات از مسائل روشنی است که در معتبرترین منابع شرعی آمده است. در ادامه، به برخی از این دلایل اشاره می‌کنیم:

دلیل اول: آیات قرآن

محکم‌ترین دلیل بر امکان شیء، وقوع آن است و قرآن کریم در آیات متعددی از واقع شدن ارتباط با اموات خبر داده است که برخی از این آیات را مرور خواهیم کرد:

۱. سخن گفتن حضرت صالح علیه السلام با هلاک‌شدگان قوم خود

در قرآن کریم آمده است:

﴿فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَائِعِينَ ۖ فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولًا مِنْ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُجِيبُونَ النَّاصِحِينَ﴾^۳

لرزش یا صیحه آسمانی [با توجه به اختلافی که در تفسیر این آیه وجود دارد] قوم صالح علیه السلام را فراگرفت و آنان را هلاک کرد. سپس در حالی که اجساد آنها در خانه‌های آنان افتاده بود، صالح علیه السلام از آن مردگان به قصد تبصری روی برگرداند و خطاب به آنان گفت: «ای قوم من، من پیام خدا را به شما رساندم و شما را نصیحت کردم؛ اما شما خیرخواهان را دوست ندارید».

مسلماناً در اینجا حضرت صالح علیه السلام سنجیده سخن می‌گوید و با جدیت خطاب می‌کند.

۱. سوره طه، آیه ۵: همان بخشنده‌ای که بر عرش، مسلط است.

۲. نک: سیحانی، جعفر، ابن تیمیة فکراً و منهجاً، ص ۴۵ تا ۵۰.

۳. سوره اعراف، آیات ۷۸ و ۷۹.

خطاب او نوعی مجازگویی از قبیل سخن گفتن یک عاشق با در و دیوارِ دیارِ معشوق نیست؛ بلکه خطابی حقیقی است. همچنین نمی‌توان گفت که حضرت صالح علیه السلام پس از مرگ آنها، فقط اجساد آنان را مورد خطاب قرار داده است؛ نه ارواح آنها را. زیرا آیه قرآن می‌فرماید: ﴿قَالَ يَا قَوْمِ﴾ یعنی به آنان (نه به اجساد آنها) گفت [...]، و طبق مبنای وهابیان که ظاهر آیات را حجت می‌دانند، تصرف در معنای ظاهری آیات ممنوع است. همچنین نمی‌توان این واقعه را معجزه حضرت صالح علیه السلام دانست؛ زیرا معجزه برای اثبات ادعای نبوت به کار می‌رود و نبوت حضرت صالح علیه السلام با معجزه‌هایی مانند بیرون آوردن شتر از دل کوه اثبات شده بود و سخن گفتن او با مردگان قوم خود، پس از محقق شدن عذاب الهی و اثبات نبوت او رخ داد و مخاطبان حضرت صالح علیه السلام در این خطاب «مردگان» بودند که تصدیق نبوت او برای آنان معنایی نداشت.

۲. سخن گفتن حضرت شعیب علیه السلام با مردگان قوم خود

قرآن کریم درباره قوم حضرت شعیب علیه السلام می‌فرماید:

﴿فَأَخَذْتَهُمُ الرِّجْلَ فَأَظْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَائِعِينَ...﴾ فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آتَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ؛^۱
پس از نزول عذاب بر قوم شعیب، هنگامی که او به میان قومش آمد و کشته‌شدگان قومش را دید، با تنفر، از آنها روی گرداند و شروع به سخن گفتن با آنان کرد و گفت: «ای قوم من، من رسالت پروردگارم را به شما ابلاغ کردم و برای شما خیرخواهی نمودم. با این حال، چگونه بر حال قوم بی‌ایمان تأسف بخورم؟»

۳. امر خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله برای پرسش از انبیای گذشته

خداوند متعال به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور می‌دهد تا درباره برخی مسائلی که مردم کلام آن حضرت را نمی‌پذیرند، از سه گروه بپرسند تا حجت بر مردم تمام شود و حقیقت را دریابند. آیه اول: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَاَسْأَلُ بَنِي إِسْرَٰئِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ

توجه به این نکته نیز لازم است که امکان پرسش پیامبر ﷺ از انبیای گذشته، برای اثبات نبوت ایشان نبوده است تا وهابیان آن را معجزه و از اختصاصات پیامبر اکرم ﷺ بدانند. بنابراین، روشن می‌شود که سخن وهابیان که امکان ارتباط با ارواح در عالم برزخ را رد می‌کنند، برخلاف آیات قرآن کریم است.

دلیل دوم: سیره نبوی

سیره پیامبر گرامی اسلام ﷺ نیز به روشنی بر امکان ارتباط با اموات در برزخ دلالت می‌کند. در ادامه، به بیان روایات مربوط به سیره پیامبر ﷺ در این زمینه می‌پردازیم:

۱. روایات مربوط به زیارت قبور

کیفیت خطاب کردن اموات توسط پیامبر ﷺ در زیارت قبور، حاکی از آن است که ارتباط ما با آنان قطع نشده است؛ زیرا اگر آنان سخن ما را نمی‌شنیدند، معنا نداشت که پیامبر اکرم ﷺ مسلمانان را به زیارت قبور مؤمنان ترغیب کنند و خطاب به اهل قبور بگویند: «السلام علیکم داز قوم مؤمنین و آتاکم ما توعدون غداً مؤجلون و إنا إن شاء الله بکم لاحقون، اللهم اغفر لأهل بقیع الغرقد»؛ (سلام بر شما ای اهل خانه مؤمنان. آنچه برای فردا به شما وعده داده شده بود، به شما رسید، و ما هم به خواست خدا به شما ملحق می‌شویم. خدایا، اهل بقیع را بیامرز).

۲. سخن گفتن پیامبر ﷺ با کشته‌شدگان جنگ بدر

بخاری در کتاب صحیح بخاری، که از معتبرترین کتب نزد اهل سنت است و روایات آن مورد اتفاق ایشان است،^۲ می‌نویسد:

در جنگ بدر، پس از آنکه به دستور پیغمبر اکرم ﷺ اجساد کشته‌شدگان قریش را در یک قلیب (چاه یا گودال) ریختند، آن حضرت کنار چاه آمدند و خطاب به کشته‌شدگان فرمودند: «فإنا قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقاً، فهل وجدتم ما وعد ربکم حقاً؟»؛ (ما آنچه را که خدای ما به ما وعده داده بود، حق یافتیم

۱. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۶۶۹، ح ۱۰۲.

۲. البته از نظر ما کتابی است که هم روایات صحیح دارد و هم روایات غیر صحیح.

[شاید مراد ایشان، پیروزی در جنگ بدر باشد]، آیا شما نیز آنچه پروردگارتان به شما وعده داده بود [اینکه بعد از مرگ حساب و کتاب و معادی هست]، حق یافتید؟! در این هنگام عمر گفت: «یا رسول الله، ما تكلم من أجساد لا أرواح لها؟» (یا رسول الله! چگونه با اجساد سخن می‌گویید که روح ندارند؟! پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «والذي نفس محمد بيده، ما أنتم بأسمع لما أقول منهم» (قسم به خدایی که جان محمد در دست اوست، شما شنواتر از اینها نیستید [یعنی همان طور که شما سخنان مرا می‌شنوید، آنان نیز می‌شنوند]).^۱

۳. روایات مربوط به تلقین اموات

بر اساس روایات نبوی، علمای اسلام می‌گویند که پس از مرگ هر مسلمان و قبل یا بعد از دفن وی، باید او را تلقین داد. در کتاب صحیح مسلم، از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده است: «لَقِّنُوا مَوْتَكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»^۲ (کلمه «لا إله إلا الله» را به مردگان خود تلقین کنید). در تلقین، به میت خطاب می‌کنند: «إِذَا جَاءَكَ الْمَلَائِكَةُ الْمَقْرَبَانِ رَسُولَيْنِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَسَلَاةً عَنْ رَبِّكَ، فَلَا تَخَفْ وَقُلْ فِي جَوَابِهِمَا اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ»؛ (هنگامی که دو ملک مقرب از نزد خداوند بلندمرتبه پیش تو آمدند و درباره خدایت از تو سؤال کردند، ترس و در پاسخ آنان بگو که خداوند بزرگ، پروردگار توست). شافعی‌ها و حنبلی‌ها نیز در ذکر تلقین میت، به او خطاب می‌کنند: «أَذْكَرُ الْعَهْدِ الَّذِي خَرَجْتَ عَلَيْهِ مِنَ الدُّنْيَا، شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»^۳ (به یاد آور حالی را که در هنگام خروج از دنیا داشتی که به یکتایی خداوند و پیامبری محمد گواهی می‌دادی). اگر اموات قادر به شنیدن نبودند و تلقین برای آنان سودمند نبود، پیامبر ﷺ چنین دستوری را صادر نمی‌کردند و مسلمانان نیز این کار را

۱. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۵، ص ۷۶ و ۷۷، ح ۳۹۷۶ و ۳۹۸۰.
روایاتی نزدیک به همین مضمون در: نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، کتاب الجنة، ج ۴، ص ۷۷؛ نسائی، احمد بن علی، السنن الکبری، ج ۴، ص ۸۹ و ۹۰؛ ابن حنبل، احمد بن محمد، مستدرک احمد بن حنبل، ج ۱۰، ص ۲۹۱؛ ابن هشام، عبدالملک، السیوة النبویة لابن هشام، ج ۱، ص ۶۳۹؛ واقفی، محمد بن عمر، کتاب المغازی، باب غزوة بدر، ج ۱، ص ۱۱۲؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۳۲۶؛ ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، السیوة النبویة، ج ۲، ص ۲۲۹.
۲. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۳۱.
۳. «و هذا التلقين مستحب عند الشافعية والحنابلة». (جزیری، عبدالرحمن، الفقه على المذاهب الأربعة، ج ۱، ص ۴۵۵).

انجام نمی‌دادند.

بخاری نیز در کتاب صحیح البخاری بابی دارد به نام «المیت تسمع خلق النعال»؛ بدین معنا که میت هنگام تشییع جنازه، صدای کفش‌های تشییع‌کنندگان را می‌شنود.

دلیل سوم: سیره صحابه

اصحاب پیامبر اکرم ﷺ نیز که در محضر ایشان عقاید اسلامی را فرا گرفته بودند، در برخی مواقع، اموات را مخاطب قرار می‌دادند که به برخی از این نمونه‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. سخن گفتن ابوبکر با پیامبر ﷺ

پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ مردم در کنار خانه حضرت جمع شدند و ابوبکر نیز از منطقه‌ای به نام «سُح» رسید. ابن هشام در کتاب خود می‌نویسد که ابوبکر آمد و روپوشی را که بر صورت پیغمبر ﷺ بود، کنار زد و گفت: «بأبي أنت و أمي، أما الموتة التي كتب الله عليك فقد ذقتها ثم لن تُصيبك بعدها موة أبداً»؛^۱ (پدر و مادرم فدای شما! مرگی را که دیگر پس از آن مرگی نیست، چشیدی و سپس مرگ دیگری را نخواهی چشید).

اگر واقعاً ارتباط با پیغمبر اکرم ﷺ برای اهل دنیا ممکن نیست، پس ابوبکر با چه کسی سخن گفت؟!

۲. سخن گفتن امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب ﷺ، با پیامبر ﷺ

امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ﷺ نیز که به اتفاق امت، اعلم صحابه است، هنگامی که از غسل دادن و کفن کردن آن حضرت فارغ شدند، کفن را از چهره پیامبر ﷺ کنار زدند و خطاب به ایشان فرمودند: «بأبي أنت و أمي أذكرنا عند ربك و اجعلنا من همك»؛^۲ (پدر و مادرم فدای شما! ما را پیش پروردگارت یاد کن و ما را به خاطر بسپار).

اگر پیامبر اکرم ﷺ در برزخ صدای کسی را نمی‌شنیدند و نمی‌توانستند برای کسی دعا کنند یا تأثیرگذار باشند، هرگز امام علی ﷺ از ایشان این درخواست را نمی‌کردند.

۱. ابن هشام، عبدالملک، السيرة النبوية لابن هشام، ج ۲، ص ۶۵۵.

۲. ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله، التمهيد، ج ۲، ص ۱۶۲.

۳. سفارش عثمان بن حُثَیف

عثمان بن حنیف، صحابی جلیل‌القدر، در زمان حیات پیامبر ﷺ دیده بود که یک اعرابی نابینا به پیشنهاد پیامبر ﷺ به آن حضرت متوسل شد و خداوند بینایی‌اش را به او بازگرداند. او حدود بیست سال پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ، به مردی حاجتمند که برای رفع نیاز خود حضور خلیفه سوم می‌رفت و خلیفه به او توجهی نمی‌کرد، گفت:

دو رکعت نماز بخوان و بگو: «اللهم إني أَسْأَلُكَ وَأَتُوجِّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّنا مُحَمَّدٍ ﷺ نَبِي الرِّحْمَةِ، يَا مُحَمَّد، إِنِّي أَتُوجِّهُ بِكَ إِلَى رَبِّكَ، جَلَّ وَعَزَّ، فَيَقْضِي لِي حَاجَتِي»؛^۱ (خدایا من از تو درخواست می‌کنم و به وسیله پیامبرمان که نبی رحمت است، به تو رو می‌کنم. ای محمد، من به وسیله تو به پروردگارت رو می‌کنم تا حاجت مرا برآورده سازد).

از این داستان به روشنی فهمیده می‌شود که صحابه پیامبر ﷺ، که توحید را از شخص ایشان فرا گرفته بودند، مخاطب قراردادن آن حضرت پس از رحلت ایشان را ممکن، و حتی مفید می‌دانستند.

از اینکه صحابه در نزدیک‌ترین زمان پس از رحلت آن حضرت، ایشان را مخاطب قرار می‌دادند، معلوم می‌شود که انسان می‌تواند با درگذشتگان و در رأس آنان با پیغمبر اکرم ﷺ ارتباط برقرار کند.

شبهات وهابیان

وهابیان به خاطر عدم درک درست حیات برزخی، راجع به مسئله شنیدن اموات شبهاتی را مطرح می‌کنند که به نقد آنها می‌پردازیم:

شبهه اول: قرآن، شنیدن اموات را رد می‌کند

خداوند متعال در آیه ۸۰ سوره نمل می‌فرماید:

﴿إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تَسْمِعُ الْقَبْرَ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ﴾؛

مسلماً تو نمی‌توانی سخن خود را به گوش مردگان برسانی و نمی‌توانی

۱. طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الصغیر للطبرانی، ج ۱، ص ۳۰۶، ح ۵۰۸.

ناشنوایان را هنگامی که روی برمی گردانند و پشت می کنند، فرا بخوانی.
و هابیان با استناد به این آیه می گویند که خداوند شنیدن ارواح در عالم برزخ را غیر ممکن دانسته است و مشرکان را به مردگان تشبیه کرده است و آنان سخنی نمی شنوند.

پاسخ شبهه اول

منظور از تشبیه مشرکان به مردگان در این آیه، شنیدن آنها نیست؛ بلکه سودنبردن آنها از شنیدن است. پیغمبر اکرم ﷺ حجت را بر مشرکان تمام کردند و آنان نیز می شنیدند؛ اما از شنیدن خود سودی نبردند و آن را نپذیرفتند. درست همان طوری که مردگان می شنوند و از شنیدن سودی نمی برند؛ زیرا زمان عمل برای آنان پایان یافته است.

منظور از آیه «وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مِّنَ الْقُبُورِ»^۱ نیز، که کافران را به مرده تشبیه کرده است، همین معناست؛ یعنی تو نمی توانی سخن خود را به گوش مشرکان، که مانند خفتگان در قبر هستند، برسانی. در اینجا نیز وجه شبه «شنیدن» نیست؛ چراکه در غیر این صورت، این تشبیه غلط خواهد بود؛ زیرا مشرکان کلام پیغمبر اکرم ﷺ را می شنیدند.^۲ پس مشرکان همانند مردگان می شنوند؛ اما از شنیدن خود سودی نمی برند؛ چراکه زمان عمل برای آنان به پایان رسیده است. حتی مشرکان در عالم برزخ نیز می شنوند؛ چنان که در قسمت «سخن گفتن پیامبر ﷺ با کشته شدگان جنگ بدر» نقل شد.^۳

همچنین اگر اموات در برزخ نمی شنیدند، خداوند همه مسلمانان را مأمور نمی کرد که هر روز در نماز خود، شخص پیامبر ﷺ را خطاب کنند و بگویند: «السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته». این نوع مخاطب، فقط با سلام کردن به خود شخص سازگار است و به فرض اینکه فرشته ها سلام مسلمانان را به پیامبر ﷺ ابلاغ کنند، باز هم شنیدن آن حضرت اثبات می شود و هیچ دلیل محکمی، شنیدن پیامبر ﷺ و صالحان را به شنیدن

۱. سوره فاطر، آیه ۲۲؛ و تو نمی توانی سخن خود را به گوش آنان که در گور خفته اند، برسانی.

۲. در تاریخ نقل شده است که پیامبر اکرم ﷺ آیاتی از قرآن را خواندند. ولید که هنوز مشرک بود، بلند شد و قرآن را بسیار تمجید کرد و گفت: «من کلامی از پیامبر ﷺ شنیدم که نه کلام انس است و نه کلام جن». (ازدی بلخی، مقاتل بن سلیمان، تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج ۴، ص ۴۹۱).

۳. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۲، ص ۹۸.

سلام منحصر نکرده است.

شبهه دوم: برزخ مانع ارتباط با اموات است

خداوند متعال در آیه ۱۰۰ سوره مؤمنون می‌فرماید:

﴿وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾؛

و پشت سر آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند.

وهابیان با استناد به این آیه می‌گویند که بین ما و کسانی که در عالم برزخ هستند، تا روز قیامت مانع وجود دارد؛ پس امکان برقراری ارتباط با آنان وجود ندارد.

پاسخ شبهه دوم

وهابیان با برداشتی سطحی از برخی آیات و بدون توجه به صدر و ذیل آنها و همچنین بدون ملاحظه سایر آیات، درباره موضوعی خاص قضاوت می‌کنند؛ از این رو، معنای آیات را درست نمی‌فهمند. در آیه مورد بحث نیز اگرچه برزخ به معنای حائل و مانع است، اما این مانع، به معنای مانع شنیدن دعا نیست؛ بلکه به معنای ممانعت از بازگشت مردگان به زندگی دنیوی است؛ زیرا خداوند در آیه قبل و این آیه می‌فرماید:

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ﴿۱﴾ لَعَلِّي صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ

كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾؛^۱

هنگامی که مرگ سراغ یکی از مشرکان آمد، پرده‌ها کنار رفت و او جایگاه بد خودش را در برزخ دید. گفت: «پروردگارا، مرا به دنیا برگردان؛ شاید در آنچه ترک کردم [و کوتاهی نمودم] عمل صالحی انجام دهم». [اولی به او می‌گویند که] چنین نیست! این سخنی است که او به زبان می‌گوید [و اگر بازگردد، کارش همچون گذشته است] و پشت سر آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند.

خداوند متعال به چنین فردی دو پاسخ می‌دهد:

پاسخ اول: ﴿كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا﴾؛ یعنی این حرف را فقط به زبان می‌گویند و اگر به دنیا بازگردد، باز هم در همان مسیر گذشته خود قرار می‌گیرد و برای نجات از جهنم کاری

۱. سوره مؤمنون، آیات ۹۹ و ۱۰۰.

نمی‌کند.

پاسخ دوم: «وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»؛ یعنی پشت سر یا پیش روی اینها (پس از عبور آنان از دنیا) برزخی است که مانع بازگشت آنها به دنیا است و در واقع، «وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» در پاسخ به «رَبِّ اِزْجِعُونِ» گفته شده است؛ پس منظور از «مانع» در این آیه، وجود مانع برای ارتباط با اموات نیست.

نتیجه

آیات و روایاتی که امکان بهره‌مندی از تأثیر اموات را اثبات می‌کنند، گواه این هستند که ادعای وهابیان در غیر ممکن بودن ارتباط با عالم برزخ، برخلاف قرآن و سنت است. حتی خداوند مایوس بودن از اصحاب قبور را وصف کافران می‌داند و ناامیدی آنان را به ناامیدی غضب‌شدگانی تشبیه کرده که از قیامت مایوس هستند و فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ﴾^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، با قومی که خداوند آنان را مورد غضب قرار داده است، دوستی نکنید. آنان از آخرت مایوس‌اند؛ همان‌گونه که کفار از مدفون‌شدگان در قبرها مایوس‌اند.

دلایل دیگری نیز بر اثبات بهره‌مندی از تأثیر اموات وجود دارد.

در درس‌های آینده به سایر شبهات وهابیان درباره توسل و طلب شفاعت از ارواح اولیای الهی پاسخ داده می‌شود.

پرسش

۱. آیه «وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ» چگونه بر امکان ارتباط با اموات دلالت دارد؟
۲. دو مورد از سیره صحابه را بنویسید که بر امکان ارتباط با اموات دلالت می‌کند.
۳. استدلال وهابیان به آیه «وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ» را تبیین و نقد کنید.

رواق اندیشه

۱. با جست‌وجو در قرآن، آیات دیگری را بیابید که بر امکان ارتباط با عالم برزخ دلالت می‌کنند.
۲. دیدگاه علمای اهل سنت را با دیدگاه وهابیان درباره موضوع «شنیدن اموات» مقایسه کنید.

برخی منابع مفید

۱. الروح نوشته ابن قیم جوزیه؛
۲. التذكرة بأحوال الموتى و أمور الآخرة نوشته قرطبی؛
۳. سماع موتی نوشته علی سعادت پرور؛
۴. حول سماع المیت و إدراکه نوشته خلیفه عبید الکلبانی؛
۵. الجواب المرشح فی بعض أحوال أهل البرزخ نوشته شیخ محمد احمد عاموه؛
۶. حیات الموات فی بیان سماع الأموات نوشته احمد رضا خان قادری بریلوی.

درس هشتم: توسل (۱) حقیقت توسل و اقسام آن

پس از تبیین و نقد مبنای فکری وهابیان در سه مسئله مهم «توحید و شرک»، «ایمان و کفر» و «امکان ارتباط با ارواح صالحان در برزخ»، در این درس و درس‌های آینده به نقد شبهاتی می‌پردازیم که مبتنی بر دیدگاه آنان در این مسائل است. یکی از این شبهات، شرک دانستن توسل به اولیای الهی است. برای روشن شدن این مسئله، ابتدا حقیقت توسل و اقسام آن را تبیین، و سپس مشروعیت آن را اثبات می‌نماییم.

حقیقت توسل

برای بیان حقیقت توسل، چند اصل اعتقادی را که در آیات و روایات آمده است، تبیین می‌کنیم.

قانون سببیت در نظام هستی

جهان هستی جهان اسباب و مسببات است؛ یعنی بر مبنای «اصل علیت» اداره می‌شود. برای مثال، سیبی که از درخت چیده می‌شود، به ظاهر وجودی طبیعی دارد؛ اما در حقیقت هزاران علت و سبب در قرن‌های گذشته دست به دست هم داده‌اند تا این سیب به ثمر برسد. نمی‌توان تصور کرد که این سیب خود به خود یا به طور مستقیم به وسیله خداوند روییده است؛ بلکه بین این رویش این سیب و خداوند متعال، علل و اسباب و نظاماتی به امر خدا فاصله شده است. همین اصل درباره همه پدیده‌های زمینی و آسمانی جاری است و هیچ پدیده‌ای مادی یا معنوی بدون علت خلق نشده است؛ چنان‌که هیچ موجودی در عالم طبیعت، فعل بی‌واسطه خداوند نیست.

کسانی که اسباب و مسببات را انکار می‌کنند، «توحید در خالقیت» را به درستی درک نکرده‌اند. آنان تصور می‌کنند که توحید در خالقیت، به معنای نفی همه اسباب است و خداوند طبیعت افراد را بدون واسطه ایجاد می‌کند؛ به طور مثال، تبار شدن فرد بیمار را فعل مستقیم خداوند می‌دانند. اشتباه آنان این است که بین «خالق و مؤثر مستقل» و «خالق و مؤثر وابسته و غیر مستقل» خلط کرده‌اند و علت‌های وابسته به خداوند را علت و خالق مستقل می‌پندارند؛ در حالی که تمام این مؤثرهای وابسته، مأموران پروردگار جهان هستند. خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا يَفْلَهُمْ جُنُودُ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْبَشَرِ﴾^۱

و جز او، کسی لشکریان پروردگارت را نمی‌داند و این، جز هشدار و تذکری برای انسان‌ها نیست.

همه این اسباب، مدبرهای وابسته به خداوند (مؤثر ظلی و تبعی) هستند که خدا آنها را به

۱. سوره مدثر، آیه ۳۱.

این تدبیر وادار کرده است. خداوند همچنین می‌فرماید: «فَالْمُذْبِرَاتِ أُمُرًا»؛^۱ (و آنها که امور را تدبیر می‌کنند!). بنابراین، نمی‌توان اسباب و مسببات در جهان هستی را انکار کرد؛ چنان‌که نباید مانند مادی‌گرایان و ماتریالیست‌ها،^۲ برای آنان استقلال قائل شد. اسباب و مسببات حتی در اداره عالم معنا و عالم ماورای ماده نیز نقش دارند و برای رسیدن به مقصود باید از اسباب مادی و معنوی استفاده کرد. امام صادق (ع) می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا»؛^۳ (همانا خداوند برای هر چیزی، سبب و واسطه‌ای قرار داده است).

فاعلیت طولی خداوند

«توحید افعالی» به این معناست که هیچ فعلی در جهان هستی بدون اراده و اذن خداوند محقق نمی‌شود و اختیار بندگان در انجام افعال و همچنین تأثیر موجودات در هر لحظه را خداوند به آنان می‌دهد. نکته مهم در توحید افعالی این است که باید به تفاوت بین «فاعل مستقل» و «فاعل غیر مستقل» توجه کنیم تا بتوانیم در عین حالی که هر فرد را مسئول عمل خویش می‌دانیم، توحید افعالی را نیز به درستی درک کنیم. برای توضیح این مطلب، مثال‌هایی از قرآن ذکر می‌کنیم:

مثال اول: خداوند در برخی آیات قرآن، ضلالت و هدایت را به خودش نسبت می‌دهد و می‌فرماید:

«يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»؛^۴

خدا هرکس را بخواهد [و شایسته بداند] گمراه می‌کند و هرکس را بخواهد [و لایق بداند] هدایت می‌کند.

اما در آیاتی دیگر، پیامبر (ص) را نیز «هدایت کننده» معرفی می‌کند و می‌فرماید:

«وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛^۵

۱. سوره نازعات، آیه ۵.

۲. کسانی که جهان هستی را در ماده و امور محسوس منحصر می‌دانند و به خدا و امور ماوراء ماده معتقد نیستند.

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۲۷۱.

۴. سوره نحل، آیه ۹۳.

۵. سوره شوری، آیه ۵۲.

و تو مسلماً به‌سوی راه راست هدایت می‌کنی.

در جمع بین معنای این دو آیه باید گفت که هدایت اصیل و مستقل را خدا انجام می‌دهد؛ ولی هدایت انبیا و اولیا، به امر الهی و سبب‌سازی خداوند است.

مثال دوم: خداوند در آیه ۸۱ سوره نساء، نوشتن نقشه‌ها و سخنان مشرکان را به خودش نسبت می‌دهد و می‌فرماید:

﴿وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّنُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا﴾^۱
 خداوند آنچه را که آنان در این جلسات می‌گویند، می‌نویسد؛ پس اعتنایی به آنها نکن [و از نقشه‌های آنان وحشت نداشته باش] و بر خدا توکل کن. کافی است که او یار و مدافع تو باشد.

اما در آیه دیگری ثبت آنها را به فرشتگان نسبت می‌دهد و می‌فرماید:

﴿أَمْ يَحْسُبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ﴾^۲
 آیا آنان می‌پندارند که ما اسرار نهم و سخنان درگوشی آنان را نمی‌شنویم؟ آری، رسولان [و فرشتگان] ما نزد آنها هستند و می‌نویسند.

هیچ منافاتی بین این دو آیه وجود ندارد؛ زیرا کتابت خداوند به معنای اصالت در این کار است که ثبت اعمال به امر او صورت می‌گیرد و کتابت فرشتگان به معنای تبعیت آنان از امر خداوند در ثبت اعمال بندگان است؛ بنابراین، نسبت دادن عملی فرشتگان به خداوند نیز صحیح است.

مثال سوم: خداوند در برخی از آیات قبض ارواح را به خودش نسبت داده و فرموده است:

﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۳

خداوند ارواح را به هنگام مرگ، قبض می‌کند و ارواحی را نیز که نمرده‌اند، به هنگام خواب می‌گیرد. سپس ارواح کسانی که فرمان مرگشان را صادر

۱. سوره زخرف، آیه ۸۰.

۲. سوره زمر، آیه ۴۲.

کرده، نگه می‌دارد و ارواح دیگری را [که باید زنده بمانند] تا سرآمدی معین، باز می‌گرداند. در این امر، نشانه‌های روشنی است برای کسانی که اندیشه می‌کنند.

حال آنکه در آیات دیگر، قبض ارواح را به ملک‌الموت یا فرستادگان خود نسبت داده و فرموده است:

﴿كَفَيْتُ إِذَا تَوَفَّيْتُهُمُ الْمَلَائِكَةَ بَضْرِيُونُ وَجُوهَهُمْ وَأَذْبَارُهُمْ﴾^۱
 حال آنها چگونه خواهد بود، هنگامی که فرشتگان [مرگ] بر صورت و پشت آنان می‌زنند و جان آنها را می‌گیرند؟!

بین این آیات نیز تنافی وجود ندارد؛ زیرا خداوند قبض روح را به صورت مستقل و بدون نیاز به کسی صورت می‌دهد؛ اما قبض روح توسط ملائکه، وابسته به خدا و با نیرو گرفتن از او و به امر او صورت می‌گیرد؛ از این رو، می‌توان آن را نیز به خدا نسبت داد. در قرآن کریم از این گونه آیات فراوان یافت می‌شود.

پس می‌توان نتیجه گرفت که جهان، نظام اسباب و مسببات است و با فاعلیت طولی اداره می‌شود و اعتقاد به سببیت، هیچ منافاتی با توکل و توحید افعالی ندارد؛ همان گونه که هیچ تناقضی با توحید در ربوبیت و تدبیر ندارد.^۲ همان خدایی که خود را خالق و مُدَبِّرِ یکتا معرفی می‌کند، به بندگان خود دستور می‌دهد که امور خود را از طریق اسباب و مسببات

۱. سوره محمد، آیه ۲۷.

۲. «نفس تأثیر اسباب» از پیامدهای نقل‌گرا شدن صحابه پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) و دوری آنان از تعقل است؛ به همین جهت است که مسئله «عقل» در روایات صحابه نیامده است. گویا تصور می‌کردند که پس از آمدن وحی، تعقل ممنوع است. آنان حتی درباره آیاتی که شامل استدلال‌های عقلی است، سخنی نگفته‌اند. با تداوم این پیاور، ضرورهای فراوانی متوجه عالم اسلام شد؛ تا جایی که تا چندی پیش، همین عقیده بر مراکز بزرگ اسلامی حاکم بود. تا چند سال پیش، منظومه‌ای به نام «فریده» در دانشگاه الأزهر مصر تدریس می‌شد که یکی از ابیات آن این بود:

و من یقل بالطبع أو بالعلة فذاك كفر عند أهل الملة

یعنی: «خالق هستی، فقط خداست و سخن گفتن از طبع و علت، کفر است».

آنان برداشت ناقصی از توحید در خالقیّت داشتند و عالم اسباب و مسببات را حتی در حد «معنای حرفی» نیز قبول نمی‌کردند. متأسفانه خاورشناسان نیز، فقط دیدگاه همین طیف فکری را - که اشاعره و اهل حدیث بودند - به عنوان «اسلام» به دنیا معرفی کردند؛ در حالی که دیدگاه عدلیه غیر از این است. (این بخش، از نکات تکمیلی این بحث بود که حضرت استاد پس از جلسه درس مطرح فرمودند).

انجام دهند و خودش نیز امور جهان هستی را از طریق اسباب و مسببات اداره می‌کند.

قرآن مجید می‌فرماید:

﴿وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَّكُمْ﴾^۱

و از آسمان، آبی فرو فرستاد و به وسیله آن، میوه‌ها را پرورش داد تا روزی شما باشد.

خداوند آبی از آسمان فرو فرستاد و به سبب آن آب، گیاه رویاند. آب سبب دارد و سببیت آن نیز با خداست. خداوند، هم سبب‌ساز است و هم سبب‌سوز. گاهی خداوند سبب‌ساز است و آب را سبب رویش گیاهان، و آتش را سبب سوزاندن اجسام قرار می‌دهد و گاهی نیز سبب‌سوز است و سببیت اجسام را برمی‌دارد؛ مانند گلستان شدن آتش برای ابراهیم علیه السلام که به امر الهی، سببیت آتش از آن گرفته شد و به گلستان تبدیل شد. چنان‌که خداوند فرمود:

﴿قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾^۲

[سرانجام او را به آتش افکندند؛ ولی ما] گفتیم: «ای آتش، بر ابراهیم سرد و سالم باش».

نقش وحی در معرفی اسباب

با تبیین «قانون سببیت» و «فاعلیت طولی» روشن شد که حقیقت توسل، اعتقاد به تأثیر استقلال‌ی موجودات در جهان هستی نیست؛ بلکه منظور از توسل، استفاده از اسباب برای رسیدن به اهداف مادی یا معنوی است؛ مانند تلاش و فعالیت انسان که سبب رسیدن رزق خداوند به اوست. این بدان دلیل است که اگرچه فقط خداوند «رَزَّاق» است، اما این رزاقیت، مستقیم و بدون واسطه نیست؛ بلکه خداوند اسباب و وسایلی برای کسب روزی مشخص کرده است که بندگان از طریق آن وسایل و با استفاده از عقل و تجربه، به رزق خود برسند.

انسان با کمک عقلی خدادادی، راه رسیدن به رفاه دنیوی را می‌داند؛ اما اسباب مغفرت و

۱. سوره یقره، آیه ۲۲.

۲. سوره انبیاء، آیه ۶۹.

کسب درجات اخروی را نمی‌داند و سبب استجابت دعا را نمی‌شناسد؛ از این رو، باید به قرآن و سنت رجوع کند تا اسباب مغفرتی را که خداوند و رسول او معین کرده‌اند، بشناسد. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که در کتاب و سنت چه وسایلی برای مغفرت و استجابت دعا معرفی شده است؟ برای آگاهی از پاسخ این پرسش، اقسام توسل را با توجه به نوع وسیله و سببی که به آن متوسل می‌شویم، بیان می‌کنیم.

اقسام توسل

با نظر به اینکه چه چیزی واسطه در توسل قرار می‌گیرد، می‌توان توسل را به چند دسته تقسیم کرد:

۱. توسل به اسما و صفات الهی

در روایات شیعه و سنی آمده است که یکی از راه‌های طلب مغفرت از خداوند و استجابت دعا، قسم‌دادن خداوند به اسما و صفات اوست.

ترمذی در کتاب خود نقل می‌کند:

پیامبر ﷺ شنیدند که مردی می‌گوید: «اللهم إني أَسْأَلُكَ بِأَنِّي أَشْهَدُ أَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الْأَحَدُ، الصَّمَدُ، الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ»؛ (خدایا! تو را قسم می‌دهم به ایمانی که به تو دارم و اینکه خدایی جز تو نیست، یکتای بی‌نیاز، کسی که زاده نشده و نزاده است، و همتایی ندارد). [البته حاجت او در این حدیث ذکر نشده است]. پیامبر ﷺ وقتی سخن او را شنیدند، فرمودند: «لَقَدْ سَأَلْتَ اللَّهَ بِاسْمِهِ الْأَعْظَمِ الَّذِي إِذَا دُعِيَ بِهِ أَجَابَ، وَإِذَا سُئِلَ لَهُ أُعْطِيَ»؛ (خدا را به اسم اعظمش سوگند دادی؛ اسمی که اگر به آن نام خوانده شود، جواب می‌دهد و اگر به آن نام از او درخواست شود، عطا می‌کند).^۱

در روایات اهل بیت (ع) نیز دعا‌های زیبایی آمده است. امام باقر (ع) و امام صادق (ع) برای استجابت دعا به اسمای خداوند توسل می‌کردند؛ به عنوان مثال، آنان می‌گفتند:

۱. ترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، ج ۵، ص ۵۱۵.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَلُكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ الْأَعَزِّ الْأَكْرَمِ الَّذِي إِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى مَغَالِقِ أَبْوَابِ السَّمَاءِ لِلْفَتْحِ بِالرَّحْمَةِ انْفَتَحَتْ [...] وَإِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى الْعُسْرِ لِلْيُسْرِ تيسَّرَتْ؛^۱

خدایا من از تو درخواست می‌کنم به نام بزرگ، بزرگ‌تر، گرامی و برتر تو؛ نامی که اگر بر درب‌های بسته آسمان برای باز شدن، به آن نام خوانده شوی، گشوده می‌شوند، و اگر برای آسان شدن مشکلات، به آن نام خوانده شوی، آسان شود.

بنابراین، یکی از راه‌های توسل برای استجابت دعا، توسل به اسمای خداوند است.

۲. توسل به قرآن مجید

در اسلام برای استجابت و جلب مغفرت، سبب دیگری نیز معین شده است و آن «توسل به قرآن مجید» است. مسلمانان بر این سبب اتفاق نظر دارند و در روایات شیعه و سنی نیز وارد شده است. ابن حنبل از عمران بن حصین نقل می‌کند: «از پیامبر ﷺ شنیدم که فرمودند: "إِقْرَأُوا الْقُرْآنَ وَاسْأَلُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِهٖ قَبْلَ أَنْ يَحْيِيَ قَوْمٌ يَسْتَلُونَ بِهٖ النَّاسَ"؛ (قرآن را تلاوت کنید و آن را وسیله قرار دهید تا خداوند خواسته شما را اجابت کند)».^۲ مسلمانان در شب‌های قدر قرآن را بر سر می‌گذارند و می‌گویند:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَلُكَ بِكِتَابِكَ الْمُنَزَّلِ وَمَا فِيهِ، وَفِيهِ اسْمُكَ الْأَكْبَرُ وَأَسْمَاؤُكَ الْحُسْنَى [...] أَنْ تَجْعَلَنِي مِنْ عِتْقَانِكَ مِنَ النَّارِ؛^۳

خدایا به حق کتابت که آن را نازل کردی و به حق آنچه در آن است و [به حق] اسم اعظم تو و نیکوترین اسمای تو که در آن آمده است، [...] مرا از آتش جهنم نجات بخش.

۳. توسل به عمل صالح

سومین سبب، توسل به عمل صالح است که این توسل نیز از نظر همه مسلمانان موجب استجابت دعا می‌شود. انسان می‌تواند به عملی که آن را، فقط برای خدا انجام داده و هیچ

۱. طوسی، محمد بن حسن، مصباح المتعبد، بخشی از دعای سمات، ص ۴۱۶.

۲. ابن حنبل، احمد بن محمد، مسند احمد بن حنبل، ج ۳۳، ص ۱۴۶.

۳. مفاتیح الجنان، اعمال شب قدر.

ریا و هوا و هوس در آن نبوده است، متوسل شود تا دعایش مستجاب گردد. امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید:

إِنَّ أَفْضَلَ مَا تَوَسَّلُ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى الْإِيمَانُ بِهِ وَبِرَسُولِهِ وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِهِ [...] وَأَقَامَ الصَّلَاةَ [...] وَآتَى الزَّكَاةَ [...] وَصُومَ [...] وَحَجَّ الْبَيْتَ [...]؛^۱

قطعاً بهترین وسیله‌ای که توسل‌کنندگان، به آن توسل کرده‌اند، ایمان به خداوند و پیامبرش، جهاد در راه او، برپاداشتن نماز، پرداختن زکات، روزه ماه رمضان و حج خانه خداست.

الف) توسل حضرت ابراهیم علیه السلام به تعمیر کعبه

قرآن می‌فرماید:

﴿وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ إِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾؛^۲

و [نیز] به یاد آورید [هنگامی را که ابراهیم علیه السلام و اسماعیل علیه السلام پایه‌های خانه (کعبه) را بالا می‌بردند] و می‌گفتند: «پروردگارا، از ما بپذیر. همانا توشنوا و دانایی».

هنگامی که ابراهیم علیه السلام کعبه را تعمیر می‌کرد و دیوارهای آن را بالا می‌برد، قبولی این عمل صالح را از خدا می‌خواهد و به واسطه همین عمل الهی حوایج خود را از خداوند طلب می‌کند و عرض می‌کند:

﴿رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَ آَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَ تَبَّ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ الثَّوَابُ الرَّحِيمُ﴾؛^۳

پروردگارا، ما را تسلیم فرمان خود قرار ده و از دودمان ما، امتی به وجود بیاور که تسلیم فرمانت باشند و طرز عبادت‌مان را به ما نشان ده و توبه ما را بپذیر که همانا تو توبه‌پذیر و مهربانی.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹.

۲. سوره بقره، آیه ۱۲۷.

۳. سوره بقره، آیه ۱۲۸.

ب) توسل به عمل صالح، قبل از اسلام

احمد بن محمد برقی در کتاب المحاسن، و بخاری در کتاب صحیح البخاری این حدیث را نقل می‌کنند که پیامبر ﷺ فرمودند که در روزگار گذشته (روزگار قبل از پیامبر اکرم ﷺ) سه نفر به غاری رفتند که ناگهان صخره‌ای غار را مسدود کرد و این سه نفر در غار حبس شدند. به آنان الهام شد که به سبب اعمال صالح خود، به خداوند متوسل شوند. یکی از آنها گفت: «خدایا، تو آگاهی که یک زن زیبا و آماده گناه در اختیار من بود؛ ولی من از ترس عذاب تو، او را ترک کردم». در روایت آمده است که سنگ کمی عقب رفت. دومی گفت: «خدایا، من کارگری داشتم که یک درهم مزد او بود، مزدش را از من نگرفت و رفت. در غیاب او من با آن یک درهم تجارت کردم و آن یک درهم تبدیل به هزار درهم شد و هنگامی که برای گرفتن یک درهم خود آمد، من به خاطر کسب رضای تو، هزار درهم را به او دادم». سنگ مقداری عقب‌تر رفت. سومی گفت: «خدایا، من پدر و مادر پیری داشتم. روزی برای آنان ظرفی از شیر بردم تا بخورند؛ اما وقتی نزد آنها رفتم، خواب بودند. با خود فکر کردم که اگر شیر را زمین بگذارم، ممکن است آلوده شود؛ بنابراین، آن را [تا موقعی که از خواب بیدار شدند] در دستم نگه داشتم و آن‌گاه شیر را به پدر و مادر دادم و من این کار را فقط به خاطر تو کردم». در این هنگام صخره به‌طور کامل از جلوی غار کنار رفت.^۱

۴. توسل به دعای صالحان

قسم دیگری از توسل آن است که انسان به دعای فردی مؤمن متوسل شود و از آن شخص بخواهد که در حق او دعا کند. نمونه‌های فراوان از این نوع توسل در قرآن و روایات نقل شده است؛ مانند طلب استغفار برادران حضرت یوسف علیه السلام از حضرت یعقوب علیه السلام، و عده استغفار ابراهیم علیه السلام به آزر^۲ و همچنین فرشتگان حامل عرش برای مؤمنان.^۳

۱. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، قاعدة جلیلة فی التوسل و الوسيلة، ص ۲۳۴؛ بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۳، ص ۷۹؛ برقی، احمد بن محمد، المحاسن، ج ۱۷، ص ۱۱، ح ۲۷۷؛ طوسی، محمد بن حسن، الامالی، ج ۱، ص ۴۴۹.

۲. سورة یوسف، آیه ۹۷.

۳. سورة توبه، آیه ۱۱۴.

۴. سورة غافر، آیه ۷.

محل نزاع در توسل به دعای صالحان

وهابیان نیز مانند سایر مسلمانان توسل به دعای زندگان را مشروع می‌دانند؛ اما آنچه محل نزاع بین وهابیان و سایر مسلمانان است، توسل به دعای شخصی است که در عالم برزخ به سر می‌برد که وهابیان آن را «شرک» یا «بدعت»^۱ می‌دانند. در درس آینده به اثبات مشروعیت این قسم از توسل خواهیم پرداخت.

۱. در این کتاب، بحث «توسل» از این جهت که شامل طلب دعا از ارواح صالحان است و از نظر وهابیان شرک خوانده می‌شود، ذیل مسئله «توحید و شرک» آمده است؛ اما از جهت دیگری ذیل مسئله «سنت و بدعت» مطرح می‌شود؛ زیرا وهابیان ادعا می‌کنند که سلف صالح هیچ‌یک از انواع توسل به دعا، جاه و مقام، و ذات صالحان را انجام نداده‌اند و با توجه به تعریف آنان از بدعت، این کار بدعت محسوب می‌شود. پس می‌توان این بحث را ذیل مسئله «سنت و بدعت» مطرح کرد.

پرسش

۱. «قانون سببیت در نظام هستی» را با ذکر مثال توضیح دهید.
۲. منظور از «فاعلیت طولی» چیست و آیا فاعلیت انسان‌ها با توحید افعالی منافات ندارد؟
۳. چرا انسان برای شناخت اسباب مغفرت نیازمند وحی است؟
۴. اقسام توسل را با ذکر مثال بنویسید.

رواق اندیشه

۱. موارد دیگری از فاعلیت طولی را که در قرآن ذکر شده است، بیابید.
۲. به نظر شما با توجه به بی‌نیازی انسان از وحی برای شناخت وسایل کسب رفاه در زندگی، چرا در برخی روایات به این وسایل اشاره شده است؟

درس نهم: توسل (۲)

توسل به دعای صالحان در برزخ

در درس گذشته بیان شد که خداوند در اداره جهان هستی بر اساس «قانون سببیت» و «فاعلیت طولی»، برای آفرینش یا تأثیر هر پدیده مادی یا معنوی، اسباب و وسایلی قرار داده است. همچنین اقسام توسل با توجه به نوع وسیله‌ای که برای برخورداری از مغفرت و رسیدن به قرب الهی استفاده می‌شود، در درس‌های گذشته بیان گردید. در این درس، به اثبات مشروعیت «توسل به دعای صالحان در عالم برزخ» و نقد شبهات مطرح شده درباره این مسئله می‌پردازیم.

اثبات مشروعیت توسل به دعای پیامبر ﷺ در برزخ

در زمان حیات پیغمبر اکرم ﷺ، مسلمانان به ایشان توسل می‌کردند و حتی وهابیان نیز در این مطلب شک و شبهه‌ای ندارند و معتقدند که اگر مسلمانان در حال حیات پیغمبر اکرم ﷺ از ایشان درخواست دعا می‌کردند، دعای آن حضرت در حق آنان مستجاب می‌شد. ولی اکنون کلام در این است که آیا بعد از وفات آن حضرت نیز می‌توان به ایشان توسل کرد یا خیر؟

آیات، روایات و سیره سلف صالح، بر مشروعیت توسل به پیامبر ﷺ بعد از حیات دنیوی ایشان دلالت می‌کند و علمای مذاهب اسلامی نیز این مسئله را مشروع، و بلکه مطلوب می‌دانند.

اطلاق آیه ۶۴ سوره نساء

قرآن کریم دعای پیامبر اکرم ﷺ را یکی از اسباب توسل می‌داند و گناهکاران را به این امر سفارش می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾^۱

هرگاه آنان که بر خویش ستم کرده‌اند، نزد تو بیایند و از خدا طلب مغفرت کنند و پیامبر نیز برای آنان طلب مغفرت کند، خدا را توبه‌پذیر و مهربان خواهند یافت.

خداوند تأثیر دعا و استغفار پیامبر اکرم ﷺ برای گناهکاران را به زمان زندگی دنیوی ایشان منحصر نکرده و آن را مطلق آورده است و این اطلاق، به معنای مؤثر بودن طلب دعا و استغفار از آن حضرت، حتی پس از وفات ایشان است؛ چنان‌که علمای بزرگ اسلام، که سخنان آنان در ادامه ذکر خواهد شد، به اطلاق این آیه تمسک کرده‌اند.

همچنین خداوند در آیه ۵ سوره منافقون می‌فرماید:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّاْ زُجُورَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَ

۱. سوره نساء، آیه ۶۴.

این آیه از زمان‌های گذشته بر بالای ضریح پیغمبر اکرم ﷺ نوشته شده بود و خوش‌بختانه هنوز وهابیان آن را حذف نکرده‌اند.

فهم مُشْتَكِرُونَ؛

و هنگامی که به منافقان گفته شد که بیایید تا رسول خدا برای شما از خداوند طلب بخشش کند، روی برگردانند و با تکبر، این راه را به روی خود بستند.

و هابیان می‌گویند که این آیات، به زمان حیات پیغمبر اکرم ﷺ منحصر است؛ حال آنکه همه علمای اسلام، غیر از علمای این گروه، می‌گویند که بین زمان حیات پیغمبر اکرم ﷺ و زمان بعد از وفات ایشان تفاوتی وجود ندارد و پس از پذیرش امکان برقراری ارتباط با ارواح اولیای الهی، که در درس‌های گذشته اثبات شد، شکی در امکان و مشروعیت طلب دعا از پیامبر ﷺ پس از وفات ایشان باقی نمی‌ماند. اگر ارتباط با پیامبر ﷺ ممکن نبود، به مسلمانان امر نمی‌شد که در نماز، شخصی پیامبر ﷺ را مخاطب قرار دهند و بگویند: «السلام عليك أيها النبي ورحمة الله وبركاته».

فهم مسلمانان صدر اسلام از آیه ۶۴ سورة نساء

هیچ‌یک از عرب‌های اصیل، که قرآن را بر اساس همان ذوق عربی می‌فهمند، در اینکه این آیه هم دوران حیات دنیوی و هم دوران حیات برزخی پیامبر ﷺ را شامل می‌شود، شک نکرده‌اند؛ بنابراین، پس از وفات آن حضرت نیز به ایشان توسل می‌جستند. چنان‌که همه سیره‌نویسان، مؤرخان و محدثان از فردی به نام عتبی نقل کرده‌اند که بعد از وفات پیامبر ﷺ، فردی اعرابی کنار قبر آن حضرت آمد و گفت: «وقد جئتک مستغفراً من ذنبي و مستشفعاً بك إلى ربّي»؛^۱ (من نزد تو آمده‌ام تا برای من استغفار کنی و اینکه تو را نزد پروردگارم شفیع قرار دهم). او هم کلمه «مستغفراً» و هم کلمه «مستشفعاً» را به کار برد و سپس گفت: «خدایا، خودت فرموده‌ای که ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾».^۲

عبارت‌های علمای اسلام درباره آیه ۶۴ سورة نساء

۱. محیی‌الدین نَوَوِی: وی فقیهی برجسته بود و کمتر کسی توانسته است مانند ایشان

۱. نووی، بحی بن شرف، المجموع شرح المهدب، ج ۸، ص ۲۷۴.

۲. سورة نساء، آیه ۶۴.

کتاب صحیح مسلم را شرح دهد. او در کتاب المجموع شرح المهذب داستان عتبی درباره همان مرد اعرابی را نقل کرده است.

۲. ابن قدامة حنبلی: وی فقیهی حنبلی است و کتاب او به نام المغنی، حتی امروزه نیز کتابی مرجع در فقه اهل سنت است. او در آداب زیارت پیغمبر اکرم ﷺ می گوید: «زیارت قبر پیغمبر اکرم ﷺ مستحب است». آن گاه از ابوهریره نقل می کند که پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند: «هرکس به من سلام کند، من پاسخ سلام او را می گویم». سپس به عنوان استدلال بر مشروعیت طلب دعا از پیامبر ﷺ پس از وفات ایشان، داستان همین مرد اعرابی را از عتبی نقل می کند.^۱

۳. علی بن عبدالله سمهودی: وی در کتاب وفاء الوفاء فی أخبار دار المصطفی ﷺ می نویسد که اگر مایل هستید که پیغمبر اکرم ﷺ را زیارت کنید، بگویند:

السلام عليك يا رسول الله، السلام عليك يا نبي الله، [...] اللهم إني كنت في كتابك لنبيك (وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا) و إني قد أتيت نبيك مستغفراً، فأسألك أن توجب لي المغفرة كما أوجبتها لمن أتاه في حياته، اللهم إني أتوجه إليك بنبيك ﷺ؛^۲

سلام بر تو ای رسول خدا، سلام بر تو ای نبی خدا، خدایا، تو در کتاب خود به پیامبرت فرمودی: «اگر آنان که به خود ظلم کردند، نزد تو (پیامبر) بیایند و استغفار کنند و پیامبر نیز برای آنان استغفار کند، خداوند را بسیار توبه پذیر و مهربان می یابند». من نیز برای طلب استغفار نزد پیامبرت آمده ام؛ پس، از تو می خواهم که مغفرتت را شامل حال من کنی؛ همان گونه که در زمان حیات پیامبرت این لطف را در حق کسانی که نزد او می آمدند و طلب استغفار می کردند، روا داشتی. خدایا، من به وسیله پیامبرت به تو رو می آورم.

۴. محمد غزالی: او که مسلماً یکی از محققان است، در آداب زیارت پیغمبر اکرم ﷺ می گوید:

۱. ابن قدامة، عبدالله بن احمد، المغنی، ج ۳، ص ۴۷۸.

۲. سمهودی، علی بن عبدالله، وفاء الوفاء بأخبار دار المصطفی ﷺ، ج ۴، ص ۱۹۷.

رو بمسوی قبر پیامبر ﷺ بایستید و خدا را حمد و ثنا بگویید و درود فراوان به پیامبر اکرم ﷺ بفرستید. سپس این آیه را بخوانید که خداوند فرمود: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا» و آن گاه خود را مصداق این آیه قرار دهید و بگویید: «إِنَّا قَدْ سَمِعْنَا قَوْلَكَ وَأَطَعْنَا أَمْرَكَ وَقَصَدْنَا نَبِيَّكَ مُتَشَقِّعِينَ بِكَ إِلَيْكَ فِي ذُنُوبِنَا وَمَا أَثْقَلَ ظَهْرُنَا مِنْ أَوْزَارِنَا»؛ (ما سخن تو را شنیدیم و امر تو را اطاعت کردیم و آمدن نزد پیامبرت را قصد کردیم. در درگاه تو از او طلبِ شفاعت می‌کنیم؛ در حالی که گناهان ما بر دوش ما سنگینی می‌کند). اصلاً این آیه را بخوانید و به روش آن عمل کنید.^۱

۵. حسن بن عمار شربلانی: برجسته‌ترین کتابِ آدابِ زیارت نزد اهل سنت که همه آنان اعتبار آن را پذیرفته‌اند، کتابِ موافی الفلاحِ شربلانی است. وی سفارش می‌کند که رسول خدا ﷺ را چنین زیارت کنید:

السلام عليك يا سيدي يا رسول الله، السلام عليك يا نبي الله، [...] إِنَّ الْخَطَايَا قَصَمَتْ ظَهْرَنَا، وَالْأَوْزَارُ قَدْ أَثْقَلَتْ كَوَاهِلَنَا وَأَنْتَ الشَّافِعُ الْمَشْفَعُ، الْمَوْعِدُ بِالشَّفَاعَةِ الْعَظِيمَى وَالْمَقَامُ الْمَحْمُودُ وَالْوَسِيلَةُ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا». وَقَدْ جِئْنَاكَ ظَالِمِينَ لَأَنْفُسِنَا، مُسْتَغْفِرِينَ لَذُنُوبِنَا، فَاشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ؛^۲

سلام بر تو ای سرورم، ای رسول خدا، درود بر تو ای پیامبر خدا [...] خطاها پشت ما را شکسته‌اند و گناهان بر دوش ما سنگینی می‌کند. تو شفاعت‌کننده‌ای هستی که شفاعتِ او پذیرفته می‌شود. خدا تو را به برخورداری از مقامِ شفاعتِ امت و مقامِ محمود و منزلتِ عظیم نزد خود وعده داده و فرموده است: «هرگاه آنان که بر خویش ستم کردند، نزد تو بیایند و از خدا طلبِ آمرزش کنند و پیامبر نیز برای آنان از درگاه الهی طلبِ آمرزش کند، خدا را توبه‌پذیر و مهربان خواهند یافت». ما نیز در حالی که بر خویش ستم کرده‌ایم، نزد تو آمده‌ایم و از گناهان خود استغفار می‌کنیم؛ پس برای ما نزد خدا شفاعت کن.

۱. غزالی، محمد بن محمد، إحياء علوم الدين، ج ۱، ص ۲۵۹.

۲. شربلانی، حسن بن عمار، موافی الفلاح، ج ۱، ص ۲۸۴.

بسیاری از علما سفارش کرده‌اند که زائران در زیارت پیامبر اکرم ﷺ این آیه را بخوانند و خود را مصداق این آیه قرار دهند. به علت اختصار از ذکر همه این موارد خودداری می‌کنیم. وهابیان یا باید حیات برزخی و ارتباط با برزخ را انکار کنند، که با وجود دلایل محکم از کتاب و سنت چاره‌ای جز پذیرش آن ندارند، یا اینکه اطلاق آیه ۶۴ سورة نساء را منکر شوند؛ در حالی که این آیه به تصریح علمای اهل سنت اطلاق دارد و به زمان حیات پیامبر ﷺ منحصر نمی‌شود.

۶. سید بن طاووس: علمای شیعه نیز این آیه را در متن زیارت‌نامه پیغمبر اکرم ﷺ آورده‌اند. سید بن طاووس (م ۶۶۴ق) کیفیت زیارت رسول الله ﷺ را چنین نقل می‌کند:

وَقُلِ اللَّهُمَّ إِنَّكَ قُلْتَ لِنَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ ﷺ «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا» و لم أحضر زمان رسولك، و قد زُرْتُه راغباً تائباً من سيئ عملي و مستغفراً لك من ذنوبي [...] يا رسول الله، إني أتوجه بك إلى الله ربك و ربي ليغفر لي ذنوبي؛^۱

پروردگارا، تو به پیامبرت گفتی: «هرگاه آنان که بر خویش ستم کردند، نزد تو بیایند و از خدا طلب آمرزش نمایند و پیامبر نیز برای آنها طلب آمرزش کند، خدا را توبه‌پذیر و مهربان خواهند یافت». من در زمان پیامبرت حاضر نبودم اکنون او را با شوق زیارت کردم و از گناهانم استغفار می‌کنم و به آن اقرار دارم [...] ای رسول خدا، من به وسیله توبه خداوند رو می‌کنم تا گناهان مرا بیامزد.

بنابراین، یکی از اسباب توسل این است که پس از استغفار در کنار قبر رسول خدا ﷺ، از آن حضرت طلب دعا و استغفار کنیم؛ پس معلوم می‌شود که ارتباط ما با برزخ برقرار، و توسل به دعای پیامبر اکرم ﷺ ممکن و مشروع است.

شبّهات وهابیان

با وجود تأکید علمای اسلام بر جواز توسل به دعای پیامبر اکرم ﷺ پس از رحلت ایشان،

۱. ابن طاووس، علی بن موسی، الإقبال بالأعمال الحسنة فيما يعمل مرة في السنة، فصل فيما لذكّره من زیارة سيدنا رسول الله ﷺ، ج ۲، ص ۴۳۸.

وهابیان با مطرح کردن برخی شبهات، این کار را شرک و کفری می‌پندارند که موجب خروج از اسلام است. هم‌اکنون به نقد برخی از شبهات آنان می‌پردازیم:

شبهه اول: توسل به اموات، شرک است

وهابیان اشکال وارد می‌کنند که بشر پس از مرگ، قادر به انجام کاری نیست؛ پس طلب دعا از اموات و حاجت خواستن از آنان به منزله اعتقاد به برخورداری آنان از قدرت فوق‌بشری است و این اعتقاد، یقیناً شرک است.

پاسخ شبهه اول

اولاً: اقسام شرک عبارت است از «شرک در ذات»، «شرک در صفات»، «شرک در ربوبیت» و «شرک در عبادت» که هیچ‌یک از این اقسام بر طلب دعا از ارواح صالحان صدق نمی‌کند؛ زیرا شخصی که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله متوسل می‌شود، نه آن حضرت را «خالق» می‌داند و نه «رب» و «اله» و «مدبر»؛ بلکه پیامبر صلی الله علیه و آله را صرفاً انسانی و الا مقام می‌داند که دعایش مستجاب می‌شود.

ثانیاً: ملاک قدرت داشتن یا قدرت نداشتن اشخاص، حیات دنیوی او نیست؛ زیرا حقیقت انسان، که منشأ قدرت و تأثیر اوست، «روح» است که در عالم برزخ نیز وجود دارد. پس همان گونه که اولیای الهی در دنیا با اذن و قدرت خدادادی می‌توانند کارهای خارق‌العاده انجام دهند و حتی می‌توانند مردگان را زنده کنند،^۱ در عالم برزخ نیز به اذن خداوند می‌توانند همین قدرت را داشته باشند و برای اهل ایمان دعا کنند.

شبهه دوم: به توسل نیازی نیست

گاهی وهابیان می‌گویند که راه ارتباط با خدا به‌روی ما باز است؛ پس نیازی نداریم که از پیامبر صلی الله علیه و آله درخواست کنیم تا برای ما دعا کنند.

۱. چنان‌که حضرت عیسی علیه السلام، به اذن خداوند این کارها را انجام می‌داد.

پاسخ شبهه دوم

این سخن برخلاف قرآن است. در عین حالی که درهای رحمت خداوند باز است، خداوند دعای پیامبر ﷺ را نیز به عنوان در رحمت معین کرده و فرموده است که برای طلب آمرزش از خداوند، از پیامبر ﷺ بخواهید تا برای شما طلب بخشش کند.^۱ ممکن است دعای انسان‌ها مستجاب نشود؛ اما دعای پیامبر ﷺ حتماً مستجاب می‌شود. نباید دعای پیامبر ﷺ را مانند دعای دیگران دانست، چنان‌که ایشان قداست و احترام خاصی دارند و خداوند مسلمانان را از صدازدن آن حضرت، آن‌گونه که دیگران را صدا می‌زنند، نهی کرده است.^۲

طلب استغفار فرزندانِ خطاکارِ حضرت یعقوب علیه السلام از آن نبی الهی نیز دلیل دیگری بر جواز، و بلکه مطلوبیت طلب دعا از انبیای الهی است. آنان نزد پدرشان آمدند و گفتند: «یا أَبَانَا اِسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ»؛^۳ (ای پدر، در حق ما استغفار کن که ما گناه‌کار بودیم). حضرت یعقوب علیه السلام نیز در پاسخ آنان که از گناهان خویش پشیمان بودند، گفت: «سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»؛^۴ (به‌زودی برای شما از پروردگارم آمرزش می‌طلبم، که او آمرزنده و مهربان است).

شبهه سوم: توسل به دعای اموات، لغو است

وهابیان می‌گویند که درخواست دعا از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بی‌فایده و لغو است؛ زیرا برقراری ارتباط با اموات ممکن نیست و آنان صدای ما را نمی‌شنوند.

پاسخ شبهه سوم

در درس‌های گذشته به تفصیل اثبات کردیم که برقراری ارتباط با اموات، که در عالم برزخ

۱. سوره نساء، آیه ۶۴: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاوَوْا فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ».

۲. سوره حجر، آیه ۲: «وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ»؛ (و آن‌گونه که با یکدیگر بلند گفت‌وگو می‌کنید، با پیامبر صلی الله علیه و آله بلند سخن مگویید).

۳. سوره یوسف، آیه ۹۷.

۴. سوره یوسف، آیه ۹۸.

به سر می‌برند، ممکن است؛ پس توسل به ارواح صالحان لغو نخواهد بود.

نتیجه

با دلالت آیات و روایات و همچنین گواهی سیره مسلمانان روشن شد که توسل به دعای پیامبر ﷺ پس از وفات ایشان، مشروع و حتی مطلوب است؛ بنابراین، وهابیان نمی‌توانند توسل به ارواح اولیای الهی را شرک بدانند. همچنین آنان نمی‌توانند این کار را بدعت بنامند؛ زیرا بدعت، عملی است که در قرآن و سیره پیامبر اکرم ﷺ ریشه نداشته باشد؛ حال آنکه این مسئله، هم در قرآن و هم در سیره آن حضرت ریشه دارد.

پرسش

۱. مشروعیت توسل به دعای پیامبر ﷺ را با استناد به آیات قرآن اثبات کنید.
۲. دیدگاه چند تن از علمای اهل سنت درباره توسل به دعای پیامبر ﷺ را بنویسید.
۳. چرا وهابیان توسل به دعای صالحان در برزخ را شرک می دانند؟ پاسخ استدلال آنان چیست؟
۴. به این شبهه پاسخ دهید که با توجه به امکان ارتباط بدون واسطه با خداوند، چه نیازی به توسل به بندگان خداست؟

رواق اندیشه

۱. با مراجعه به کتب ادعیه اهل سنت، مواردی از توسل به دعای پیامبر ﷺ پس از وفات ایشان را پیدا کنید.
۲. برای اطلاع از دیدگاه علمای معاصر اهل سنت درباره توسل به دعای پیامبر ﷺ، دیدگاه حداقل پنج نفر از ایشان را از کتاب های آنان استخراج کنید.

درس دهم: توسل (۳)

توسل به جاه و مقام اولیای الهی در سیره نبوی

در درس گذشته ثابت شد که از دیدگاه مسلمانان توسل به دعای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در زمان حیات ایشان و پس از حیات ایشان مشروع است. در این درس با استناد به سیره نبوی مشروعیت «توسل به جاه و مقام اولیای الهی» را اثبات خواهیم کرد. اولین گام در اثبات مشروعیت این قسم از توسل، ردّ اتهامی است که وهابیان مطرح کرده‌اند و آن نیز شرک، کفر موجب خارج شدن از اسلام، و بدعت بودن این توسل است.

در این نوع از توسل، که از آن با نام «قسم دادن خداوند به حق و جاه اولیای الهی» نیز یاد می‌شود، انسان از اولیای الهی درخواست دعا نمی‌کند؛ بلکه خداوند را به حق مقام و منزلتی که بندگان صالحش نزد او دارند، قسم می‌دهد تا دعای او را مستجاب کند.

روایات و ادعیه‌ای که از ائمه اطهار علیهم‌السلام به ما رسیده است، سرشار از این گونه قسم‌ها و توسل‌ها است؛ مانند «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَأَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ...»^۱ (خدایا، من از تو به خاطر پیامبرت، که نبی رحمت است، درخواست می‌کنم و به واسطه او به تو روی می‌آورم). در این گونه دعاها از خداوند متعال می‌خواهیم که به خاطر شخصیت، مقام و احترام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دعاهای ما را مستجاب کند. البته در این درس به منابع مورد قبول اهل سنت استناد می‌شود تا روشن شود که وهابیان تافته‌ای جدابافته از امت اسلامی، و بی‌اعتنا به میراث علمی سلف صالح هستند و با تضعیف و تحریف مفاد آیات و روایات، فهم خود از متون دینی را بر گردن سلف می‌نهند.

شرک نبودن این نوع توسل

برخلاف ادعای وهابیان که این توسل را شرک قلمداد می‌کنند یا آن را ناقض ایمان و اسلام، و سبب کفر می‌پندازند، این قسم از توسل هیچ ارتباطی با شرک و کفر ندارد؛ زیرا «شرک در عبادت» به معنای خضوع شخص در برابر موجودی دیگر همراه با اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت اوست؛ مثل اینکه او را نوعی خدا - بزرگ یا کوچک، صادق یا کاذب - یا دارای قدرت غیبی مستقل بدانند؛ همان گونه که بت پرستان درباره بت‌های خود چنین عقیده‌ای داشتند. این در حالی است که گفتن «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ نَبِيِّكَ، بِمَقَامِ نَبِيِّكَ» مستلزم هیچ‌یک از عناوین الوهیت، ربوبیت یا اعتقاد به شخصیت فوق بشری برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیست؛ بلکه این نوع توسل حاکی از آن است که شخص توسل کننده، آن حضرت را شخصیتی پاک، منزّه، معصوم و افضل الخلاق می‌داند و از خدا می‌خواهد که به خاطر منزلت و احترام ایشان، دعایش را مستجاب کند؛ از این رو، این کار هیچ ارتباطی با

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۲۴۷.

شرک ندارد.

اثبات مشروعیت توسل به جاه و مقام اولیای الهی

اکنون که معلوم شد این کار شرک نیست، دلایل مشروعیت این نوع از توسل را بیان می‌کنیم:

دلیل اول: سیره نبوی

یکی از روشن‌ترین دلایل مشروعیت توسل به جاه و مقام صالحان «سیره نبوی» است که مواردی از آن را مرور خواهیم کرد:

۱. روایت عثمان بن حنیف

وهابیان ادعا می‌کنند که چنین توسلی در دین وارد نشده است؛ در حالی که این قسم از توسل در روایت صحیحی از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده است. از عثمان بن حنیف، که از صحابه جلیل‌القدر پیامبر ﷺ است، نقل شده است:

إِنَّ رجلاً ضَريراً أَتَى إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: «أَدْعُ اللَّهَ أَنْ يَعاْفِيَنِي». فَقَالَ ﷺ: «إِنْ شِئْتَ دَعُوْهُ، وَإِنْ شِئْتَ صَبِرْتُ وَهُوَ خَيْرٌ؟» قَالَ: «فَادْعُهُ». فَأَمَرَهُ ﷺ أَنْ يَتَوَضَّأَ فَيُحْسِنَ وُضوءَهُ وَيُصَلِّيَ رَكَعَتَيْنِ وَيَدْعُو بِهَذَا الدُّعَاءِ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَأَتُوجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ. يَا مُحَمَّدُ، إِنِّي أَتُوجَّهُ بِكَ إِلَى رَبِّي فِي حَاجَتِي لَتَقْضِيَ، اللَّهُمَّ شَفِّعْهُ فِي...». قَالَ ابْنُ حَنِيفٍ: «فَوَاللَّهِ مَا تَفَرَّقْنَا وَطَالَ بِنَا الْحَدِيثَ حَتَّى دَخَلَ عَلَيْنَا كَان لَمْ يَكُنْ يَهْ ضَرًّا»^۱

علمای بزرگ اهل سنت این روایت را نقل کرده و صحیح دانسته‌اند و بزرگان مورد قبول وهابیان مانند ابن تیمیه و رفاعی نیز آن را صحیح می‌دانند. ابن تیمیه این روایت را نقل کرده و آن را صحیح می‌داند. حتی می‌گوید در سند روایت، فردی به نام «ابوجعفر» وجود دارد که مراد از آن، «ابوجعفر خطمی» است.^۲ رفاعی، از نویسندگان معاصر وهابی، می‌گوید که در

۱. ترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، کتاب الدعوات، باب ۱۱۹، ج ۷، ح ۳۵۷۸؛ ابن ماجه، محمد بن یزید، سنن

ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۴۱، ح ۱۳۸۵؛ ابن حنبل، احمد بن محمد، مسند احمد بن حنبل، ج ۲۸، ص ۴۷۸.

۲. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۲۶۷.

سند این حدیث عُباری نیست.^۱ علمای دیگر وهابی نیز سند این روایت را صحیح دانسته‌اند که به جهت اختصار نام آنها را نمی‌بریم.

عثمان بن حُنیف می‌گوید:

[در محضر پیامبر اکرم ﷺ بودیم که] مردی نابینا وارد شد و عرض کرد: «یا رسول الله، در حق من دعا کن تا خداوند مرا [از نابینایی] عافیت بخشد». پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «اگر علاقه‌مند باشی، برایت دعا می‌کنم؛ ولی اگر صبر کنی، برایت بهتر است [و به صلاح توست]». عرض کرد: «یا رسول الله، می‌خواهم دعا کنی».

از نظر وهابیان تا اینجا مشکلی نیست. آن فرد نابینا از پیامبر ﷺ درخواست دعا کرد؛ یعنی به دعای پیامبر اکرم ﷺ متوسل شد و پیامبر ﷺ نیز قول دادند که دعا کنند. اما آنچه مهم است دعایی است که پیامبر ﷺ به آن نابینا تعلیم دادند. حضرت فرمودند:

برو با حضور قلب وضو بگیر و دو رکعت نماز بخوان و بعد از نماز این دعا را بخوان: «اللهم إني أسألك وأتوجه إليك بنبيك نبي الرحمة. يا محمد إني أتوجه بك إلى ربّي في حاجتي لئن قضى، اللهم شفعه فيّ».

محل بحث ما متنِ همین دعایی است که پیامبر ﷺ به او تعلیم دادند. کلمه «نبيّك» متعلق به دو فعل است: یکی «أسألك» و دیگری «أتوجه إليك» و معنای دعا این‌گونه است: «خدایا، من به حُرمتِ پیامبرت از تو درخواست می‌کنم و به حق او، که نبی رحمت است، به‌سوی تو توجه می‌کنم. ای محمد، من به‌واسطهٔ تو به خداوند رو می‌کنم تا حاجتم برآورده شود. خدایا، شفاعت او را دربارهٔ من بپذیر».

در ادامهٔ روایت، عثمان بن حنیف می‌گوید:

این مرد رفت و نماز و دعا را خواند. آن‌گاه قبل از آنکه متفرق شویم، نزد پیغمبر اکرم ﷺ برگشت، به‌گونه‌ای که گویا نابینا نبوده است.

سخن در این نیست که آن نابینا از پیامبر ﷺ چه خواست؛ چون می‌دانیم که او از پیامبر ﷺ درخواست دعا کرد و آن حضرت نیز وعدهٔ دعا دادند و فرمودند: «اگر بخواهی،

۱. رفاعی، محمد نسیب، التوصل إلى حقيقة التوسل المشروع والممنوع، ص ۲۳۶ و ۲۳۷.

دعا می‌کنم». اما نکته اینجاست که آن حضرت فرمودند که دعا را خود آن شخص بخواند و به او یاد دادند که در آن دعا به شخص پیامبر ﷺ و به حق و مقام او متوسل شود؛ یعنی شخصیت پیامبر اکرم ﷺ را بین خود و خدا واسطه قرار دهد و بگوید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَ أَتُوجِّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ. يَا مُحَمَّدُ، إِنِّي أَتُوجِّهُ بِكَ إِلَى رَبِّي فِي حَاجَتِي لِتَقْضَى، اللَّهُمَّ شَفِّعْهُ فِيَّ».

اشکال وهابیان

وهابیان می‌گویند این روایت بر بیشتر از توسل به دعای پیامبر ﷺ در زمان حیات ایشان دلالت ندارد و جواز توسل به ذات پیامبر ﷺ و نیز توسل به ایشان بعد از رحلت ایشان را اثبات نمی‌کند؛ زیرا در اینجا کلمه «دعاء» مقدر است و «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَ أَتُوجِّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ» یعنی «به "دعای" پیامبرت از تو طلب می‌کنم» و «یا مُحَمَّدُ، إِنِّي أَتُوجِّهُ بِكَ إِلَى رَبِّي»، یعنی «ای محمد، به "دعای" تو به پروردگارم توسل می‌کنم». آنان ذیل این روایت را که نابینا گفت: «اللَّهُمَّ شَفِّعْهُ فِيَّ»، شاهد بر مدعای خود قرار داده‌اند و می‌گویند: «شفاعت به معنای طلب دعاست و به قرینه این جمله پایانی معلوم می‌شود که مراد از جمله اول نیز توسل به دعای پیامبر ﷺ است»^۱.

پاسخ اشکال وهابیان

اولاً: پیامبر ﷺ می‌توانستند کلمه «دعاء» را در اینجا ذکر کنند؛ اما آن را ذکر نکردند؛ پس معلوم می‌شود که نیازی به در تقدیر گرفتن این کلمه نیست.

ثانیاً: از نظر بزرگان اهل سنت، این روایت صحیح است و هیچ‌یک از آنان کلمه «دعاء» را در تقدیر نگرفته‌اند.

ثالثاً: جمله «اللَّهُمَّ شَفِّعْهُ فِيَّ» بر توسل به شخصیت پیامبر ﷺ نیز دلالت دارد؛ همان گونه که انجام همین عمل توسط فرد دیگری به سفارش عثمان بن حنیف، مشروعیت توسل به جاه و مقام پیامبر ﷺ حتی پس از رحلت ایشان را تأیید می‌کند که در همین درس آن را ذکر خواهیم کرد.

۱. ترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، ج ۵، ص ۵۶۹، ح ۳۵۷۸؛ ابن ماجه، محمد بن یزید، سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۴۱، ح ۱۳۸۵.

۲. توسل پیامبر ﷺ به مقام انبیا

وقتی خبر رحلت فاطمه بنت اسد را به پیامبر اکرم ﷺ دادند، آن حضرت بسیار متأثر شدند؛ زیرا این بانو برای پیامبر ﷺ همانند مادر بود و پیامبر ﷺ را در کودکی تربیت نموده و به او بسیار محبت کرده بود. خود پیامبر ﷺ برای قبر مادر امیرالمؤمنین علی ﷺ لحد را قرار دادند. آن گاه لحظاتی در قبر خوابیدند و سپس از قبر بیرون آمدند و فرمودند:

اللهم اغفر لأمي فاطمة بنت أسد ولقنها حجتها ووسع عليها مدخلها بحق نبيك
والأنبياء الذين من قبلي فإنيك أرحم الراحمين؛^۱

خدایا، مادرم، فاطمه بنت اسد، را بیامرز. حجتش را به او تفهیم نما و جایگاه او را وسیع گردان و به حق پیامبرت و پیامبران پیشین، همانا تو مهربان ترین مهربانان هستی.

از این روایت صحیح، معلوم می شود که توسل به حق انبیا برای استجابت دعا مشروع است؛ وگرنه هرگز پیامبر اکرم ﷺ این گونه دعا نمی کردند.

۳. روایت ابوسعید خدری

عطیه عوفی از ابوسعید خدری روایتی نقل کرده است^۲ که تمام اسناد این روایت صحیح است^۳ و در کتاب های سنن ابن ماجه و مسند احمد بن حنبل نیز آمده است.

۱. طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الکبیر، ج ۲۴، ص ۳۵۱؛ ابونعیم، احمد بن عبدالله، حلیة الأولیاء و طبقات الأصفياء، ج ۳، ص ۱۲۱.

۲. ابوسعید، از اصحاب پیامبر اکرم ﷺ، و عطیه عوفی از تابعین است؛ یعنی از کسانی است که رسول اکرم ﷺ را ندیده اند، اما صحابه آن حضرت را دیده اند.

۳. عطیه عوفی از رجال بخاری (در کتاب الأدب المفرد)، ابوداود، ترمذی و ابن ماجه است و راوی شناسان او را توثیق کرده اند. ابوحاتم گفته است: «روایات او نوشته می شود (معتبر است)»، ابن معین می گوید: «او مرد صالحی است»، ابن حجر می نویسد: «او راست گو است»، ابن عدی نیز می گوید: «او از افراد درستکار نقل روایت می کند». بهترین دلیل بر اینکه این مرد، صالح و راست گوست این است که حجاج ابن یوسف به دنبال او بود تا او را پیدا کند و به قتل برساند؛ زیرا ایشان از محبان علی بن ابی طالب ﷺ بود. جای بسی تأسف است که برخی محققان وهابی، شیعی بودن عطیه را دلیل ضعف او شمرده اند. مانند سعد بن عبدالله بن عبدالعزیز آل حمید که بر جلد سوم تا هفتم کتاب مختصر استدراك الحافظ الذهبي علی مستدرک له عبد الله الحاكم تحقیق نوشته است و در ج ۳، ص ۱۵۵۹ درباره عطیه می نویسد: «قلت: عطیه بن سعد بن جنادة العوفی الکوفی، و هو ضعيف الحفظ، مشهور بالتدليس القبيح، كذا قال الحافظ ابن حجر في طبقات المدلسين (ص ۱۳۰، رقم ۱۲۲)، حيث عده في الطبقة الرابعة، و هم الذين اتفق الأئمة علی أنه لا یحتج بشیء من حدیثهم إلا بما صرحوا فيه بالسماح، لكثرة

ابوسعید خدری می‌گوید:

از پیامبر ﷺ سؤال شد: «چگونه رحمت حق را به‌سوی خود جلب کنیم؟»
حضرت فرمودند: هرکس به‌قصد نماز خواندن در مسجد، از خانه خود خارج
شود و این دعا را بخواند، رحمت حق به‌سوی او رومی‌آورد و فرشتگان
زیادی برای او طلب مغفرت می‌کنند و آن دعا این است: «اللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ
بِحَقِّ السَّائِلِينَ عَلَيْكَ، وَأَسْأَلُكَ بِحَقِّ مِمَّشَايَ هَذَا، فَإِنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَ
لَا رِيَاءَ وَلَا سَعَةَ إِنَّمَا خَرَجْتُ إِتْقَاءَ سَخَطِكَ وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِكَ أَنْ تُعِيدَنِي مِنَ
النَّارِ، وَأَنْ تَغْفِرَ ذُنُوبِي إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ»^۱.

«بحق السائلین علیک» یعنی آنان بر تو حقی دارند و من به حق آنها از تو سؤال می‌کنم و
در واقع، شخصیت، منزلت و نفس آنها را وسیله قرار می‌دهم تا دعای مرا مستجاب کنی.

دلیل دوم: سیره صحابه و تابعین

اگرچه «سیره صحابه و تابعین» به‌عنوان دلیلی مستقل در عرض سیره نبوی محسوب
نمی‌شود و پس از استناد به سیره نبوی، نیازی به استناد به سیره صحابه و تابعین نیست، اما
از این جهت که عمل آنان برگرفته از «سیره نبوی» است، به مواردی از سیره صحابه و تابعین
به‌عنوان گواه بر مشروعیت توسل به جاه و مقام صالحان، اشاره می‌کنیم:

۱. سفارش عثمان بن حنیف

عثمان بن حنیف می‌گوید:

در زمان عثمان، خلیفه سوم، مردی مرتب به حضور او می‌رفت؛ ولی خلیفه

تدلیسه‌م علی الضعفاء والمجاهل، وقد تعین هنا، ومع ضعف عطية وتدليسه، فإنه شعبي. أنظر الكامل (۲۰۰۷/۵)، و
التهذيب (۷/۲۲۴-۲۲۶) رقم (۴۱۳). این در حالی است که محقق جلد اول و دوم همین کتاب، در ج ۱، ص ۳۹۸ درباره عطیه
می‌نویسد: «قال أبو حاتم: صدوق. وقال ابن حجر: وضعفه الأزدي. قال: فأنظر ما أشبهه بالذي قبله - يعني الحسن بن عطية بن سعد
بن جنادة العوفي - تهذيب التهذيب (۲/۲۹۴)، وقال ابن حجر في التوقيف: صدوق (۱/۱۶۸)، وقال الذهبي في التلخيص: قال
أبو حاتم: صدوق. قلت: فعلى هذا فهو صدوق قال الحديث بهذا الإسناد حسن لذاته».

۱. «پروردگارا، به حقی که سالان بر تو دارند و به حق مسیر راه رفتنم از تو درخواست می‌کنم، من برای خوش گذرانی یا ریاکاری
از خانه بیرون نیامده‌ام؛ بلکه برای دوری از خشم تو و کسب رضایت تو خانه را ترک گفته‌ام تا مرا از آتش نجات دهی و گناهانم را
بخشی؛ زیرا گناهان را جز تو کسی نمی‌بخشد» (ابن ماجه، محمد بن یزید، سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۵۶، ح ۱۷۷۸، ابن حنبل،
احمد بن محمد، مسند احمد بن حنبل، ج ۱۷، ص ۲۴۸).

به او توجهی نمی‌کرد. آن‌گاه سراغ من آمد و گفت: «من گرفتارم؛ اما هرگاه پیش خلیفه می‌روم، به من توجهی نمی‌کند». گفتم: «وضو بگیر و در مسجد النبی دو رکعت نماز کن و این دعا را بخوان. نتیجه می‌گیری». آن مرد رفت و این کارها را انجام داد و زمانی که نزد من بازگشت، گفت: «خلیفه نیاز مرا برطرف ساخت و از تو ممنونم که سفارش مرا به خلیفه نمودی». به او گفتم: «به خدا قسم، من کلمه‌ای با خلیفه [در این باره] سخن نگفتم؛ اما در محضر پیامبر اکرم ﷺ بودم که مردی نابینا وارد شد و از نابینایی خودش به پیامبر ﷺ شکایت کرد. آن‌گاه رسول خدا ﷺ همین سفارشی را که به تو گفتم، به آن نابینا فرمودند و آن شخص بینایی‌اش را بازیافت».^۱

این مرد شاید حدود بیست سال پس از رحلت پیامبر ﷺ به سفارش عثمان بن حنیف به جاه و مقام پیامبر ﷺ نزد خداوند متوسل شد و خداوند حاجت او را برآورده ساخت.

۲. توسل خلیفه دوم به عموی پیامبر ﷺ

ثمّامة بن عبدالله بن آنس نقل کرده است:

در دوران خلافت خلیفه دوم، خشک‌سالی عجیبی پیش آمد؛ از این رو، عده‌ای نزد او آمدند و گفتند: «باید استسقا کنیم (نماز باران بخوانیم) تا خداوند برای ما باران بفرستد». خلیفه فکر کرد و گفت: «باید برای جلب رحمت خداوند وسیله و سبب [و به تعبیر عوامانه: بهانه‌ای] داشته باشیم». بنابراین، به دنبال عباس، عموی پیامبر ﷺ، فرستاد و او را آوردند. خلیفه دوم هنگام اشاره به عباس تعبیر بسیار زیبایی داشت و گفت: «هذا والله الوسيلة»^۲؛ (به خدا قسم، این وسیله ما برای نزول رحمت بر ماست). او عباس را بین خود و خدا شفیع قرار داد و هنگامی که می‌خواستند نماز استسقا بخوانند، گفت: «اللهم إنا كنا نتوسل إليك بنبينا فتسقينا وإنا نتوسل إليك بعم نبينا»؛ (خدایا، ما در گذشته پیامبران را واسطه قراز می‌دادیم، پس باران می‌فرستادی. اکنون عموی پیامبران را واسطه قراز می‌دهیم). در روایت آمده است: «فيسقون»؛ (پس سیراب شدند).^۳

۱. طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الصغير للطبرانی، ج ۱، ص ۳۰۶، ح ۵۰۸.

۲. ابن اثیر، علی بن محمد، أسد الغابة في معرفة الصحابة، ج ۳، ص ۶۳.

۳. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحيح البخاري، ج ۲، ص ۲۷، ح ۱۰۱۰.

اشکال وهابیان

وهابیان می‌گویند که در این باره نیز خلیفه به دعای عباس توسل کرده است و کلمه «دعاء» در کلام خلیفه در تقدیر است؛ پس این مورد دلیل بر جواز توسل به ذات اشخاص نیست.

پاسخ اشکال وهابیان

اولاً: تقدیر یک کلمه در کلام عرب، خلاف اصل است و به دلیل نیاز دارد و در اینجا هیچ دلیلی بر تقدیر نیست.

ثانیاً: اگر خلیفه می‌خواست به دعای عباس توسل کند، چرا به دعای فردی بهتر از عباس توسل نکرد؟ چرا که افرادی از صحابه در آنجا حضور داشتند که نزد اهل سنت افضل از عباس بودند؛ مانند خود عمر، ابوعبیده جراح و سلمان.

شاید وهابیان بگویند که اگر توسل به شخصیت مشروع بود، خلیفه به شخصیت پیامبر ﷺ متوسل می‌شد؛ نه به دعای عباس.

در جواب آنان باید گفت:

اولاً: در اینجا خلیفه توسل به شخصیت پیامبر ﷺ را ترک کرده است و ترک یک فعل توسط یک صحابی، دلیل بر حرمت آن نیست و چه بسیار افعال مستحب یا مباحی که آنان ترک می‌کردند.

ثانیاً: همین توسل او به عباس، به خاطر قرابت عباس به پیامبر ﷺ بود؛ پس این کار او نشان می‌دهد که توسل به شخصیت افراد، مشروع بوده است.

ثالثاً: شاید توسل به عباس به خاطر حضور او در بین مبتلایان به قحطی بوده که او نیز این مشکل را درک می‌کرد؛ از این رو خلیفه دوم، خدا را به حق عباس قسم داده تا مشکل او برطرف شود. شاعران در این باره شعر گفتند و خلیفه و عباس را ستودند.

۳. توسل امام حسین علیه السلام به شخصیت پیامبر ﷺ

امام حسین علیه السلام از نظر همه مسلمانان، از اصحاب پیامبر ﷺ، مشمول شأن نزول سوره «هل أتى» و سوره «مباهله» است. از نظر شیعه نیز ایشان از ثقلینی است که پیامبر اکرم ﷺ مسلمانان را به تمسک به آنها سفارش فرموده‌اند؛ یعنی قول و عمل

حسین بن علی علیه السلام همانند قرآن حجت است. آن حضرت در روز عرفه این گونه دعا می کنند:

اللهم إنا نتوجه إليك في هذه العشيبة التي شرفتها وعظمتها بمحمد بنبيك ورسولك وخيرتك من خلقك وأمينك علي وحيك^۱
 پروردگارا، ما در این شامگاه که در این سرزمین شریف و مقدس (عرفات) وقوف کرده ایم، به وسیله محمد صلی الله علیه و آله که پیامبر تو، بهترین خلق تو و امانت دار وحی توست، به تو متوسل می شویم.

۴. سیره علی بن حسین علیه السلام

امام سجاد علیه السلام از تابعین و از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است. اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله دارای جایگاه بسیار والایی هستند؛ تا آنجا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آنان را در ردیف کتاب خدا معرفی کردند و فرمودند:

إني قد تركت فيكم الثقلين أخذهما أكبر من الآخر كتاب الله وعترتي أهل بيتي...^۲

من دو شیء گران بها در میان شما به جای گذاشتم که یکی از آن دو بزرگتر از دیگری است: قرآن و اهل بیتم....

امام سجاد علیه السلام نیز در دعای روز عرفه می گویند:

اللهم بحق من انتجبت من خلقك، ومن اصطفيتك لتفيسك، بحق من اخترت من قدسك [بریتک]، و من احببت [اجتبیبت] من عبادك، بحق من وصلت طاعته بطاعتك، و من نيطت معادته بمعادتك؛^۳

بارالها، به حق کسانی که آنان را از بین آفریدگان خود انتخاب کردی و به حق کسانی که برای خود برگزیدی، و به حق افرادی که از میان مردم اختیاری نمودی و آنها را برای آشنایی به مقام خود آفریدی، و به حق پاکانی که اطاعت

۱. طوسی، محمد بن حسن، مصباح المنهج، بخشی از دعای عرفه.

۲. نسائی، احمد بن علی، السنن الکبری، ج ۷، ص ۳۱۰، ح ۸۰۹۲. عبارت «کتاب الله و سنتی» که در بعضی روایات وارد شده است، صحیح نیست.

۳. ابن طاووس، علی بن موسی، الإقبال بالأعمال الحسنة فيما يعمل مرة في السنة، ج ۲، ص ۵۷، دعای امام سجاد علیه السلام در روز عرفه.

از آنان را با اطاعت خود و دشمنی با آنان را با دشمنی خود قرین و همراه

ساختی، درباره علی بن حسین نیز چنین کن.

امام سجاده علیه السلام این دعا را از پدرشان حسین بن علی علیه السلام نقل می کنند تا اینکه به

رسول اکرم صلی الله علیه و آله می رسند. اگر این کار حرام بود، چرا آنان این گونه دعا می کردند؟! کتاب

صحیفه سجادیه مملو از این قسم ها و سوگندها است.

دفتر تلویزیون متون درسی حوزه های علمیه

پرسش

۱. اشکال اصلی وهابیان بر روایت عثمان بن حنیف چیست؟ پاسخ این اشکال را نیز بنویسید.
۲. چگونه توسل خلیفه دوم به عموی پیامبر ﷺ، بر مشروعیت توسل به جاه و مقام اولیا دلالت دارد؟ اشکال وهابیان در این باره را نقد کنید.
۳. با استناد به سیره تابعین، مشروعیت توسل به جاه و منزلت اولیای الهی را اثبات کنید.

رواق اندیشه

۱. موارد دیگری از توسل به حق انبیا و اهل بیت پیامبر اکرم ﷺ در کتاب صحیفه سجادیه پیدا کنید.
۲. دیدگاه عالمان و محدثان اهل سنت درباره روایت عثمان بن حنیف را از کتاب‌های آنان استخراج کنید.

درس یازدهم: توسل (۴)

توسل به جاه و مقام اولیای الهی در سیره مسلمانان و سیره موحدان پیش از اسلام

در درس گذشته، پس از اثبات اینکه توسل به جاه و مقام اولیای الهی شرک نیست، برای نفی بدعت بودن این نوع از توسل، به اثبات مشروعیت آن پرداختیم و موارد متعددی از سیره نبوی و صحابه و تابعین را که بر مشروعیت این نوع از توسل دلالت دارد، بیان کردیم. در این درس به سیره مسلمانان در طول قرن‌های گذشته و نیز سیره موحدان پیش از اسلام که مشروعیت توسل را تأیید می‌کند، استناد می‌کنیم و به شبهات و هابیان پاسخ می‌دهیم.

دلیل سوم: سیره مسلمانان

انمه مذاهب و فقها می نویسند:

هنگامی که خشک سالی روی می آورد، برای اینکه دریای رحمت حق به جوش آید و باران ببارد، پیرزنان، پیرمردان، و کودکان شیرخوار را به مصلی ببرید، حتی بچه های برخی حیوانات را هم به مصلی ببرید و آنها را واسطه قرار دهید و بگویید: «خدایا! ما گناهکاریم؛ ولی اینها که گناهکار نیستند؛ پس به خاطر این شیرخواران و پیرزنان و پیرمردان، و به خاطر این حیواناتی که از مادر جدا شده اند، بر ما رحمت فرست.»^۱

در اینجا، دعا کردن آنان مطرح نیست. خداوند متعال به وسیله اسباب، باران را می فرستد و یکی از این اسباب، در معرض نمایش قراردادن این کودکان و سال خوردگان است. این مسائل از تعالیم اسلام است که گاهی انسان به دعای پیامبر ﷺ متوسل شود و گاهی نیز باید شخصیت و مقام ایشان یا فرد مسلمان پاکی را بین خود و خدا واسطه قرار دهد.

دلیل چهارم: سیره موحدان پیش از اسلام

حتی در میان موحدان ملل قبل از اسلام نیز توسل به جاه و مقام اولیای الهی وجود داشته است:

۱. پذیرش توبه حضرت آدم علیه السلام به حق محمد ﷺ

عمر بن خطاب نقل می کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:

لما اقترف آدم الخطیئة قال: یا رب أسألك بحق محمد لما غفرت لی، فقال الله: یا آدم، و کیف عرفت محمدا ولم أخلقہ؟ قال: یا رب، لأنک لما خلقتنی بیدک و نفخت فی من روحک رفعت رأسی فرأیت علی قوائم العرش مكتوبا لا إله إلا الله محمد رسول الله فعلمت أنک لم تضف إلی اسمک إلا أحب الخلق إلیک، فقال الله: صدقت یا آدم، إنه لأحب الخلق إلی ادعنی بحقه فقد غفرت لک و لولا

۱. «قال الشافعي: و أحب أن يخرج الصبيان و يتلقوا للاستسقاء...» (شافعي، محمد بن ادریس، الأم، کتاب الاستسقاء، باب خروج النساء و الصبيان، ج ۱، ص ۲۸۴).
«و يَرْفُقُ بَيْنَ الْأُمْهَاتِ وَ الْأَوْلَادِ حَتَّى يَكْثُرَ الصَّبَاغُ وَ الصَّجَّةُ وَ الرِّقَّةُ فَيَكُونُ أَقْرَبَ إِلَى الْإِجَابَةِ». (انصاری، زکریا بن محمد، المصنوع، المطالب فی شرح روض الطالب، ج ۱، ص ۲۹۰).

محمد ما خلقتك^۱:

آن‌گاه که آدم [ع] مرتکب خطا شد [و ترک اولی کرد]، گفت: «پروردگارا، من به حق محمد، از تو می‌خواهم که گناه مرا ببخشی». خدا فرمود: «آدم، چگونه محمد را شناختی، در حالی که من هنوز او را نیافریده‌ام؟» آدم [ع] گفت: «پروردگارا، آن‌گاه که مرا آفریدی و از روح در من دمیدی، سر بلند کردم و در ستون‌های عرش دیدم که چنین نوشته است: «لا إله إلا الله، محمد رسول الله». پس فهمیدم که تو نام کسی را در کنار نام خود قرار نمی‌دهی؛ مگر اینکه محبوب‌ترین افراد نزد تو باشد». خداوند فرمود: «راست گفتی. او محبوب‌ترین مخلوق من است. مرا به حق او بخوان، تو را می‌بخشم. اگر محمد نبود، تو را نمی‌آفریدم».

کلمه «أنتك» در این روایت به معنای «أَقْسَمُكَ» است و توبه آدم به وسیله همین درخواست، پذیرفته شد.

۲. قَسَم دادنِ خدا به حقِ یک کودک

مورخان می‌نویسند هنگامی که در مکه خشک‌سالی شد و گیاهان خشکیدند و دیگر در پستان شتران شیری نبود، عبدالمطلب پیامبر اکرم [ص] را که کودکی شیرخوار یا خردسال بود، روی دست گرفت و پشت او را به کعبه قرار داد و عرض کرد: «خدایا، به خاطر این کودک که آینده درخشانی دارد، بارانت را بر ما نازل کن».^۲

عبدالمطلب از حُفَاء^۳ و خداپرستان است و نور پیامبر اکرم [ص] در صلب او بوده است. اعمال و افعال او حاکی از توحید اوست و او می‌فهمد که کودکی مانند محمد، که در آینده به پیامبری مبعوث خواهد شد، در نزد خداوند مقامی دارد که اگر او را واسطه قرار دهد، دریای رحمت حق خروشان می‌شود و مردم سیراب می‌شوند که اتفاقاً باران نیز آمد.

۱. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۶۷۲، ح ۴۲۲۸.

۲. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، ج ۲، ص ۴۹۶؛ بیهقی، احمد بن حسین، دلائل النبوة، ج ۲، ص ۱۵ تا ۱۸.

۳. منظور از «حُفَاء» پیروان آیین «حنیفه» یا همان یکتاپرستی است که دین حضرت ابراهیم [ع] است و در قرآن کریم نیز با نام «ملة ابراهیم» از آن یاد شده است.

در کتاب فتح الباری فی شرح صحیح البخاری در این باره مطلب درخور توجهی وجود دارد و شاید این شعر ابوطالب نیز مربوط به همین جریان باشد که پس از نزول باران گفت:

و أبيض يستقى الغمام بوجهه ثمال اليتامى عصمة للأرامل^۱

یعنی: «روسپیدی که به وسیله او از ابر طلب باران می شود، پناهگاه یتیمان و کمک کار بیوه زنان است».

بقوی و دیگران ذیل آیه ۸۹ سورة بقره^۲ نوشته اند که وقتی دشمن به یهودیان حمله می کرد یا هنگامی که امری آنان را غمگین می ساخت، این گونه دعا می کردند: «خدایا، به پیامبر مبعوث در آخر الزمان که ویژگی او را در تورات می یابیم، ما را بر دشمنان پیروز گردان» و با این دعا، یهودیان پیروزی کسب می کردند.^۳

ابن قیم نیز در کتاب بدائع الفوائد می نویسد: «یهودیان در دوران جاهلیت با همسایگان عرب خود می جنگیدند و برای پیروزی بر آنان از رسول خدا [پیش از ظهور ایشان] طلب یاری می کردند و پیروز می شدند».

شباهت وهابیان

وهابیان در مسئله توسل به جاه و مقام صالحان شباهتی مطرح کرده اند که به آنها پاسخ می دهیم:

۱. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، ج ۲، ص ۴۹۶.
«معنی قول ابی طالب هذا فی الحقیقة توسل إلى الله عز وجل بنبيه، لأنه حضر استسقاء عبدالمقلب و النبي ﷺ معه، فيكون استسقاء الناس الغمام في ذلك الوقت بركة وجهه الكريم». (عینی، محمود بن احمد، عمدة القاری، ج ۷، ص ۳۰).
۲. «وكانوا من قتل يستغيثون على الذين كفروا فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به»؛ (و پیش از این، [با توسل به ذات پیامبر خاتم ﷺ] به خود نوید پیروزی بر کافران را می دادند؛ اما هنگامی که این کتاب و پیامبری را که از قبل شناخته بودند نزد آنها آمد، به او کافر شدند).
۳. «فَعَاذَتِ الْيَهُودُ بِهَذَا الدَّعَاءِ: اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي وَعَدْتَنَا أَنْ تُخْرِجَنَا لَنَا فِي آخِرِ الزَّمَانِ، إِلَّا تَصْرِفْنَا عَلَيْهِمْ». (حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۲۸۹). همین مطلب با تعبیر دیگری در این کتاب ها نیز ذکر شده است؛ به عنوان مثال: زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف، ج ۱، ص ۱۶۴؛ بقوی، حسین بن مسعود، معالم التنزیل، ج ۱، ص ۱۲۲.
۴. «فإنهم كانوا يحاربون جيرانهم من العرب في الجاهلية و يستنصرون عليهم بالنبي ﷺ قبل ظهوره فيفتح لهم». (ابن قیم جوزی، محمد بن ابی بکر، بدائع الفوائد، ج ۲، ص ۱۴۵).

شبهة اول: توسل به جاه و مقام صالحان، واسطه‌ای برای شرک است

وهابیان می‌گویند که توسل به جاه و مقام اولیای الهی، ذریعه‌ای (واسطه‌ای) برای شرک است؛ یعنی موجب غلو در حق آنان، و اعتقاد به تأثیر آنان در مقدرات بشر می‌شود و به شرک می‌انجامد؛ چنان‌که امت‌های پیشین با انجام همین اعمال به شرک و بت‌پرستی مبتلا شدند.

پاسخ شبهه اول

اولاً: در تبیین مفهوم توحید و شرک روشن شد که نکته محوری در تعریف شرک، «نیت» و «عقیده» است و صرف توجه به اولیای الهی بدون اعتقاد به ربوبیت یا الوهیت یا حتی استقلال آنان در کارهایی که انجام می‌دهند، هیچ ارتباطی با شرک ندارد.

ثانیاً: با توجه به نمونه‌هایی که از سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، اهل بیت علیهم السلام، صحابه و موحدان پیش از اسلام ذکر شد، معلوم می‌شود که قسم‌دادن خداوند به حق بندگان صالح او، منافاتی با توحید ندارد؛ در غیر این صورت، هیچ‌گاه آنان این کار را انجام نمی‌دادند و به انجام چنین کاری توصیه نمی‌کردند؛ بلکه اگر این امور، ذریعه به شرک باشند، آنان نیز باید دچار شرک می‌شدند!

شبهة دوم: صحابه به جاه و مقام پیامبر صلی الله علیه و آله توسل نمی‌کردند

وهابیان معتقدند که صحابه به حق و مقام و منزلت انبیا و اولیا توسل نمی‌کردند؛ پس این کار مشروع نیست. این مورد، از سُنَن تَرْکِیَّة^۱ صحابه است.

۱. وهابیان ترک برخی افعال توسط صحابه را دلیل بر نامشروع بودن آن افعال می‌دانند و از آن اعمال با عنوان «سُنَن تَرْکِیَّة» = سنت‌های ترک‌شده» تعبیر می‌کنند. آنان با پیش‌فرض عدالت صحابه، در استنباط احکام دینی، قول و عمل صحابه را حجت می‌دانند. عبارات‌های آنان بر حجت ترک‌های صحابه نیز دلالت دارد و ترک یک عمل توسط صحابه را دلیل بر نامشروع بودن آن عمل تلقی می‌کنند. (نک: فوزان، صالح بن فوزان، مجموع فتاوی، ج ۲، ص ۶۸۵، بحث مشروعیت قرائت قرآن پیش از اذان و پخش اذان یا بلندگو).

این در حالی است که در جای خود اثبات شده است ترک یک عمل حتی توسط پیامبر صلی الله علیه و آله دلیل بر حرمت آن فعل نیست؛ چه رسد به ترک یک عمل توسط اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله.

پاسخ شبهه دوم

اولاً: استناد به ترک فعل صحابه برای اثبات نامشروع بودن یک فعل، نوعی بدعت است؛ زیرا در طول چهارده قرن گذشته، هیچ کس از فقها و علمای علم اصول نگفته است که ترک یک عمل توسط صحابه، دلیل بر حرمت آن عمل است؛ بلکه فقط انجام یک عمل توسط صحابه را دلیل بر جواز یا استحباب آن عمل می‌دانند. این بدان دلیل است که احتمال دارد صحابه اصلاً توجهی به این عمل نداشته‌اند یا توجه داشته‌اند و آن را انجام داده‌اند ولی خبر آن به ما نرسیده است. حتی درباره معصوم^۱ نیز فقط فعل او دلیل بر جواز عمل است و ترک او دلیل بر حرمت نیست؛ مگر اینکه خودش بگوید که ترک من به خاطر حرمت است، که در این صورت نیز آنچه برای ما حجت است، قول اوست؛ نه ترک او. پس به طریق اولی ترک فعل توسط غیر معصوم، بر حرمت آن فعل دلالت نمی‌کند.

شاهد مطلب: برخی مورخان نوشته‌اند که روزی حضرت علی^ع همراه با گروهی از اصحاب خود در «رُحبه» کوفه بودند که فردی برای آن حضرت و سربازان اسلام مقداری فالوده (مخلوطی از برف، شیر انگور و شیر خرما) آورد. همه سربازان از آن خوردند؛ اما حضرت علی^ع از آن نخوردند. عرض کردند: «یا امیرالمؤمنین، مگر فالوده حرام است؟» حضرت فرمودند: «حلال است و شما می‌توانید بخورید؛ اما چون رسول خدا^ص از این نعمت لذیذ بهره نبرده‌اند، وفا ایجاب می‌کند که من نیز نخورم»^۱.

این واقعیت تاریخی، شاهی بر این مطلب است که حتی ترک پیامبر^ص در موردی که آن حضرت به حرمت آن فعل تصریح نکرده‌اند، دلیل بر حرمت نیست؛ چه رسد به ترک صحابه.

ثانیاً: چگونه است که وهابیان به ترک صحابه استناد می‌کنند؛ اما به عمل خود پیامبر^ص استناد نمی‌کنند؟! مگر پیامبر^ص هنگام دفن مادر حضرت علی^ع نفرمودند: «... إغفر

۱. «عن عدی بن ثابت قال: أتى علي بن أبي طالب^ص بغالودج فلبى أن يأكل منه وقال: "شيء لم يأكل منه رسول الله^ص لا أحب أن أكل منه"». (تفنی، ابراهیم بن محمد، الغارات، ج ۱، ص ۲۲۷؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۶۳، ص ۳۲۳).

لَأُمِّي فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدٍ وَسَعَى عَلَيْهَا مَذْخَلُهَا بِحَقِّ نَبِيِّكَ وَالْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِ»^۱ مگر پیامبر اکرم ﷺ به آن مرد نایبنا تعلیم ندادند که چگونه شفاعت را از خدا بخواهد؟ چگونه ما کلام پیامبر اکرم ﷺ را رها کنیم و بگوییم صحابه این کار را انجام نداده‌اند؟! ثالثاً: در درس‌های پیشین نمونه‌هایی از این نوع توسل، در سیره صحابه ذکر شد.

شبهة سوم: کسی بر گردن خداوند متعال حقی ندارد

وهابیان می‌گویند خداوند غنی و قادر است؛ پس کسی بر گردن خدا حقی ندارد تا ما خدا را به آن حق قسم دهیم و بگوییم: «بِحَقِّ السَّائِلِينَ عَلَيْكَ...».

پاسخ شبهه سوم

اگرچه هیچ موجودی ذاتاً بر گردن خداوند متعال حقی ندارد؛ ولی گاهی خداوند به‌خاطر لطف و مرحمتی که بر بندگان دارد، حقی جعلی و اعتباری برای بندگان قرار می‌دهد و آنان را «ذو الحق» و خودش را «علیه الحق» قرار می‌دهد. آیات و روایاتی وجود دارد که بشر در آنها «ذو الحق» و خداوند متعال «علیه الحق» شمرده شده است؛ مانند آیه ۴۷

سوره روم که می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَاتَّقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرُوا وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرَ الْمُؤْمِنِينَ﴾

و پیش از تو پیامبرانی را به‌سوی قومشان فرستادیم. آنها با دلایلی روشن سراغ قوم خود رفتند؛ ولی [هنگامی که اندرزها سودی نداشت] از مجرمان انتقام گرفتیم [و مؤمنان را یاری کردیم] و یاری مؤمنان، همواره حقی است بر عهده ما.

در این آیه خداوند فرموده است که کمک کردن به مؤمنان حقی است بر گردن خداوند؛ یعنی مؤمنان «ذو الحق» هستند و خداوند «علیه الحق». این حق، لطف و مرحمتی از طرف خداوند به بندگان است که آنها را یاری می‌کند.

۱. دحلان، احمد زینی، الدور السنیه فی الرد علی الوهابیه، ص ۶؛ به نقل از: طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الکبیر، ج ۲۴، ص ۳۵۱؛ ابونعیم، احمد بن عبدالله، حلیۃ الأولیاء و طبقات الأصفیاء، ج ۳، ص ۱۲۱؛ سمهودی، علی بن عبدالله، وفاء الوفاء بأخبار دار المصطفى ﷺ، ج ۳، ص ۸۸.

همچنین در آیات دیگری این مسئله مطرح شده است؛ آیاتی همچون «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَظًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ؟»^۱ «وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَتْلَى وَعَظًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»^۲ و «ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ»^۳.

رسول خدا ﷺ نیز می‌فرماید:

ثلاثة حق على الله عونهم، الغازي في سبيل الله، والمكاتب الذي يريد الأداء، و
الناكح يريد التعفف؛^۴

سه گروه هستند که بر خدا حق دارند [و لازم است خداوند] آنان را کمک کند: ۱. مجاهد در راه خدا؛ ۲. برده‌ای که با مولای خود قرارداد بسته است که با دادن مبلغی آزاد شود؛ ۳. جوانی که می‌خواهد از طریق ازدواج، عفت خود را حفظ کند.

منظور رسول گرامی ﷺ نیز از اینکه می‌فرماید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ السَّائِلِينَ عَلَيْكَ، وَ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مَشَايِ هَذَا...»،^۵ یعنی حقی که خودت لطف کردی و به سائلان یا مسیر راه رفتن من به سوی مسجد دادی! اگر ایشان به نابینا تعلیم دادند که بگویند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِنَبِيِّكَ»، یعنی خداوند متعال این حق را به نبی ﷺ داده است و بعد از دادن این حق، پیامبر ﷺ ذو الحق شده است. پس اگرچه پیامبر اکرم ﷺ اصالتاً هیچ حقی بر گردن خدا ندارند، اما خداوند او را «ذو الحق» و خودش را «علیه الحق» قرار می‌دهد تا از یک سو،

۱. سوره توبه، آیه ۱۱۱: خداوند از مؤمنان، جان‌ها و اموالشان را خریداری کرده که [در برابرش] بهشت برای آنان باشد؛ [این گونه که] در راه خدا پیکار می‌کنند، می‌کشند و کشته می‌شوند. این وعده حقی است بر او، که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده، و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است؟

۲. سوره نحل، آیه ۳۸: آنها سوگندهای شدید به خدا یاد کردند که «هرگز خداوند کسی را که می‌میرد، برنمی‌انگیزد». آری، این وعده قطعی خداست [که همه مردگان را برای جزا باز می‌گرداند]؛ ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

۳. سوره یونس، آیه ۱۰۳: سپس [هنگام نزول پلا و مجازات] فرستادگان خود و کسانی را که [به آنان] ایمان می‌آوردند، نجات می‌دهیم و همین گونه، بر ما حق است که مؤمنان [به تو] را [نیز] رهایی بخشیم.

۴. ابن ماجه، محمد بن یزید، سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۸۴۱.

۵. پروردگارا، به حقی که سائلان بر تو دارند و به حقی مسیر راه رفتنم از تو درخواست می‌کنم...

مقام و منزلتِ او را معرفی کند و از سوی دیگر، زحمات و تلاش‌های او برای پیشبرد اسلام را ارج نهد که همهٔ اینها جنبهٔ استعاره‌ای، تشریفاتی و تربیتی دارد و ذو الحق، اصالتاً خداوند است.

دفتر تدوین متون درسی حوزه‌های علمیه

پرسش

۱. با استناد به سیره مسلمانان، مشروعیت توسل به جاه و مقام پیامبر اکرم ﷺ را اثبات کنید.
۲. نمونه‌هایی از سیره موحدان پیش از اسلام در توسل به جاه و مقام بندگان صالح خدا را ذکر کنید.
۳. وهابیان توسل به منزلت اولیای الهی را واسطه‌ای برای شرک می‌دانند. این ادعای آنان را نقد کنید.
۴. سنت ترکیه را توضیح دهید و حجت نبودن آن را اثبات کنید.

رواق اندیشه

۱. با مراجعه به کتاب‌های سیره و تاریخ، موارد دیگری از توسل مسلمانان صدر اسلام به جاه و مقام صالحان بیابید.
۲. برای یافتن دیدگاه علمای معاصر اهل سنت مانند محمد علوی المالکی و دکتر حسن بن فرحان درباره سنت ترکیه، کتاب‌های آنان را بررسی کنید.

برخی منابع مفید

علمای اهل سنت درباره «توسل» کتاب‌های فراوانی نوشته‌اند و در ردّ وهابیت پیش‌گام هستند. برخی از کتاب‌های آنان عبارت‌اند از:

۱. التأمل في حقيقة التوسل نوشته عیسی بن عبدالله حمیری؛
۲. الرد المحکم المتین علی کتاب القول المبین نوشته عبدالله بن صدیق الغماری؛
۳. المواهب اللدنیة بالمنح المحمدیة نوشته احمد بن محمد قسطلانی؛
۴. التوسل و احکامه و انواعه نوشته محمد عابد سندی انصاری؛
۵. رفع المنارة لتخریج احادیث التوسل و الزیارة نوشته محمود سعید ممدوح.

درس دوازدهم:

طلب شفاعت از صالحان (استشفاع)

از دیگر فروع بحث «توحید و شرک» و «ایمان و کفر»، مسئله طلب شفاعت از صالحان است که وهابیان آن را سبب شرک می‌دانند. برای نقد شبهات آنان در این موضوع، پس از تبیین حقیقت شفاعت، شرایط آن را بیان می‌کنیم و با استناد به سیره سلف صالح، مشروعیت طلب شفاعت از ارواح صالحان را اثبات خواهیم کرد.

در اصل وجود شفاعت، اختلافی بین وهابیان و مسلمانان وجود ندارد و همگان آن را پذیرفته‌اند و اصلی از اصول اسلامی می‌دانند؛ اما در چند مطلب اختلاف وجود دارد:

اختلاف اول: اختلاف درباره اجازه درخواست شفاعت از غیر خداست که پیروان مکتب وهابیت با استناد به آیاتی مانند «قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا»، فقط طلب شفاعت از خداوند را جایز می‌دانند و معتقدند که طلب شفاعت از ارواح صالحان، شرک است. این در حالی است که آیات، روایات و سیره صحابه طلب شفاعت را منحصر در خداوند نمی‌دانند.

اختلاف دوم: اختلاف در استحقاق شفاعت است که وهابیان با تعریف نادرستی که از «عبادت» دارند، اغلب مسلمانان را مشرک می‌پندارند و آنان را مشمول شفاعت نمی‌دانند؛ در حالی که در درس‌های ابتدایی کتاب، نادرستی تعریف وهابیان از مفهوم «عبادت» روشن شده است.

اختلاف سوم: مسلمانان طلب شفاعت از اولیای الهی را در دنیا، برزخ و قیامت مشروع می‌دانند؛ اما وهابیان چون منزلت پیامبر ﷺ و اولیای الهی را درک نکرده‌اند، طلب شفاعت از آنان در حیات برزخی را دچار اشکال می‌دانند و در نتیجه، آن را شرک می‌پندارند.

حقیقت شفاعت

شفاعت در حقیقت، جریان فیض الهی از طریق اسباب است. سنت الهی این است که عطایای مادی و معنوی خود را از طریق اسباب می‌فرستد؛ همان گونه که در این جهان رزق و روزی را از طریق اسباب و مسببات می‌رساند. خورشید انرژی می‌دهد، زمین قابلیت کشت دارد و علت‌ها و معلول‌های طبیعی دست به دست هم می‌دهند تا گیاهان و میوه‌هایی را در اختیار ما قرار دهند. همه این اسباب و مسببات، جُئود حق و مظهر اراده خداوند هستند و ربوبیت خداوند را نشان می‌دهند. معنویات نیز چنین‌اند؛ مثلاً وقتی خدا می‌خواهد کسی را پیامزد، گاهی مغفرتش را از طریق اسباب می‌فرستد؛ مانند اینکه پیغمبر اکرم ﷺ در حق شخص گناهکار شفاعت می‌کند و خداوند نیز اگر بخواهد،

به خاطر احترامی که برای پیامبرش در نظر گرفته است، دعای او را می‌پذیرد و آن شخص را مورد مغفرت قرار می‌دهد.

مسلمانان مجرم و گنهکار این قابلیت ندارند که پیغمبر ﷺ، در برزخ در حق آنها شفاعت کنند؛ از این رو، عذاب می‌بینند تا روحشان قدری پاک شود و قابلیت پیدا کنند تا پیغمبر ﷺ در محشر در حق آنها دعا کند. بنا بر آنچه گفته شد، طلب شفاعت به این معناست که انسان از اولیای الهی بخواهد تا در قیامت برای بهره‌مندی او از رحمت خداوند، دعا کنند؛ پس، از این جهت که نوعی طلب دعا از ولی الهی است، زیرمجموعه توسل قرار می‌گیرد؛ اما به خاطر اهمیت آن، به صورت جداگانه مورد بحث قرار می‌گیرد.

شرایط برخورداری از شفاعت

برخورداری از شفاعت شافعان، که انبیا، شهدا و مؤمنان هستند،^۱ دو شرط اساسی دارد:

شرط اول: اذن خداوند متعال به شفیع

شفیعان در شفاعت کردن مستقل نیستند و نمی‌توانند هرکسی را که بخواهند، شفاعت کنند؛ بلکه شفاعت، تنها با اجازه خداوند و در محدوده‌ای معین و با ضابطه‌ای خاص صورت می‌گیرد؛ از این رو، قرآن کریم شفاعت بدون اذن خداوند را غیرممکن می‌داند و در جای جای قرآن می‌فرماید: «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ»؛^۲ (کیست که بدون اذن او شفاعت کند؟)، «مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ»؛^۳ (شفیعی نیست؛ مگر پس از اذن او)، «لَا يُمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا»؛^۴ (هیچ‌یک از معبودهای آنان مالک شفاعت نمی‌شود؛ مگر کسی که با خدا عهده‌ی داشته باشد) و «يَوْمَئِذٍ لَا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا»؛^۵ (در روز رستاخیز شفاعت کسی درباره‌ی دیگری، سودی

۱. «فِشْفَعُ النَّبِيِّينَ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْمُؤْمِنِينَ». (بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۹، ص ۱۲۹، ح ۷۴۳۹).

۲. سوره بقره، آیه ۲۵۵.

۳. سوره بقره، آیه ۳.

۴. سوره مریم، آیه ۸۷.

۵. سوره طه، آیه ۱۰۹.

نمی‌بخشد؛ مگر شفاعت آن کس که خدا به او اذن دهد و به گفتار او راضی باشد).

شرط دوم: مورد رضایت بودن شفاعت‌شونده

شرط دیگر برخورداری از شفاعت، مورد رضایت بودن شفاعت‌شونده است که برخی آیات

قرآن کریم به آن تصریح می‌کند؛ مانند:

﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى﴾^۱

و جز کسی را که مورد رضای خداوند باشد، شفاعت نمی‌کنند.

بنابراین، فردی که می‌خواهد از شفاعت بهره‌مند شود باید خداوند متعال از او راضی باشد و رضایت خدا نیز منوط به دو مسئله است:

نخست: اینکه آن شخص «موحد» باشد؛ چون خداوند هرگز مشرکان را نمی‌آمرزد. قرآن

می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَى إِثْمًا عَظِيمًا﴾^۲

خداوند [هرگز] شرک را نمی‌بخشد، و پایین‌تر از آن را برای هرکس [که] بخواهد و شایسته بداند می‌بخشد. و آن کسی که برای خدا شریکی قرار دهد، گناه بزرگی مرتکب شده است.

منظور از «موحد» کسی است که به یگانگی خداوند و ربوبیت او معتقد باشد و کسی جز او را «اله» و «رب» نداند؛ بنابراین، تواضع در برابر والدین، صالحان و...، که بدون عقیده به ربوبیت و خدایی آنان انجام می‌شود، هیچ منافاتی با توحید ندارد.

دوم: اینکه آن شخص با شافعان ارتباط روحی داشته باشد؛ در غیر این صورت، برای شفاعت شایستگی ندارد. روایات زیادی از شیعه و سنی بر این مطلب دلالت دارد؛ مانند «إِنَّهُ لَا يَنَالُ شَفَاعَتَنَا مَنْ اسْتَخَفَّ بِالصَّلَاةِ»^۳ (شفاعت ما به کسی که نماز را سبک بشمارد، نمی‌رسد)؛ زیرا اولیای الهی به نماز بسیار اهمیت می‌دادند؛ بنابراین، کسی که می‌خواهد از

۱. سوره انبیاء، آیه ۲۸.

۲. سوره نساء، آیه ۴۸.

۳. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، باب تحریم الاستخفاف بالصلاة و التهاون بها، ج ۴، ص ۲۴، ح ۴۴۱۵.

شفاعت آنان بهره‌مند شود، باید به نماز اهمیت بدهد و این، نوعی ارتباط روحی با آنهاست. در نتیجه، شفاعت امری مسلم و انکارناپذیر است که از یک سو، جزو سنت‌های الهی است و از سوی دیگر، نوعی احترام به شفیع است و البته شرط بهره‌مندی از آن، اذن خداوند و اهلیت داشتن شفاعت‌شونده است.

تفاوت شفاعت با وساطت‌های دنیوی

طلب شفاعت در آخرت از قبیل واسطه‌تراشی (پارتی‌بازی) در دنیا نیست؛ زیرا واسطه‌تراشی در دنیا ارتباطی به اذن الهی ندارد؛ چه بسا با قوانین شرعی مغایر است و شفیع از مقام مافوق (رئیس، قاضی یا...) می‌خواهد تا درباره فردی خاص، قانون‌شکنی کند. اما برخورداری از شفاعت شافعان در آخرت، به اذن و رضایت خداوند نیاز دارد و این رضایت با تبعیت از قوانین الهی حاصل می‌شود.

تفاوت دیگر این است که شفاعت در حقیقت روزنه‌امیدی است که انسان برای کسب شرایط آن تلاش می‌کند تا کمتر گناه کند. این مطلب اثر بسیار بازدارنده‌ای بر متقاضیان شفاعت و حتی بر سایر افراد جامعه دارد و باعث کم شدن تخلفات در جامعه می‌شود؛ برخلاف واسطه‌طلبی در دنیا که چون با زیرپا گذاشتن قوانین الهی یا حقوقی جامعه انجام می‌شود، موجب فساد بیشتر در جامعه خواهد شد.

اثبات مشروعیت طلب شفاعت از ارواح اولیا

در ادامه به تبیین دلایلی می‌پردازیم که مشروعیت طلب شفاعت از ارواح اولیای الهی را اثبات می‌کند.

دلیل اول: تحلیل حقیقت طلب شفاعت

با واکاوی و تحلیل حقیقت شفاعت می‌توان به مشروعیت آن پی برد. اثبات جواز درخواست شفاعت از ارواح اولیای الهی، از سه مقدمه تشکیل می‌شود:

۱. درخواست شفاعت، همان درخواست دعا است.

۲. درخواست دعا از افراد شایسته، امری مشروع، و بلکه مستحب است.
 ۳. ارواح اولیای الهی صدای ما را می‌شنوند و به درخواست‌های ما پاسخ می‌دهند.^۱
 بر اساس این سه مقدمه، وقتی فرد گناهکار، از ارواح صالحان طلب شفاعت کند، آنان صدای او را می‌شنوند و نزد خدا برایش دعا می‌کنند و خداوند به خاطر قرب و مقامی که صالحان در پیشگاه او دارند، اگر بخواهد، به دعای آنان ترتیب اثر می‌دهد؛ بنابراین، طلب شفاعت از اولیای الهی در عالم برزخ، امری مشروع و مطلوب است.

دلیل دوم: سیره صحابه

موارد متعددی از سیره صحابه در تاریخ نقل شده است که آنان قبل و بعد از وفات پیامبر اکرم ﷺ از ایشان طلب شفاعت می‌کردند که در ادامه، برخی از آنها را بیان می‌کنیم:

۱. طلب شفاعت انس بن مالک از پیامبر ﷺ

انس بن مالک می‌گوید:

سَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ أَنْ يَشْفَعَ لِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَقَالَ: «أَنَا فَاعِلٌ». قُلْتُ: «يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَأَيْنَ أَطْلُبُكَ؟» قَالَ ﷺ: «أَطْلُبْنِي أَوَّلَ مَا تَطْلُبْنِي عَلَى الصِّرَاطِ»^۲
 از پیامبر درخواست کردم که در روز قیامت مرا شفاعت کنند. ایشان پذیرفتند و گفتند: «این کار را انجام می‌دهم». گفتم: «شما را کجا جست‌وجو کنم؟» فرمودند: «مرا طلب کن. نخستین جایی که مرا می‌جویی، کنار صراط است».

از پاسخ پیامبر ﷺ روشن می‌شود که برخلاف تصور وهابیان، طلب شفاعت به «درخواست از خداوند» منحصر نیست و می‌توان از پیامبر ﷺ نیز طلب شفاعت کرد.

۲. طلب شفاعت علی بن ابی طالب ﷺ از پیامبر ﷺ

علی بن ابی طالب ﷺ، که «بَابُ عِلْمِ النَّبِيِّ» هستند، هنگامی که از غسل کردن و کفن کردن پیکر مبارک پیامبر اکرم ﷺ فارغ شدند، کفن را از روی صورت آن حضرت را کنار زدند و

۱. این مسئله در درس هفتم اثبات شد.

۲. ترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، ج ۴، ص ۶۲۱، ح ۲۴۳۳.

گفتند:

بأبي أنت و أمي، أذكرنا عند ربك و اجعلنا من همك؛^۱
پدر و مادرم فدایت. ما را نزد پروردگارت یاد کن و ما را به خاطر بسپار.

۳. ماجرای سواد بن قارب

سواد بن قارب از صحابه است و به نظر وهابیان، حلال و حرام را بهتر از هر فرد دیگری درک می‌کرد. وی بعد از وفات پیامبر ﷺ قصیده‌ای سرود و هیچ‌کدام از صحابه، بر این قصیده ایراد نگرفتند. او این‌گونه سرود:

و كن لي شفيعاً يوم لا ذو شفاعة بمغن فتيلاً عن سواد بن قارب^۲
یعنی: «ای پیامبر!، روز رستاخیز شفیع من باش؛ در روزی که شفاعت دیگران به حال سواد بن قارب به اندازه رشته وسط هسته خرما نیز سودی نمی‌بخشد».
بنابراین، با توجه به «حقیقت شفاعت» و «سیره صحابه» روشن می‌شود که طلب شفاعت از صالحان در عالم برزخ، مشروع است.^۳

شبهات وهابیان

پس از تبیین حقیقت شفاعت و مشروعیت طلب شفاعت از ارواح صالحان، به بررسی و نقد شبهات وهابیان در این مسئله می‌پردازیم:

شبهة اول: شفاعت حق مطلق خداست

وهابیان می‌گویند که شفاعت حق مطلق خداست؛ چون خودش در قرآن می‌فرماید:
﴿قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾؛^۴
بگو: تمام شفاعت از آن خداست؛ [زیرا] حاکمیت آسمان‌ها و زمین از آن اوست و سپس همه شما را به سوی او بازمی‌گردانند.

۱. ابن عبد البر، يوسف بن عبد الله، التمهيد، ج ۲، ص ۱۶۲.

۲. دحلان، احمد زيني، الدرر السننية في الرد على الوهابية، ص ۲۶.

۳. برای آگاهی بیشتر درباره شفاعت، نک: سبحانی، جعفر، الشفاعة في الكتاب و السنة.

۴. سورة زمر، آیه ۲۴.

آنان می‌گویند که با توجه به این آیه، شفاعت را باید از خداوند طلب کنیم؛ نه از بنده خدا. طلب شفاعت از غیر خدا شرک است و نمی‌توان گفت: «یا محمد، اشفع لنا عند الله»؛ بلکه یا باید ساکت بمانیم تا خدا به پیامبر ﷺ دستور دهد که در حق ما شفاعت کند یا از خود خدا طلب شفاعت کنیم و بگوییم: «اللهم شفّع محمداً في أو في حقّي»؛ (خدایا پیامبر را در حق ما شفیع قرار بده).

پاسخ شبهه اول

اولاً: اگر طلب شفاعت از اولیای الهی بدون اعتقاد به ربوبیت یا الوهیت آنان باشد، هیچ ارتباطی به شرک ندارد. درخواست شفاعت، چیزی نیست جز طلب دعا از صالحان برای بهره‌مندی از مغفرت و رحمت خداوند در چارچوبی معین. اگر این شخص، واجد شرایط باشد (موحد باشد و رابطه روحی‌اش با پیغمبر ﷺ محفوظ باشد) صالحان او را شفاعت می‌کنند؛ وگرنه وی را شفاعت نمی‌کنند. پس درخواست دعا هیچ اشکالی ندارد.

ثانیاً: مراد از آیه «قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا» مالکیت استقلالی شفاعت برای خداوند است؛ اما شفاعتِ بندگان صالح، وابسته به خداوند و با اذن و اراده اوست؛ پس این دو منافاتی با یکدیگر ندارد؛ از این رو، خداوند در آیه دیگری فرموده است:

«لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا»^۱

مالک شفاعت نمی‌شوند؛ مگر کسانی که با خدا عهده داشته باشند.

این آیه امکان شفاعت را برای افرادی که خداوند به آنان اجازه شفاعت دهد، تأیید کرده است؛ چنان‌که مغفرت نیز اصالتاً در دست خداست؛ اما دعای پیامبر ﷺ و صالحان نیز از اسباب مغفرت است و می‌توان به پیامبر ﷺ عرض کرد: «یا رسول الله، استغفر لنا»؛ همانند شخصی که بخشی از ثروتش را به فرزندش می‌بخشد و اگر کسی با فرزند او معامله کند، دیگران نمی‌توانند بگویند که این کار درست نیست.

ثالثاً: اگر طلب شفاعت از پیامبر ﷺ در برزخ شرک باشد، پس باید این کار در دنیا نیز شرک باشد؛ زیرا ماهیت طلب شفاعت از پیامبر ﷺ در دنیا و برزخ یکسان است؛ پس

همان گونه که در دنیا می‌توان برای طلب شفاعت از ایشان گفت: «یا رسول الله، اشفع لنا فی الآخرة»، در حیات برزخی آن حضرت نیز می‌توان همین درخواست را مطرح کرد و این کار به هیچ وجه شرک نیست.

رابعاً: طلب شفاعت از پیامبر ﷺ در دنیا و برزخ، سیره صحابه بوده است و اگر طلب شفاعت، به درخواست از خداوند منحصر بود، صحابه در زمان حیات و پس از رحلت پیامبر ﷺ از ایشان طلب شفاعت نمی‌کردند.

شبهة دوم: صرف طلب شفاعت از غیرخدا، سبب شرک می‌شود

وهابیان می‌گویند که مشرکان عصر جاهلیت نیز به خالقیت و ربوبیت خداوند معتقد بودند و تنها دلیل شرک آنان این بود که از بت‌ها طلب شفاعت می‌کردند؛ پس کسانی که از پیامبر ﷺ طلب شفاعت می‌کنند نیز مشرک هستند؛ چون کار آنان با کار مشرکان هیچ تفاوتی ندارد. آنان برای ادعای خود به برخی آیات نیز استناد می‌کنند؛ مانند آیات:

«وَيُعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ»^۱

موجوداتی به جز خدا را می‌پرستند که به آنها زیان و سودی نمی‌رساند و می‌گویند: «آنها شفیعان ما نزد خدا هستند». بگو: «آیا خدا را به چیزی خیر می‌دهید که در آسمان‌ها و زمین سراغ ندارد؟» او منزّه است و برتر است از آن همتایانی که قرار می‌دهند.

«وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى»^۲
و کسانی که اولیایی غیر از خدا را می‌پرستند می‌گویند: «ما فقط به‌خاطر اینکه آنان ما را به خدا نزدیک سازند، آنها را می‌پرستیم».

پاسخ شبهة دوم

اولاً: طلب شفاعت، غیر از عبادت است و صرف شباهت ظاهری بین دو عمل، موجب

۱. سورة یونس، آیه ۱۸.

۲. سورة زمر، آیه ۳.

یکسان بودن حکم آن دو نیست. مسلمانان در طلب شفاعت از اولیای الهی، هیچ‌گونه الوهیت، ربوبیت و استقلال‌ی برای آنان قائل نیستند و آنان را بندگان خدا می‌دانند که بدون اذن و اراده خداوند قادر بر انجام هیچ کاری نیستند؛ اما چون خداوند در محدوده‌ای معین به آنان اجازه شفاعت داده است، از آنان طلب شفاعت می‌کنند. این در حالی است که بت‌پرستان بت هُبَل را «اله کوچک» و «رب» می‌دانستند و معتقد بودند که برخی امور عالم به او واگذار شده است؛ به همین دلیل، از او طلب شفاعت می‌کردند. پس بین عقیده شیعه و عقیده مشرکان، و همچنین بین خطاب این دو، از زمین تا آسمان فاصله است؛ چنان‌که اعمال زائران خانه خدا نیز شباهت بسیاری با اعمال مشرکان دارد. حاجیان خانه خدا حجرالاسود و پرده کعبه را می‌بوسند، دور گچ و سنگ و گل می‌چرخند و بین دو کوه سعی می‌کنند؛ یعنی همان اعمالی که مشرکان نیز انجام می‌دادند؛ با این تفاوت که حاجیان خانه خدا او را تنها کارگردان و مدیر همه موجودات می‌دانند؛ اما مشرکان این اعمال را با اعتقاد به ربوبیت بت‌ها و در برابر آنان انجام می‌دادند. بنابراین، به خاطر تفاوت در عقیده، اعمال مشرکان «شرک در عبادت»، و اعمال حاجیان «توحید» است.

ثانیاً: آیاتی که وهابیان به آن استناد می‌کنند، هیچ ربطی به مسلمانان ندارد. ابتدای آیه «و یُعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» ادعای وهابیان درباره علت شرک مشرکان را رد می‌کند و می‌فرماید: «مشرکان بت‌ها را می‌پرستیدند». این در حالی است که مسلمانانی که از اولیای الهی طلب شفاعت می‌کنند، فقط خدا را می‌پرستند؛ بنابراین، در بخش اول آیه که دلیل شرک مشرکان ذکر شده است، آنان شبیه به مشرکان نیستند. ادامه آیه نیز که می‌فرماید: «و یَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ» خطای دیگر مشرکان را بیان می‌کند که ادعا می‌کردند از بت‌ها طلب شفاعت می‌کنند؛ در حالی که بت‌ها مخلوقاتی بی‌جان و ناتوان هستند که لایق هیچ توجهی نیستند.

در آیه دوم نیز باید به دو نکته توجه شود:

۱. خداوند در ادامه آیه «وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيَقَرُّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى»

می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ»^۱ و مشرکان را دروغگو و کافر می‌خواند؛ زیرا آنان در حقیقت، به قیامت معتقد نبودند و آنها نه به‌خاطر تقرب به خدا، بلکه به‌خاطر تعصب بر روش نیاکان خود و نیز جلب رزق در دنیا، بت‌ها را پرستش می‌کردند و در مواجهه با مؤمنان به‌دروغ می‌گفتند که ما بت‌ها را به‌خاطر طلب شفاعت از آنها پرستش می‌کنیم و در حقیقت، طلب شفاعت را بهانه‌ای برای بت‌پرستی خویش قرار داده بودند.

۲. طلب شفاعت از اولیای الهی با طلب شفاعت مشرکان از بت‌ها تفاوت واضحی دارد. مشرکان بت‌ها را شفیع و مالک شفاعت می‌دانستند و فکر می‌کردند بت‌ها هرکس را که دلشان بخواهد شفاعت می‌کنند؛ در حالی که مسلمانان، تنها خداوند را مالک شفاعت می‌دانند و پیامبر ﷺ و اولیای الهی را در چارچوبی که آیات و روایات مشخص کرده است، دارای حق شفاعت می‌دانند و از آنان طلب شفاعت می‌کنند. چنان‌که مفسران در تفسیر آیه «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى»^۲ (و به‌زودی پروردگارت آن‌قدر به تو عطا خواهد کرد که خشنود شوی) می‌گویند مراد از عطای خداوند، مقام شفاعت است؛ چون پیامبر ﷺ به‌غیر از این عطا راضی نمی‌شوند و می‌خواهند که خدا حق شفاعت را به ایشان لطف کند تا بتوانند موحدان امت خویش را از عذاب نجات دهند.^۳

شبهة سوم: کسی نمی‌تواند از دسترنج دیگران استفاده کند

وهابیان برای اینکه طلب شفاعت از اولیای الهی در عالم برزخ را رد کنند، اشکال دیگری را مطرح می‌کنند؛ بدین شرح که طلب شفاعت از دیگران، با آیه «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»^۴ (و برای انسان بهره‌ای جز سعی و کوشش او نیست) منافات دارد و کسی نمی‌تواند از دسترنج دیگران استفاده کند؛ بلکه باید خودش عمل صالح انجام دهد.

۱. سوره زمر، آیه ۳: خداوند آن‌کس را که دروغگو و کفران‌کننده است، هرگز هدایت نمی‌کند.

۲. سوره ضحی، آیه ۵.

۳. «آخره آن حاله فی الآخرة اعظم من ذلك و اجل، و هو السبق و التقدم علی جمیع انبیاء الله و رسله، و شهادة امته علی سائر الأمم، و رفع درجات المؤمنین و إعلاء مراتبهم بشفاعته». (زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف، ج ۴، ص ۷۶۶).

۴. سوره نجم، آیه ۳۹.

پاسخ شبهه سوم

اولاً: این اشکال بر فرض درست بودن، بر شفاعت در دنیا و قیامت نیز وارد است؛ در حالی که وهابیان آن را پذیرفته‌اند.

ثانیاً: این آیه مربوط به «سَنِيَّات» است؛ نه اعمال صالح. آیه قبل از آن به این مطلب اشاره دارد و می‌فرماید:

«أَلَا تَرَوْا وَازِرَةً وَزَرَ أُخْرَىٰ ۖ وَ أَنَّ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ»^۱

که هیچ‌کس بار گناه دیگری را بر دوش نمی‌گیرد و اینکه برای انسان بهره‌ای جز سعی و کوشش او نیست.

شأن نزول این آیه درباره عثمان است که انفاق می‌کرد و می‌گفت: «می‌خواهم خدا به‌خاطر این انفاق، گناهان مرا ببخشد». ابن سعد به او گفت: «اگر شترت را به من ببخشی، همه گناهان تو را به گردن می‌گیرم».^۲ در این زمان آیه نازل شد و قانونی کلی را ابلاغ کرد و آن اینکه هرکس، تنها مسئول اعمال خودش است و تنها بار گناه خود را به دوش می‌کشد. ثالثاً: حتی در صورتی که این آیه مربوط به تمام اعمال انسان باشد و بدین معنا باشد که هرکس فقط مزد عمل خویش را دریافت کند، بازهم هیچ منافاتی با قوانین جزئی دیگر ندارد؛ مانند این روایت نبوی:

من سنّ في الإسلام سنة حسنة، فله أجرها، وأجر من عمل بها بعده، من غير أن ينقص من أجورهم شيء، و من سنّ في الإسلام سنة سيئة، كان عليه وزرها ووزر من عمل بها من بعده، من غير أن ينقص من أوزارهم شيء؛^۳
هر شخصی که سنت نیک یا زشتی را ایجاد کند، علاوه بر پاداش یا کیفر عمل خود، در ثواب یا کیفر عاملان به این کار نیز شریک است.

۱. سوره نجم، آیات ۳۸ و ۳۹.

۲. «قال ابن عباس والسدي والكلبي والمسيب بن شريك: نزلت في عثمان بن عفان رضوان الله عليه كان يتصدق و ينفق في الخير، فقال له اخوه من الرضاة عبد الله بن أبي سرح: ما هذا الذي تصنع؟ يوشك أن لا يبقى لك شيء. فقال عثمان: إن لي ذنوباً وخطايا، و إني أطلب بما أصنع رضا الله و أرجو عفو. فقال له عبد الله: أعطني لائقك برحلتها و أنا أنحمل عنك ذنوبك كلها، فأعطاه و أشهد عليه و أسكت عن بعض ما كان يصنع من الصدقة و النفقة فأنزل الله سبحانه «أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى» يعني يوم أحد حين نزل ترك المركز». (تعلی، احمد بن محمد، الكشف و البیان عن تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۱۵۰).

۳. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۲، ص ۷۰۴، ح ۱۰۱۷.

و همچنین قانون جزئی دیگری که شفاعت پیامبر ﷺ را اثبات می‌کند؛ مانند آیه ﴿وَلَسَوْفَ يَعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى﴾^۱ (و به زودی پروردگارت آن قدر به تو عطا خواهد کرد که خشنود شوی).

شبهه چهارم: طلب شفاعت از مردگان، لغو است

شبهه دیگر وهابیان این است که می‌گویند درخواست شفاعت از کسانی که از این جهان رفته‌اند، لغو و بی‌فایده است؛ چون آنان قادر بر انجام کاری نیستند.

پاسخ شبهه چهارم

وهابیان با استناد به چه دلیلی مؤثر بودن طلب شفاعت از اولیای الهی را تکذیب می‌کنند و می‌گویند که این کار بی‌فایده است؟ آیا به وقایع روز قیامت علم غیب دارند؟!^۲ این سخن در حقیقت، نوعی افترا به خداوند و پیامبر ﷺ است. خداوند در قرآن فرموده است:

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾^۳

و اگر این مخالفان هنگامی که به خود ستم می‌کردند (و فرمان‌های خدا را زیر پا می‌گذاشتند)، نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌کردند و پیامبر هم برای آنها استغفار می‌کرد، خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.

خداوند متعال در این آیه، طلب دعا از پیامبر ﷺ را مطلوب و مؤثر دانسته است و در درس‌های گذشته نیز ثابت شد که انبیا در برزخ نیز زنده‌اند و ارتباط ما با آنان ممکن است؛ از این رو، تمام بزرگان هنگامی که به محضر پیامبر ﷺ می‌رسند، می‌گویند: «یا رسول الله، جئنا مستغفرین، جئنا مستشفعین»؛ (ای پیامبر خدا، آمدیم تا از شما طلب استغفار کنیم. آمدیم تا از شما طلب شفاعت کنیم) و آیه فوق را می‌خوانند.^۴

۱. سوره صحنی، آیه ۵.

۲. سوره یونس، آیه ۳۹: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِطُوا بِعَلَمِهِ وَ لَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ﴾؛ (بلکه بدون علم آنچه را نمی‌دانستند و تاویلش به آنان نرسیده بود، تکذیب کردند).

۳. سوره نساء، آیه ۶۴.

۴. نک: درس بیستم: سفر برای زیارت قبر پیامبر ﷺ.

پرسش

۱. حقيقت شفاعت چيست؟
۲. محل نزاع وهابيان با ساير مسلمانان در مسئله طلب شفاعت چيست؟
۳. چند مورد از سيرة صحابه در طلب شفاعت از پيامبر ﷺ پس از وفات ايشان را ذکر کنید.
۴. از نظر وهابيان دليل شرک بت پرستان چيست؟ نظر آنان را نقد کنید.
۵. آيا وجود شفاعت، با تاکيد دين اسلام بر تقوا منافات ندارد؟ توضيح دهيد.

رواق انديشه

۱. آياتي از قرآن را که شفاعت را براي غير خدا اثبات کرده است، جمع آوري کنید.
۲. با مراجعه به کتاب هاي تاريخ، موارد ديگري از طلب شفاعت صحابه و تابعان، از صالحان در برزخ را بياييد.

برخي منابع مفيد

۱. الشفاعة في الكتاب و السنة نوشته حضرت آيت الله العظمي جعفر سبحاني؛
۲. الرد على ابن تيميه في الشفاعة و الزياره نوشته سيد علي ميلاني؛
۳. الشفاعة نوشته عبدالکريم بهبهاني؛
۴. دروس في الشفاعة و الاستشفاع نوشته سيد علي حسيني صدر.

درس سیزدهم:

کرامات اولیای الهی و ولایت تکوینی

برای نقد شبهات وهابیان در مسئله «توسل به صالحان در برزخ» و «طلب شفاعت از ارواح آنان» به تبیین مسئله توحید، ایمان و اسلام پرداختیم تا مرز میان «توحید و شرک»، «ایمان و کفر» در این موضوعات روشن شود. برای نقد شبهات وهابیان در مسئله «استغاثه به صالحان در برزخ»، و «تبرک به آثار آنان» نیز نخست به تبیین مسئله کرامات اولیای الهی و قدرت خدادادی آنان می‌پردازیم که از آن با نام «ولایت تکوینی» (تصرف در جهان هستی) نیز یاد می‌شود.

در مکتب ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب، از مقامات انبیا و اولیا بسیار کاسته شده و حقیقت آن به درستی شناخته نشده است. آنان تصور می کنند که تنها امتیاز انبیا و اولیای الهی، رسالت و مأموریت آنها بوده است و آنان نیز انسان هایی عادی هستند که از قدرت الهی بهره ای ندارند و کراماتی را که در آیات و روایات و تاریخ برای انبیا و اولیا ذکر شده است، بدون دخالت انبیا و تنها برخاسته از اراده خداوند می دانند. به همین دلیل است که آنان استعانت از اولیای الهی و استغاثه به ارواح آنان را بیهوده و حتی موجب شرک و کفر (خروج از اسلام) می پندارند. این در حالی است که خداوند در قرآن کریم از مقام والای انبیا و اولیای خویش خبر داده است و آنان را دارای قدرتی خدادادی می داند که با اذن خداوند حتی می توانند در جهان تکوین (هستی) نیز تأثیرگذار باشند.

راه رسیدن به قدرت خارق العاده

انسان از دو راه می تواند به قدرت خارق العاده برای تصرف در برخی حوادث جهان هستی دست یابد:

راه اول: راه اول، که اسلام آن را رد کرده است، این است که انسان جسم و بدن خود را به کلی فراموش کند و فقط به باطن و روان توجه نماید و از طریق درون گرایی به مقامی برسد که بتواند کارهای خارق العاده انجام دهد؛ مانند مرتاضان که از این راه استفاده می کنند. آنان در اثر ریاضت و درون گرایی، قدرت های نهفته ای را که خداوند در روح و روان انسان پنهان کرده است، فعال می کنند؛ چنان که مرتاضان هندی می توانند به مدت یک سال روی یک پای خود بایستند یا وسایل نقلیه را با قدرت اراده خود از حرکت متوقف کنند و همچنین در حالی که روی میخ ها خوابیده اند، روی بدنشان سنگ های سنگین قرار دهند و هیچ آسیبی هم نبینند. آنان این قدرت را از طریق ریاضت های سخت و طاقت فرسا کسب کرده اند که این گونه اعمال، در دین اسلام «حرام» شمرده شده است.

راه دوم: راه دیگری که مشروع و حتی برای غیر انبیا نیز ممکن است، اطاعت از اوامر و نواهی خداوند است. انسان با عمل به شریعت و رعایت تقوای الهی می تواند به مقامی

برسد که خداوند مَنان قدرتی خارق العاده به او عطا فرماید. این مطلب از حدیثی قدسی استفاده می شود که علمای اهل سنت و شیعه آن را نقل کرده اند. پیامبر اکرم ﷺ فرموده اند که خداوند می فرماید اگر بنده من علاوه بر فرایض، نوافل [اعمال و نمازهای مستحب روز و شب] را نیز انجام دهد، محبوب من می شود و به تدریج برای او روزنه ای به قدرت های عجیب قرار می دهد.

ما تقرب إلی عبدی بشیء أحب إلیّ ممّا افترضت علیه و ما یزال عبدی یتقرب إلیّ بالنوافل حتّیّ أحبّه، فإذا أحبّه کنت سمعه الذی یسمع به، و بصره الذی یرّی به، و یده الذی یمسّ بها، و رجله الذی یمشی بها و إن سألنی لأعطيّه و لأن استعاذنی لأعینّه؛^۱

هیچ بنده ای به وسیله کاری به من تقرب نجسته است که محبوب تر از انجام فرایض باشد [که نتایج بی نظیری دارد و البته] بنده من با نمازهای نافله [نیز] آن چنان به من نزدیک می شود که او را دوست می دارم. وقتی او محبوب من شد، من گوش او می شوم که با آن می شنود، چشم او می شوم که با آن می بیند، دست او می شوم که با آن کار انجام می دهد، و پای او می شوم که با آن گام برمی دارد. هرگاه مرا بخواند، اجابتش می کنم و اگر به من پناه آورد، پناهش می دهم.

فقط کسی به این مقام می رسد که در طول عمر خویش گناهی انجام ندهد، مکروهی مرتکب نشود، و در حقیقت تندیس اطاعت از خداوند شود. در این صورت است که قدرت های درونی او آشکار می شود، چشم برزخی، گوش برزخی و قدرت برزخی پیدا می کند و به منزلتی می رسد که اگر دعا کند، خداوند به او لبیک می گوید و دعایش را مستجاب می کند و به اذن خداوند، اراده اش برای تصرف در برخی امور، مؤثر خواهد بود. قدرت ها و کرامت هایی که برای انبیا و اولیا نقل می شود، از همین قسم است.

۱. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، باب ما جاء فی الزکاة، ج ۸، ص ۱۳۱؛ کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۲، ص ۳۵۲.

آثار تقوای الهی

پرهیزکاری و رعایت تقوای الهی علاوه بر برکات اخروی آن، در دنیا نیز آثار و برکاتی دارد. مهم‌ترین آثار دنیوی تقوا عبارت‌اند از:

۱. دستیابی به بینش خاص

آیا از نظر قرآن انسان‌هایی که اهل اطاعت و تقوا هستند و چشم و گوش و دست و پایشان حساب‌شده کار می‌کند، با افراد بی‌تقوا یکسان هستند؟ قرآن می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر پرهیزگار باشید، خدا به شما نیرویی می‌بخشد که حق و باطل را به خوبی با آن تشخیص دهید.

این یکی از کرامات و مقامات اولیای خداست که می‌توانند با بینشی خاص، حق و باطل را تشخیص بدهند. «إِن تَتَّقُوا اللَّهَ» شرط است و «يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا» جزای شرط؛ یعنی برای شما قوه‌ای قرار می‌دهد که به راحتی حق و باطل را از یکدیگر تشخیص دهید. بر همین اساس است که اگر امام معصوم علیه السلام و مُطَاع (مورد اطاعت) در بین مردم باشد، هیچ‌گاه این نحله‌ها و اختلاف‌ها پیدا نمی‌شود. این همه مکتب‌هایی که امروزه پدید آمده‌اند، به خاطر رجوع نکردن یا عدم دسترسی به امام معصوم علیه السلام است.

در آیات دیگری نیز آمده است که اگر انسان تقوا داشته باشد و با نفس خود مبارزه کند، خداوند او را به مقاصد واقعی هدایت و رهبری می‌کند. خداوند می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾^۲

کسانی که در راه ما سعی و کوشش کنند، آنان را به راه خویش هدایت و رهبری می‌کنیم.

از این آیات و آیاتی از این قبیل استفاده می‌شود که یکی از آثار تقوا و پیمودن راه حق، رسیدن به بینش خاصی است که انسان در پرتو آن به سرعت، حق و باطل را تشخیص می‌دهد. البته این مرحله به اولیا و انبیا اختصاص ندارد؛ بلکه هرکس تقوا پیشه کند، به آن

۱. سوره انفال، آیه ۲۹.

۲. سوره عنکبوت، آیه ۶۹.

بیش خواهد رسید.

۲. جداکردن روح از بدن

کسی که اهل تقوای مستمر باشد، گاهی قدرت بر جداکردن روح از بدن پیدا می‌کند؛ یعنی به قدری بر نفس خویش مسلط است و اهل تقواست - مثلاً پنجاه سال هیچ گناهی مرتکب نشده است - که خداوند به او قدرتی می‌دهد که روحش را از بدنش جدا و تخلیه کند. کسانی دیده شده‌اند که اهل تخلیه^۱ بوده‌اند و البته این کار برای آنان دکان و وسیله شهرت طلبی نبوده است؛ بلکه کراماتی داشتند که علما از آن مطلع بودند.

مرحوم آیت‌الله سیدعلی قاضی طباطبایی اهل تخلیه بودند. از مرحوم علامه طباطبایی پرسیده شد: «آیا مرحوم قاضی، اهل تخلیه بودند یا خیر؟» علامه فرمودند که این مسئله برای او کمترین کار بود که هر موقع بخواهد روحش را از بدن جدا کند و سپس به بدن بازگرداند. البته کسانی که مادی‌گرا هستند و تفکر مادی دارند خواهند گفت که این‌گونه مسائل، افسانه است. بله، برای آنها افسانه است چون در این وادی نیستند؛ اما واقعیت برخلاف تصور آنهاست.^۲

۳. چشم برزخی و مشاهده اجسام لطیف

مردان الهی، یعنی آنان که اهل تقوا و بیش خاصی هستند، کم‌کم اجسام لطیف را می‌بینند و اصوات لطیف را می‌شنود؛ در حالی که دیگران آن را نمی‌بینند و نمی‌شنوند. به عنوان نمونه، قرآن درباره حضرت مریم علیها السلام می‌فرماید:

﴿فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا﴾^۳

و میان خود و آنان حجابی افکند [تا خلوتگاهش از هر نظر برای عبادت آماده باشد]. در این هنگام، ما روح خود را به سوی او فرستادیم و او در شکل انسانی بی عیب و نقص، بر مریم ظاهر شد.

۱. به کسانی که قدرت تخلیه روح از بدن یا همان مرگ اختیاری دارند، «اهل تخلیه» گفته می‌شود.

۲. سبحانی، جعفر، منشور جاوید، ج ۱۰، ص ۲۰۰.

۳. سوره مریم، آیه ۱۷.

زمانی که مریم علیها السلام، که شاید چهارده سال داشت، از مردم جدا شده و خود را به عبادت خداوند مشغول ساخته بود، تمثال جبرئیل را به صورت انسانی کامل و بی عیب و نقص دید. چشم ما توان دیدن او را ندارد و گوش ما صدای او را نمی شنود؛ اما مریم علیها السلام که خداوند درباره او می فرماید: «وَمَرْيَمُ ابْنَتْ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَّقْتَ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ وَكَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ»^۱، از آنجا که پیوسته اهل اطاعت و تقوا بوده است، قدرتی پیدا می کند که اجسام لطیف و اجسام برزخی را می بیند. هنگامی که روح (جبرئیل) برای حضرت مریم علیها السلام به صورت انسانی کامل مجسم شد، حضرت مریم علیها السلام به او گفت: «إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا»^۲؛ (به خدا پناه می برم اگر نظری سوء داشته باشی). جبرئیل گفت: «قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا»^۳؛ (این گونه نیست؛ بلکه من مأمور الهی هستم و می خواهم به تو پسری پاکیزه بدهم).

۴. شنیدن صدای موجودات لطیف

هنگامی که حضرت علی علیه السلام با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در غار حرا به سر می برند، صدای جبرئیل را می شنوند و حتی گاهی چهره جبرئیل را می بینند؛ بنابراین، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَتَرَى مَا أَرَى إِلَّا إِنَّكَ لَسْتَ نَبِيًّا»^۴؛ (تو آنچه من می شنوم، می شنوی و آنچه می بینم، می بینی، جز اینکه تو پیامبر نیستی). این یعنی این کمال را داری که جبرئیل را ببینی و صدای او را هم بشنوی.

رؤیت جبرئیل کار انبیا و اولیا است و خداوند این قدرت را به حضرت علی علیه السلام و حضرت مریم علیها السلام داده است که این صور برزخی را ببینند و اصوات برزخی را بشنوند؛ البته کسی که دارای چنین مقامی نیست، نباید منکر آن شود و اگر در مکتب ابن تیمیه و

۱. سوره تحریم، آیه ۱۲: و همچنین به مریم، دختر عمران، که دامن خود را پاک نگه داشت و ما از روح خود در آن دیدیم. او کلمات پروردگار و کتاب هایش را تصدیق کرد و از مطیعان فرمان خدا بود.

۲. سوره مریم، آیه ۱۸.

۳. سوره مریم، آیه ۱۹.

۴. نهج البلاغه، خطبه قاصعه.

محمد بن عبدالوهاب از مقام انبیا و اولیا این چنین کاسته نمی‌شد، پرداختن به این مسئله لازم نبود.

۵. تصرف در جهان آفرینش

مقام انبیا و اولیا به اموری که پیش از این گفتیم منحصر نمی‌شود؛ بلکه علاوه بر رسیدن به بینشی خاص، قدرت بر تخلیه روح از بدن، برخورداری از چشم برزخی، و شنیدن صدای موجودات لطیف، بلکه آنان می‌توانند به اذن خدا در نظام تکوین (عالم آفرینش) تصرف کنند. به بیان دیگر، هرچند خالق و مدبّر عالم، خداست؛ اما گاهی خداوند متعال به خاطر تقریبی که بنده‌اش به او پیدا کرده است و مظهر قدرت حق تعالی شده است (به گونه‌ای که گوش، چشم و دست خدا شده است)، اراده این بنده را در عالم آفرینش مؤثر می‌کند که نمونه‌هایی از این تصرفات بیان می‌شود:

الف) تصرف حضرت یوسف علیه السلام

وقتی به حضرت یوسف علیه السلام خبر دادند که به خاطر فراق تو، پدرت بینایی خود را از دست داده است، یوسف علیه السلام - همان یوسفی که نزدیک به چهل سال از مرز الهی پافراتر نگذاشته و در مقابل سخت‌ترین امتحان‌ها سرفراز بیرون آمده است، همان یوسفی که جوانی قدرتمند و زیباست اما در برابر خواسته زیباترین زنان مصر تسلیم نشد و زندان و سختی‌های آن را بر گناه ترجیح داد و خداوند منان نیز به او قوه و قدرت خاصی داد - گفت:

﴿إِذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ﴾^۱

این پیراهنم را ببرید و روی صورت پدرم بیندازید؛ او بینا می‌شود و همه خاندانتان را نزد من بیاورید.

﴿فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَنَا اللَّهُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۲

۱. سوره یوسف، آیه ۹۳.

۲. سوره یوسف، آیه ۹۶.

پس هنگامی که مؤده‌رسان آمد، پیراهن را بر صورت او افکند و او دوباره بینا شد. گفت: «آیا به شما نگفتم که من از خدا حقایقی می‌دانم که شما نمی‌دانید؟»

این کار، کار و اراده یوسف علیه السلام است که در تکوین اثر می‌گذارد و «قمیص» در حقیقت نوعی وسیله و سبب است و همه و همه به اذن خداوند تبارک و تعالی است؛ یعنی خدا به خاطر اینکه یوسف علیه السلام به تمام معنا بنده مطیعی است، چنین مقامی به او داده است که حتی می‌تواند در تکوین نیز تصرف کند و اراده او موجب بازگشت بینایی به چشمانی نابینا بشود. در واقع اگر یوسف علیه السلام مداخلتی در این مسئله ندارد یا پیراهن او و خواست او مؤثر نیست، پس مسائلی همچون «إِذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا»؛ (پیراهنم را ببرید و روی صورت پدرم بیندازید؛ او بینا می‌شود) برای چیست؟! البته نباید اشتباه کرد و تأثیر اراده یوسف علیه السلام را مستقل از اراده و قدرت خداوند دانست؛ زیرا جهان، جهان اسباب و مسببات است و یکی از آنها اراده یوسف علیه السلام است که مانند همه اسباب و مسببات، تأثیر آن منوط به اذن خداوند متعال است.

ب) قدرت‌نمایی یاران حضرت سلیمان علیه السلام

در باره افرادی غیر از انبیا نیز مواردی از این تصرف‌ها وجود دارد. هنگامی که به دستور حضرت سلیمان علیه السلام بلقیس را به حضور او آوردند، سلیمان علیه السلام به اطرافیان خود گفت: «يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ»؛^۱ ای جمعیت، کدام‌یک از شما می‌تواند پیش از آنکه بلقیس و همراهانش برای تسلیم شدن نزد من آیند، تخت او را برای من بیاورد؟ یکی از جَنَّتَانِ حاضر در مجلس گفت: «أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِي أَمِينٌ»؛^۲ پیش از آنکه تو از جای خود برخیزی [و مجلس به پایان برسد] من آن را می‌آورم و من بر این کار توانا و امین هستم.

۱. سوره نمل، آیه ۳۸.

۲. سوره نمل، آیه ۳۹.

این در حالی است که سلیمان علیه السلام در فلسطین، و تخت بلقیس در یمن قرار دارد که بین آنها صدها کیلومتر فاصله است. فرد دیگری^۱ گفت:

﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِن فَضْلِ رَبِّي﴾؛^۲

کسی که نزد او دانشی از کتاب بود، گفت: «پیش از آنکه چشم برهم بزنی، من آن را در این مجلس حاضر می‌کنم». ناگهان سلیمان تخت را در برابر خود حاضر دید و گفت: «این نعمتی از جانب خدا بر من است».

آیا در مسیر این حرکت در و دیواری فاصله نشد؟ خیر. این در و دیوار، تنها برای انسان‌های عادی مانع محسوب می‌شود؛ اما در و دیوار برای رجال الهی که اهل طاعت هستند و گوششان گوش خداست، چشمشان چشم خداست و دستشان دست خداست، حائل نیست.

ج) قدرت حضرت سلیمان علیه السلام

اگر اطرافیان سلیمان علیه السلام این گونه قدرت‌ها را داشتند، پس خود سلیمان علیه السلام چه قدرتی داشته است؟

قرآن در این باره می‌فرماید:

﴿وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ﴾؛^۳

تندباد را برای سلیمان رام کردیم؛ به‌طوری که به‌فرمان وی به‌سوی سرزمینی که برکت دادیم، حرکت می‌کرد و ما به همه‌چیز عالم هستیم.

این یعنی خود حضرت سلیمان علیه السلام نیز دارای چنان قدرتی است که خداوند باد را در اختیار او قرار داده است تا به‌فرمان و اراده او حرکت کند و او را از نقطه‌ای به نقطه دیگری ببرد. به‌بیان دیگر، باد از هر جهت مطیع و فرمان‌بردار سلیمان علیه السلام است که چه زمانی

۱. قرآن درباره اینکه این فرد چه کسی بود، ساکت است و ما نیز درباره او ساکتیم؛ هرچند مفسران قرآن، نام او را آصف بن برخیا، وزیر و خواهرزاده سلیمان علیه السلام می‌دانند.

۲. سوره نمل، آیه ۴۰.

۳. سوره انبیاء، آیه ۸۱.

حرکت کند، چه زمانی بایستد، در کدام نقطه او را پیاده کند و... . باد در تمامی این موارد مُطیع حضرت سلیمان علیه السلام است. آیا این مقام، مقام اندکی است؟ آیا این مقام، مقام فردی عادی است؟!

د) تصرف‌های حضرت مسیح علیه السلام

خداوند حضرت مسیح علیه السلام را بشری عادی نمی‌داند؛ بلکه او را انسانی می‌داند که بیماری برص را شفا می‌دهد، نابینا را بینا، و مرده را زنده می‌کند. قرآن می‌فرماید:

﴿أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أَتْرِي الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أَخْبَى الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أَتَبَثُّكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخُلُونَ فِي بُيُوتِكُمْ﴾^۱

من برای شما از گِل، چیزی به شکل پرند می‌سازم و در آن می‌دمم. پس به اذن خدا پرند می‌شود، کور مادرزاد و مبتلایان به بیماری پستی را شفا می‌دهم، مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم و از آنچه می‌خورید و آنچه در خانه‌های خود ذخیره می‌کنید، به شما خبر می‌دهم.

به خواست مسیح علیه السلام همین خاک بی‌ارزش به پرند می‌تبدیل می‌شود. ما چون مسیح‌شناس، پیامبرشناس و علی‌شناس نیستیم، فکر می‌کنیم که نمی‌توان از گِل بی‌ارزش، پرند ساخت؛ اما اگر اینها را بشناسیم، چنین کراماتی را انکار نمی‌کنیم.

در این آیات، حضرت مسیح علیه السلام خلق پرند، شفای نابینا، شفای فرد مبتلا به پستی، زنده کردن مرده و... را به خودش نسبت می‌دهد؛ با اینکه در حقیقت این امور کار خداوند و به اذن اوست؛ اما خداوند برای اِعمال قدرتش اسباب و مسبباتی دارد؛ گاهی داروها را سبب شفا قرار می‌دهد و گاهی به قدرت و اراده‌ی بندگان خالص خود اثر می‌بخشد که به آن «معجزه» یا «کرامت» می‌گویند.

با وجود این آیات، آیا می‌توان همه کارها را فعل بی‌واسطه خدا دانست؛ در حالی که حضرت مسیح علیه السلام انجام این کارهای خارق‌العاده را به خودش نسبت می‌دهد و می‌گوید که «من» این کارها را انجام می‌دهم؛ همان گونه که ما درباره کارهای شخصی خود می‌گوییم

«أَكَلْتُ؛ مَنْ خُورِدَم»، «مَشَيْتُ؛ مَنْ رَاه رَفْتَم» و...؛ اگرچه در این خوردن و راه رفتن، به اذن و قدرت خدا نیاز داریم. اگر مسیح علیه السلام نیز می گوید که «مَنْ» مرده را زنده می کنم، این کار را با اذن و قدرت خدا انجام می دهد؛ نه مستقل از خدا. چنان که خود قرآن به صراحت انجام این کارها را به حضرت عیسی علیه السلام نسبت می دهد و می فرماید که «تو به اذن خدا این کارها را انجام دادی». خداوند می فرماید:

﴿وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ يَأْذُنِي فْتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا يَأْذُنِي وَ

تُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ يَأْذُنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى يَأْذُنِي﴾؛^۱

[به خاطر بیاور] هنگامی را که به اذن من، از گِل صورت پرنده ای ساختی و

در آن دمیدی، و به اذن من پرنده شد و کور مادرزاد و فرد مبتلا به پستی را به

اذن من شفا دادی، و مردگان را به اذن من زنده کردی.

وقتی خدا به حضرت مسیح علیه السلام می فرماید: «این کارها را تو انجام می دهی»، چطور ما بگوییم که حضرت مسیح علیه السلام هیچ کاره است؟! درست است که در حقیقت، خداوند همه کاره است؛ اما خدا برای فیض رسانی و اداره نظام هستی، اسباب و مسبباتی دارد و همان گونه که در علل طبیعی تأثیر قرار داده است، به بندگان صالح خود نیز قدرت تأثیرگذاری در جهان را داده است و معجزات و کرامات انبیا و اولیا نیز از این سنخ هستند.

نتیجه

آنچه بیان شد، همه از مقامات و کرامات انبیای گذشته بود؛ اما مقام خاتم الانبیا را که افضل انبیاست، فقط خدا می داند. در قرآن کریم، برخی حالات، مقامات و معجزات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بیان شده است؛ مانند شق القمر، معراج، مباحله، خبر دادن از مرگ ابولهب و همسرش، و شکست قریش در جنگ بدر. تاریخ زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله نیز موارد زیادی از کرامات آن حضرت را ثبت کرده است که تدبیر در آن و توجه به کرامات و معجزاتی که در طول ۲۳ سال، مسلمانان و مشرکان صدر اسلام از ایشان دیدند، گوشه ای از مقامات آن

حضرت را روشن خواهد ساخت.^۱

اینکه خداوند گاهی در گوشه‌ای از جهان به اولیای خودش حق تصرف داده است و اراده آنها می‌تواند کارساز باشد، هیچ منافاتی با توحید در خالقیت و ربوبیت ندارد. به عنوان مثال، اگر علی بن ابی طالب علیه السلام در قلعه خیبر را از جای در می‌آورد، نه به قوه بشری بلکه به قوه الهی است.^۲

همان گونه که کرامات نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله برگرفته از قدرت خدادادی ایشان است، بنابراین، نمی‌توان تنها با استناد به ظاهر آیه‌ای مانند «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ»^۳ (من بشری مانند شمایم؛ با این تفاوت که بر من وحی می‌شود که خدای شما یکتاست)، که برای دفع غلو درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده است، قضاوت کرد؛ بلکه باید مجموع آیات و روایات را با یکدیگر ملاحظه کرد.

با بیان همین مقدار از ولایت تکوینی و مقامات انبیا و اولیا می‌توان نتیجه گرفت که نتیجه‌بخش بودن توسل به آنان، گاهی بر اثر دعای آنهاست و گاهی نیز ممکن است خود آنان به اذن الهی در عالم تکوین تصرف کنند تا مثلاً بیماری را علاجی برطرف گردد یا مشکل شدیدی از این طریق حل شود. در همه حال همه امور به دست خدا و به اذن اوست: «كُلُّ الْأُمُورِ فِي يَدِ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ يَازَنُّهُ وَأَمُرُهُ».

۱. برای آگاهی بیشتر، نک: سبحانی، جعفر، منشور جاوید، ج ۷، ص ۲۰۴ تا ۲۲۳.

۲. «حَدَّثَنَا مُطَّلِبُ بْنُ زَيْنَادٍ، عَنْ لَيْثٍ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ. قَالَ: حَدَّثَنِي جَابِرٌ، أَنَّ عَلِيًّا حَمَلَ الْبَابَ يَوْمَ خَيْبَرَ حَتَّى صَعِدَ الْمُسْلِمُونَ فَفَتَحُوهَا، وَ اللَّهُ جُرْبٌ فَلَمْ يُحْمِلْهُ إِلَّا أَرْبَعُونَ رَجُلًا» (لیث گفت که نزد ابوجعفر رفتم. فرمود: «جابر برای من بیان کرد که علی علیه السلام در جنگ خیبر در قلعه را روی دست بلند کرد و مسلمانان دسته‌دسته از روی آن عبور کردند و وارد قلعه شدند و آن را فتح کردند و در آن قلعه به گونه‌ای بود که کمتر از چهل نفر نمی‌توانستند آن را بلند کنند».) (ابن ابی شیبیه، عبدالله بن محمد، المصنف فی الأحادیث والآثار، ج ۶، ص ۳۷۴).

۳. «أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام قَالَ فِي رِسَالَتِهِ إِلَى سَهْلِ بْنِ حَنِيفٍ: وَاللَّهِ مَا قَلَعْتُ بَابَ خَيْبَرَ وَرَمَيْتُ بِهِ خَلْفَ ظَهْرِي أَرْبَعِينَ ذِرَاعًا بِقُوَّةِ جَسَدِيَّةٍ وَلَا حَرَكَةِ غَدَائِيَةِ لَكِنِّي آيَدْتُ بِقُوَّةِ مَلَكُوتِيَّةٍ وَنَفْسِ بَنُورٍ رِبْهَا مَضْنِيَّةٌ وَأَنَا مِنْ أَحْمَدَ كَالضُّوءِ مِنَ الضُّوءِ» (ابن بابویه، محمد بن علی، انصافی، ص ۵۱۴).

۳. سوره کهف، آیه ۱۱۰.

شبّهات وهابیان

وهابیان از این جهت که توحید افعالی را به درستی درک نکرده‌اند، ثبوت کرامات برای اولیای الهی و تصرف آنان در جهان هستی را منافی توحید می‌دانند. در ادامه، به برخی شبّهات آنان در مسئله کرامات اولیا پاسخ می‌دهیم:

شبّه اول: کرامات، به موارد نص منحصر است

وهابیان می‌گویند خداوند تنها در مواردی خاص با نشان دادن قدرت خود در فعل برخی از بندگان، کارهای فوق بشری انجام می‌دهد و در قرآن کریم این موارد بیان شده است؛ بنابراین، اعتقاد به قدرت فوق العاده برای بندگان در غیر از این موارد، به منزله شریک دانستن آنان در قدرت خداوند است که موجب شرک خواهد بود.

پاسخ شبّه اول

اولاً: طبق تصریح آیاتی مانند «... وَ أَتَرَى الْأُكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أَحْسَى الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ»؛^۱ (من کور مادرزاد و مبتلایان به پستی را شفا می‌دهم و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم) و بسیاری از آیات دیگر، این گونه اعمال خارق العاده، فعل خود اولیای الهی است که با اذن خداوند انجام می‌شود؛ نه اینکه اولیای الهی در آن فعل نقشی نداشته باشند و خداوند این افعال را به دست آنان و بدون اراده آنان ایجاد کرده باشد؛ آن چنان که وهابیان می‌پندارند.

ثانیاً: اگر اعتقاد به «قدرت فوق العاده برای غیر خدا» موجب شرک باشد، مواردی نیز که در قرآن و سنت بیان شده است، باید شرک باشد؛ زیرا تعریف شرک در همه جا، چه در دنیا و چه در برزخ، یکسان است و اگر چیزی شرک باشد، همیشه شرک است و محال است که خداوند شرک را تأیید و ترویج کند. پس معلوم می‌شود که اگر «اعتقاد به قدرت فوق العاده اولیا» در مواردی که در قرآن ذکر نشده است^۲ نیز با «اعتقاد به مستقل نبودن آنان در انجام این امور» همراه باشد، شرک نخواهد بود.

۱. سوره آل عمران، آیه ۴۹.

۲. اعم از دنیا و برزخ.

شبهه دوم: اموات قدرتی ندارند تا کرامت داشته باشند

از دیگر شبهات وهابیان در این مسئله این است که اولیای الهی، تنها در محدوده معین و در حیات دنیوی خود قدرت فوق العاده دارند؛ پس با چه دلیلی می توان قدرت ارواح در برزخ را اثبات کرد؟

پاسخ شبهه دوم

حقیقت انسان، روح اوست و آثار و افعال انسان از قدرت روح نشأت می گیرد. پس از مرگ نیز روح در عالم برزخ حضور دارد و در حد جایگاه و منزلت خود می تواند با دنیا ارتباط داشته باشد و در عالم هستی تأثیرگذار باشد؛ چنان که موارد زیادی از استمدادها و توسل های صحابه به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که به سبب دعا یا تأثیر آن حضرت نتیجه بخش بوده است، قدرت فوق العاده ایشان را در برزخ اثبات می کند. در درس های گذشته برخی از این موارد را نقل کردیم.

شبهه سوم: استفاده از قدرت غیبی، به «معجزه» اختصاص دارد

شبهه دیگر وهابیان این است که استفاده اولیای الهی از قدرت غیبی، مخصوص مقام معجزه است؛ پس آنان نمی توانند در هر شرایطی قدرت فوق العاده داشته باشند.

پاسخ شبهه سوم

این ادعا برخلاف قرآن است؛ زیرا در قرآن کریم مواردی از بروز کرامات از افرادی غیر از انبیا ذکر شده است که با ادعای نبوت همراه نبوده است تا «معجزه» محسوب شود؛ همچون قدرت فوق بشری حضرت مریم علیها السلام در رؤیت جبرئیل و بهره مندی از طعام بهشتی، و همچنین احضار تخت بلقیس توسط یکی از یاران حضرت سلیمان علیه السلام.

نتیجه

با استناد به آیات قرآن کریم و نقل مواردی از کرامات اولیای الهی روشن شد که انبیا و اولیا در پرتو تقوا به مقاماتی می رسند که می توانند با اراده خود، در عالم هستی تأثیرگذار باشند و

چون مستند این مسئله آیات قرآن است، انکار آن، مخالفت با قرآن محسوب می‌شود. خداوند درباره مخالفت با قوانین خود می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا﴾^۱

هیچ مرد و زن باایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند، اختیاری [در برابر فرمان خدا] داشته باشد و هرکس نافرمانی خدا و رسولش را کند، به گمراهی آشکاری گرفتار شده است.

همچنین می‌فرماید:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يَحْكُمُوا لَكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِيكَ أَنْفُسَهُمْ حَزَاجًا مِمَّا قُضِيَتْ وَيَسْلُمُوا تَسْلِيمًا﴾^۲

به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود، مگر آنکه در اختلافات خود تو را به داوری طلبند و سپس از داوری تو در دل خود احساس ناراضایتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند.

۱. سوره احزاب، آیه ۳۶.

۲. سوره نساء، آیه ۶۵.

پرسش

۱. با استناد به قرآن کریم اثبات کنید که کرامات انبیا منحصر به موارد معجزه نیست.
۲. با استناد به قرآن اثبات کنید که انجام کارهای خارق العاده توسط غیر انبیا نیز مقدور است.
۳. آیا کرامات اولیای الهی، تنها با اراده خداوند در اعمال آنان ظهور می کند یا اینکه می تواند نتیجه اراده خود آنها هم باشد؟
۴. آیا مؤثر دانستن اولیای الهی در جهان تکوین با توحید افعالی منافاتی ندارد؟ توضیح دهید.
۵. چگونه قدرت اولیای الهی در برزخ را اثبات می کنید؟

رواق اندیشه

۱. با مراجعه به کتاب های حدیثی اهل سنت، موارد دیگری از کرامات پیامبر اکرم ﷺ را استخراج کنید.
۲. با تحقیق در کتاب های معتبر تاریخی اهل سنت، موارد دیگری از تصرف تکوینی صالحان را بیابید.
۳. درباره باور علمای اسلامی قبل از قرن هفتم هجری درباره کرامات اولیای الهی تحقیق کنید.

برخی منابع مفید

۱. ولایت تکوینی نوشته حضرت آیت الله العظمی جعفر سبحانی؛
۲. ولایت تکوینی نوشته علامه طباطبایی؛
۳. کرامات اولیاء الله نوشته هبه الله بن حسن طبری لالکایی.

درس چهاردهم: استغاثه به اولیای الهی (۱) استغاثه به ارواح صالحان در کتاب و سنت

در درس‌های گذشته، مسائل بنیادینی مانند «توحید و شرک» و «ایمان و کفر» تبیین شد و سپس امکان «ارتباط با صالحان دربرزخ» و «قدرت خدادادی آنان در انجام امور خارق‌العاده (ولایت تکوینی)» به اثبات رسید. در این درس، مفهوم استغاثه و حقیقت آن را تبیین می‌کنیم و به اثبات مشروعیت استغاثه به صالحان می‌پردازیم.

از دیگر مسائل اختلافی بین وهابیان و سایر مسلمانان، مسئله استغاثه به اولیای الهی است که وهابیان به خاطر «خطا در فهم معنای عبادت»، «درک نکردن نقش اسباب در نزول رحمت خداوند»، «انکار ارتباط دنیا با عالم برزخ» و نیز «کاستن از مقامات اولیای الهی»^۱ استغاثه به ارواح صالحان را شرک، کفر و حتی موجب قتل می‌دانند. این در حالی است که علمای مذاهب اسلامی با استناد به آیات قرآن، سیره نبوی و سیره صحابه، استغاثه به ارواح صالحان را مشروع می‌دانند و معتقدند که آنان می‌توانند نزد خداوند برای رفع حوائج بندگان خدا دعا کنند یا سبب رسیدن رحمت و رزق خداوند به مخلوقات شوند و با قدرتی که خداوند به ایشان عطا کرده و با اجازه او - نه به صورت مستقل - در جهان تکوین تأثیرگذار باشند.

مفهوم استغاثه

استغاثه در لغت به معنای درخواست یاری و فریادرسی است^۲ و در اصطلاح عبارت است از از ندادن کسی برای نجات از مشکلی شدید یا دفع آن مشکل، قبل از اینکه پدید آید.^۳ استغاثه گاهی به معنای صدازدن اولیای الهی و طلب دعا از ارواح آنان است که در این صورت زیر مجموعه توسل یا طلب شفاعت قرار می‌گیرد که بحث آن گذشت. گاهی نیز منظور از استغاثه، مخاطب قراردادن ارواح اولیای الهی و درخواست از خود آنهاست که به تبیین این معنا پرداخته خواهد شد.

محل نزاع

وهابیان، تنها استغاثه به انسان زنده و البته در محدوده امور عادی را جایز می‌دانند و از نظر آنان، استغاثه به میت یا غایب و نیز استغاثه به شخص حاضر برای انجام امور خارق العاده، به معنای شریک دانستن این افراد با خداوند است؛ از این رو، آن را شرک و سبب کفر و خروج

۱. در درس‌های گذشته، به این سه موضوع پرداختیم.

۲. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۲، ص ۱۷۴.

۳. حسن، عباس، النحو الوافی، ج ۴، ص ۷۷.

از اسلام قلمداد می‌کنند.

ابن تیمیه در این باره می‌گوید: «استغاثه به نبی یا هر شخص صالح در اموری که تنها خداوند توانایی انجام آن را دارد، مانند شفای مریض و رزق و نصرت، و همچنین استغاثه به هر میت، شرک به خداست».^۱

محمد بن عبدالوهاب نیز می‌گوید: «ما استغاثه به مخلوق را در موردی که قادر بر آن است شرک نمی‌دانیم؛ بلکه استغاثه به مردگان یا افراد غایب یا استغاثه در اموری را که تنها خدا قدرت انجام آن را دارد انکار می‌کنیم و شرک می‌دانیم».^۲ همچنین بن‌باز، مفتی وهابیت، می‌گوید: «درخواست اموری که تنها خدا قادر بر انجام آن است، از یک مخلوق زنده یا مرده شرک به خداست».^۳

اثبات مشروعیت استغاثه به اموات

استغاثه به اولیای الهی از اموری است که قرآن و سنت، مشروعیت آن را اثبات می‌کنند. خداوند در قرآن کریم به نقش اسباب تصریح کرده است؛ به‌عنوان مثال:

- باران را سبب رویش گیاهان و زنده کردن زمین، و باد را سبب حرکت کشتی‌ها معرفی کرده است.^۴

- به مرده‌ها فرمان داده است که به همسران خود روزی دهند.^۵

- پیامبر اکرم ﷺ را بی‌نیازکننده مردم می‌خواند.^۶

۱. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، الاستغاثه فی الرد علی البکری، ص ۴۳.

۲. ابن عبدالوهاب، محمد، کشف الشبهات، ص ۵۱.

۳. بن‌باز، عبدالعزیز بن عبدالله، مجموع فتاوی، باب حکم دعاء الأقطاب والأوتاد والاستغاثه، ج ۲۸، ص ۲۹۵.

۴. سوره ق، آیات ۹ تا ۱۱: «وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَارَكًا فَأَنبَتْنَا بِهِ حَبَّاتٍ وَحَبَّ الْخَسِيبِ [...] وَآخِيزًا بِهِ بَلَدًا قَرِيبًا»؛ (و از آسمان، آبی پربرکت نازل کردیم و به‌وسیله آن، باغ‌ها و دانه‌هایی را که در می‌کنند، رویندیم. [...]) و به‌وسیله باران سرزمین مرده را زنده کردیم).

سوره روم، آیه ۴۶: «وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيحَ مُبَشِّرَاتٍ وَ لِيَذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ لِيَجْزِيَ الْفَلَکَ بِأَمْرِهِ وَ لِيَتَنَبَّأَ مِنْ فَضْلِهِ»؛ (و از آیات عظمت خدا این است که بادها را به‌عنوان بشارت‌دهندگان می‌فرستد تا شما را از رحمتش بچشاند [و سیراب کند] و کشتی‌ها به‌فرمانش حرکت کنند و از فضل او بهره گیرید).

۵. سوره نساء، آیه ۵: «وَ أَوْزَعُوهُمْ فِيهَا وَ أَكْسُوهُمْ»؛ (به آنها روزی دهید و لباس بر آنان بپوشانید).

- شفا دادن بیماران و حتی زنده کردن مردگان را به حضرت عیسی علیه السلام نسبت می‌دهد.^۲
قرآن کریم در همه این موارد کارهایی را که از شنونِ خداوند است، به آنان نسبت داده است؛ با اینکه آنان، فقط سبب رسیدن نعمت یا رحمت خداوند به مخلوقات هستند. در واقع، نقش اولیای الهی در هنگام استغاثه به ایشان نیز چیزی جز این نیست. در ادامه، دلایل جواز این یاری خواستن ذکر می‌شود:

دلیل اول: آیات قرآن

خداوند در قرآن کریم مواردی از استغاثه به صالحان و استعانت از غیر خدا را بیان، و آن را تأیید کرده است. برخی از این موارد، مربوط به استغاثه در امور عادی زندگی بشر و برخی از آنها مربوط به اموری است که اغلب مردم توان انجام آن را ندارند. در ادامه برخی از این آیات را ذکر می‌کنیم:

۱. استغاثه پیروان حضرت موسی علیه السلام به او

قرآن کریم می‌فرماید:

﴿فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ﴾^۳

پس شخصی که از شیعیان او بود، علیه کسی که از دشمنانش بود، [از موسی] استغاثه کرد.

در این آیه خداوند استغاثه یکی از پیروان موسی علیه السلام به او را نقل کرده و آن را خطا و شرک نخوانده است. وهابیان نیز این نوع از استغاثه را جایز می‌دانند.

۱. سوره توبه، آیه ۷۴: ﴿وَمَا تَقْضُوا إِلَّا أَنْ اعْتَمَدُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾ (آنها فقط از این انتقام می‌گیرند که خداوند و رسولش، آنان را به فضل خود، بی‌نیاز ساختند).

سوره توبه، آیه ۵۹: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ﴾ (اگر به آنچه خدا و پیامبرش به آنان داده راضی باشند و بگویند: «خداوند برای ما کافی است و به‌زودی خدا و رسولش، از فضل خود به ما می‌بخشند...» [برای آنها بهتر است]).

۲. سوره مائده، آیه ۱۱۰: ﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ [...] وَتُحْيِي الْأَكْمَامَ وَالْأَمْْرَضَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي﴾؛ ((به خاطر بیاور [هنگامی را که خداوند به عیسی بن مریم علیه السلام گفت: «بیاد کن نعمتی را که به تو و مادرت بخشیدم» [...] و فرد مبتلا به پستی را بفرمان من، شفا می‌دادی و مردگان را بفرمان من زنده می‌کردی)).

۳. سوره قصص، آیه ۱۵.

۲. درخواست حضرت سلیمان علیه السلام از یارانش

حضرت سلیمان علیه السلام از یارانِ خاصِ خود خواست تا تخت بلقیس را از سرزمینی دور دست نزد او بیاورند. این امر، کاری فوق‌بشری بود و یکی از یارانش این کار را انجام داد.^۱ از این ماجرا معلوم می‌شود که درخواستِ انجام کارهای فوق‌بشری از بندگانِ خدا، مشروع است.

۳. استسقای بنی اسرائیل از حضرت موسی علیه السلام

قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ
اِثْنَتَا عَشْرَةَ نَجًّا﴾^۲

و هنگامی که قوم موسی از او طلب آب کردند، به او وحی کردیم که عصای خود را بر آن سنگ بزن؛ پس دوازده چشمه از آن جوشید.

با توجه به آیات بعد از این آیه، معلوم می‌شود که این داستان مربوط به طلبِ معجزه از حضرت موسی علیه السلام برای اثبات نبوت او نبوده است؛ بلکه در زمانی اتفاق افتاده است که بنی اسرائیل معجزات موسی علیه السلام را دیده بودند و به نبوت او ایمان آورده بودند و از چنگال فرعون نیز نجات یافته بودند. این داستان برای زمانی است که در بیابان، گرفتار تشنگی شدند و از سیراب شدن از راه‌های طبیعی، ناامید شدند و به موسی علیه السلام استغاثه کردند و از او خواستند که برای آنان آب فراهم کند. موسی علیه السلام نیز با قدرتی که خداوند به او عطا کرده بود، برای آنان از سنگ چشمه‌های آب جاری کرد.

توهم: ممکن است وهابیان اشکال کنند که در این داستان، موسی علیه السلام نقشی نداشته است؛ بلکه فقط دعا کرد و از خداوند خواست تا بنی اسرائیل را سیراب کند و خود حضرت موسی علیه السلام این کار را انجام نداد؛ بلکه خدا انجام داد؛ چنان‌که در آیه دیگری آمده است:

۱. سوره نمل، آیات ۳۸ تا ۴۰: ﴿قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ﴾ قَالَ عَفْرَيْتُ مِنَ الْجَرِّ أَنَا أَتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِي أَعِيبُ ﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا أَتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِي رَبِّي﴾.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۶۰.

﴿وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْخَجَرَ﴾^۱

و [یاد کنید] زمانی را که موسی برای قومش طلب آب کرد؛ پس ما به او گفتیم عصای خود را به آن سنگ بزن.

در نتیجه، اولیای الهی از خود قدرتی ندارند و فقط دعا می‌کنند تا خود خداوند آن امور را انجام دهد.

دفع توهّم: برای پاسخ به این توهّم باید گفت:

اولاً: کلمه «استسقی» که در آیه دوم آمده و از باب استفعال^۲ است، همیشه در بردارنده درخواست از دیگران نیست؛ بلکه در موارد فراوانی، که در قرآن نیز آمده است، به معنای انجام کار توسط شخص با تکیه بر نیروهای درونی اوست؛ مانند: «استبدال»، «استحبوا»، «استخرجها»، «استطاع» و «استعلی». بنابراین، وزن کلمه «استسقی» نقش حضرت موسی علیه السلام را در جاری کردن آب از سنگ، کم‌رنگ نمی‌کند.

ثانیاً: محل نزاع وهابیان با مسلمانان این نیست که آیا اولیای الهی در تصرفات خود مستقل هستند یا خیر؛^۳ بلکه محل نزاع این است که آیا استغاثه به اولیای الهی و طلب کارهای فوق بشری از آنان، مشروع است یا خیر؟ خداوند در این آیه، آن را مشروع و حتی مؤثر دانسته است و ضربه عصای موسی علیه السلام به سنگ را سبب جوشش چشمه‌های آب معرفی کرده است. با این حال، آن آب را رزقی از طرف خود به بنی اسرائیل برشمرده و فرموده است: ﴿كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ﴾؛^۴ (از روزی‌های الهی بخورید و بیاشامید).

پس برخلاف عقیده وهابیان که تأثیر اولیای الهی را حتی به عنوان سبب نزول رحمت انکار می‌کنند و آن را در تضاد با توحید می‌بینند، هیچ تضادی بین «استغاثه به اولیای الهی» و «توحید» وجود ندارد.

ثالثاً: اگر موسی علیه السلام در جاری شدن آب نقشی نداشت، چرا بنی اسرائیل که به توحید و

۱. سوره بقره، آیه ۶۰.

۲. باب «استفعال» از باب‌های افعال ثلاثی مزید است که به فعل، معنای خواستن و طلب کردن می‌دهد.

۳. در این باره شیعه نیز معتقد است که اولیای الهی در هیچ امری مستقل از خداوند نیستند.

۴. سوره بقره، آیه ۶۰.

نبوت موسی علیه السلام ایمان آورده بودند، به طور مستقیم از خداوند طلب آب نکردند و به موسی علیه السلام استغاثه کردند؟ یا اینکه چرا آنان، از موسی علیه السلام طلب دعا نکردند؟ پس معلوم می شود که آنان موسی علیه السلام را از اسباب دریافت نعمت می دانستند و در نظر آنان، استغاثه به او مشروع بوده و منافاتی با توحید نداشته است.

می توان نتیجه گرفت که آیات فوق به روشنی بر مشروعیت و بلکه مؤثر بودن استغاثه در حوایج کوچک و بزرگ دلالت می کند.

دلیل دوم: سیره نبوی

در کتب سیره و تاریخ، موارد فراوانی از پاسخ دادن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به استغاثه صحابه برای انجام کارهای فوق بشری نقل شده است و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز نه تنها آنان را از این کار نهی نمی کردند، بلکه خواسته آنان را برآورده می ساختند.

علی بن ابراهیم حلبی ده ها مورد از این درخواست ها را نقل کرده است. یکی از این موارد، طلب آب از پیامبر صلی الله علیه و آله در منطقه حدیبیه است که حلبی آن را کامل تر از بخاری نقل کرده است. حلبی می نویسد:

مردم از کمی آب [یا تشنگی] به پیامبر صلی الله علیه و آله شکایت کردند؛ در حالی که هوا به شدت گرم بود. بعد از این درخواست، پیامبر صلی الله علیه و آله تیر [یا نیزه ای] به آنان دادند تا داخل یکی از چاه های خشک حدیبیه فرو کنند. بعد از انجام این کار، آب از چاه جوشید.^۱

بنا بر نقل بخاری، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جرعه ای آب را مضمضه کردند و آن را داخل چاه ریختند و چاه پر از آب شد.^۲

لازم است ذکر کنیم که این درخواست ها اغلب از سوی صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و پس از

۱. «فاشکتی الناس إلى رسول الله صلی الله علیه و آله قلة الماء. وفي لفظ: العطش أي وكان الحر شديدا، فنزع صلی الله علیه و آله سهما من كنانته ودفعه للبراء فقال: اغرز هذا السهم في بعض قلب الحدیبية ففعل، و القلب جاف، فجاش الماء». (حلبی، علی بن ابراهیم، السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۱۷).

۲. «فجلس النبي صلی الله علیه و آله على شفير البئر فدعا بقاء فمضمض و مَج في البئر. فمكثنا غير بعيد ثم استغثنا حتى رويها، و روت، أو صدّرت زكائنا». (بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۹۳).

ایمان آوردن آنان به رسالت آن حضرت، مطرح می‌شد؛ پس نمی‌توان این حوادث را معجزاتی برای اثبات نبوت ایشان دانست.

دلیل سوم: سیره صحابه

در سیره صحابه نیز موارد فراوانی از استغاثه به ارواح صالحان وجود دارد که نشان‌دهنده اعتقاد آنان به مشروعیت استغاثه بوده است. هم‌اکنون به برخی از این موارد اشاره می‌کنیم:

۱. استغاثه به پیامبر ﷺ در خشک‌سالی

ابن حجر عسقلانی در کتاب خود می‌نویسد:

ابن ابی شیبہ به سندی صحیح از خزانه دار بیت المال در زمان عمر بن خطاب چنین نقل می‌کند: «أصاب الناس قحط في زمن عمر بن خطاب فجاء رجل إلى قبر النبي ﷺ فقال: يا رسول الله، استسق لأمتك فإنهم قد هلكوا»؛ (در زمان عمر بن خطاب برای مردم قحطی پیش آمد. شخصی کنار قبر رسول خدا ﷺ آمد و عرض کرد: «ای رسول خدا، برای امتت باران بخواه؛ زیرا آنان هلاک شدند»)، رسول خدا ﷺ نیز به خواب او آمدند و فرمودند: «پیش عمر برو و به او بگو که باران می‌آید و سیراب می‌شوید».^۱

این داستان در پیش چشم صحابه روی داد و هیچ‌یک از آنان این کار را نامشروع ندانستند.

۲. سفارش عثمان بن حنیف به توسل و استغاثه

طبرانی نقل می‌کند:

مردی برای درخواستی که داشت چندین بار نزد عثمان بن عفان، خلیفه سوم، رفت و آمد کرد؛ ولی او به حاجتش ترتیب اثر نمی‌داد. آن مرد به عثمان بن حنیف برخورد کرد و ماجرا را به او گفت. عثمان بن حنیف به او گفت: «برو وضو بگیر و به مسجد النبی برو و دو رکعت نماز بخوان. سپس بگو: "اللهم إني أسئلك و أتوجه إليك بنبينا محمد نبي الرحمة، يا محمد، إني أتوجه بك إلى ربي فتقضي لي حاجتي"؛ (پروردگارا، من از تو درخواست می‌کنم و به سوی تو به واسطه پیامبر ما محمد ﷺ که پیامبر رحمت است،

۱. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، ج ۲، ص ۴۹۵.

روی می آورم. ای محمد، من به وسیله تو به پروردگارم رو آورده‌ام تا حاجتم برآورده شود). آن گاه حاجت خود را ذکر کن». آن مرد رفت و همان دستورالعمل عثمان بن حنیف را انجام داد و درخواستش مورد قبول عثمان واقع شد. در راه بازگشت، به عثمان بن حنیف برخورد کرد و از او به خاطر سفارش او به عثمان تشکر کرد. عثمان بن حنیف گفت: «به خدا قسم، من کلمه‌ای با خلیفه سخن نگفتم؛ اما در محضر پیامبر ﷺ بودم که ناینایی وارد شد و از ناینایی خود شکایت کرد و از پیامبر ﷺ خواست تا برایش دعا کند. پیامبر ﷺ نیز همان سفارشی را که به تو کردم، به او فرمودند. به خدا ما هنوز از محضر پیامبر متفرق نشده بودیم که آن ناینای با چشمانی بینا بر ما وارد شد».^۱

تَبَهانی که عالمی سنی مذهب است، پس از نقل استغاثه فرد ناینای به پیامبر ﷺ، می نویسد:

توسل و استغاثه به پیامبر ﷺ پس از رحلت ایشان نیز مانند زمان حیاتشان مؤثر است؛ از این رو، سلف پس از پیامبر ﷺ نیز در طلب حوایج خود از این روش استفاده می کردند؛ چنان که عثمان بن حنیف، این توسل و استغاثه را به نیازمندی که نزد عثمان، خلیفه سوم، می رفت، تعلیم داد و حاجت او نیز با انجام این کار برآورده شد.^۲

اشکال: وهابیان اشکال می کنند که اگر استغاثه به پیامبر ﷺ جایز بود، نیازی نبود که آن ناینای نزد پیامبر ﷺ بیاید؛ بلکه در خانه خود می نشست و به پیامبر ﷺ استغاثه می کرد. اما چون آن مرد می دانست که استغاثه از غیر خدا در اموری که تنها خداوند پر آنها قادرست، به معنای عبادت است و جایز نیست، از این رو، نزد پیامبر ﷺ آمد و از او طلب دعا کرد.^۳

پاسخ به اشکال: در برخی منابع به این مطلب تصریح شده است که پیامبر ﷺ به او روش دعا کردن را یاد دادند؛ مانند نقل ابن ماجه و ترمذی که عبارت را این گونه نقل می کند

۱. طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الکبیر، ج ۹، ص ۳۰، ح ۸۳۱۱؛ ابن حنبل، احمد بن محمد، مسند أحمد بن حنبل، ج ۲۸، ص ۲۷۸.

۲. تَبَهانی، یوسف بن اسماعیل، شواهد الحق فی الاستغاثه بسید الخلق ﷺ، ص ۱۳۸.

۳. البانی، محمد ناصرالدین، التوسل أنواعه و أحكامه، ص ۷۶ تا ۸۰.

که پیامبر ﷺ به او دستور دادند تا وضو بگیرد و آن دعا را بخواند.^۱ این جمله، جواز توسل و استغاثه به پیامبر ﷺ در غیاب ایشان و پس از وفات ایشان را نیز اثبات می‌کند.

فتاوی علمای اسلام

بر اساس دلایلی که مشروعیت استغاثه را اثبات می‌کند، انمه مذاهب و علمای اسلامی به جواز، بلکه مطلوب بودن استغاثه به اولیای الهی فتوا داده‌اند. برخی از این فتاوا عبارت‌اند از:

۱. قسطلانی در آداب زیارت پیامبر اکرم ﷺ می‌گوید: «شایسته است که زائر، زیاد دعا و تصرع کند و به پیامبر اکرم ﷺ استغاثه و توسل کند».^۲
۲. مراغی شافعی می‌نویسد: «توسل و استغاثه به پیامبر ﷺ و طلب شفاعت از ایشان، در هر زمان واقع شده است؛ چه قبل از به دنیا آمدن ایشان، چه در حال حیات، و چه پس از رحلت ایشان و در قیامت».^۳
۳. ابن حجر هبتمی نیز درباره مشروعیت استغاثه به انبیا و صالحان، ادعای اجماع می‌کند و می‌نویسد:

استغاثه به معنای طلب فریادرسی است و استغاثه‌کننده از مستغیث می‌خواهد که به او کمک شود؛ پس معنای توجه و استغاثه به پیامبر اکرم ﷺ و غیر از ایشان، نزد مسلمانان چیزی غیر از همین معنا نیست و کسی که سینه‌اش گنجایش پذیرش این معنا را ندارد، باید بر خودش گریه کند. استغاثه‌شونده حقیقی در این استغاثه‌ها، خداوند است و پیامبر ﷺ تنها واسطه‌ای بین استغاثه‌کننده و خداست؛ پس ایجاد و آفرینش غوث (فریادرسی و کمک)

۱. «قَامَرَةُ أَنْ يَتَوَضَّأَ فَيُحْسِنُ وُضُوئَهُ وَيَدْعُو بِهَذَا الدُّعَاءِ». (ابن ماجه، محمد بن یزید، سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۴۱؛ ترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، ج ۵، ص ۵۶۹، ح ۳۵۷۸).

۲. «يُنْبَغِي لِلزَّائِرِ أَنْ يَكْثُرَ مِنَ الدُّعَاءِ وَالتَّصَرُّعِ وَالِاسْتِغَاثَةِ وَالتَّشَلُّعِ وَالتَّوَسُّلِ بِهَذَا...». (قسطلانی، احمد بن محمد، المواهب اللدنیة بالمنح المحمدیة، ج ۳، ص ۴۱۷).

۳. «إِنَّ التَّوَسُّلَ وَالِاسْتِغَاثَةَ وَالتَّشَلُّعَ بِالنَّبِيِّ ﷺ وَاقِعٌ فِي كُلِّ حَالٍ قَبْلَ خَلْقِهِ وَفِي مَدَّةِ حَيَاتِهِ فِي الدُّنْيَا وَبَعْدَ مَوْتِهِ، فِي مَدَّةِ الْبَرَزَخِ، وَبَعْدَ الْبَعْثِ، وَعَرَصَاتِ الْقِيَامَةِ». (مراغی، ابوبکر، تحقیق النصرة بتلخیص معالم دار الهجرة، ص ۱۱۳).

از طرف خداست و پیامبر ﷺ سبب این فریادرسی است.^۱

۴. سمهودی شافعی نیز می‌نویسد:

گاهی توسل به پیامبر ﷺ به این است که امری را از او طلب کنی تا مثل زمانی که در دنیا بود، برای آن دعا کند؛ مانند آنچه بیهقی نقل کرده است که در زمان عمر بن الخطاب مردم مبتلا به قحطی شدند و مردی نزد قبر رسول الله ﷺ آمد و آن حضرت را مخاطب قرار داد و گفت: «یا رسول الله، امت تو هلاک شدند؛ برای آنان باران طلب کن». گاهی توسل به پیامبر ﷺ به این معناست که او می‌تواند با خواستن از خدا و شفاعت کردن، سبب انجام آن کار شود که این نیز به طلب دعا باز می‌گردد، اگرچه عبارات آن متفاوت است.^۲

با توجه به مقتضای آیات قرآن و موارد متعددی از سیره نبوی و به‌گواهی سیره سلف صالح، روشن شد که استغاثه به ارواح صالحان هیچ منافاتی با توحید ندارد و نقل فتاوی علمای اسلام نیز مؤید این مطلب بود.

۱. «و الاستغاثه طلب الغوث، والمستغيث يطلب من المستغاث به أن يحصل له الغوث من غير... فالتوجه والاستغاثه به ﷺ و بغيره ليس لهما معنى في قبول المسلمين غير ذلك ولا يقصد بهما أحد منهما سواء، فمن لم يشرح صدره لذلك فليست على نفسه... والمستغاث به في الحقيقة هو الله، والني ﷺ واسطة بينه وبين المستغيث، فهو سبحانه مستغاث به، والغوث منه خلقاً وإيجاداً، والني ﷺ مستغاث والغوث منه سبباً وكسباً...». (ابن حجر هيثمي، أحمد بن محمد، الجوهر المنظم، ص ۱۱).

۲. «قد يكون التوسل به ﷺ بعد الوفاة بمعنى طلب أن يدعو كما كان في حياته، وذلك فيما رواه البیهقي... بسند صحيح عن مالك الدار، قال: أصاب الناس قحط في زمان عمر بن الخطاب رضي الله تعالى عنه، فجاء رجل إلى قبر النبي ﷺ فقال: «يا رسول الله، استسق الله لأمتك فإنهم قد هلكوا». وقد يكون التوسل به ﷺ بطلب ذلك الأمر منه، بمعنى أنه ﷺ قادر على التوسل فيه بسؤاله و شفاعته إلى ربه فيعود إلى طلب دعائه وإن اختلفت العبارة». (سمهودی، علی بن عبدالله، وفاء الوفاء بأخبار دار المصطفى ﷺ، ج ۴، ص ۱۹۵).

پرسش

۱. محل نزاع بین وهابیان و سایر مسلمانان در مسئله استغاثه را بیان کنید.
۲. با استناد به آیات قرآن، مواردی از استغاثه به اولیای الهی در امور خارق العاده را ذکر کنید.
۳. با استناد به سیره نبوی مشروعیت استغاثه را اثبات کنید.
۴. وهابیان در مواجهه با استغاثه صحابه به پیامبر ﷺ، آن را مربوط به اثبات نبوت ایشان می دانند. ادعای آنان را در این باره نقد کنید.
۵. اشکال وهابیان به روایت عثمان بن حنیف چیست؟ چه پاسخی به آنان داده می شود؟

رواق اندیشه

۱. با جست و جو در کتاب های تاریخ صحابه و سلف صالح، موارد دیگری از استغاثه آنان به پیامبر ﷺ یا صالحان را بیابید.
۲. در موضوع استغاثه به پیامبر اکرم ﷺ، فتاوی علمای قبل از ابن تیمیه را استخراج کنید.

درس پانزدهم: استغاثه به اولیای الهی (۲) پاسخ به شبهات وهابیان در مسئله استغاثه

با استناد به آیات و روایات روشن شد که اگر استغاثه به ارواح اولیای الهی و استمداد از آنان، همراه با اعتقاد به استقلال آنان در تأثیرگذاری باشد، شرک است؛ اما بدون چنین اعتقادی، مشروع است. در ادامه، به نقد شبهات وهابیان در این موضوع می‌پردازیم.

شبهات وهابیان

مهم ترین شبهات وهابیان در مسئله استغاثه به اولیای الهی عبارت است از:

شبهه اول: خواندن چیزی غیر از الله، شرک است

وهابیان معتقدند که به تصریح آیات قرآن، هرگونه خواندن و طلب یاری از غیر خدا ممنوع و شرک است. آنان آیاتی را که در حق مشرکان نازل شده است، بر مسلمانان اعم از اشاعره، اهل حدیث، شیعه و خوارج تطبیق می دهند و می گویند که صدازدن اموات و گفتن «یا محمد»، «یا حسین» و «یا حسن» ندای غیر خداست و مانند صدازدن بت ها، که مشرکان انجام می دادند، حرام و شرک است. برخی آیات مورد استناد آنان عبارت اند از:

- «وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنْفُسُهُمْ يَنْصُرُونَ»؛^۱ (و آنها را که جز او می خوانید، نمی توانند شما را یاری کنند و نه [حتی] خودشان را یاری دهند).

- «لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ»؛^۲ (دعوت حق از آن اوست و کسانی را که [مشرکان] غیر از خدا می خوانند، هیچ جوابی به آنها نمی دهند).

- «وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ»؛^۳ (غیر از خدای یکتا آنچه به حال تو نفع و ضرری ندارند [به خدایی] بخوان).

- «إِنَّ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَشْهَبُكُمْ فَأَدْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»؛^۴ (کسانی را که به جای خدا می خوانید، بندگانمانند شما هستند. آنها را بخوانید؛ اگر راست می گوید، باید به شما پاسخ دهند [و تقاضایان را برآورده کنند]).

- «قُلْ أَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا»؛^۵ (بگو: «ایا غیر از خدا، چیزی را بخوانیم [و عبادت کنیم] که نه سودی به حال ما دارد، نه زیانی؟»)

۱. سوره اعراف، آیه ۱۹۷.

۲. سوره رعد، آیه ۱۴.

۳. سوره یونس، آیه ۱۰۶.

۴. سوره اعراف، آیه ۱۹۴.

۵. سوره انعام، آیه ۷۱.

پاسخ شبهه اول

اولاً: منظور از دعایی که در این آیات نفی شده است، هر دعایی نیست؛ بلکه دعایی است که با قصد و نیت پرستش (به معنای عبادت و بندگی) همراه باشد؛ زیرا اگر هر دعایی عبادت بود، صدازدن زندگان نیز باید شرک به خدا محسوب می شد؛ چراکه آنان نیز غیر خدا هستند. در قرآن نیز از این گونه دعوت ها فراوان است؛ مانند آیه ای که می فرماید:

﴿قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاتَنَا وَنِسَاءَنَا وَنُفُسَنَا وَنُفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾^۱

به آنها بگو: «بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را دعوت کنیم، شما هم زنان خود را، ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود. آن گاه مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم».

اگر ندای غیر خدا حتی حرام بود، خداوند آن را تأیید نمی کرد، چه رسد به اینکه شرک باشد؛ که در آن صورت خداوند با نهی شدید، اجتناب از آن را واجب می کرد. خداوند در آیه دیگری نیز می فرماید:

﴿لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَسْتَلْلُونَ مِنْكُمْ لِيُؤَاذِنَ الَّذِينَ يَخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾^۲

صدا کردن پیامبر را در میان خود، مانند صدا کردن یکدیگر قرار ندهید. خداوند کسانی از شما را که پشت سر دیگران پنهان می شوند و یکی پس از دیگری فرار می کنند، می شناسد. پس آنان که فرمان او را مخالفت می کنند، باید بترسند از اینکه فتنه ای دامن آنها را بگیرد یا عذابی دردناک به آنها برسد.

مردم از صبح تا غروب می گفتند: «یا رسول الله». آیا این کار آنان حرام بود؟
ثانیاً: آیات مورد استناد وهابیان، مربوط به بت پرستانی است که اداره امور جهان همچون عزت و شرف، باران و قحطی، سیری و گرسنگی را در دست بت ها می دانستند و با این

۱. سوره آل عمران، آیه ۶۱.

۲. سوره نور، آیه ۶۳.

اعتقاد در برابر آنها خضوع می کردند و آنها را می خواندند. روشن است که این کار، عبادت بت ها محسوب می شود و شرک است؛ اما مسلمانانی که از اولیای الهی استمداد می کنند، به شهادتین اقرار دارند و معتقدند همه چیز در دست خداست و اولیای الهی را بندگان صالح خدا می دانند که فقط سبب و واسطه رسیدن رحمت خداوند به مخلوقات می شوند و بدون اتکا به خداوند هیچ کاره اند. بنابراین، صرفاً دعایی (خواندنی) شرک محسوب می شود که با اعتقاد به ربوبیت، الوهیت و یا تأثیر مستقل مدعو (فرد خوانده شده) همراه باشد.

شبهة دوم: استغاثه به مخلوقات، مستلزم «شرک ربوبی» است

استغاثه به ارواح صالحان به معنای شریک دانستن آنان در ربوبیت است که خدا در قرآن از این کار نهی کرده و فرموده است:

﴿وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَوْلِيَاءَ أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾^۱

و نه اینکه به شما دستور دهد که فرشتگان و پیامبران را پروردگار خود انتخاب کنید. آیا شما را، پس از آنکه مسلمان شدید، به کفر دعوت می کند؟

همچنین خداوند به بندگان خویش فرمان داده است تا در نماز بگویند: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ». واژه «إِيَّاكَ» به معنای حصر استعانت در خداست؛ یعنی فقط و فقط باید از خداوند یاری خواست. پس گفتن «یا محمد» و «یا علی» برخلاف قرآن است.

پاسخ شبهه دوم

آنچه موجب شرک است، اعتقاد به ارباب مستقل از خداست؛ اما استغاثه به صالحان با این اعتقاد که آنان، فقط سبب رسیدن عنایات خدا به بندگان هستند و به خدا وابسته اند، عین توحید است؛ چنان که خداوند گروه هایی از فرشتگان را مأمور اداره برخی امور جهان قرار داده و فرموده است: ﴿قَالَ مَذَبَرَاتٍ أَمْزَرًا﴾^۲ (و آنها که امور را تدبیر می کنند). همچنین حضرت عیسی علیه السلام نیز شفای بیماران لاعلاج و زنده کردن مردگان را به خودش نسبت داده

۱. سوره آل عمران، آیه ۸۰.

۲. سوره نازعات، آیه ۵.

است که با قدرت و اذن الهی قادر بر انجام این کارها بوده است.^۱
از طرفی خداوند به استعانت از صبر و نماز نیز فرمان داده و فرموده است:
﴿وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْغَاسِقِينَ﴾^۲
از شکیبایی و نماز یاری بجوید و این کار جز برای خاشعان، دشوار و گران
است.

در حالی که روشن است که «صبر» چیزی غیر از خداست.
همچنین از زبان ذوالقرنین می‌گوید:
﴿فَأَعِثُّنِي بَقُوَّةِ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا﴾^۳
مرا با نیرویی یاری دهید تا میان شما و آنها سدّ محکمی قرار دهم.
ذوالقرنین برای ساختن سدی که بتواند از هجوم لشکر یاجوج و ماجوج جلوگیری کند، از
مردم یاری خواست، و خداوند این کار او را رد نکرد. بنابراین، استغاثه به مخلوقات خداوند
و استعانت از آنان هیچ منافاتی با توحید ندارد؛ زیرا خداوند در حیات و قدرت و توانایی،
مستقل و بی‌نیاز از دیگران است؛ از این‌رو، تنها او لایق پرستش است. اما ارواح مقدس
اولیای الهی اسبابی هستند که خداوند به آنان قدرت داده است و آنان می‌توانند با اجازه
خداوند به بندگان خدا کمک کنند؛ در نتیجه، استعانت از آنان عین توحید، و موافق با قرآن
است.

شبهة سوم: استغاثه به اموات، شرک است
وهابیان در مواجهه با آیات قرآن و سیره نبوی، بین استغاثه از شخص زنده و شخص مرده
فرق گذاشته‌اند و تنها استغاثه به شخص زنده را مشروع می‌دانند. از دیدگاه آنان استغاثه به
اموات، که قادر بر هیچ نفع و ضرری نیستند، شرک و سبب خروج از اسلام است؛ زیرا این
کار به منزله مؤثر دانستن آنهاست.

۱. سورة آل عمران، آیه ۴۹: ﴿وَلْيُرَى الْأَكْمَنَةُ وَالْأَبْرَصُ وَالْأَخْيُ الْمُنُونِي بِإِذْنِ اللَّهِ﴾؛ (و به اذن خدا، کور مادرزاد و مبتلایان به پستی
را بهبودی می‌بخشم و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم).

۲. سورة بقره، آیه ۴۵.

۳. سورة کهف، آیه ۹۵.

پاسخ شبهه سوم

اولاً: در اینجا از فعل مکلف بحث می‌کنیم؛ مثلاً درباره فعل مسلمانان بحث می‌کنیم که پیامبر ﷺ را صدا می‌زند و از او یاری می‌طلبد. آیا کار او شرک است یا خیر؟ اگر استغاثه به مردگان به معنای مستقل دانستن آنان در انجام کارها باشد، استغاثه به زندگان نیز باید به همین معنا باشد؛ در حالی که چنین نیست. پس موت و حیات پیامبر ﷺ دخالتی در ماهیت عمل مکلف ندارد؛ یعنی همان گونه که فعل این مکلف در زمان حیات دنیوی پیامبر ﷺ، با اعتقاد به بنده بودن پیامبر ﷺ و وابستگی ایشان به خداوند در تمام شئون زندگی، شرک نیست، فعل استمداد از پیامبر ﷺ با همین نیت، در حیات برزخی پیامبر ﷺ نیز شرک نخواهد بود.

ثانیاً: اموات نیز حیات دارند؛ بلکه حیات آنان قوی‌تر از حیات دنیوی است؛ زیرا قدرت انسان از روح او سرچشمه می‌گیرد که اموات نیز از آن برخوردارند؛ مگر اینکه وهابیان، حیات برزخی یا وجود روح برای انسان را انکار کنند.^۱ بنابراین، مرده بودن کسی که به او استغاثه می‌شود، تأثیری در نامشروع بودن استغاثه ندارد.

شبهه چهارم: استغاثه به فرد غایب، شرک است

خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾^۲

بگو هیچ‌یک از کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند جز خدا، غیب را نمی‌دانند.

وهابیان با استناد به برخی آیات مانند آیه فوق، «علم غیب» را مخصوص خدا می‌دانند و استغاثه به شخص زنده‌ای را که غایب است، مستلزم شریک دانستن او در علم غیب خداوند می‌دانند و این کار را شرک می‌پندارند.

۱. ما در درس هفتم، به اثبات آن پرداخته‌ایم.

۲. سوره نمل، آیه ۶۵.

پاسخ شبهه چهارم

اولاً: خداوند در آیاتی دیگر، علم غیب را در محدوده‌ای معین برای حضرت عیسی علیه السلام تأیید کرده است^۱ و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يَظْهَرُ عَلَيْهِ أَحَدًا ۚ إِلَّا مَنْ أَزْنَىٰ مِنْ رُسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْمَعُ
مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا﴾^۲

دانای غیب است و هیچ‌کس را بر غیب خود آگاه نمی‌کند؛ مگر پیامبرانی را که [برای آگاه شدن از غیب] برگزیده است. پس نگاهبانانی برای محافظت از آنان از پیش‌رو و پشت‌سرشان می‌گمارد.

خداوند می‌فرماید که پیامبران را از علم غیب خود مطلع می‌سازد؛ بنابراین، جمع بین این دو دسته از آیات، این است که علم غیب خداوند، استقلالی و ذاتی، و علم غیب پیامبران علیهم السلام، غیر مستقل و با خواست و اراده خداوند دانسته شود؛ همان گونه که در قرآن درباره خالقیت، دو گونه آیه وجود دارد. آیاتی مانند ﴿هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ﴾^۳ که خداوند، خالقیت را منحصر در خود دانسته است و آیاتی مثل ﴿وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي﴾^۴ که خداوند حضرت عیسی علیه السلام را خالق پرنده‌ای می‌داند که به اذن خداوند آن را خلق کرده است؛ بنابراین، با در نظر گرفتن مجموع آیات، باید گفت که خداوند در علم غیب، خالقیت، رزاقیت و... مستقل و بی‌نیاز از دیگران است؛ اما همین اوصاف را می‌تواند با اذن و اراده خود، در اختیار برخی از بندگان قرار دهد و این مسئله هیچ منافاتی با توحید ندارد. ثانیاً: حضور و غیبت اولیای الهی ملاک مشروع یا نامشروع بودن استغاثه نیست؛ زیرا آنچه درک می‌کند و قدرت دارد، روح انسان است که دوری و نزدیکی برای او مطرح نیست.

۱. سوره آل عمران، آیه ۴۹: ﴿وَ أَنْتَ كُنْتَ بِمَا تَعْمَلُونَ وَ مَا تَدْعُونَ فِي سَبْعِينَ نَجْمًا﴾ (و شما را از آنچه می‌خورید و آنچه در خانه‌هایتان ذخیره می‌کنید، خبر می‌دهم).

۲. سوره جن، آیات ۲۶ و ۲۷.

۳. سوره فاطر، آیه ۳: آیا چیز خدا آفریننده‌ای هست؟!

۴. سوره مائده، آیه ۱۱۰: و [به خاطر بیاور] هنگامی را که به فرمان من، از گِل چیزی به صورت پرنده می‌ساختی و در آن می‌دمیدی.

اولیای الهی نیز، همان گونه که قبلاً گفته شد،^۱ در پرتو تقوای الهی به درجاتی می‌رسند که دور بودن برای آنان مانع محسوب نمی‌شود؛ چنان‌که حضرت یعقوب علیه السلام از فرسنگ‌ها دورتر، بوی پیراهن یوسف علیه السلام را حس کرد.

شبهه پنجم: استغاثه در امور فوق‌بشری، مستلزم شرک است

پیروان مکتب وهابیت می‌گویند طلب استعانت از صالحان در امور خارق‌العاده موجب غلو در حق آنان و شرک به خدا می‌شود؛ بنابراین، استغاثه به مخلوق، فقط در امور مقدور مشروع است.

پاسخ شبهه پنجم

تقسیم امور به بشری و فوق‌بشری، اشتباهی فاحش است و بر همه موحدان روشن است که حتی انبیای اولوالعزم نیز نمی‌توانند بدون نیاز به اذن و قدرت خداوند، حتی یک قدم راه بروند یا حتی نفس بکشند؛ چه برسد به مردم عادی. پس هیچ کاری بدون اذن خداوند، مقدور بشر نیست و نمی‌توان گفت که بعضی امور مقدور بشر است و برخی امور مقدور او نیست؛ بلکه باید اذن خداوند را محور تقسیم قرار داد که به «اذن عام» و «اذن خاص» تقسیم می‌شود. خداوند برای انجام اموری که لازمه زندگی دنیاست، به همه بندگان اذن تصرف داده و بین مسلمان و کافر تفاوتی قائل نشده است؛ اما در انجام امور خارق‌العاده به اندازه تقوا و لیاقت بندگان به آنان اذن تصرف در عالم هستی می‌دهد؛ مانند قدرت دادن به حضرت عیسی علیه السلام برای زنده کردن مردگان، اذن دادن به یکی از اصحاب سلیمان علیه السلام برای احضار تخت بلقیس و...^۲ بنابراین، اگر استغاثه به اولیای الهی و استعانت از آنان، همراه با اعتقاد به تأثیر ذاتی و استقلالِ آنان صورت بگیرد، این کار قطعاً شرک است؛ خواه این استعانت در امور کوچک مانند طلب یک لیوان آب باشد یا در امور خارق‌العاده باشد؛

۱. نک: درس سیزدهم «کرامات اولیای الهی».

۲. البته ممکن است برخی افراد با ریاضت نفس به قدرت‌هایی دست یابند که این کار از نظر اسلام ممنوع است و خارج از محل بحث ماست.

مانند طلب شفای بیمار لاعلاج. اما اگر آنان را در تأثیر خود مستقل ندانیم، بلکه از آنان خواسته شود تا از قدرتی که خداوند به ایشان عطا کرده به نفع ما نیز استفاده نمایند و ما را کمک کنند، این کار جایز است و بزرگی و کوچکی درخواست، ملاک مشروع بودن یا نبودن آن درخواست نیست.

بر همین اساس، زمانی که بنی اسرائیل در بیابانی خشک گرفتار تشنگی شدند، به حضرت موسی علیه السلام استغاثه کردند که برای آنان آب فراهم کند. موسی علیه السلام نیز نه تنها آنان را به خاطر درخواست این کار فوق بشری، به شرک متهم نکرد، بلکه با اذن خداوند خواسته آنان را اجابت کرد و از سنگ برای ایشان چشمه های آب جاری کرد و خداوند نیز این داستان را در قرآن کریم نقل کرده است.

شبهه ششم: استغاثه برخلاف سنت نبوی است

سنت پیامبر صلی الله علیه و آله بر ممنوع بودن استغاثه دلالت دارد. زمانی که برخی مسلمانان برای خلاص شدن از آزار یک یهودی، به پیامبر صلی الله علیه و آله استغاثه کردند، آن حضرت، تنها استغاثه از خداوند را جایز دانستند و فرمودند: «إِنَّهُ لَا يَسْتَغَاثُ بِي، وَإِنَّمَا يَسْتَغَاثُ بِاللَّهِ»؛^۱ «همانا استغاثه کردن به من روا نیست و فقط به خدا استغاثه می شود».

پاسخ شبهه ششم

این روایت، با آیات قرآن، که استغاثه به انبیا و اولیا را نقل و تأیید کرده است، و همچنین با سیره نبوی در اجابت استغاثه صحابه در موارد مختلف، تناقض دارد. جمع بین این روایت با آیات و روایاتی که استغاثه را تأیید می کنند، این است که با وجود تأیید مشروعیت استغاثه به مخلوقات در طلب حوایج، باید آنان را اسباب و وسایط فیض دانست و به استقلال هیچ بنده ای در نفع و ضرر معتقد نبود؛ چنان که قرآن کریم در آیات متعددی به این نکته توجه داده است؛ همچون آیه:

۱. هیشمی، علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد و منبع القوائد، ج ۱۰، ص ۱۵۹، ح ۱۷۲۷۶.

﴿وَمَا زَمَيْتُ إِذْ زَمَيْتُ وَلَکِنَّ اللَّهَ زَمَى﴾^۱

هنگامی که به سوی دشمنان تیر پرتاب کردی، تو [آن را] پرتاب نکردی؛ بلکه خدا به سوی آنان تیر پرتاب کرد.

این آیه تیراندازی را به پیامبر ﷺ نسبت داده است؛ اما آن حضرت را مستقل ندانسته و این کار را منوط به اذن و قدرت خداوند دانسته است. پیامبر اکرم ﷺ نیز در روایت «إنه لا یستغاث بی، و إنما یستغاث بالله» مسلمانان را به خداوند توجه داده است تا آن حضرت را مستقل ندانند.

شبهه هفتم: استغاثه مخالف روش سلف است

اگر استغاثه مشروع بود، سلف صالح به پیامبر ﷺ و صحابه بزرگوار آن حضرت استغاثه می کردند؛ اما هیچ یک از سلف این کار را انجام نداده است؛^۲ پس معلوم می شود که این کار، نامشروع بوده است.

پاسخ شبهه هفتم

اولاً: بر فرض که صحابه این کار را انجام نداده باشند، صرف ترک عمل از سوی صحابه، که به آن «سنت ترکیه» گفته می شود، دلیل بر نامشروع بودن آن عمل نیست؛ مانند بسیاری از کارهایی که امروزه انجام می شود ولی در عصر صحابه وجود نداشت یا انجام نمی شد. ثانیاً: برخلاف ادعای وهابیان، برخی موارد از استغاثه صحابه به پیامبر اکرم ﷺ نیز در تاریخ نقل شده است که مشروعیت آن را اثبات می کند. مواردی از آن در درس گذشته با عنوان «دلیل سوم: سیره صحابه» نقل شد.

شبهه هشتم: استغاثه، لغو است

وهابیان اشکال می کنند که اموات نمی توانند صدای کسی را بشنوند یا برای او کاری انجام دهند؛ پس استغاثه به آنان لغو است؛ چنان که خداوند می فرماید:

۱. سوره انفال، آیه ۱۷.

۲. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۳۳۰.

﴿إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بَشْرَكُمْ وَلَا يَتَّبِعُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ﴾^۱

اگر آنها را بخوانید، صدای شما را نمی‌شنوند و اگر بشنوند، به شما پاسخ نمی‌گویند. و روز قیامت، شرک [و پرستش] شما را منکر می‌شوند و هیچ‌کس مانند [خداوند آگاه و] خبیر، تو را [از حقایق] باخبر نمی‌سازد.

پاسخ شبهه هشتم

منظور از این گونه آیات، که شنیدن مدعو (فرد خوانده‌شده) را نفی می‌کند و آنان را ناتوان از اجابت می‌شمارد، شنیدن اموات یا نافع نبودن آنان (به اذن خداوند) نیست؛ بلکه این آیات با توجه به قراین قبل و بعد از آن، و با ملاحظه سایر آیات قرآن، مربوط به بت‌های بی‌جان و تندیس‌هایی است که مشرکان آنان را تمثال فرشتگان و صالحان می‌دانستند و آنان را پرستش می‌کردند. این در حالی بود که آن موجودات، قدرت بر شنیدن نداشتند و مالک هیچ نفع و ضرری نبودند. حال آنکه شنیدن اموات در روایات و سایر آیات قرآن اثبات شده است. در روایات آمده است که ارواح مؤمنان پاسخ سلام افراد را می‌دهند و در بسیاری از موارد، توسل به ارواح صالحان مؤثر است، که در درس هفتم و هشتم، با استناد به آیات و روایات، سماع اموات و بهره‌بردن از آنان اثبات، و نمونه‌هایی از توسل صحابه و سلف به اولیای الهی و تأثیر آن نقل شد.

یکی از روایاتی که بر شنیدن و قدرت اموات دلالت دارد، این کلام پیامبر ﷺ است که فرمودند:

مَا مِنْ رَجُلٍ مُسْلِمٍ يَمُرُّ بِقَبْرِ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ كَان يَعْرِفُهُ فِي الدُّنْيَا فَيَسَلِّمُ عَلَيْهِ إِلَّا عَرَفَهُ وَرَدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ^۲

هیچ مسلمانی نیست که از کنار قبر برادر مؤمنش عبور کند و به او سلام نماید، مگر اینکه آن فرد مرده او را می‌شناسد و سلام او را پاسخ می‌دهد.

با توجه به آنچه گذشت، روشن شد که شبهات و هابیان درباره استغاثه به ارواح صالحان، ناشی از درک نادرست آنان از توحید و نقش وسائط فیض در جهان هستی است.

۱. سورة فاطر، آیه ۱۴۳.

۲. مناوی، زین‌الدین، التیسیر بشرح جامع الصغیر، ج ۲، ص ۳۶۳.

پرسش

۱. مواردی از استغاثه صحابه به پیامبر ﷺ پس از رحلت ایشان را ذکر کنید.
۲. آیا تقسیم امور به مقدور و غیرمقدور می‌تواند ملاک مشروعیت استغاثه باشد؟ چرا؟
۳. استغاثه به غایب از نظر وهابیان چه اشکالی دارد؟ به این اشکال پاسخ دهید.
۴. وهابیان استغاثه به مخلوقان را مستلزم شرک ربوبی می‌دانند. این شبهه را پاسخ دهید.
۵. آیا استغاثه به پیامبر ﷺ پس از رحلت ایشان لغو است؟ این ادعای وهابیان را با استناد به سیره صحابه نقد کنید.

رواق اندیشه

۱. آیات دیگری از قرآن بیابید که وساطت مخلوقات در جریان امور در جهان را مطرح کرده‌اند.
۲. با توجه به آیات قرآن، درباره مصادیق و ملاک‌های «من دون الله» تحقیق کنید.

برخی منابع مفید

۱. التوسل و الاستغاثة بالأرواح المقدسة نوشته حضرت آیت الله العظمی جعفر سبحانی؛
۲. الرد علی ابن تیمیة فی الشفاعة و الزیارة و الاستغاثة نوشته سیدعلی میلانی؛
۳. الإغاثة بأدلة الاستغاثة نوشته حسن سقاف؛
۴. شواهد الحق فی الاستغاثة بسید الخلق نوشته یوسف نبهانی.

درس شانزدهم:

نذر و ذبح برای خدا

نذر و ذبح و اهدای ثواب آن به اولیای الهی از دیگر مسائلی است که وهابیان به خاطر درک نادرست آن و خطا در تعریف عبادت، مسلمانان را به خاطر این کار به شرک متهم می‌کنند. در این درس، پس از اثبات مشروعیت اهدای ثواب اعمال به اموات، به شبهات وهابیان در این موضوع پاسخ خواهیم داد.

از مسائلی که در فقه اسلامی مطرح می‌شود و حتی قبل از اسلام نیز وجود داشته است، «نذر و قربانی برای خداوند» است که هیچ مسلمانی در مشروعیت آن شک ندارد. اختلاف بین پیروان ابن تیمیه و سایر مسلمانان، در اهدای ثواب نذر و قربانی به اولیای الهی است که ابن تیمیه و وهابیان از آن با عنوان «نذر و ذبح لغیر الله» یاد می‌کنند و مسلمانان را به سبب آن تکفیر می‌کنند.^۱

علت تفاوت دیدگاه وهابیان با دیدگاه مسلمانان در این بحث، از یک سو، به تعریف نادرست وهابیان از عبادت باز می‌گردد که آنان بدون توجه به نیت انسان، صرف ذبح را عبادت می‌دانند، و از سوی دیگر، به مسئله فقهی مشروعیت اهدای ثواب اعمال به اموات باز می‌گردد. در این درس به بررسی این مسئله فقهی و پاسخ به شبهات وهابیان می‌پردازیم.

اهدای ثواب به اموات

انجام عمل صالح و اهدای ثواب آن به ارواح اولیای الهی در دو فرض قابل بررسی است که به تبیین آن دو پرداخته می‌شود تا محل نزاع روشن شود:

صورت اول: بهره‌مندی میت از ثواب اعمالی که در آن نقش داشته است

همه علمای اسلام اتفاق نظر دارند که انجام عمل صالح توسط فرزند برای والدین مرحومش مؤثر است؛ زیرا این عمل به گونه‌ای متأثر از والدین اوست؛ به این معنا که پدر و مادر در وجود فرزند و در نتیجه، در اعمال او مؤثر بوده‌اند. حتی ابن تیمیه و محمد بن عبد الوهاب نیز در اینجا مخالفتی ندارند.

در صحیحین روایت شده است که پیغمبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

إِذَا مَاتَ الْإِنْسَانُ انْقَطَعَ عَنْهُ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثٍ: صَدَقَةٌ جَارِيَةٌ، أَوْ عِلْمٌ يُنْتَفَعُ بِهِ، أَوْ وَلَدٌ صَالِحٌ يَدْعُو لَهُ؛^۲

آن‌گاه که انسان بمیرد، زمان عمل کردن برای او پایان می‌یابد؛ به جز در سه مورد [که سود آن حتی پس از مرگ نیز پایان‌پذیر نیست]: صدقه جاریه

۱. ابن تیمیه، احمد بن عبد الحلیم، مجموع الفتاوی، ج ۳۳، ص ۱۲۳.

۲. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۲۵۵، ح ۱۶۳۱.

(ساخت بناهای عام المنفعه)، دانشی که مردم از آن بهره بگیرند و فرزند صالحی که برای او دعا کند.

در این موارد میت از این اعمال بهره می‌برد؛ زیرا در حال حیات خود در پدیدآمدن این سه مورد نقش داشته است.

همچنین اگر انسان سنت زشتی را در جامعه ایجاد کند، تا زمانی که جامعه گرفتار آن سنت زشت باشد، برای آن میت نیز بهره‌ای از عذاب قرار داده می‌شود. جریر بن عبدالله می‌گوید که رسول اکرم ﷺ چنین فرمودند:

مَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً فَفَعِلَ بِهَا بَعْدَهُ كُتِبَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ عَمِلَ بِهَا وَلَا يَنْقُصُ مِنْ أَجُورِهِمْ شَيْءٌ، وَمَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً سَيِّئَةً فَفَعِلَ بِهَا بَعْدَهُ كُتِبَ عَلَيْهِ مِثْلُ وَزْرِ مَنْ عَمِلَ بِهَا وَلَا يَنْقُصُ مِنْ أَجُورِهِمْ شَيْءٌ^۱

هرکس در میان مسلمانان کار خوبی را رواج دهد و پس از او دیگران نیز به آن عمل کنند، مانند پاداش عاملان به آن سنت برای او نیز نوشته می‌شود؛ در حالی که از پاداش عاملان آن، چیزی کاسته نمی‌شود و هرکس در میان مسلمانان گناهی را رواج دهد و پس از او نیز به آن عمل کنند، مانند گناه عاملان، در دیوان اعمال او نیز نوشته می‌شود؛ در حالی که از کیفر آنان چیزی کاسته نمی‌شود.

صورت دوم: بهره‌مندی میت از اعمال نیک دیگران

آن است که شخصی بدون اینکه ارتباط نسبی با میت داشته باشد و عمل او به نوعی از آثار میت محسوب شود، ثواب عمل صالح خود را به همسایه، شریک، دوست یا مؤمنی دیگر هدیه کند که از دنیا رفته است. وهابیان با استناد به همان روایت نبوی که در ابتدای بحث ذکر شد، این نوع اهدای ثواب را نامشروع می‌پندارند و می‌گویند پس از مرگ، پرونده انسان بسته می‌شود و انسان، فقط از سه طریق «صدقه جاریه»، «علم نافع» و «فرزند صالح» بهره‌مند می‌گردد.

اثبات مشروعیت اهدای ثواب به اموات

برای اثبات مشروع و مؤثر بودن اهدای ثواب اعمال به ارواح مؤمنان آیات، روایات و فتاوی علمای اسلام را ملاحظه می‌کنیم:

دلیل اول: آیات قرآن

قرآن و سنت، بهره‌مندی میت از عمل انسان زنده‌ای را که میت در عمل او تأثیر داشته است، تأیید می‌کنند. برخی از این آیات عبارت‌اند از:

۱. استغفار فرشتگان برای مؤمنان

قرآن می‌فرماید فرشتگان برای مؤمنانی که از دنیا رفته‌اند، استغفار می‌کنند؛^۱ یعنی اموات از استغفار ملائکه بهره می‌گیرند در حالی که این اموات در اعمال فرشتگان اثرگذار نبوده‌اند. قرآن می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ يَخِمْشُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَ
يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَ
اتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ﴾^۲

کسانی که عرش [خدا] را حمل می‌کنند، و کسانی که پیرامون آن‌اند، به سپاس پروردگارشان تسبیح می‌گویند و به او ایمان دارند و برای مؤمنان [اعم از زنده و مرده] طلب آمرزش می‌کنند. پروردگارا، رحمت و دانش تو بر هر چیز احاطه دارد. کسانی را که توبه کرده و راه تو را دنبال کرده‌اند، ببخش و آنها را از عذاب آتش نگاه دار.

اگر انجام عمل صالح در حق دیگران اثرگذار نبود، فرشتگان در حق اموات استغفار نمی‌کردند.

۲. دعا و استغفار مؤمنان در حق مؤمنان گذشته

قرآن مجید می‌فرماید که مسلمانان هر عصر و زمان در حق مسلمانانی که پیش از آنان

۱. با توجه به آیات بعد از این آیه، روشن می‌شود که منظور از «الَّذِينَ آمَنُوا» که فرشتگان برای آنان طلب مغفرت می‌کنند، امواتی هستند که با ایمان به خدا و پیروی از دستورات او از دنیا رفته‌اند.

۲. سوره غافر، آیه ۷.

زندگی می‌کردند، استغفار می‌کنند؛ تابعان در حق صحابه، تابعانِ تابعان در حق تابعان، و... قرآن می‌فرماید:

«وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ»^۱

و کسانی که بعد از آنان [مهاجران و انصار] آمده‌اند، می‌گویند: «پروردگارا، بر ما و بر برادران ما که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفتند، ببخشای و در دل‌های ما نسبت به مؤمنان هیچ‌گونه کینه‌ای مگذار. پروردگارا، تو رنوف و مهربانی».

از این آیه معلوم می‌شود که استغفار انسان در حق مؤمنان گذشته مؤثر است؛ در حالی که آن پیشینیان در این عملِ آیندگان (استغفار)، اثرگذار نبوده‌اند و مانند کتابی نبوده است که پیشینیان نوشته باشند یا پلی که ساخته باشند یا فرزندی که تربیت کرده باشند. بدین معنا که این مؤمنان هیچ ارتباطی نسبی با مؤمنان قبل از خود نداشته و از یکدیگر بیگانه‌اند، اما نوعی علاقه ایمانی بین آنان وجود دارد؛ بنابراین، در حق گذشتگان مؤمن دعا می‌کنند.

دلیل دوم: روایات

رسول گرامی اسلام ﷺ می‌فرماید:

من مات و علیه صیام، صام عنه ولیه^۲

هرکس بمیرد و روزه بر ذمه او باشد، ولی او [می‌تواند] از جانب او روزه بگیرد.

در این روایت منظور از «ولی» فرزند نیست؛ بلکه به معنای «اولی» به میراث = سزاوارتر به ارث‌بردن است؛ یعنی خوب است کسی مانند پدر، جد، برادر یا فرزندی که از میت ارث می‌برند، قضای روزه میت را انجام دهد. اگر واقعاً عمل دیگران در حق میت مؤثر نیست، چطور عمل ولی، که ممکن است غیر از فرزند میت باشد، در حق این فرد اثر دارد؟! همچنین انس بن مالک از پیامبر اکرم ﷺ سؤال کرد:

۱. سوره حشر، آیه ۱۰.

۲. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۲، ص ۸۰۳، ح ۱۱۴۷.

یا رسول الله، إذا تصدق عن موتانا ونحج عنهم وندعو لهم فقل يصل ذلك إليهم؟ قال: «نعم، ويفرحون به كما يفرح أحدكم بالطبق إذا أهدى إليه»؛^۱
 ای پیامبر خدا، آیا ثواب اعمالی مانند صدقه، حج و دعا که از طرف اموات خودمان انجام می‌دهیم، به آنان می‌رسد؟ حضرت در پاسخ فرمودند: «بله. آنان به سبب این اعمال، شاد می‌شوند؛ همان گونه که شما هنگام دریافت هدیه شاد می‌شوید».

درگذشتگان یک شخص، اعم از والدین، فرزندان و سایر افراد مورد علاقه او هستند؛ بنابراین، طبق این روایت، ثواب اعمال خیر به اموات می‌رسد؛ هرچند که آن اموات، فرزند یا دوست انسان باشند که عمل نیک انسان از نتایج عمل آنان محسوب نمی‌شود تا این روایت را از قبیل روایت «إذا مات الإنسان انقطع عنه عمله إلا من ثلاث...» بدانیم.
 این روایات به روشنی دلالت می‌کند که اگر افرادی که با میت رابطه ایمانی دارند، به نیابت از او عمل خیری را انجام دهند، میت از آن بهره‌مند خواهد شد.
 روایات دیگری نیز دلالت می‌کند که تأثیر عمل فرزند برای والدینش که از دنیا رفته‌اند، منحصر در دعا کردن برای آنان نیست و او می‌تواند به نیابت از آنان اعمالی را انجام دهد، یا ثواب اعمال نیک خود را به والدینش هدیه کند.

ابن عباس می‌گوید:

مردی خدمت رسول خدا ﷺ رسید و گفت: «مادرم مرده و روزه بر ذمه دارد». پیامبر ﷺ فرمودند: «اگر مادرت به مردم بدهی می‌داشت، تو پرداخت می‌کردی؟» آن مرد گفت: «بلی». پیامبر ﷺ فرمودند: «پرداخت بدهی خدا ضروری‌تر است».^۲

همچنین در روایت دیگری آمده است:

زنی حضور رسول خدا ﷺ رسید و گفت: «کنیزی را از جانب مادرم آزاد کردم. چگونه است؟» پیامبر ﷺ فرمودند: «به اجر عمل خود رسیدی». آن زن عرض کرد: «بر ذمه مادرم روزه است. آیا از جانب او روزه بگیرم؟»

۱. عینی، محمود بن احمد، عمدة القاري، باب ۵۵، ج ۳، ص ۱۱۹، ذیل ح ۲۱۶.

۲. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحيح مسلم، ج ۲، ص ۸۰۴، ح ۱۱۴۸.

فرمودند: «روزه بگیر». آن زن عرض کرد: «مادرم حج نرفته است. آیا

از جانب او حج بروم؟» پیامبر فرمودند: «بلی».^۱

مادر عبدالرحمن بن عوف در زمانی که عبدالرحمن غایب بود، بدون اینکه وصیت کند از دنیا رفت. عبدالرحمن به پیامبر ﷺ عرض کرد: «مادرم بدون وصیت از دنیا رفت و دلیل وصیت نکردنش غایب بودن من بود. اگر از طرف او صدقه دهم یا بنده‌ای آزاد کنم، ثوابی به او می‌رسد؟» پیامبر ﷺ فرمودند: «بله». عبدالرحمن بن عوف نیز ده برده به نیابت از مادرش آزاد کرد.^۲

سعد بن عباد نیز، که از یاران نزدیک رسول خدا ﷺ و از انصار است، به حضرت عرض کرد: «می‌خواهم در حق مادرم کاری انجام دهم. چه کاری بهتر است؟» حضرت فرمودند: «آب رساندن به مردم». سعد چاه آبی حفر کرد و گفت: «هذا لأم سعد».^۳

با توجه به این روایات اثبات می‌شود که روایت «إذا مات الإنسان انقطع عنه عمله إلا من ثلاث: صدقة جاریة، أو علم ینتفع به، أو ولد صالح یدعوا له»^۴ مربوط به پرونده مباشری انسان است که با مرگ او بسته می‌شود و خودش دیگر نمی‌تواند عملی انجام دهد؛ اما اگر دیگران به نیابت از او عمل صالحی انجام دهند یا ثوابش را به او هدیه کنند، برای او مؤثر است و از این جهت پرونده او بسته نشده است.

منظور امیرالمؤمنین ﷺ نیز که می‌فرمایند: «ألا وإنّ الیوم عمل ولا حساب و غداً حساب و لا عمل»،^۵ همین اعمال مباشری انسان است؛ نه اعمالی که مؤمنان می‌توانند پس از مرگ وی، ثواب آن را به او اهدا کنند.

۱. همان، ص ۸۰۵، ح ۱۱۴۹.

۲. صنعانی، عبدالرزاق بن همام، المصنف، ج ۹، ص ۶۰، ح ۱۶۳۴۲.

۳. طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الکبیر، ج ۶، ص ۲۱، ح ۵۳۸۳.

۴. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۲۵۵، ح ۱۶۳۱.

۵. آگاه باشید که امروز [زمان] عمل کردن است و [از طرف خدا] محاسبه‌ای نیست، و فردا [روز] محاسبه است و [زمان] عمل کردن نیست.

دیدگاه علمای اهل سنت

احمد بن حنبل می‌گوید: «هرگاه کسی قبل از هنگام حج بمیرد، خواه در این مورد معذور باشد خواه نباشد، باید از اموال او برایش حج انجام دهند؛ هر چند وصیت نکرده باشد».^۱ بر حسب نظر احناف، هرگاه کسی وصیت نکند و از دنیا برود و یکی از وارثان او برایش حج انجام دهد، عمل او به خواست خدا پذیرفته می‌شود.^۲ امام شافعی نیز می‌گوید: «هرگاه شخصی از انجام عمل حج عاجز شد، دیگری می‌تواند از جانب او پس از مرگش نیابت کند».^۳ بنابراین، اهدای ثواب اعمال به میت مؤمن، مشروع است؛ چه اینکه آن میت در عمل شخص زنده مؤثر باشد، چه اینکه تأثیری در عمل او نداشته باشد؛ مانند همسایه، دوست و... که بین آنان فقط ارتباط ایمانی وجود دارد.

تبیین حقیقت نذر و ذبح برای صالحان

در حقیقت، نذرکردن و قربانی کردن دارای دو بخش هستند: یکی قصد و نیت نذرکننده و قربانی‌کننده، و دیگری جهت انتفاع در نذر و قربانی؛ که وهابیان بین این دو خلط کرده‌اند. به عبارت دیگر، مسلمانان نذر و قربانی را برای خدا انجام می‌دهند و فقط ثوابش را به پیغمبر ﷺ یا امام ﷺ هدیه می‌کنند؛ با این بیان که در صیغه نذر دو «لام» وجود دارد. برای مثال، وقتی کسی می‌گوید: «لله علی أن أذبح شاة للنبي أو للإمام»،^۴ یک لام در «لله» و یک لام در «لنبي» به کار رفته است که لام اول بیانگر قصد تقرب به خداوند از انجام این عمل است، و لام دوم جهت انتفاع را مشخص می‌کند؛ یعنی ثواب این عمل را به پیغمبر ﷺ یا امام ﷺ هدیه می‌کنم تا او از ثواب این عمل بهره‌مند شود.

۱. سجستانی، ابوداود، مسائل الإمام أحمد، ج ۱، ص ۱۸۴.

۲. «صرح علماؤنا فی باب الحج عن الغير بأن للإنسان أن يجعل ثواب عمله لغيره صلاة أو صوما أو صدقة أو غيرها» (ابن عابدین، محمد امین بن عمر، رد المحتار، ج ۲، ص ۲۲۳).
«فأما الميت فتجوز عنه بغیر إذن، وأجبا كان أو تطوعا؛ لأن النبي ﷺ أمر بالحج عن الميت، وقد علم أنه لا إذن له، وما جاز فوضه جاز نقله» (ابن قدامة، عبدالله بن احمد، المغنی، ج ۳، ص ۲۲۷).

۳. شافعی، محمد بن ادريس، الأم، ج ۲، ص ۱۲۵ و ۱۴۰؛ ماوردی، علی بن محمد، الحاوی الکبیر، ج ۴، ص ۲۶۴.

۴. به خاطر خدا بر من است که برای پیامبر ﷺ یا امام ﷺ، گوسفندی را ذبح کنم.

در آیات قرآن نیز دو نوع «لام» به کار رفته است. «لام» در آیه «قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَىٰ شَاخٍ»^۱ قصد فاعل را بیان می‌کند؛ یعنی قیام باید برای خدا و به نیت اطاعت از فرمان او باشد؛ اما «لام» در کلمه «لِلْفُقَرَاءِ» در آیه «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْعَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»^۲ جهت انتفاع را مشخص می‌کند؛ یعنی زکات مخصوص فقر است و نفع آن به فقرا می‌رسد.

زمانی که مشرکان در مقابل بت‌ها قربانی می‌کردند، قصد آنان تقرب به بت‌ها بود و بس. آنان می‌گفتند: «هَذَا لِلْهُتِلِ!»؛ اگرچه گاهی به دروغ ادعا می‌کردند که هدفشان از پرستش بت‌ها، تقرب به خداست ولی خداوند ادعای آنان را رد کرده است.^۳ پس باید به نیت عامل توجه کرد. در نماز خواندن، قربانی کردن و نذرکردن نیز می‌توان همین دو «لام» را در نظر گرفت؛ یعنی مکلف باید این اعمال را به نیت تقرب به خدا انجام دهد؛ اما می‌تواند ثواب آن را به ارواح صالحان هدیه کند.

خالدی، یکی از علمای بزرگ اهل سنت، در کتاب صلح الإخوان من اهل ایمان^۴ این مسئله را خیلی خوب تحلیل کرده است. او می‌گوید که مسئله نذر، دایره مدار نیت و انگیزه نذرکننده است؛ زیرا بر اساس «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ»، نیت انسان مهم است. اگر قصد نذرکننده، خود میت و تقرب به او باشد (یعنی «لام» آن، لام تقرب باشد)، چنین نذری قطعاً جایز نیست؛ ولی اگر قصد او خداوند متعال باشد و نفع این نذر به نحوی به انسان‌ها برسد و ثوابش به میت موردنظر هدیه شود، این کار نه تنها جایز است، بلکه وفای به این نذر واجب

۱. سوره مباء، آیه ۴۶: من به شما فقط یک نصیحت می‌کنم؛ اینکه کار را برای خدا انجام دهید.

۲. سوره توبه، آیه ۶۰: زکات‌ها مخصوص فقرا و مساکین و کارکنانی است که برای [جمع آوری] آن زحمت می‌کشند، و کسانی که برای جلب محبتشان اقدام می‌شود، و برای [آزادی] بردگان، و [ادای دین] بدهکاران، و در راه [تقریب آیین] خدا، و واماندگان در راه، این یک فریضه [مهم] الهی است و خداوند دانا و حکیم است.

۳. این مطلب را به تفصیل در پاسخ به شبهات و هایت در بحث شفاعت بیان کردیم.

۴. هدف مؤلف از نوشتن این کتاب، برقراری صلح بین مسلمانان و وهابیان بوده است.

است.^۱

عزیمی شافعی نیز در کتاب فرقان القرآن،^۲ عینِ همین مطلب را تکرار کرده است و می‌گوید:

اگر کسی انگیزه مسلمانان از نذر و قربانی برای انبیا و صالحان را بررسی کند، به این نتیجه می‌رسد که آنان از این اعمال، انگیزه‌ای جز صدقه‌دادن برای تقرب به خدا و اهدای ثواب آن به روح اموات ندارند و به اجماع اهل سنت، صدقه انسان‌های زنده به اموات می‌رسد و به حال آنها مفید است و روایاتی در این زمینه وجود دارد که «صحيح» و «مشهور» هستند.^۳

شبهات وهابیان

اکنون که مشروعیت اهدای ثواب اعمال صالح به اموات، و همچنین حقیقت نذر و ذبح برای صالحان روشن شد، به بررسی و نقد شبهات وهابیان در این زمینه می‌پردازیم:

شبهه اول: نذر و قربانی برای غیر خدا شرک است

وهابیان با استناد به آیه «فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ»؛^۴ (پس برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن) می‌گویند طبق این آیه، خداوند قربانی کردن را در ردیف نماز خواندن ذکر کرده و آن را مخصوص خودش دانسته است؛ پس قربانی کردن نیز مانند نماز خواندن باید فقط برای خدا انجام شود و انجام آن در برابر غیر خدا شرک و سبب خروج از اسلام می‌شود؛ بدین دلیل که انجام عبادت در برابر غیر خدا سبب بی‌اثر شدن اقرار به شهادتین می‌شود و چنین شخصی صرفاً منتسب به اسلام است و حقیقتاً از اسلام خارج است.

پاسخ شبهه اول

این استدلال، بسیار سست و بی‌پایه است؛ زیرا همان گونه که قبلاً بیان کردیم، عبادت

۱. خالدی، داوود، صلح الإخوان من اهل الإيمان، ص ۱۰۲ به بعد.

۲. این کتاب همراه با کتاب الأسماء و الصفات بیهقی چاپ شده است.

۳. قضای عزیمی شافعی، سلامه، فرقان القرآن، ص ۱۳۳.

۴. سوره کوثر، آیه ۲.

دو رکن دارد: یکی خضوع و دیگری نیت و اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت موجودی که در برابر او خضوع شده است. بر اساس روایت «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ» مقایسه نیت مسلمانان و نیت بت پرستان نشان می‌دهد که بین اعمال این دو گروه، تفاوت بسیاری وجود دارد. نیت بت پرستان از ذبح برای بت‌ها پرستش آنها و تقرب به آنها بود؛ اما نیت موحدان از نذر و ذبح برای صالحان تقرب به خداوند و اهدای ثواب این اعمال به ارواح صالحان است که نه تنها با توحید منافاتی ندارد، بلکه بر اساس روایات نبوی مورد ترغیب پیامبر اکرم ﷺ نیز است. همچنین وقتی اثبات شد که ذبح و نذر برای خدا و اهدای ثواب آن، عبادت غیر خدا نیست، نمی‌توان این افعال را سبب کفر و باعث خروج از اسلام دانست.

شبهة دوم: هدیه کردن ثواب اعمال برخلاف قرآن است

یکی دیگر از شبهات وهابیان این است که می‌گویند بر اساس آیه «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»^۱، انسان فقط می‌تواند از تلاش خودش نتیجه بگیرد؛ بنابراین، اهدای ثواب اعمال به دیگران بی‌فایده است.

پاسخ شبهة دوم

روایاتی از پیامبر اکرم ﷺ صادر شده است که امکان بهره‌مندی اموات از ثواب اعمال زندگان را بیان می‌کند؛ پس باید در مقصود این آیه دقت کرد.

اولاً: برخلاف آنچه بین مردم معروف است، این آیه مربوط به پاداش اعمال نیست؛ بلکه ظاهراً مربوط به کیفر است؛ زیرا جمله «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»^۲، پس از جمله «ثَرَرُ وَازَرَّةٌ وَزُرْ أُخْرَى»^۳ آمده است؛ پس این آیه به اهدای ثواب و پاداش اعمال که درباره آن بحث می‌کنیم، ارتباطی ندارد.

ثانیاً: بر فرض که این آیه مربوط به تمام اعمال، اعم از کیفر و پاداش باشد؛ باید توجه داشت که این آیه در مقام بیان ضابطه‌ای کلی درباره اعمال است و قانون کلی این است که

۱. سورة نجم، آیه ۳۹: و اینکه برای انسان بهره‌ای جز سعی و کوشش او نیست.

۲. سورة نجم، آیه ۳۸: هیچ‌کس یار گناه دیگری را [در روز قیامت] به دوش نخواهد گرفت [و هرکس مسئول کار خویش است].

هرکس نتیجه عمل خود را می بیند. این امر منافاتی با این مطلب ندارد که انسان گاهی از عمل دیگران نیز بهره ببرد. اگر پدری به پسرش سفارش می کند که در زندگی، فقط بر تلاش خودش تکیه کند، منافات ندارد با اینکه آن پسر از پدر همسرش در شب عروسی هدیه بگیرد؛ چنان که اگر دوست کسی از سفر برگردد و برای آن فرد هدیه بیاورد، او نمی گوید که چون قرآن فرموده است «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» یا چون پدرم گفته است که بر تلاش خودم تکیه کنم، نباید این هدیه را قبول کنم؛ بلکه قبول این هدیه، یک استثنا از آن قاعده کلی است که «لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»؛ بنابراین، هیچ منافاتی با آن قاعده کلی ندارد.

ثالثاً: افراد بادقت و تیزبین باید بدانند عملی که دیگران نیز برای میت انجام می دهند، در حقیقت نتیجه سعی خود آن میت بوده است. برای مثال، کسی که برای میت سوره یاسین می خواند یا برای او عمره انجام می دهد، به نوعی سعی همین میت است؛ زیرا در این دنیا مؤمن بود و ایمان او سبب شد که آن مرد به او علاقه مند شود و پس از مرگش برای او عمل خیر انجام بدهد. از این رو، فرد مسلمان برای مرده ای کافر، عمل خیر انجام نمی دهد؛ حتی رغبتی ندارد که ثواب برخی اعمالش را به فرد مسلمان گنهکاری که از دنیا رفته است، هدیه کند؛ بنابراین، ثوابی که از اعمال دیگران به میت مؤمن هدیه می شود، در حقیقت سعی خود اوست؛ البته نه سعی مباحثی، بلکه سعی تسبیحی.

پرسش

۱. با استناد به قرآن اثبات کنید که آیا اعمال افراد زنده، تأثیری در حق اموات دارد یا خیر.
۲. مواردی از روایات را که بر مشروعیت اهدای ثواب اعمال به اموات دلالت دارد، ذکر کنید.
۳. آیا بهره‌مندی اموات از ثواب اعمال دیگران، با آیه «لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» منافات ندارد؟
۴. وهابیان، نذر برای صالحان را شبیه نذر بت پرستان برای بت‌ها می‌دانند. این شبهه را پاسخ دهید.

رواق اندیشه

۱. با مراجعه به تاریخ مسلمانان صدر اسلام، مواردی از اهدای ثواب اعمال به صالحان را بیابید.
۲. با برخی از مؤمنان که در روز عاشورا قربانی می‌کنند، مصاحبه کنید و نیت آنان از قربانی کردن در این روز را بنویسید و تحلیل کنید.

برخی منابع مفید

۱. مشروعیه السجود علی التربة الحسينية، النذر و الذبح لأهل القبور نوشته شیخ محمد صنقور؛
۲. وهابیت و توجه به اولیا (قسم، دعا، نذر و قربانی) نوشته علی اصغر رضوانی.

رفتار تدوین متون درسی حوزه های علمیّه

درس هفدهم:

سوگند به غیر خدا

یکی دیگر از موضوعاتی که پس از تبیین حقیقت «توحید و شرک»، «ایمان و کفر» و «سنت و بدعت»، مشروعیت آن اثبات می‌شود، موضوع «سوگند خوردن به اشخاص و مکان‌های مقدس» است که وهابیان آن را شرک یا بدعت می‌پندارند.

سوگند به غیر خدا امری است که در محاورات عرفی مسلمانان دیده می‌شود. تفاوت این مسئله با مسئله سوگند دادن خدا به حق اولیای او^۱ این است که در آن مسئله، خداوند به مقامات انبیا قسم داده می‌شد که در حقیقت سوگند نبود بلکه نوعی توسل به مقام اولیای الهی برای درخواست از حق تعالی بود؛ ولی در اینجا شخصی به‌طور مستقیم به برخی مقدسات مانند قرآن سوگند می‌خورد که فلان کار را انجام نداده است یا به پیغمبر ﷺ قسم می‌خورد که فلان کار را انجام می‌دهد و... و هابیان می‌گویند قسم خوردن به غیر خداوند نامشروع است. در این درس به بررسی مشروعیت این مسئله از دیدگاه آیات و روایات می‌پردازیم و دیدگاه هابیان را نقد می‌کنیم.

اثبات مشروعیت سوگند به غیر خدا

برای اثبات مشروعیت این مسئله به آیات قرآن، سنت نبوی، سیره صحابه و فتاوی ائمه مذاهب استناد خواهیم کرد:

دلیل اول: آیات قرآن

خداوند منان در قرآن کریم برای بیان اهمیت برخی مطالب، قسم خورده است. گاهی به اسما و صفات خودش، و گاهی به غیر خودش قسم یاد کرده است؛ به‌طوری که در قرآن ۳۹ مورد قسم به غیر خدا ذکر شده است.^۲

علت قسم خوردن خداوند به غیر خودش، می‌تواند یکی از این دو وجه باشد:

وجه اول: می‌خواهد عظمت و دقت به‌کاررفته در آفرینش «مقسم به»^۳ را بیان کند تا انسان کنج‌کاو شود و درباره این موجودات به تحقیق بپردازد؛ مانند «وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا» وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّهَا وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا^۴ که قسم خوردن به

۱. این مطلب، در درس هشتم بررسی شد.

۲. نک: سیحانی، جعفر، الأقسام فی القرآن الکریم.

۳. مقسم به: چیزی که به آن سوگند یاد می‌شود.

۴. سوره شمس، آیات ۱ تا ۵: به خورشید و گسترش نور آن سوگند، و به ماه هنگامی که بعد از آن درآید، و به روز هنگامی که صفحه زمین را روشن سازد، و به شب آن هنگام که زمین را بپوشاند، و قسم به آسمان و کسی که آسمان را بنا کرد.

این مخلوقات برای بیان عظمت آنهاست تا بشر دنبال تحقیق برود و عجایب آنها را کشف کند.

وجه دوم: این است که عظمت معنوی و قداسِ «مَقَسَمٌ بِهِ» را بیان کند؛ مانند قسم خوردن به جانِ پیامبر اکرم ﷺ که خدا فرموده است:

«لَعَنَكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ»^۱

ای پیامبر، به جان تو سوگند که آنها در مستی شہوات خود سرگردان هستند.

قرآن برای ما اسوه است. اگر قسم خوردن به غیر خدا شرک یا حرام بود، خداوند خودش به جان پیامبر ﷺ قسم نمی خورد و اگر قسم خوردن به غیر خدا، برای بشر ممنوع و فقط برای خدا جایز بود، این انحصار باید در قرآن یا روایات بیان می شد تا مسلمانان حقیقت را بفهمند؛ در حالی که هیچ آیه و روایتی، از قسم خوردن به غیر خدا نهی نکرده است. اگر ماهیت چیزی شرک باشد، در همه حال و از زبان هر شخصی که صادر شود، شرک است؛ مانند ناسزاگویی که از هر کس صادر شود، بازهم ناسزا و ناپسند است.

دلیل دوم: سیره نبوی

در باره قسم خوردن به غیر خدا، دو دسته روایت از پیامبر اکرم ﷺ وارد شده است. دسته ای از روایات گواهی می دهد که پیامبر ﷺ به غیر خدا قسم می خوردند و هرگز آن را شرک تلقی نمی کردند؛ اما دسته دوم، روایاتی است که وهابیان با استناد به ظاهر آن، قسم خوردن به غیر خدا را نامشروع می دانند که در بخش بیان دیدگاه وهابیان، این دسته از روایات نقل خواهند شد.

روایاتی را که مربوط به دسته اول از روایات هستند، ذکر می کنیم:

در کتاب صحیح مسلم آمده است:

جاء رجل إلى النبي ﷺ فقال: «يا رسول الله، أئى الصدقة أعظم أجراً؟» فقال ﷺ: «أما وأبيك لئن بآئته، أن تصدق وأنت صحيح شحيح، تخشى الفقر وتأمل البقاء»^۲

مردی حضور پیامبر ﷺ آمد و گفت: «ای پیامبر، پاداش کدام صدقه بزرگ تر

۱. سورة حجر، آیه ۷۲.

۲. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۲، ص ۷۱۶، ح ۱۰۳۲.

است؟» حضرت فرمودند: «سوگند به پدرت از آن آگاه می‌شوی. اینکه صدقه بدهی در حالی که سالم هستی و به آن صدقه حرص داری و از فقر می‌ترسی و به فکر زیستن در آینده هستی».

در اینجا رسول خدا ﷺ به پدر سائل قسم می‌خورند و می‌فرمایند: «أما وأبيك لتنبأنه»؛ (سوگند به پدرت که از آن آگاه می‌شوی [به تو می‌گویم]).

در جای دیگری نقل شده است:

جاء رجل إلى رسول الله ﷺ -من نجد- يسأل عن الإسلام، فقال رسول الله ﷺ: «خمس صلوات في اليوم والليل». فقال: «هل عليّ غيرها؟» قال ﷺ: «لا... إلا أن تطوع، وصيام شهر رمضان». فقال: «هل عليّ غيره؟» قال ﷺ: «لا... إلا أن تطوع، وذكر له رسول الله الزكاة». فقال الرجل: «هل عليّ غيره؟» قال ﷺ: «لا. إلا أن تطوع، فأدبر الرجل» وهو يقول: «والله لا أزيد على هذا ولا أنقص منه». فقال رسول الله ﷺ: «أفلح وأبيه إن صدق». أو قال: «دخل الجنة وأبيه إن صدق»^۱.

مردی از اهل نجد به حضور پیامبر ﷺ رسید و درباره وظایف اسلامی سؤال کرد. پیامبر ﷺ فرمودند: «[اول:] پنج نماز در روز و شب». مرد نجدی گفت: «آیا نمازی غیر از اینها نیز بر من واجب است؟» فرمودند: «نه. مگر بخواهی نماز مستحبی بخوانی. [دوم:] روزه ماه رمضان». آن مرد پرسید: «آیا غیر از آن روزه‌ای بر من هست؟» پیامبر ﷺ فرمودند: «نه. مگر به‌طور مستحب. [سوم:] زکات». آن شخص پرسید: «آیا زکات دیگری نیز بر عهده من هست؟» فرمودند: «نه. مگر اتفاق مستحبی». آن مرد محضر پیامبر ﷺ را ترک کرد در حالی که می‌گفت: «به خدا قسم، نه کم می‌کنم و نه زیاد». پیامبر ﷺ فرمودند: «به پدرش سوگند، اگر راست بگوید رستگار [وارد بهشت] می‌شود».

اگر سوگند به غیر خدا حرام بود، نباید پیغمبر اکرم ﷺ به پدر سائل قسم می‌خوردند. این روایت در صحیح مسلم نقل شده است که از نظر وهابیان خدشه‌بردار نیست.

دلیل سوم: سیره صحابه

امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب علیه السلام، که نمونه عالی تربیت اسلامی و به اتفاق مسلمانان از برترین صحابه است، در خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات خود بارها به جان خویش سوگند یاد کرده‌اند و می‌فرمایند: «و لعمری»^۱، و در برخی موارد به جان پدر مخاطب سوگند یاد کرده‌اند و می‌گویند: «لعمر أبیک»^۲.

فتواهایی فقها درباره سوگند به غیر خدا

ابن قدامه در کتاب المغنی^۳ می‌نویسد: «اگر کسی به پیامبر صلی الله علیه و آله سوگند یاد کند، قسم او منعقد می‌شود؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله یکی از دو رکن شهادت است، و اگر [آن فرد از قسم خود] تخلف کند باید کفاره بپردازد»^۴. حنفی‌ها نیز می‌گویند: «سوگند به پدر و زندگانی مکروه است»^۵ که همین امر یعنی آنها به حرمت چنین کاری قائل نیستند.

شافعی می‌گوید: «سوگند به غیر خدا، [حتی] به دور از عنوان شریک‌تراشی، مکروه است»^۶. از مالک نیز دو قول نقل شده است که یکی از آن دو قول، کراهت سوگند مزبور است.^۷

همان گونه که از روایات استفاده می‌شود و سیره صحابه نیز بر این امر استوار بوده است و همچنین فقهای اسلامی نیز به آن فتوا داده‌اند، روشن می‌شود که سوگند به غیر خدا حرام نیست و جایز است.

۱. «و لعمری ما علی من قتال من خالف الحق و خایط الغی من إدهان و لا إیهان». (نهج البلاغه، خطبه ۲۴).

۲. «لعمر أبیک الخیر یا عمرو». (نهج البلاغه، خطبه ۲۵).

۳. کتاب المغنی از کتاب‌های بسیار جامعی است که بر اساس فقه احمد بن حنبل نگارش شده است.

۴. ابن قدامه، عبدالله بن احمد، المغنی، ج ۹، ص ۵۱۳.

۵. ابن عابدین، محمد امین بن عمر، رد المحتار، ج ۳، ص ۷۰۵.

۶. «و الیمین بغير الله مکروهة عند البعض، و عند عامة العلماء لا نکره». (جمعی از علمای هند برپایست نظام‌الدین بلخی، الفتاوی الهندیة، ج ۲، ص ۵۲).

۷. ماوردی، علی بن محمد، الحاوی الکبیر، ج ۱۵، ص ۲۶۲.

۷. مالک بن انس، المدونة الکبری، ج ۱، ص ۵۸۳.

شبهه وهابیان: قسم به غیر خدا سبب شرک اصغر می شود

وهابیان معتقدند قسم خوردن نوعی تعظیم است و تعظیم مخصوص خداست؛ بنابراین قسم خوردن به غیر خدا، تعظیم در برابر آن موجود، و سبب شرک اصغر است که این کار نقض در عقیده توحید محسوب می شود.^۱ آنان به چندین روایت از پیامبر اکرم ﷺ استناد می کنند. به عنوان مثال می گویند زمانی که پیامبر ﷺ شنیدند که عمر بن خطاب به جان پدر خود سوگند یاد می کند، فرمودند: «أَلَا إِنَّ اللَّهَ يَنْهَاكُمْ أَنْ تُخَلِّقُوا بِآبَائِكُمْ، مَنْ كَانَ خَالِفًا فَلْيُخَلِّفْ بِاللَّهِ أَوْ لِيُضْمَتْ»؛^۲ (آگاه باشید که خداوند شما را از سوگند خوردن به جان پدرها باز داشته است. هر کس سوگند یاد می کند، یا به خدا قسم بخورد یا ساکت باشد). همچنین از پیامبر ﷺ نقل می کنند که فرمودند: «مَنْ حَلَفَ بِغَيْرِ اللَّهِ فَقَدْ كَفَرَ أَوْ أَشْرَكَ»؛^۳ (کسی که به غیر خدا سوگند بخورد، کافر یا مشرک شده است).

پاسخ شبهه

در جمع بین روایات متعارض در تأیید یا رد سوگند به غیر خدا، می توان گفت که منظور پیامبر اکرم ﷺ از پدران و مادران در روایاتی مانند «إِنَّ اللَّهَ يَنْهَاكُمْ أَنْ تُخَلِّقُوا بِآبَائِكُمْ»، مطلق پدران و مادران نیست. در روایتی آمده است: «لَا تُخَلِّقُوا بِآبَائِكُمْ، وَلَا بِأُمَّهَاتِكُمْ، وَلَا بِالْأَنْدَادِ، وَلَا تُخَلِّقُوا إِلَّا بِاللَّهِ»؛^۴ (به پدران و مادران خویش و نیز به بت ها سوگند نخورید و سوگند نخورید جز به خداوند).

به قرینه این روایت که رسول اکرم ﷺ «آباء» و «أُمَّهَات» را در کنار «انداد» قرار داده اند، معلوم می شود که پدران و مادرانی که نباید به آنان سوگند خورد، نوعی سنخیت و رابطه با بت ها داشته اند؛ یعنی مشرک بوده اند. چون همان گونه که گذشت، قسم دو انگیزه دارد:

۱. فوزان، صالح بن فوزان، کتاب التوحید، ص ۱۱ و ۹۰.

۲. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۸، ص ۱۳۲، ح ۶۶۴۶.

۳. ترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، ج ۴، ص ۱۱۰.

۴. سجستانی، ابوداود، سنن ابی داود، ج ۳، ص ۲۲۲؛ لسانی، احمد بن علی، السنن الکبری، ج ۴، ص ۴۳۴، ح ۴۶۹۲.

۵. همتایان، بت ها.

۱. توجه دادن به رموز وجودی چیزی که به آن قسم یاد می شود؛ مانند قسم به شمس و قمر.
 ۲. نشان دادن قداست و عظمت آن موجود؛ مانند سوگند خداوند به جان پیامبر ﷺ و شهر مکه.
 هیچ یک از این دو انگیزه، در سوگند خوردن به بت ها و مشرکان وجود ندارد؛ از این رو، پیامبر اکرم ﷺ از سوگند به آنان نهی فرموده اند. بنابراین، قسم خوردن به پدر و مادری که مؤمن بوده اند، ارتباطی به این روایات و نهی پیامبر اکرم ﷺ ندارد؛ چنان که از روایتی مانند قسم خوردن پیامبر ﷺ به جان پدر یک سائل، معلوم می شود که پدر او مشرک نبوده است.
 در پاسخ به قسمت دوم روایت یعنی «وَلَا تَخْلِفُوا إِلَّا بِاللَّهِ» نیز باید گفت که اگر قسم خوردن به غیر خدا جایز نبود، خداوند در آیات متعدد قرآن به غیر خود قسم نمی خورد. پس باید بین این بخش از روایت و سایر آیات و روایات، این گونه جمع کرد که قسم خوردن صرفاً در موردی جایز است که یکی از دو انگیزه (عظمت و جود یا قداست موجود) وجود داشته باشد و منحصر دانستن مشروعیت سوگند، به سوگند به خداوند در روایت مذکور، از باب بیان برترین مصداق برای سوگند مشروع است؛ همان گونه که سوگند به جان پیامبر ﷺ، مشاعر مقدس و موجودات دارای عظمت، که در قرآن ذکر شده است، در رتبه پس از سوگند به خداوند قرار دارند. پس با الگو قرار دادن قرآن، انسان می تواند به موجودات مقدس و دارای عظمت قسم بخورد؛ مانند قسم به کعبه و قسم به مشاعر مقدس. بنابراین می توان گفت: «أقسم بالله و آیاته و المشعر الحج و میقاته». بر همین اساس، قسم خوردن به قرآن کریم، معصومان علیهم السلام و حتی کتاب های آسمانی تحریف نشده که قداست دارند، جایز است.

لازم است ذکر کنیم که قسم خوردن برای فصل خصومت در دادگاه، فقط باید به «لفظ جلاله» یا «صفات خداوند» باشد که این مسئله، ارتباطی به این بحث ندارد. مسئله ای که در اینجا مطرح است این است که شخص گاهی برای اینکه مخاطبش مطلبی را باور کند، یا اینکه آن شخص کاری را ترک کند یا انجام دهد، می تواند به خدا، امام حسین علیهم السلام، سایر امامان علیهم السلام یا به جان دوست خود، که نوعی قداست دارند، قسم بخورد. این کار نه شرک است و نه حرام.

پرسش

۱. یک روایت از روایات دال بر جواز سوگند به غیر خدا را بنویسید.
۲. دیدگاه ائمه مذاهب درباره سوگند به غیر خدا چیست؟
۳. وجه جمع بین روایات دال بر جواز سوگند به غیر خدا با روایات دال بر نهی آن چیست؟

رواق اندیشه

۱. با مراجعه به کتاب‌های تاریخی، مواردی از سیره صحابه در سوگند خوردن به غیر خدا را پیدا کنید.
۲. با مراجعه به دعاهای وارد شده از اهل بیت علیهم‌السلام، مواردی از سوگند خوردن آنان به غیر خدا را بیابید.

برخی منابع مفید

۱. الحلف بغیر الله، متعلق به نشر «العتبة العباسية المقدسة»؛
۲. وهابیت و توجه به اولیا (قسم، دعا، نذر و قربانی) نوشته علی اصغر رضوانی.

درس هجدهم:

نام‌گذاری به «عبدالنبی»، «عبدالحسین» و...

وهابیان با استناد به برخی آیات و ادعای اجماع، نام‌گذاری افراد به نام‌هایی مانند «عبدالنبی» را شرک می‌پندارند. در این درس با تحلیل معنای واژه «عبد» و استناد به تاریخ صدر اسلام مشروعیت این گونه نام‌گذاری‌ها را اثبات می‌کنیم.

یکی از عواملی که در تعیین نام فرزندان توسط والدین یا اطرافیان آنان نقش مهمی دارد، علاقه و محبت آنان به شخصیت‌ها، ارزش‌ها، رویدادهای مهم و... است. بر همین اساس، انتخاب نام‌هایی مانند عبدالعلی و عبدالحسین نیز نشانه محبت عمیق والدین آنان به شخصیت امام علی علیه السلام، امام حسین علیه السلام و... است. وهابیان به این نام‌گذاری‌ها حساسیت نشان می‌دهند و این کار را شرک اصغر، خلاف شرع، و مغایر با بندگی خداوند می‌دانند. در این بخش به بررسی و نقد دلایل وهابیان و تبیین حقیقت نام‌گذاری با پیشوندهای «عبد»، «غلام» و... پرداخته می‌شود تا بی‌اساس بودن دیدگاه وهابیان روشن شود.

اثبات مشروعیت این‌گونه نام‌گذاری‌ها

مشروعیت نام‌گذاری به «عبدالنبی» و «عبدالحسین» و... با تحلیل عقلی این مسئله و نیز با استناد به سنت نبوی و علم لغت اثبات می‌شود که به توضیح این دلایل می‌پردازیم:

دلیل اول: توجه به معانی سه‌گانه عبودیت

عبودیت و بندگی سه معنا دارد:

۱. عبودیت تکوینی

«عبودیت تکوینی» یعنی خداوند خالق و معبود است و همه مخلوقات عالم هستی بنده او هستند؛ همان گونه که خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا﴾^۱

هیچ موجودی در آسمان و زمین نیست، مگر اینکه به‌عنوان بنده به‌سوی خدای رحمان می‌آید.

عبودیت به این معنا که همه مخلوقات، عبد او باشند و او رب باشد و سرنوشت همگان در دست او باشد، مخصوص خداست و هیچ‌کس بنده محمد صلی الله علیه و آله و حسین علیه السلام نیست.

۲. عبودیت وضعی و قانونی

این معنا از عبودیت در برخی ابواب فقه مورد بحث قرار می‌گیرد. قرآن می‌فرماید:

۱. سوره مریم، آیه ۹۳.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ﴾^۱

ای افرادی که ایمان آورده‌اید، حکم قصاص درباره کشته‌شدگان، بر شما نوشته شده است: آزاد در برابر آزاد، و برده در برابر برده.

«عبد» در اینجا به معنای غلام و برده است که از نظر تکوینی، «عبد» و «حر» هر دو بنده خدا هستند؛ نه اینکه «حر» به معنای خدا و «عبد» به معنای بنده تکوینی باشد. مراد از «عبد» و «آمه» در آیه «وَأَنكُحُوا الْأَيَامَىٰ مِنكُمُ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»^۲ نیز به همین معناست. قرآن کریم غلام و کنیز (عبد و آمه) را بندگان ما خوانده است و می‌فرماید: «مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ»؛ (کنیزان و بندگان خود را تزویج کنید) و هیچ انسان عاقلی این عبودیت را به معنای عبودیت تکوینی نمی‌داند.

۳. عبودیت تشریفی و اخلاقی

گاهی انسان برای ادای احترام به شخصی بزرگوار، و اعلام اطاعت از او، به وی می‌گوید که من عبد و غلام تو هستم؛ یعنی همان گونه که بنده وضعی و قانونی مطیع سید خود است، من نیز مطیع تو هستم.

با توجه به کاربردهای کلمه عبودیت روشن می‌شود که نام‌گذاری افراد به «عبدالنبی» و «عبدالحسن» از منحن عبودیت تکوینی و نیز عبودیت قانونی و وضعی نیست؛ بلکه به معنای عبودیت تشریفاتی و اخلاقی است که نشان‌دهنده علاقه به اولیای دین و آمادگی برای اطاعت از آنهاست؛ پس هیچ منافاتی با توحید ندارد. بر همین اساس امیرالمؤمنین، علی بن ابی‌طالب علیه السلام، در پاسخ به کسی که گفت: «آیا شما نیز [مانند محمد] پیامبر هستید؟» فرمودند: «وَيْلَكَ إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ مِنْ عَبِيدِ مُحَمَّدٍ»؛ (وای بر تو! من بنده‌ای از بندگان محمد هستم). شیخ صدوق در توضیح این کلام حضرت علی علیه السلام می‌فرماید که مقصود حضرت، عبودیت در اطاعت کردن از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده است، نه چیز دیگر؛ بنابراین، منظور

۱. سوره بقره، آیه ۱۷۸.

۲. سوره نور، آیه ۳۲: مردان و زنان بی‌همسر خود را همسر دهید، همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکاران را. اگر فقیر و تنگدست باشند، خداوند از فضل خود آنان را بی‌نیاز می‌سازد. خداوند گشایش دهنده و آگاه است.

امام علی علیه السلام غلام و عبد تشریفاتی است.^۱ در نتیجه، معلوم می‌شود که وهابیان بین دو معنای «عبد» خلط کرده‌اند.

دلیل دوم: تأیید پیامبر صلی الله علیه و آله

برای تبیین این دلیل، ابتدا عرف اجتماعی عرب‌ها را بررسی، و سپس تقریر و تأیید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را نقل می‌کنیم.

نام‌گذاری افراد با پیشوند «عبد» به عنوان احترام و تشریفات، در تاریخ عرب نیز امری مرسوم بوده است. دیار بکری و حلبی درباره نام عبدالمطلب، جد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌نویسند:

سیره عرب بر این بود که یتیم را عبد کسی می‌نامیدند که در دامن او تربیت می‌شد [تا زحمات او را پاس بدارند]؛ چنان‌که هاشم قبل از وفات خود، به فرزندش مَطلب سفارش کرد تا برادر خردسالش «شیه» را که در مدینه بود، به مکه بیاورد و سرپرستی او را بر عهده بگیرد؛ از این رو، به او گفت: «أدرك عبدك الذي يثرب»^۲ (غلامت را که در یثرب است، دریاب). مَطلب نیز وصیت پدرش را انجام داد و شیه را به مکه آورد، و همین امر باعث شد تا شیه به «عبدالمطلب» مشهور شود.^۳

پس از اسلام، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اسامی برخی صحابه را تغییر دادند؛ اما نام عبدالمطلب را، که برخی از افراد داشتند، تأیید کردند.^۴ از این عمل پیامبر صلی الله علیه و آله معلوم می‌شود که علت تغییر آن نام‌ها، همسو نبودن آنها با ارزش‌های اسلامی بوده است؛ مانند نام‌هایی که یادآور علاقه به بت‌ها و مفاهیم ضدارزشی بود و شرک بودن این‌گونه نام‌ها منظور نبوده است؛ چراکه اگر این‌گونه نام‌گذاری‌ها، شرک یا حرام می‌بود، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قطعاً نام عبدالمطلب را نیز تغییر می‌دادند.

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، باب إثبات قدِّه تعالی و امتناع الزوال علیه، ج ۳، ص ۲۸۳.

۲. نک: دیار بکری، حسین بن محمد، تاریخ الخمیس فی أحوال أئمة النبی، ج ۱، ص ۱۵۸؛ حلبی، علی بن ابراهیم، السیرة الحلیة، ج ۱، ص ۱۲.

۳. بن یاز، عبدالعزیز بن عبدالله، مجموع فتاوی، ج ۱۸، ص ۵۱.

دلیل سوم: رجوع به لغت

با مراجعه به علم لغت نیز حقیقت این نام گذاری ها روشن می شود. یکی از معانی «عبد» در لغت، معنای «مطیع» است^۱ و «عبدالحسین» یعنی مطیع حسین، و «عبدالنبی» یعنی مطیع نبی. آیا اشکال دارد که فردی مسلمان، خود یا فرزندش را مطیع پیغمبر ﷺ و فرزند گرامی آن حضرت بنامد؟!

متأسفانه وهابیان آن چنان تحت تأثیر عقاید ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب قرار گرفته اند که گویا کلام آنان وحی است و نمی توان به آن خدشه ای وارد کرد؛ حال آنکه همه بزرگان وهابیت درباره فرد غیر معصوم می گویند: «یؤخذ منه و یرد منه»؛ (سخن صحیحش پذیرفته می شود و سخن غیر صحیحش رد می شود). پس نامشروع دانستن نام گذاری اشخاص به «عبدالنبی» و...، سخن هرکس که باشد سخنی نادرست است.

شبّهات وهابیان

وهابیان که بین معانی عبودیت خلط کرده اند، شبّهاتی را مطرح می کنند که به نقد آنها می پردازیم:

شبّه اول: نام گذاری به این گونه نام ها موجب شرک است

قرآن کریم می فرماید:

﴿قُلْنَا أَتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^۲

پس هنگامی که به آن زنپ و شوهر فرزندی تندوست و سالم داد، برای خدا در کنار نعمتی که به آنان عطا کرده بود، شریکان و همئیانی قرار دادند. پس خدا برتر و والاتر از آن است که برایش شریکان و همئیانی قرار دهند.

وهابیان با استناد به این آیه، زن و مرد مقصود در این آیه را آدم و حوا می دانند که با تهدید ابلیس فرزندان را «عبدالحرث» نامیدند و خداوند این کار آنان را شرک دانست و آنان را

۱. ابن فارس، احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۲۰۶؛ ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۳، ص ۲۷۰ تا ۲۷۲.

۲. سورة اعراف، آیه ۱۹۰.

تویخ کرد. آن‌گاه از این آیه نتیجه می‌گیرند که در نام‌گذاری‌ها، عبد قرار دادنِ فرزند برای غیر خدا شرک در اطاعت (نه در عبادت) و کفران نعمت است.^۱ حتی برخی وهابیان انگیزه مسلمانانی را که فرزندان خود را «عبدالحسین» و «عبدالرسول» می‌نامند، نه صرف تسمیه بلکه اعتقاد به الوهیت صاحبان قبور می‌دانند!^۲

پاسخ شبهه اول

اولاً: این آیه مربوط به آدم و حوا نیست؛ زیرا اگر مراد از والدین در این آیه آدم و حوا بود، باید در انتهای آیه نیز می‌فرمود: «تعالی الله عن شرکهما» یا «تعالی الله عما اشركا»، و ضمیر را تشبیه می‌آورد تا خدا را از شرک‌ورزیدن آن دو منزّه بداند؛ در حالی که فرموده است: «تعالی الله عما یشركون»، و مشرکان در این آیه را بیش از دو نفر معرفی کرده است.^۳

ثانیاً: بر فرض اینکه بتوان تعارض ابتدا و انتهای آیه را از نظر تشبیه و جمع بودن حل کرد؛ بازهم نمی‌توان مخاطب این آیه را آدم و حوا دانست؛ زیرا آیات قبل از این آیه درباره مذمت شرک عبودی و تویخ مشرکان است و محال است که حضرت آدم ﷺ که برگزیده خدا و هدایت‌یافته اوست،^۴ مشرک باشد. چه گمراهی‌ای بالاتر از گمراهی پرستش غیر خدا وجود دارد با اینکه خدا فرموده است:

﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾؛^۵

و چه کسی گمراه‌تر از کسی است که غیر خدا را، که تا قیامت او را اجابت نخواهد کرد، به پرستش می‌خواند.

پس نمی‌توان آدم را به شرک و گمراهی متهم کرد؛ حتی اگر کسی او را «نبی» یا «معصوم»

۱. فوزان، صالح بن فوزان، المُلَخَّصُ فِي شَرْحِ كِتَابِ التَّوْحِيدِ، ص ۳۶۰.

۲. فوزان، صالح بن فوزان، إِيْعَانَةُ الْمُسْتَفِيدِ بِشَرْحِ كِتَابِ التَّوْحِيدِ، ج ۲، ص ۲۰۶.

۳. طباطبائی، سید محمدحسین، تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۲۰۹.

۴. سوره طه، آیه ۱۲۲: «ثُمَّ اخْتَرَاهُ رَبُّهُ فَتَبَّأَ عَلَيْهِ وَ قَدَّی»؛ (سپس پروردگارش او را برگزید و توبه‌اش را پذیرفت و هدایتش نمود).

سوره اسراء، آیه ۹۷: «وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَبُهِدَ لَهُ الْهُدَى»؛ (هرکس را خدا هدایت کند، هدایت‌یافته واقعی اوست).

۵. سوره احقاف، آیه ۵.

نداند.^۱ همچنین نمی‌توان به روایاتی که درباره شرک آدم و همسرش نقل شده است، استناد کرد؛ زیرا این روایات، جعلی و مخالف قرآن است؛ چنان‌که از نظر برخی مفسران، این روایات بر بیش از اشراک (شریک کردن غیر خدا با خدا) در نام‌گذاری دلالت ندارد؛ که این کار نیز نه شرک است و نه گناه محسوب می‌شود.^۲

ثالثاً: متهم کردن مسلمانان به شرک الوهی به بهانه شرک در تسمیه، نشان‌دهنده جهل بزرگان وهابیت به مبانی اعتقادی مسلمانان و تصور نادرست از تعریف عبادت است؛ زیرا یکی از ارکان تعریف عبادت، اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت است؛^۳ در حالی که در نام‌گذاری فرزند به نام‌های عبدالرضا، عبدالحسین و...، به هیچ وجه مسلمانان چنین اعتقادی ندارند.

شبهه دوم: این‌گونه نام‌گذاری‌ها بازگشت به رسوم جاهلیت است

برخی وهابیان نیز ادعا می‌کنند که نام‌گذاری فرزندان به نام‌هایی مانند عبدالحسین و عبدالرضا، بازگشت به رسوم جاهلیت است که نام فرزندان خود را بنده بت‌ها قرار می‌دادند؛ مانند عبدالعزی و عبداللات. آنان می‌گویند که خداوند مسلمانان را از بازگشت به رسوم جاهلیت نهی کرده است و بر همین اساس، پیامبر اکرم ﷺ نام تعداد زیادی از صحابه را تغییر دادند.

پاسخ شبهه دوم

نام‌گذاری به این نام‌ها نه تنها رسم جاهلی نیست، بلکه همان گونه که قبلاً نیز به آن اشاره شد، سیره نبوی آن را تأیید می‌کند. بن باز، مفتی مشهور سعودی، نقل می‌کند که پیامبر ﷺ اسامی تعداد زیادی از صحابه را که نام‌های شرک‌آمیز داشتند، تغییر دادند؛ اما نام «عبدالمطلب» را از این تغییر استثنا، و آن را تأیید کردند.^۴ سیره پیامبر اکرم ﷺ به وضوح بر این مطلب دلالت دارد که نام‌گذاری به این گونه نام‌ها شرک نیست؛ وگرنه از آنجا که شرک استثنای پذیر نیست، باید نام عبدالمطلب را نیز تغییر می‌دادند. این نام‌ها تنها نشان‌دهنده

۱. طباطبایی، سید محمدحسین، تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۲۱۰.

۲. همان.

۳. در درس چهارم، به تفصیل به تعریف عبادت پرداختیم.

۴. بن باز، عبدالعزیز بن عبدالله، مجموع فتاوی، ج ۱۸، ص ۵۱.

علاقه به چیزی بود که خود را بنده و غلام آن نامیده بودند. حال اگر آن شیء از نظر اسلام مردود بود، پیامبر ﷺ آن را تغییر می دادند؛ اما اگر از نظر اسلام اهمیت یا قداست داشت، باقی ماندن بر آن نام، جایز و حتی مطلوب بود؛ مانند نام عبدالمطلب که یادآور شخصیت جدّ بزرگوار پیامبر ﷺ، شخصی موحد و دارای کرامت، است. او کسی بود که طواف کعبه را هفت شوط قرار داد، چاه زمزم را بازسازی کرد، فیل بزرگ سپاه ابرهه در برابر او سجده کرد، در دیدار با ابرهه از ربّالیت (خدای کعبه) سخن گفت و... این فضیلت های او سبب شد تا پیامبر اکرم ﷺ نام عبدالمطلب را تأیید کنند. حال آیا فضیلت پیامبر اکرم ﷺ که افضل انبیا هستند، کمتر از فضیلت عبدالمطلب است؟! آیا فضیلت حسین بن علی ﷺ، که سبط پیامبر ﷺ و یکی از دو سرور جوانان اهل بهشت است، کمتر از فضایل عبدالمطلب است؟! پس نام گذاری به نام های عبدالنبی، عبدالحسین و... نه تنها جایز است، بلکه سیره پیامبر ﷺ، که در اوج مبارزه با مظاهر شرک نام عبدالمطلب را تأیید کردند، نشان دهنده مطلوب بودن این نام گذاری است.

شبهه سوم: فقها اجماع دارند که این گونه نام گذاری ها حرام است
وهابیان ادعا می کنند که فقها اجماع دارند که نام گذاری به هر اسمی که انسان را بنده غیر خدا قرار دهد، مانند «عبد عمرو» و «عبد الکعبه» حرام است؛ مگر نام گذاری به عبدالمطلب که از این امر استثنا شده است.^۱

پاسخ شبهه سوم

اولاً: چنین اجماعی بین علمای اسلام در هیچ قرن و وجود ندارد و وهابیان، تنها با استناد به ادعای ابن حجر چنین اجماعی را مطرح کرده اند.
ثانیاً: بر فرض اینکه که چنین اجماعی محقق شده باشد، این اجماع هیچ اعتباری ندارد؛ زیرا مخالف سیره نبوی است و توضیح آن پیش از این داده شد.

۱. «قال ابن حزم: اتفقوا على تحريم كل اسم معبد لغير الله: كعبد عمرو، و عبد الكعبة، و ما أشبه ذلك، حاشا عبد المطلب». (فوزان، صالح بن فوزان، إعانة المستفيد بشرح كتاب التوحيد، ج ۲، ص ۲۰۱).

پرسش

۱. با توجه به کاربردهای واژه «عبودیت»، مشروعیت نام‌گذاری به «عبدالنبی» و... را اثبات کنید.
۲. دلایل وهابیان برای نامشروع یا شرک دانستن نام‌گذاری به «عبدالنبی» و «عبدالحسین» و... چیست؟
۳. استدلال وهابیان به آیه «فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ» در ممنوعیت نام‌گذاری به عبدالحسین و... را بیان، و نقد کنید.
۴. آیا نام‌گذاری به «عبد» در سیره عرب‌ها وجود داشته است؟ نمونه‌ای از آن را نام ببرید.
۵. با استناد به سیره نبوی، مشروعیت نام‌گذاری به نام‌های مشابه «عبدالرسول» و... را اثبات کنید.

رواق اندیشه

۱. در بین اهل سنت قبل از ابن تیمیّه، مواردی از نام‌گذاری فرزندان به «عبدالنبی» را پیدا کنید.
۲. کتاب المیزان را درباره آیه «فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ» به طور کامل بررسی کنید.

برخی منابع مفید

مقاله «چرا شیعیان نام فرزندان خود را عبدالعلی و عبدالحسین می‌گذارند؟»، مؤسسه تحقیقاتی ولی عصر (عج).

رفتار تدوین متون درسی حوزه های علمیه

درس نوزدهم: سنت و بدعت (۱)

مفهوم و ارکان بدعت

نقد مبانی فکری و شبهات وهابیان، متوقف بر سه مسئله کلیدی بود. در درس های گذشته به تبیین مسئله «توحید و شرک»، «ایمان و کفر»، «اثبات ارتباط با صالحان در برزخ» و «تصرف تکوینی» پرداختیم و سپس شبهات متفرع بر این مسائل را مطرح، و نقد کردیم. در این درس، به آخرین مسئله کلیدی در نقد مبانی فکری وهابیان، یعنی «تعریف سنت و بدعت» و ملاک های آن می پردازیم تا دسته دیگری از شبهات وهابیان را که متفرع بر این مسئله است، مطرح کنیم و به نقد آن پردازیم.

پس از متهم کردن مسلمانان به شرک، «اتهام بدعت‌گذاری» بیشترین کاربرد را در قاموس وهابیان دارد. آنان به خاطر درک نادرست از مفهوم بدعت، برخی اعمال مسلمانان و حتی گاهی برخی از سنت‌ها را بدعت می‌دانند و بر طبل افتراق امت اسلامی می‌کوبند و از سویی دیگر، برخی بدعت‌ها را سنت می‌دانند و آن را ترویج می‌کنند. از این رو، لازم است برای تفکیک مصادیق «بدعت» از مصادیق «سنت»، به «تعریف و ماهیت بدعت» و همچنین «بررسی ریشه‌های بدعت‌گذاری در دین» پرداخته شود.

مفهوم بدعت

بدعت در لغت به معنای هر چیز نو و تازه است و عرب به هر چیز بی‌سابقه‌ای «بدیع» می‌گوید. «بدیع السموات والأرض»^۱ یعنی کسی که آسمان‌ها و زمین را بدون استفاده از الگوی سابق پدید آورد و اگر خلقت آسمان‌ها و زمین با الگوی قبلی بود، آفرینش آنها «بدیع» محسوب نمی‌شد.

در اصطلاح نیز بر اساس تعاریف علمای شیعه و سنی، هرگونه دخالت در دین که بدون مدرک و دلیل شرعی انجام شود، «بدعت» نامیده می‌شود.

سید مرتضی در تعریف بدعت می‌گوید: «البدعة الزيادة في الدين أو النقصان منه مع إسناده إلى الدين»؛^۲ (بدعت آن است که انسان چیزی را به دین بیفزاید یا از دین کم کند و این تغییر را به دین نسبت بدهد).

ابن حجر عسقلانی می‌نویسد: «البدعة ما أحدث و ليس له أصل في الشرع و ما كان له أصل يدل عليه الشرع، فليس ببدعة»؛^۳ (بدعت، نوآوری‌ای است که ریشه‌ای در شرع نداشته باشد؛ اما اگر ریشه در دین داشته باشد، هرگز بدعت نخواهد بود).

ابن حجر هیتمی ادعای اجماع کرده است که هر چیزی که تحت قواعد شرعی باشد «بدعت» نیست. آن‌گاه سخن ابن حجر مکی، ابن اثیر و قاضی عیاض را در تأیید همین

۱. سورة بقره، آیه ۱۱۷.

۲. علم‌الهدی (معروف به سید مرتضی)، علی بن حسین، رسائل الشریف المرتضی، ج ۳، ص ۸۳.

۳. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، ج ۱۳، ص ۲۵۳.

مطلب نقل کرده است.^۱

تحلیل و بررسی حقیقت بدعت

برای دستیابی به قاعده‌ای کلی که بتوان مصادیق مورد اختلاف را بر آن تطبیق داد و بدعت یا سنت بودن آنها را تشخیص داد، باید به تجزیه و تحلیل ماهیت بدعت پرداخت. برای این منظور، «شرایط قانون‌گذار در شریعت»، «ارکان بدعت»، «دلایل حرمت بدعت» و نیز «ریشه‌های بدعت‌گذاری در دین» بررسی می‌شود:

الف) شرایط قانون‌گذار در شریعت

در حقیقت، علت حرام بودن بدعت «نقض توحید در قانون‌گذاری» است که یکی از مراتب توحید محسوب می‌شود. از نظر اسلام، تقنین و تشریع از آن خداست و هیچ‌کس حق ندارد بدون اجازه خداوند قانون لازم‌الاجرائی را درباره انسان وضع کند؛ زیرا سه شرط باید در قانون‌گذار وجود داشته باشد که این شرایط منحصر در خداوند است؛ به همین جهت قرآن می‌فرماید: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ»^۲ (فقط خدا حق حکم کردن دارد و او فرمان داد که فقط از او اطاعت کنید). این شرایط سه‌گانه عبارت‌اند از:

۱. شناخت انسان

قانون‌گذار باید انسان‌شناس کامل باشد، بتواند غرایز مثبت و منفی انسان را بسنجد و همچنین به مصالح و مفاسد او آگاه باشد؛ زیرا حکمت و فلسفه وضع قوانین، «تعدیل غرایز» است. انسان دارای غرایز مثبت و منفی است. غرایزی مانند عدالت‌خواهی، ایثار، علم‌خواهی و اخلاق‌جویی، مثبت هستند و رشته‌ای از غرایز که از خشم، غضب و شهوت سرچشمه می‌گیرند، منفی هستند. قانون‌گذار باید همه این غرایز و راه تعدیل آنها را بشناسد

۱. «و أجمعوا على ذلك جمهور العلماء الفضلاء النبلاء... أن المراد بالمحدث الذي هو بدعة ضلالة ما ليس له أصل في الشرع وإنما الحامل عليه مجرد الشهوة أو الازدراء فهذا باطل قطعاً بخلاف محدث له أصل في الشرع أما بحمل التظير على التظير أو لغير ذلك فإنه حسن». (ابن حجر هيثمي، أحمد بن محمد، الشجرة الكبرى في العالم في مولد سيد ولد آدم، ص ۱۶۴).

۲. سوره يوسف، آیه ۴۰.

و جز خدا کسی این شناخت را ندارد؛ زیرا او آفریدگار انسان است و بهتر از هرکسی او را می‌شناسد؛ پس فقط او باید قانون‌گذار باشد.

افراد دیگر، انسان‌شناس کامل نیستند و نمی‌توانند تمام ظرفیت‌های انسان را در نظر بگیرند و سپس قانون وضع کنند. قرآن مجید نیز به این شرط اشاره می‌کند و می‌فرماید:

﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾^۱

آیا نمی‌داند که چه کسی خالق است؟ او لطیف و خبیر است. [یعنی آن کس که خالق شماست و لطیف و خبیر است، بهتر شما را می‌شناسد و از مصالح و مفاسد شما آگاه‌تر است].

۲. بی‌نیاز بودن

کسی می‌تواند قانون‌گذار باشد که در قانونی که وضع می‌کند، سود و زیانی نداشته باشد. می‌دانیم که هیچ انسانی از این امر مبرا نیست؛ زیرا هر انسان قانون‌گذاری نوعی ارتباط با قانون قراردادی خودش دارد که او را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد و چه‌بسا به‌خاطر نیاز خود به جلب منفعت یا دفع ضرر، قانون را تغییر دهد. تنها فردی که در وضع قوانین، مبرا از سود و ضرر است، خداوند متعال است.

۳. مقهور نبودن

قانون‌گذار باید قدرتی فراتر از قدرت‌های موجود در جهان هستی داشته باشد تا تحت‌تأثیر قدرت‌های بزرگ قرار نگیرد، گروه‌ها و احزاب بر افکار او سایه نیفکنند و انسان‌های بانفوذ، او را به تغییر در قانون مجبور نکنند؛ در حالی که می‌دانیم نوع انسان‌ها تحت‌تأثیر احزاب و قدرت‌ها هستند. مانند آنچه امروزه «شورای امنیت» قانون‌گذاری می‌کند که قانون‌گذاران آن با علم به اینکه اغلب قوانین آنان به نفع زورمداران و به ضرر مستضعفان جهان است، قانون وضع می‌کنند و همانند انگشت، در دست قدرتمندان و زورمداران قرار گرفته‌اند. تا اینجا نتیجه می‌گیریم که قانون‌گذاری، فقط از آن خداست؛ زیرا او بهتر از هر فرد دیگری انسان را می‌شناسد، در وضع قانون منتفع و متضرر نیست و همچنین تحت‌تأثیر هیچ

۱. سوره ملک، آیه ۱۴.

قدرتی قرار نمی‌گیرد.

با توجه به این مقدمه می‌توان بدعت را نوعی تصرف در «توحید در قانون‌گذاری» تعریف کرد و در حقیقت، بدعت‌گذار می‌خواهد با جعل قانون و ترویج آن در بین مردم، خود را شریک خدا قرار دهد.

ب) ارکان بدعت

اکنون که شرایط قانون‌گذار مشخص شد، برای پی‌بردن به حقیقت بدعت، به بیان ارکان و شرایط آن پرداخته می‌شود. «بدعت شرعی» به معنای کم یا زیاد کردن در دین، با وجود سه شرط محقق می‌شود که در حقیقت، ارکان بدعت هستند. به این معنا که اگر حتی یکی از این سه رکن وجود نداشته باشد، «بدعت شرعی» محقق نمی‌شود. این شرایط و ارکان عبارت‌اند از:

۱. قصد تشریع در دین

بدعت‌گذار کسی است که وارد فضای تشریع شود و بخواهد با کم یا زیاد کردن قوانین دین، در آن تصرف کند؛ مانند کسی که بخواهد در نماز رکعتی را کم یا زیاد کند یا در زکات نصایی را اضافه یا کم کند. در حقیقت، بدعت نوعی دخالت - کاستی یا افزونی - در قلمرو شریعت و احکام دینی است؛ پس کار نو و تازه‌ای که به شریعت ارتباطی نداشته باشد «بدعت» نیست؛ اگرچه ممکن است حلال یا حرام باشد.

مثال‌هایی از بدعت لغوی

۱. ساخت کاخ‌ها و برج‌های بلند: در زمان ما، ساخت کاخ‌ها و برج‌های بلند پدیده‌ای نو و بی‌سابقه است، اما بدعت محسوب نمی‌شود؛ بلکه بدعت عرفی و لغوی است؛ زیرا سازنده آنها کاری به بُعد شرعی این مسئله ندارد و با اقتضای میل خودش این برج را ساخته است؛ بنابراین کار او بدعت نیست.

۲. ابداع ورزش‌های جدید: در قرن‌های گذشته، خبری از ورزش‌هایی مثل فوتبال و والیبال نبود؛ به همین جهت، می‌توان آنها را بدعت نامید؛ اما چون ارتباطی به شریعت

ندارد، از نوع بدعت لغوی است؛ نه بدعت شرعی.

بعد از پیغمبر اکرم ﷺ نیز اولین پدیده‌ای که در زندگی صحابه پدید آمد، ال‌ک کردنِ آرد بود که برخی صحابه با استناد به حدیث «شَرُّ الْأُمُورِ مُحَدَّثَاتُهَا»؛ (بدترین امور چیزهایی نوپدید هستند) به مخالفت با آن برخاستند،^۱ حال آنکه این روایت مربوط به نوآوری با قصد تشریع است و ربطی به ال‌ک کردنِ آرد ندارد. بله، اگر کسی که آرد را ال‌ک می‌کند، بگوید که رسول خدا ﷺ فرمودند که آرد را باید ال‌ک کنید، در این صورت، چنین کاری بدعت است. بنابراین، اگر در فهم حدیث فوق به قیدِ «قصد تشریع» توجه نداشته باشیم، باید بگوییم زندگی مردم مکه و مدینه و بلکه تمام مسلمانان پر از بدعت است؛ چون در زمان رسول اکرم ﷺ برق، ماشین، هواپیما، وسایل ارتباط جمعی و... وجود نداشته است.

۲. نداشتن دلیل شرعی عام یا خاص

شرط دیگر بدعت این است که کار جدیدی که به شریعت نسبت داده شده، ریشه در شریعت نداشته باشد؛ یعنی دلیل و مدرک عام یا خاصی از دین آن را تأیید نکند؛ بنابراین، اگر کسی به قصد تصرف در شریعت نوآوری کند اما کار او مستند شرعی عام یا خاص داشته باشد، چنین کاری بدعت نیست.

مسئلاً تجهیز ارتش جمهوری اسلامی به سلاح‌های روز، امری بدیع است؛ زیرا در گذشته، چنین قدرت نظامی‌ای وجود نداشته است و دلیل خاصی از شرع نیز به ساخت این تسلیحات توصیه نکرده است؛ اما چون در شرع، به فراهم کردن وسایل دفاعی به صورت کلی توصیه شده است، می‌توان ساخت تجهیزات نظامی پیشرفته را به شریعت نسبت داد؛ پس تجهیز به این سلاح‌های جدید، بدعت شرعی نیست. قرآن فرموده است:

﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ
عَدُوَّكُمْ﴾^۲

هر نیرویی در قدرت دارید، برای مقابله با آنها (دشمنان)، آماده سازید و

۱. ابن حجاج، محمد بن محمد، المدخل لابن الحجاج، ج ۱، ص ۲۲۶.

۲. سوره انفال، آیه ۶۰.

[همچنین] اسب‌های ورزیده [برای میدان نبرد] تا به وسیله آن، دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید.

ولی اگر کسی بخواهد جواز برپایی اجتماعاتی را که در آن زنان و مردان بدون پوشش لازم شرکت می‌کنند، به دین نسبت بدهد و بگوید این مسئله در شریعت آمده است، این کار بدعتی شرعی است. این بدان دلیل است که این فرد در شریعت تصرف کرده است؛ در حالی که هیچ دلیل عام یا خاصی در شرع، چنین کاری را تأیید نمی‌کند.

۳. نشر و ترویج آن

شرط سوم بدعت، ترویج آن تصرف دینی در قالب کتاب، سخنرانی، فیلم یا... در بین مردم است؛ بنابراین، اگر کسی بدون هیچ دلیل شرعی، قانونی را تصویب کند و آن را به اسلام نسبت دهد، اما در خانه خود بنشیند و آن را منتشر نکند، بدعت‌گذار نخواهد بود و کار او نیز بدعت نیست.

علت اینکه علمای اسلامی این قید را در تعریف بدعت ذکر نکرده‌اند، واضح بودن آن است؛ زیرا روشن است که اگر کسی بدون دلیل شرعی، حکمی صادر کند و آن را به شرع نسبت دهد؛ اما در خانه خود بنشیند و آن را ترویج نکند، کسی از حال او آگاه نمی‌شود تا به واسطه حکم او در فهم یا عمل به دین دچار اشتباه شود؛ پس نمی‌توان گفت این شخص، بدعتی در دین وارد کرده است.

نتیجه

اکنون با توجه به روشن شدن «شرایط قانون‌گذار»، «ارکان و شرایط بدعت» و نیز «تعاریف علمای اسلامی از بدعت»، می‌توان در بیان ماهیت و حقیقت بدعت گفت که هر نوآوری‌ای که به‌عنوان دستور (حکم) یا آموزه دینی (آداب و اخلاق) است و با اینکه دلیل شرعی ندارد اعلام و ترویج می‌شود، «بدعت» است؛ بنابراین، هر مصداق مورد اختلافی که این تعریف بر آن تطبیق کند، بدعت خواهد بود و در غیر این صورت بدعت نیست.

معنای بدعت حسنه و سیئه

تقسیم بدعت به «بدعت حسنه» و «بدعت سیئه» که در عبارات فقهای اهل سنت و برخی فقهای شیعه دیده می‌شود،^۱ در یک فرض، صحیح، و در فرضی دیگر، باطل است. اگر بدعت را به معنای لغوی یعنی هر نوآوری غیردینی در نظر بگیریم، تقسیم فوق درست است؛ زیرا هر چیز نو و تازه‌ای که قبلاً الگویی نداشته است، می‌تواند بدعت حسنه باشد؛ مانند کتابخانه‌های دیجیتالی و وسایل حمل و نقل که به نفع نوع انسان‌هاست، و البته می‌تواند بدعت سیئه باشد؛ مانند بمب‌های اتمی و وسایل کشتار جمعی که به ضرر نوع انسان‌هاست. اما اگر بدعت را به معنای شرعی آن، یعنی تصرف در دین و اشاعه آن بدون اینکه ریشه دینی داشته باشد در نظر بگیریم، قرآن نیز آن را بدعت می‌خواند و می‌فرماید: ﴿قُلْ اللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ﴾؛^۲ (بگو: آیا خداوند به شما اجازه داده است یا اینکه بر او افترا می‌بندید [و از پیش خود قانون‌گذاری می‌کنید؟]) این بدعت، همواره بدعتی نامشروع و ناپسند است و تقسیم آن به حسنه و سیئه باطل است؛ زیرا نوعی دخالت در تشریع است؛ مانند مستحب دانستن نماز تراویح (به جماعت خواندن نمازهای مستحبی شب‌های ماه رمضان) که پس از پیامبر ﷺ با انگیزه رسیدن به ثواب بیشتر ترویج شد و زمانی که شکل گرفت، برخی صحابه گفتند: «نعم البدعة هذه»؛^۳ (این کار چه بدعت خوبی است). بر همین اساس، برخی افراد بدعت شرعی را به حسنه و سیئه تقسیم می‌کنند؛ در حالی که برای حسنه دانستن بدعت نماز تراویح با دو حالت مواجه هستیم:

۱. یا باید تعریف بدعت را تغییر داد و هرگونه نوآوری در دین را حتی اگر ریشه‌ای در شرع نداشته باشد، به عنوان بدعت حسنه پذیرفت؛ که در این صورت باب بدعت‌گذاری در دین باز شده است.

۲. یا باید به این امر قائل شد که نماز تراویح، ریشه در قرآن، سنت پیغمبر اکرم ﷺ یا

۱. نک: سبحانی، جعفر، البدعة، ص ۲۵ تا ۳۰.

۲. سوره بقره، آیه ۵۹.

۳. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۳، ص ۴۵.

اجماع مسلمانان داشته است که در این صورت، اگر بتوان این ادعا را اثبات کرد، نماز تراویح دیگر بدعت نخواهد بود، بلکه سنت خواهد بود؛ مانند تجهیزات جدید نظامی که با اینکه پدیده‌ای تازه هستند، ولی ریشه در شریعت دارند؛ اما اگر نتوان اثبات کرد که نماز تراویح در قرآن و سنت ریشه دارد، این نماز نمی‌تواند بدعت حسنه باشد و حتماً بدعت سینه خواهد بود.

دفتر تلویزین متون درسی حوزه های علمیه

پرسش

۱. شرایط قانون‌گذار را نام ببرید.
۲. ارکان بدعت را با مثال توضیح دهید.
۳. دلایل حرمت بدعت‌گذاری در دین را بیان کنید.
۴. آیا قوانین مجلس شورای اسلامی بدعت محسوب می‌شود یا خیر؟ چرا؟
۵. آیا تقسیم بدعت به «بدعت حسنه» و «بدعت سیئه» درست است؟ توضیح دهید.
۶. ریشه‌های بدعت‌گذاری و نقش آن در اختلاف مسلمانان را بنویسید.

رواق اندیشه

۱. با توجه به تعریف بدعت، مواردی از بدعت‌های وهابیان را جمع‌آوری کنید.
۲. به نظر شما راه پیشگیری از بدعت‌گذاری در دین چیست؟

درس بیستم: سنت و بدعت (۲)

ریشه‌های بدعت‌گذاری و دلایل حرمت بدعت

در درس گذشته، پس از بیان مفهوم بدعت، به بیان «شرایط قانون‌گذار در شریعت»، «ارکان بدعت» پرداختیم. در این درس نیز «دلایل حرمت بدعت»، «ریشه‌های بدعت» و «راه پیشگیری از بدعت در دین» تبیین خواهد شد.

ج) دلایل حرمت بدعت

برای درک چرایی حرمت بدعت، به دلایل آن اشاره می‌کنیم:

دلیل اول: درک عقل

هر انسان خردمندی می‌داند که خداوند «خالق موجودات جهان» و «رب العالمین» است؛ یعنی فقط او صاحب و کارگردان آنهاست؛ پس فقط او می‌تواند قوانین و حدودمرزهای زندگی را تعیین کند. این بدین معناست که قانون‌گذاری، فقط حق خداست و انسان بدعت‌گذار، در حقیقت به قلمرو ربوبیت حق تعالی وارد شده است و عقل انسان به زشتی و مردود بودن این کار گواهی می‌دهد.

دلیل دوم: آیات قرآن

آیات قرآن کریم نیز بر حرمت بدعت تأکید می‌کنند. برخی از این آیات عبارت‌اند از:

۱. «قُلْ اَللّٰهُ اٰذِنٌ لِّكُمْ اَمْ عَلٰی اللّٰهِ تَقْتَضُوْنَ؟»^۱ (بگو: «آیا خداوند به شما اجازه داده است یا اینکه بر او افترا می‌بندید؟»)

عرب جاهلی، گوشت برخی حیوانات را که خداوند بر آنان حلال کرده بود، حرام، و برخی را حلال اعلام می‌کرد و این احکام را به خداوند نسبت می‌داد. قرآن کریم در این آیه آنان را عتاب می‌کند و می‌فرماید: «آیا خداوند به شما چنین اجازه‌ای [در حکم‌کردن] داده است یا بر خدا افترا می‌بندید [و از پیش خود قانون‌گذاری می‌کنید؟]»

۲. «وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ اَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هٰذَا حَلَالٌ وَهٰذَا حَرَامٌ لَّتَفْتَرُوْا عَلٰی اللّٰهِ الْكُذِبَ اِنَّ الَّذِیْنَ یَفْتَرُوْنَ عَلٰی اللّٰهِ الْكَذِبَ لَا یَفْلِحُوْنَ»^۲ (به‌خاطر دروغی که بر زبان‌تان جاری می‌شود [و چیزی را مُجاز و چیزی را ممنوع می‌کنید]، نگویید: «این حلال است و آن حرام»، تا بر خدا افترا ببندید. به‌یقین کسانی که به خدا دروغ می‌بندند، رستگار نخواهند شد).

در این آیه نیز مطرح کردن دیدگاه‌های شخصی به‌عنوان دین خدا و بدون اذن خداوند،

۱. سوره یونس، آیه ۵۹.

۲. سوره نحل، آیه ۱۱۶.

به شدت نکوهش شده و این کار افترا به خدا تلقی شده است. البته اگر کسی چیزی را با تأیید و اذن خداوند به او نسبت دهد، کار او بدعت نخواهد بود.

۳. «قَوْلُ الَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ»؛^۱ (پس وای بر آنها که نوشته‌ای با دست خود می‌نویسند، سپس می‌گویند: «این، از طرف خداست»).

در این آیه به کسانی که حکمی را به خداوند نسبت می‌دهند، وعده عذاب داده شده است که به روشنی بر حرمت شدید این کار دلالت می‌کند.

دلیل سوم: روایات

روایات نیز بر حرمت بدعت تأکید می‌کنند که برخی از آنها عبارت‌اند از:

۱. پیامبر اکرم می‌فرمایند:

أَنَا اللَّهُ لَصَاحِبُ الْبِدْعَةِ بِالثَّوْبَةِ. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَكَيْفَ ذَلِكَ قَالَ: إِنَّهُ قَدْ أَشْرَبَ قَلْبُهُ خُبَهَا؛^۲

خداوند راه توبه را برای شخص بدعت‌گذار باز نمی‌کند. سؤال شد: «چطور یا رسول الله؟» حضرت فرمودند: «قلبش مملو از عشق و محبت آن بدعت می‌شود و امکان بازگشت نیست».

۲. ایشان همچنین فرموده‌اند:

إِنْ أَحْسَنَ الْحَدِيثَ كِتَابُ اللَّهِ وَخَيْرُ الْهُدَى هُدَى مُحَمَّدٍ ﷺ وَشَرُّ الْأُمُورِ مُحْدَثَاتُهَا؛^۳

بهترین سخن، کتاب خداست، بهترین هدایت، هدایت پیامبر ﷺ است، و بدترین امور، بدعت‌ها (پدیده‌های مخالف دین) است.

متن این حدیث در روایات شیعه نیز یافت می‌شود و شیعه به آن باور دارد. رسول اکرم ﷺ فرموده‌اند:

خَيْرُ الْأُمُورِ كِتَابُ اللَّهِ وَخَيْرُ الْهُدَى هُدَى مُحَمَّدٍ ﷺ، وَشَرُّ الْأُمُورِ مُحْدَثَاتُهَا وَكُلُّ

۱. سوره بقره، آیه ۷۹.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، باب البدع و الرأي و المقایس، ج ۱، ص ۷۱، ح ۴.

۳. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۹، ص ۹۲.

بدعة ضلالة^۱؛

بهترین امور، کتاب خداست و بهترین هدایت، هدایت محمد ﷺ است و بدترین امور، چیزهای جدید (اختراعات دینی) است و هر بدعتی گمراهی است.

بنابراین هر نوآوری‌ای که با قصد تشریع اعلام شود و دلیل شرعی خاص یا عام نداشته باشد، طبق دلایل فوق، محکوم به حرمت است و عذاب الهی را در پی خواهد داشت.

د) ریشه‌های بدعت‌گذاری

اگرچه معنا، ارکان و دلایل حرمت بدعت بیان شد و در این مباحث اختلاف چندانی بین وهابی‌ان یا سایر مسلمانان وجود ندارد؛ اما هرکدام دیگری را بدعت‌گذار می‌داند. از این رو، به جست‌وجوی ریشه‌های بدعت پرداخته می‌شود تا از یک سو به منشأ بدعت‌ها پی برده شود و بدعت‌گذاران شناخته شوند و از سویی دیگر، بتوان از ایجاد بدعت در دین پیشگیری یا با آن مقابله کرد.^۲

۱. تقدس مآبی و اعمال سلیقه شخصی

بعضی افراد مقدس مآب که فقط به ظواهر دین توجه می‌کنند و از عمق آموزه‌های دینی غافل هستند، تصور می‌کنند با انجام اعمالی فراتر از تکلیف شرعی، بیشتر به خداوند نزدیک می‌شوند.

در مکتب وهابیت نیز تقدس مآبی ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب ریشه بسیاری از بدعت‌های این فرقه به شمار می‌رود. از بدعت‌هایی که ابن تیمیه پایه‌گذار آن بود، تغییر در معنای عبادت است که او برخلاف همه علمای اسلامی قبل از خود، از روی تقدس مآبی، و به گمان خودش برای پیراستن جامعه از شرک، هر خضوع همراه با محبت را «عبادت» نامید و همین بدعت، مبنای تکفیر مسلمانان سنی و شیعه و کشتار آنان در زمان محمد بن

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۱۲۲.

۲. محدوده بحث ما در اینجا، تصرفات داخل دین است و ایجاد ادیان و مکاتب دینی مثل یبایت و بهائیت، خارج از بحث ماست؛ زیرا کار آنها فراتر از بدعت است.

عبدالوهاب قرار گرفت.

در عصر رسالت نیز برخی افراد تقدس مآب وجود داشتند که حتی احکام صادرشده از پیامبر اکرم ﷺ را نیز خلاف رضای خداوند تلقی می کردند. در صحیح مسلم آمده است که پیغمبر اکرم ﷺ در دهم ماه رمضان برای فتح مکه، از مدینه خارج شدند. هنگامی که از شهر دور شدند، در نقطه ای توقف کردند و روی شتر ایستادند و در پیش چشمان اصحاب خود روزه خود را افطار کردند و فرمودند: «ای مردم، همان خدایی که به من امر کرده است که در وطن روزه بگیرم، به من امر کرده است که در سفر روزه خود را بشکنم و من روزه ام را شکستم. شما نیز روزه خود را بشکنید». جز عده اندکی، همه صحابه افطار کردند.^۱ شاید آنان تصور می کردند که اگر با روزه داری به سوی جهاد بروند، رنج و سختی بیشتری می کشند و در نتیجه، ثواب بیشتری کسب می کنند. این کار تقدس مآبی است. این موضوع را به پیامبر ﷺ خبر دادند و حضرت نیز آنان را «عَصَا»^۲ نامید. قرآن نیز می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^۳

ای افراد باایمان، از خدا و پیغمبر پیشی نگیرید؛ [جلوتر نروید و عقب تر هم ننماید] و تقوای الهی پیشه کنید که خداوند شنوا و داناست.

برخی مفسران برای دفاع از تقدس مآبی نافرمانان، در آیه «فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ» کلمه «فَأَفْطَرَ» را در تقدیر گرفته اند و با این کار، مذهب دیگری درست کرده اند. آنان می گویند: «فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَأَفْطَرَ»؛ (کسی که مریض باشد یا در سفر باشد و روزه اش را افطار کند) یعنی انسانی که در سفر است در صورتی باید قضای روزه را بگیرد که در سفر روزه اش را افطار کند اما اگر روزه را افطار نکند روزه اش صحیح است.^۴

۱. «خَرَجَ عَامَ الْفَتْحِ إِلَى مَكَّةَ فِي رَمَضَانَ فَصَامَ حَتَّى بَلَغَ كِرَاعَ الْغَمِيمِ فَصَامَ النَّاسُ ثُمَّ دَعَا بِدَحْجٍ مِنْ مَاءٍ فَرَفَعَهُ حَتَّى لَطَمَ النَّاسَ إِلَيْهِ ثُمَّ شَرِبَ فَبَقِيَ لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ إِنْ بَعْضَ النَّاسِ قَدْ صَامَ فَقَالَ أَوْلَيْكَ الْعَصَا أَوْلَيْكَ الْعَصَا». (نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۱).

۲. جمع «عاصی»: نافرمان ها.

۳. سوره حجرات، آیه ۱.

۴. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۲۵۷؛ ثعلبی، احمد بن محمد، الکشف و البیان عن تفسیر

حال آنکه قرآن می‌گوید: «آن کس که مریض یا در سفر است، روزه‌اش باطل است و تکلیف او روزه گرفتن در ایام دیگری غیر از ماه رمضان است».

۲. تعصب‌های ناروا

ریشه دوم بدعت، تعصب‌های ناروا و بی‌جاست؛ مانند داستان اسلام آوردن مردم طائف که گفتند: «ما اسلام می‌آوریم به این شرط که بت بزرگ ما (لات) تا سه سال شکسته نشود و ما نماز هم نخوانیم». آنها در حقیقت می‌خواستند تعصب‌های قبیله‌ای را جزو دین قرار دهند؛ اما پیامبر اکرم ﷺ شرایط آنان را رد کردند.^۱

باید توجه داشت که همان طور که تقدس مآبی، اعمال سلیقه شخصی و همچنین تعصبات قومی باعث به وجود آمدن بدعت در دین می‌شوند، می‌توانند زمینه‌ساز انکار سنت و متهم کردن سایر مسلمانان به بدعت نیز باشند. چنان‌که امروزه وهابیان با تقدس مآبی و استناد به سلیقه شخصی، بسیاری از جلوه‌های توجه به اولیای الهی مانند سفر برای زیارت آرامگاه پیامبر ﷺ، ساخت بنا بر قبور صالحان، سجده بر خاک در نماز، برگزاری جشن در ایام ولادت پیامبر اکرم ﷺ^۲ را با عنوان «بدعت» ممنوع می‌دانند و به شدت از آن نهی می‌کنند.

۳. اختلاف در مصادر تشریع

اگرچه عوامل پیشین، نقش زیادی در ایجاد بدعت‌های دینی از سوی وهابیان دارد؛ اما عامل دیگری نیز وجود دارد که امروزه باعث اختلاف در مصادیق بدعت شده است؛ زیرا فِرَق اسلامی در تعریف بدعت با یکدیگر اختلافی ندارند و هرگونه تصرف بدون دلیل در شریعت را بدعت می‌دانند. با این حال، در مصادیق بدعت اختلاف‌هایی وجود دارد و هر فرقه کار خود را از بدعت مبرا می‌داند.

با دقت در مبانی اجتهاد نزد فِرَق اسلامی می‌توان دریافت که ریشه بسیاری از این

القرآن، ج ۱، ص ۲۲۰.

۱. ابن هشام، عبدالملک، السيرة النبوية لابن هشام، ج ۲، ص ۵۴۰.

۲. برای آگاهی بیشتر، نک: سبحانی، جعفر، الإنصاف في مسائل دام فيها الخلاف.

اختلاف‌ها، به «اختلاف در حجیت مصادر دینی» باز می‌گردد. به عبارت دیگر، حجیت قرآن و سنت و عقل (با اختلاف در محدوده حجیت آن) و اجماع، مورد اتفاق همه فرق اسلامی است؛ اما مصادر دیگری مانند قیاس، استحسان، مصالح مرسله، سد ذرایع و اجتهاد صحابی نیز وجود دارد که اصل اعتبار و محدوده حجیت آنها در بین فرق اسلامی مورد اختلاف است. از این رو، در اعتبار احکامی که از این مصادر به دست می‌آید، اختلاف وجود دارد؛ مثلاً در برخی مذاهب فقهی، حکمی که با استناد به قیاس به دست آید، «بدعت» خوانده می‌شود؛ اما در مذهب دیگر، همین حکم، جزو سنت شمرده می‌شود.^۱ این گونه اختلاف‌ها مادامی که با احترام به اجتهادهای دیگر مذاهب اسلامی همراه باشد، به وحدت امت اسلامی آسیب نمی‌زند؛ اما اگر دستاویزی برای رد سایر مذاهب شود، پیامدی جز تفرقه و تکفیر نخواهد داشت؛ همان گونه که امروزه وهابیان با استناد به قاعده سد ذرایع، برخلاف مذاهب فقهی شیعه و سنی، تبرک به آثار صالحان را بدعت و بلکه موجب شرک می‌دانند.

۴. بی‌عدالتی در بررسی اسناد روایات، و همچنین ادعای اجماع دروغین

از دیگر ریشه‌های اساسی بدعت‌گذاری در دین، جرح و تعدیل‌های^۲ سلیقه‌ایِ روایان اخبار توسط وهابیان، و نیز ادعای اجماع‌های بی‌اساس توسط آنهاست. کتاب‌های ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب و سایر بزرگان وهابیت مملو از این روش‌هاست. با توجه به اینکه «سنت نبوی» و «اجماع علمای گذشته» نزد مسلمانان از منابع استنباط احکام شمرده می‌شود، تحریف آن می‌تواند موجب تغییر احکام دینی و پیدایش بدعت یا محو سنتی خاص شود. وهابیان هر راوی حدیث یا عالم اسلامی را که برخلاف میل آنان مطلبی نقل کرده باشد، به روش‌های مختلف تضعیف می‌کنند.^۳

۱. برای آگاهی بیشتر، نک: سبحانی، جعفر، مصادر الفقه الاسلامی و منابعه، ص ۱۹۹ تا ۴۰۵.

۲. «فان ذلك من الشرک و من اعمال المشرکین». (مرکز عروة الوثقی، الجامع الفرید فی شرح کتاب التوحید، ج ۱، ص ۴۱۲).

۳. «جرح» و «تعدیل» دو اصطلاح در علم رجال (راوی‌شناسی) هستند و به معنای رد یا قبول روایت پس از بررسی احوالِ روایان آن است.

۴. به عنوان نمونه به این عبارات ابن تیمیه نگاه کنید که می‌نویسد: «و لهذا صار للناس فيما ذكر الله في القرآن من الاستواء و

همچنین آنان فتاوی خود در موضوعات مختلف را با ادعای دروغین اجماع، تقویت می‌کنند؛ مانند ادعای این تیمیه که می‌گوید: «علما اتفاق نظر دارند که دست کشیدن و بوسیدن قبر پیامبر ﷺ و سایر انبیای و اولیا جایز نیست».^۱ این در حالی است که هیچ مدرکی بر تحقق چنین اجماعی وجود ندارد؛ بلکه تبرک به آثار صالحان، در بین صحابه و مسلمانان قرون ثلاثه، رایج بوده است و ائمه سلف مانند احمد بن حنبل، شافعی، نووی و بسیاری دیگر، آثار صالحان را جایز می‌دانستند.^۲

راه پیشگیری از بدعت در دین

اکنون که از یک سو پیامدهای بدعت‌گذاری در دین و نیز متهم کردن مسلمانان به بدعت‌گذار بودن، و از سوی دیگر، ریشه‌های بدعت و اختلاف در دین روشن شد، سؤال مهمی که به ذهن می‌رسد این است که آیا خداوند برای پیشگیری از این اختلافات، دستوری دارد یا نه؟ آیا رسول اکرم ﷺ برای حفاظت دین از بدعت، چاره‌ای اندیشیده‌اند یا نه؟ پاسخ این سؤال مثبت است. خداوند برای حفظ یکپارچگی دین و پیشگیری از بدعت در آن، همواره بر دو عنصر مهم تأکید کرده است:

۱. اینکه علم و یقین را اساسی کار برای تأیید یا رد هر مطلبی قرار داده است.

المجیء و نحو ذلك ستة أقوال: [...] وأولت المعتزلة الاستواء بالاستواء. و أما أهل السنة فيقولون: الاستواء على العرش صفة لله بلا كيف يجب على الرجل الإيمان به ويكمل العلم فيه إلى الله؛ (در باره استواء و آمدن خدا، شش قول است. معتزله استواء را به سبطه داشتن تأویل کرده‌اند؛ اما اهل سنت می‌گویند: «استواء خدا بر عرش، صفتی بدون کیفیت برای خداست که لازم است هر فرد به آن ایمان داشته باشد و علم (چگونگی) آن را به خدا واگذارند».) (ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، مجموع الفتاوی، ج ۱۶، ص ۳۹۶ تا ۴۰۰).

این تیمیه در این عبارت، سخن معتزله و بسیاری از علمای اهل سنت را نقل کرده و تنها نظر منتخب خودش را نظر اهل سنت می‌داند؛ گویی سایر علما و معتزله از اهل سنت نیستند.

«لكنه رد في رده كثيراً من الأحاديث... و كم من مبالغة لثوهم كلام الرافضي أدنه أحياناً إلى تنقيص علي عليه السلام؛ (این تیمیه هنگام رد کتاب علامه حلی (منهاج الكرامة) بسیاری از احادیث معتبر را رد کرد... و چه بسیار مواردی که برای رد سخن آن رافضی، زیدم روی‌هایی کرد که به تنقیص مقام علی عليه السلام منجر شد.) (ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، لسان المیزان، ج ۶، ص ۳۱۹).

۱. «إتفق العلماء على أن من زار قبر النبي ﷺ أو قبر غيره من الأنبياء والصالحين، أنه لا يمتنع به ولا يفتله، بل ليس في الدنيا من الجمادات ما يشرع تقبيلها إلا الحجر الأسود».) (ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، مجموع الفتاوی، ج ۲۷، ص ۷۹).

۲. نووی، یحیی بن شرف، منهاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج، ج ۱، ص ۲۴۴؛ ج ۱۴، ص ۱۰۰ و ۱۸۲؛ ج ۱۵، ص ۸۲.

۲. به بندگان‌ش مرجع علمی در مسائل مورد اختلاف را معرفی کرده است.

در توضیح این دو عنصر باید گفت که امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

إِنَّ اللَّهَ خَصَّ [حَصَن] عِبَادَهُ بِأَتَمِّينَ مِنْ كِتَابِهِ أَنْ لَا يَقُولُوا حَتَّى يَعْلَمُوا وَلَا يَرُدُّوا مَا لَمْ يَعْلَمُوا وَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: «أَلَمْ يُوْخِذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ»^۱ وَقَالَ: «بَلْ كَذَبُوا بِمَا لَمْ يَحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ»^۲ خدای سبحان با دو آیه از کتابش دست بندگان‌ش را بسته است. اینکه جز با علم، چیزی را نپذیرند و چیزی را که بدان علم ندارند، رد نکنند. خداوند حق تعالی فرمود: «آیا پیمان کتاب [خدا] از آنان گرفته نشده که [بر خدا دروغ نهند] و [جز حق نگویند]؟» و فرمود: «بلکه چیزی را تکذیب کردند که از آن آگاهی نداشتند».

بنابراین انسان برای اثبات یا نفی هر مطلبی و در هر مسئله‌ای باید بر اساس علم و یقین سخن بگوید.

مشکلی که همچنان باقی می‌ماند این است که در موارد بسیاری انسان‌ها برای اثبات یا نفی مطلبی، دلیلی ندارند و به کسی نیاز دارند که آنان را آگاه کند. اینجا است که خداوند، پیامبرش را به‌عنوان مرجعی علمی برای حل اختلافات معرفی کرده و تبعیت محض از او را تنها راه رسیدن به حق دانسته و فرموده است:

«مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»^۳

هرکس از رسول خدا اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده است.

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»^۴

بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد.

ضرورت وجود فردی راهنما از سوی خداوند، پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله نیز وجود دارد و این راهنما قطعاً باید هدایتگری مصون از خطا و اشتباه باشد تا لطف خداوند به بندگان‌ش در

۱. سوره اعراف، آیه ۱۶۹.

۲. سوره یونس، آیه ۳۹.

۳. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۳، ص ۱۸۶؛ کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۵۶.

۴. سوره نساء، آیه ۸۰.

۵. سوره آل عمران، آیه ۳۱.

هدایت آنان کامل شود؛ زیرا هر انسان خردمندی، هدایتگر بدون اشتباه را بر هدایتگری که ممکن است خطا کند، ترجیح می‌دهد. محال است که خدای قادر حکیم به این مسئله واقف نباشد و چنین هدایتگری را برای دوران پس از پیامبر ﷺ تربیت نکرده باشد یا به او جهل داشته باشد یا در معرفی او به مردم اهمال کرده باشد. از این رو، خداوند رسول اکرم ﷺ را مأمور ساخت که مرجع علمی پس از خود را به جامعه بشری معرفی کند و آن حضرت نیز تمسک به اهل بیت خود را در کنار قرآن، تنها راه سعادت است خواندند و فرمودند:

إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ كِتَابُ اللَّهِ وَ عُرَّتِي أَهْلَ بَيْتِي
فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا فَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ ثُمَّ قَالَ إِنَّ
اللَّهَ مَوْلَايَ وَأَنَا وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَقَالَ مَنْ كُنْتُ وَلِيَّهِ فَهَذَا وَلِيُّهُ
اللَّهُمَّ وَالِّ مِنَ الْوَالِهَةِ وَ عَادَ مِنَ الْعَادَةِ؛^۱

همانا من دو شیء گران‌بها در بین شما باقی گذاشتم که یکی بزرگ‌تر از دیگری است: کتاب خدا و اهل بیت. بنگرید پس از من با آن دو چگونه رفتار می‌کنید. پس آن دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند. سپس فرمودند: «خدا مولای من است و من ولی هر مؤمن هستم». سپس دست علی را گرفتند و گفتند: «هرکس من ولی او هستم، پس این [علی] ولی اوست. خدایا دوست او را دوست بدار و دشمنش را دشمن بدار».

ایشان در حدیث دیگری نیز فرمودند:

مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَّى وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ؛^۲
اهل بیت من مانند کشتی نوح هستند؛ هرکس بر آن کشتی سوار شد، نجات یافت، و هرکس که عقب ماند، غرق شد.

آن حضرت به این معرفی کلی نیز بسنده نکردند و در موارد فراوانی به امر خداوند،

۱. نسائی، احمد بن علی، السنن الکبری، ج ۷، ص ۳۱۰.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَفْشَلُوا: كِتَابُ اللَّهِ، وَ عُرَّتِي أَهْلَ بَيْتِي». (ترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۶۲).

۲. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۳.

راهنمایان پس از خود را که محور حق و باطل اند، به مردم معرفی کردند.^۱ بنابراین، اگر امت اسلامی به سفارش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عمل کند و از اهل بیت پیامبر علیهم السلام که به حکم حدیث تقلید معصوم و حافظ دین هستند، پیروی کند، دیگر نیازی به چنگ زدن به قیاس، استحسان، سد ذرایع، اجتهاد صحابی و... که حجیت آنها مشکوک است، پیدا نخواهند کرد و هرگز در آیین آنها بدعتی رخ نمی‌دهد و یکپارچگی امت اسلامی نیز حفظ می‌شود.

۱. برای آگاهی بیشتر، نک: سبحانی، جعفر، الإنصاف فی مسائل دام فیها الخلاف، ج ۳، فصل نهم، ص ۴۲۹ تا ۴۸۸.

پرسش

۱. دلایل حرمت بدعت در دین را بیان کنید.
۲. ریشه‌های بدعت را با مثال تبیین کنید.
۳. راه پیشگیری از مبتلا شدن به «بدعت‌گذاری در دین» چیست؟

رواق اندیشه

با مراجعه به کتاب‌های تاریخ و سیره، موارد دیگری از تقدس مآبی و اعمال سلیقه شخصی مسلمانان صدر اسلام را بیابید.

برخی منابع مفید

۱. البدعة مفهومها حدها آثارها نوشته حضرت آیت الله العظمی جعفر سبحانی؛
۲. مفهوم البدعة نوشته عبدالاله عرفج؛
۳. اتقان الصنعة نوشته عبدالله صدیق غماري؛
۴. حسن التفهم و الدرك في مسئلة الترك، نوشته عبدالله صدیق غماري.

درس بیست و یکم:

زیارت قبور (۱)

زیارت قبور برای زنان

اکنون که در دو درس گذشته، معنای بدعت و ریشه‌های آن روشن شده است، به تبیین و نقد شبهاتی می‌پردازیم که مبتنی بر مسئله «سنت و بدعت» هستند. وهابیان با استناد به روایاتی همچون «لعن الله زَوَّارَاتِ الْقُبُورِ»، زیارت قبور توسط زنان را بدعت می‌دانند و آنان را از زیارت منع می‌کنند. این در حالی است که روایات نبوی و سیره آن حضرت، بر مشروعیت زیارت قبور توسط زنان دلالت دارد و سیره برخی صحابه نیز که مورد توجه مسلمانان هستند، مؤید مشروعیت این مسئله است.

مسئله «زیارت قبور» به ویژه زیارت قبور صالحان از مسائلی است که در شرایع پیشین نیز بدان توصیه شده و از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است. حفظ و نگهداری قبور برخی انبیا و صلحا تا به امروز، نشانه همین اهتمام است. در شریعت اسلام نیز هیچ اختلافی در مشروعیت اصل زیارت قبور وجود ندارد، بلکه ترغیب فراوانی به این امر شده است. وهابیان نیز در این باره شبهه‌ای ندارند؛ اما زیارت قبور برای زنان را بدعت می‌دانند و از آن پیشگیری می‌کنند. در این درس به بررسی و نقد ادعای آنان پرداخته، و با استناد به سنت و سیره نبوی، مشروعیت این مسئله را اثبات خواهیم کرد.

مروری بر مشروعیت اصل مسئله زیارت قبور

قبل از پاسخ به شبهه وهابیان در این باره، مروری بر آثار و فواید زیارت قبور و مشروعیت اصل این مسئله خواهیم داشت:

الف) آثار و فواید زیارت قبور

احکام الهی بر پایه مصالح و مفاسد تشریع شده است و از آنجا که زیارت قبور مؤمنان، علما، شهدا و معصومان علیهم‌السلام دارای آثار و برکات فراوانی است، دین اسلام آن را جایز شمرده است. مهم‌ترین آثار و حکمت‌های زیارت قبور عبارت‌اند از:

۱. التیام درونی

بر هیچ کس پوشیده نیست که وقتی انسان، شخص مورد علاقه خود را از دست می‌دهد، اندوهگین می‌شود و در فراق او بی‌تابی می‌کند، در چنین شرایطی یکی از بهترین عواملی که از آلام درونی او می‌کاهد، حضور در کنار قبر عزیزش و اشک‌ریختن برای اوست. این احساس، امری فطری است که درباره همه انسان‌ها صدق می‌کند؛ چنان‌که آداب و رسوم ملت‌ها در مواجهه با فراق عزیزانشان، گواهی بر فطری بودن این مسئله است که گاهی بر سر قبر او حاضر می‌شوند و با نثار دسته‌گل و... رسوم خود را انجام می‌دهند. بنابراین، «ممنوع کردن زیارت قبور» مبارزه با فطرت بشری و در حقیقت مبارزه با اسلامی تلقی می‌شود که آیین فطرت است. البته در هنگام زیارت و اشک‌ریختن، باید از بیان کلماتی که

برخلاف رضای خداست، پرهیز شود.

۲. عبرت گرفتن

پیغمبر اکرم ﷺ مسلمانان را به زیارت قبور دعوت کرده و فرموده‌اند: «زوروا القبور فإن لكم فيها عبرة»^۱ (قبور را زیارت کنید که مایه عبرت گرفتن برای شما است). آن حضرت همچنین می‌فرماید: «زوروا القبور فإنها تذكركم الآخرة»^۲ (قبور را زیارت کنید که آخرت را به یاد شما می‌آورد).

زیارت قبور، ناپایداری و بی‌وفایی دنیا را حکایت می‌کند؛ پس نباید به دنیا دل بست.

۳. ترغیب به دانش‌اندوزی

زیارت قبور علما نیز علاوه بر فواید پیشین، نوعی تقدیر از علم و عالم است؛ زیرا زیارت قبور آنان و احترام و تکریم ایشان سبب می‌شود که نسل‌های آینده، ارزش و احترام علم و عالم را بهتر درک کنند و به فراگیری علم و دانش ترغیب شوند.

۴. آشنایی با فرهنگ ایشار و شهادت

زیارت قبور شهدا که با خون خود نهال اسلام را آبیاری کرده‌اند، به انسان درس ایشار و مقاومت می‌دهد؛ مانند زیارت حمزه سیدالشهدا علیه السلام. در حقیقت، این زیارت‌ها تأیید و ترویج فرهنگ و تفکر ایشار و شهادت است. زمانی که زائری قبور شهدا را زیارت می‌کند، درجه رفیع آنان را که در قرآن توصیف شده است، به یاد می‌آورد و رسیدن به آن مرتبه را آرزو می‌کند و در مسیر حفظ دین بهتر گام برمی‌دارد.

۵. تجدید پیمان با آرمان‌های اولیای الهی

زیارت قبور اهل بیت علیهم السلام به منزله تجدید عهد و پیمان با آنان است. حضرت رضا علیه السلام می‌فرماید:

إِنَّ لِكُلِّ إِمَامٍ عَهْدًا فِي عُنُقِ أَوْلِيَانِهِ وَ شِيعَتِهِ وَ إِنَّ مِنْ تَمَامِ الْوَقَاءِ بِالْعَهْدِ زِيَارَةَ

۱. متقی هندی، علی بن حسام‌الدین، کثر العمال، ج ۱۵، ص ۶۴۶، ح ۴۲۵۵۱ تا ۴۲۵۵۹.

۲. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۵۳۰.

قبورهم^۱

برای هر امامی، عهد و پیمانی بر گردن دوستان و پیروان اوست و از نشانه‌های وفای کامل به این عهد و پیمان، زیارت قبور آنهاست.

زیارت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز به منزله اعلام وفاداری به آن حضرت است؛ بدین معنا که یا رسول الله، اگر ما در حدیبیه^۲ حضور نداشتیم تا با شما پیمان ببندیم که تا آخرین نفس از شما دفاع کنیم، امروز آمده‌ایم تا با شما بیعت کنیم.

ب) جواز زیارت قبور در آیات

قرآن کریم خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

﴿لَا تَصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَ مَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ﴾^۳

یا رسول الله، ابداً بر جسد آنها (منافقان) نماز نگزار و هیچ‌گاه در کنار قبر آنان [برای طلب آمرزش و استغفار] حاضر نشو؛ چراکه آنان به خدا و رسولش کافر شدند و در حالی از دنیا رفتند که فاسق بودند.

عالمات و مفسران با استدلال به این آیه می‌نویسند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در کنار قبور مسلمانان حاضر می‌شدند و برای آنان دعا یا استغفار می‌کردند تا اینکه خداوند آن حضرت را از حاضر شدن در کنار قبر منافقان نهی کرد.

بیضاوی در شرح این آیه می‌گوید: «ولا تقم على قبره ولا تقف عند قبره للدفن أو الزيارة»^۴ (نه هنگام دفن آنان و نه برای زیارت کردن، بر قبر آنان حاضر نشو). نهی از حاضر شدن در

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۱۱۶.

۲. در سال ششم هجرت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه با سیصد نفر از مسلمانان به قصد عمره بمکه آمدند. تا آنکه در نزدیکی مکه، در منطقه‌ای به نام «حدیبیه»، مشرکان از ورود آنان به مکه جلوگیری کردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امر خدا از مسلمانان خواستند که با وی بیعت کنند. خداوند در شأن آنان، در آیه ۱۸ سوره فتح فرمود: «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُوكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا» (خداوند از مؤمنان هنگامی که زیر آن درخت با تو بیعت کردند - راضی و خشنود شد. خدا آنچه را در درون دل‌هایشان [از ایمان و صداقت] نهفته بود، می‌دانست؛ از این رو، آرامش را بر دل‌هایشان نازل کرد و پیروزی نزدیکی به عنوان پاداش نصیب آنها فرمود).

۳. سوره توبه، آیه ۸۴.

۴. بیضاوی، عبدالله بن عمر، أنوار التنزيل و أسرار التأويل، ج ۳، ص ۹۲.

کنار قبر، مخصوص قبر منافقان است؛ پس برعکس آن، یعنی حضور در کنار قبر مسلمانان، مورد تأیید قرآن است. به عبارت دیگر، خداوند در این آیه جواز نماز خواندن بر جسد مسلمانان و حضور در کنار قبر آنان (زیارت آنان) را تأیید کرده است.

جلالین^۱ نیز در تفسیر این آیه می‌نویسند: «و لا تقم علی قبره للزيارة أو للدفن».^۲ پس معلوم می‌شود که برعکس این حکم، مربوط به مسلمانان است؛ یعنی جواز حضور در کنار قبر در هنگام دفن و زیارت. حتی ابن تیمیه نیز همین استدلال را دارد.^۳

اشکال وهابیان و پاسخ به آن

بعضی وهابیان برای نقض استدلال به آیه فوق، ممنوعیت حضور در کنار قبر را منحصر به زمان دفن میت دانسته‌اند.

در پاسخ به این توهم باید گفت:

اولاً: در این آیه، «لا تقم» بر «لا تصل علی أحد منهم مات أبدا» عطف شده است؛ در نتیجه، تمام قیود معطوف علیه، به معطوف (لا تقم) نیز وارد می‌شود. پس همان گونه که نماز بر جنازه منافق، برای همیشه، چه هنگام دفن و چه بعد از دفن، ممنوع است، قیام در کنار قبر او نیز همیشه ممنوع است.

ثانیاً: اگر منظور از «لا تقم علی قبره»، فقط زمان دفن باشد، ذکر کلمه «ابداً» لغو خواهد بود؛ زیرا دفن فقط یک بار انجام می‌شود، در حالی که کلمه «ابداً» در موردی به کار می‌رود که آن کار دوام داشته و جمله نیز مستأنفه باشد.

ج) زیارت قبور در سیره نبوی

روایات زیادی در ترغیب به زیارت قبور وارد شده است. پیامبر اکرم ﷺ درباره زیارت قبور می‌فرماید:

قد كنت نهيتكم عن زيارة القبور فقد اذن لمحمد في زيارة قبر أمه، فزوروها

۱. تفسیر الجلالین، نوشته دو جلال‌الدین (جلال‌الدین محلی و جلال‌الدین سیوطی) است که به نام سیوطی معروف شده است.

۲. محلی، محمد بن احمد و عبدالرحمن بن ابی یکر سیوطی، تفسیر الجلالین، ج ۱، ص ۲۵۵.

۳. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، قاعدة جلیلة فی التوسل و الوسيلة، ص ۳۲ و ۳۳.

فَاتِنَا تُذَكِّرُ الْآخِرَةَ^۱

شما را از زیارت قبور نهی می‌کردم؛ پس همانا به محمد اجازه زیارت قبر مادرش داده شد. پس قبور را زیارت کنید که آخرت را به یاد شما می‌آورد.

آن حضرت به زیارت قبور قبرستان بقیع می‌رفتند و می‌فرمودند:

السلام علیکم دار قوم مؤمنین و آتاکم ما توعدون غداً مؤجلون و إنا إن شاء

الله بکم لاحقون، اللهم اغفر لأهل بقیع الغرقه؛^۲

درود بر شما ای مؤمنان، آنچه در دنیا به شما وعده می‌دادند (مرگ وبرزخ)

به‌سراغ شما آمد و ما نیز به‌زودی به شما می‌پیوندیم. خدایا اهل بقیع غرقه^۳ را

بیامرز.

پیامبر اکرم ﷺ به زیارت قبر مادر خود می‌رفتند و در کنار قبر آن بانو می‌گریستند.^۴

اثبات مشروعیت زیارت قبور توسط زنان

اکنون که اصل مشروعیت زیارت قبور، که وهابیان نیز آن را پذیرفته‌اند، بیان شد، به اثبات مشروعیت زیارت قبور توسط زنان می‌پردازیم که وهابیان آن را نامشروع می‌دانند و مردم را از آن منع می‌کنند.

دلیل اول: اطلاق روایات نبوی

پیامبر اکرم ﷺ می‌فرمایند:

أَلَا فَرُّوْا الْقُبُورَ فَإِنَّهَا تَزْهَدُ فِي الدُّنْيَا، وَتَذَكِّرُ الْآخِرَةَ؛^۵

قبرها را زیارت کنید. این کار، باعث زهد در دنیا می‌شود و آخرت را به یاد

شما می‌آورد.

همچنین ایشان می‌فرمایند:

۱. ترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، ج ۳، ص ۳۶۱.

۲. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۶۶۹؛ نسائی، احمد بن علی، السنن الکبری، ج ۲، ص ۴۶۸.

۳. بقیع به‌معنای قطعه‌ای از زمین است. در مدینه چند محل با نام «بقیع» مشهور بوده که یکی از آنها «بقیع الغرقه» است. «غرقه» نیز نام نوعی درخت خاردار است که در بقیع می‌رویده است؛ از این رو، به آنجا «بقیع الغرقه» گفته‌اند. (ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۳، ص ۳۲۵).

۴. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، باب استدذان النبی ﷺ به عزوجل فی زیارة قبر امه، ج ۲، ص ۴۷۱.

۵. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۵۳۰.

تَهَيِّسْكُمْ عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ فَرُورُوا، فَإِنَّ فِيهَا عِبْرَةً!^۱

من شما را از زیارت قبور نهی می‌کردم؛ پس (اکنون) به زیارت قبور بروید که قطعاً برای شما مایه عبرت است.

وهابیان اصطلاحی به نام «مقاصد الشریعه»^۲ دارند که منظور از آن، به دست آوردن نظر شارع و رضایت اوست. در دو روایت فوق نیز پیامبر ﷺ به صراحت رضایت خود از زیارت قبور مؤمنان را اعلام کرده‌اند و ملاک آن را یادآوری آخرت و عبرت گرفتن دانسته‌اند که این ملاک شامل زنان نیز می‌شود؛ بنابراین، روایات ترغیب به زیارت اهل قبور، شامل زنان نیز خواهد شد.

دلیل دوم: سیره عملی پیامبر ﷺ

پیامبر اکرم ﷺ همسر خود را به زیارت قبور بقیع می‌بردند و کیفیت زیارت قبور را به او یاد می‌دادند. صحیح مسلم به نقل از عایشه می‌نویسد:

شبی دیدم پیغمبر ﷺ از رختخواب برخاستند و به طرف بقیع رفتند. من نیز به دنبال ایشان رفتم و هر دو وارد قبرستان بقیع شدیم. عرض کردم: «یا رسول الله، چگونه زیارت کنم؟» فرمودند: «قولي السلام عليكم أهل الديار من المؤمنين والمسلمين ويرحم الله المستقدمين منا والمستأخرين، وإنا أن شاء الله بكم لاحقون»؛ (بگو درود بر شما ای ساکنان دیار، ای مؤمنان و مسلمانان، خداوند گذشتگان و آیندگان ما را پیامرزد، ما نیز به خواست خدا به شما ملحق می‌شویم).^۳

آیا به نظر وهابیان، پیغمبر اکرم ﷺ برخلاف شرع عمل کرده‌اند؟

دلیل سوم: سیره فاطمه زهرا ؑ

جایگاه حضرت فاطمه زهرا ؑ نزد همه مسلمانان روشن است. حتی وهابیان نیز آن حضرت را در صحیح بخاری و غیر آن، به عنوان «سیده نساء العالمین» قبول دارند و

۱. هینمی، علی بن ابی‌بکر، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۳، ص ۵۸، ح ۴۲۹۹.

۲. دویش، احمد بن عبدالرزاق، فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة والإفتاء، ج ۲، ص ۳۰۰؛ ج ۱۲، ص ۱۳۳.

۳. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۶۹.

همچنین قبول دارند که آن حضرت جزو اهل بیت پیغمبر اکرم ﷺ است که خداوند درباره آنان فرمود: «وَيُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيرًا».^۱ همین دخت گرامی پیغمبر ﷺ هفته‌ای یک روز برای زیارت قبر عمویشان، حمزه سیدالشهدا ﷺ، به أحد می‌رفتند و حتی در کنار قبر او دو رکعت نماز می‌خواندند و گریه می‌کردند.^۲

دلیل چهارم: سیره عایشه، همسر پیامبر ﷺ

عبدالرحمن، برادر عایشه، فوت کرد و در مکه دفن شد. هنگامی که عایشه به مکه رفت، به زیارت قبر برادرش عبدالرحمن رفت و دو بیت شعر نیز در آنجا خواند.^۳ وهابیان که می‌گویند عمل صحابه حجت است، پس چرا در این باره به عمل صحابه اعتنا نمی‌کنند؟! بنا بر آنچه گفته شد، زیارت قبور توسط زنان هیچ ممنوعیتی ندارد و بر همین اساس، بسیاری از فقهای اهل سنت نیز به «حرمت زیارت قبور توسط زنان» قائل نیستند.^۴

شبّهات وهابیان

با وجود دلالت روایات نبوی و سیره صحابه بر مشروعیت زیارت قبور توسط زنان، وهابیان شبّهاتی مطرح می‌کنند که به آنها پاسخ می‌دهیم:

شبّه اول: زیارت قبور برای زنان، موجب لعن خداوند است

وهابیان به حدیثی از پیامبر ﷺ استناد می‌کنند که آن حضرت فرموده‌اند: «لعن الله زوّارات القبور»؛^۵ (خداوند لعنت کند زنانی را که قبور را بسیار زیارت می‌کنند). بنابراین، آنان معتقدند که زیارت قبور برای زنان مشروع نیست و موجب لعن خداوند بر آنان می‌شود.

۱. سورة احزاب، آیه ۳۳؛ و کاملاً شما را پاک سازد.

۲. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۵۳۳.

۳. ترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، ج ۳، ص ۳۶۲.

۴. «الأصحح عندنا أنّ الرخصة ثابتة في حق الرجال والنساء جميعاً». (شمس‌الائمہ سرخسی، محمد بن احمد، المبسوط، ج ۲۴، ص ۱۰؛ ابن عابدین، محمد امین بن عمر، رد المحتار، ج ۲، ص ۲۴۲).

۵. ترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، ج ۳، ص ۳۶۲، ح ۱۰۵۶.

پاسخ شبهه اول

اولاً: بسیاری از علما نهی در این روایت را «نهی تنزیهی» و به معنای کراهت دانسته‌اند؛ نه حرمت.^۱

ثانیاً: این روایت با سیره پیامبر اکرم ﷺ و روایات دیگری از آن حضرت که مسلمانان را به زیارت قبور ترغیب می‌کند و شامل زنان نیز می‌شود، در تعارض است و روایات دال بر جواز آن، که با سیره نبوی و عمل صحابه نیز تأیید می‌شود، مقدم است.

شبهه دوم: روایات دال بر مشروعیت زیارت، منسوخ است

برخی وهابیان ادعا می‌کنند که روایات دال بر «جواز زیارت قبور برای زنان» منسوخ شده است؛ در نتیجه، حتی زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ نیز برای زنان حرام است.^۲

پاسخ شبهه دوم

اولاً: علاوه بر روایات نبوی، سیره پیامبر اکرم ﷺ نیز، که در صفحات گذشته نقل شد، بر مشروعیت زیارت قبور توسط زنان دلالت می‌کند.

ثانیاً: حتی پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ نیز شخصیت‌هایی مانند حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) و عایشه به زیارت قبور می‌رفتند. آیا اگر روایات دال بر جواز، منسوخ بود، این شخصیت‌ها از آن بی‌اطلاع بودند، یا اینکه وهابیان دست به تحریف شریعت پیامبر ﷺ زده‌اند؟!

ثالثاً: فتاوی علمای بزرگ اسلام مبنی بر مشروعیت زیارت برای زنان، که بخشی از این فتاوا در صفحه‌های گذشته نقل شد، دلیل دیگری بر بی‌اساس بودن ادعای وهابیان است.

۱. بکری، عثمان بن محمد، إغاثة الطالبین علی حل ألفاظ فتح المعین، ج ۲، ص ۱۴۲؛ خطیب شریینی، محمد بن احمد، مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۵۷؛ صنعانی، محمد بن اسماعیل، میل السلام شرح بلوغ المومنین، ج ۳، ص ۱۶۱.
۲. «و ما روي عن عائشة في زيارة النساء للقبور منسوخ بالأحاديث الصحيحة»، (دویش، احمد بن عبدالرزاق، فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة و الإفتاء، ج ۹، ص ۱۹۶).

شبهه سوم: زنان ضعیف النفس هستند

و هابیان گاهی می گویند که زنان ضعیف النفس و کم صبر هستند؛ لذا ممکن است در کنار قبور ناله و شیون کنند و این امور سبب فتنه انگیزی برای مردان و زنان شود؛ از این رو، زیارت قبور توسط زنان، حرام است.^۱

پاسخ شبهه سوم

اولاً: سخن و هابیان نوعی سفسطه است؛ زیرا امروزه شاهدیم که در اغلب کشورها مانند ایران، عراق و یمن، زنان نیز به زیارت قبور می روند و بدون اینکه سخنی برخلاف شرع بگویند، قرآن می خوانند و اتفاق می کنند که این کار علاوه بر نفع رساندن به میت، باعث ایجاد تحول معنوی در زائر نیز می شود.

پثانیاً: بر فرض اینکه برخی زنان احکام و آداب شرعی را هنگام زیارت قبور رعایت نکنند، نمی توان اصل مشروعیت زیارت قبور برای زنان را که با سیره و روایات نبوی اثبات شده است، رد کرد؛ همان گونه که پیامبر اکرم ﷺ هنگام عبور از کنار زنی که در کنار قبر فرزندش گریه می کرد، صدای گریه آن زن را شنیدند و کار او را حرام ندانستند؛ بلکه فقط او را به صبر و تقوا دعوت کردند.^۲

ثالثاً: فتاوی علمای اسلام برخلاف نظر و هابیان است. این حجر ترک زیارت توسط زنان را به دلیل رعایت نکردن حدود شرعی یا اختلاط زنان و مردان روا نمی داند و می گوید که قربات (مستحبات) به خاطر این گونه مسائل ترک نمی شود؛ بلکه انسان باید این قربات را انجام دهد و بدعت هایی مانند اختلاط را انکار کند.^۳

۱. بن باز، عبدالعزیز بن عبدالله، مجموع فتاوی، ج ۵، ص ۳۴۲ و ۳۴۳.

۲. خطیب شربینی، محمد بن احمد، مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۱۵۷؛ بکری، عثمان بن محمد، إعانة الطالبین علی حل ألفاظ فتح المعین، ج ۲، ص ۱۴۲.

۳. «قال ابن حجر في فتاويه: ولا تترك لما يحصل عندها من منكرات ومفاسد كاختلاط الرجال بالنساء وغير ذلك لأن القربات لا تترك لمثل ذلك، بل على الإنسان قلعها وإنكار البدع» (ابن عابدين، محمد امين بن عمر، رد المحتار، ج ۲، ص ۲۴۲).

پرسش

۱. با استناد به سیره نبوی، مشروعیت زیارت قبور توسط زنان را اثبات کنید.
۲. مواردی از دلالت سیره صحابه بر مشروعیت زیارت قبور توسط زنان را بنویسید.
۳. وهابیان با استناد به روایت «لعن الله زوارات القبور» زیارت قبور توسط زنان را نامشروع می‌دانند. این استدلال را نقد کنید.

رواق اندیشه

۱. موارد دیگری از زیارت قبور توسط زنان در عصر سلف صالح را پیدا کنید.
۲. موارد دیگری از فتاوای علمای اهل سنت قبل از قرن هفتم، مبنی بر جواز زیارت قبور توسط زنان پیدا کنید.

رفتار تدوین متون درسی حوزه های علمیّه

درس بیست و دوم:

زیارت قبور (۲)

سفر برای زیارت قبر پیامبر ﷺ

از جمله شبهات وهابیان که از فروع بحث سنت و بدعت است، «سفر به قصد زیارت قبر پیامبر ﷺ» است که آن را بدعت قلمداد می‌کنند. در این درس با استناد به روایات نبوی، سیره صحابه و سیره مسلمانان مشروعیت این مسئله اثبات می‌شود.

زیارت قبور اولیای الهی به‌ویژه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آثار و برکات فراوانی دارد. از مهم‌ترین آثار آن، تعمیق باورهای دینی مردم و ادامه‌دادن راه آنان است؛ ازاین‌رو، در روایات متعددی به زیارت قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام ترغیب و توصیه شده است؛^۱ بر همین اساس، علمای اسلامی بر استحباب زیارت قبر شریف آن حضرت اتفاق نظر دارند و تاریخ چهارده قرن گذشته مسلمانان نیز گواه روشنی بر این مطلب است.

در این میان بزرگان وهابی نیز بر استحباب زیارت قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اذعان دارند؛ چنان‌که بن باز، مفتی اسبق سعودی، به‌صراحت می‌گوید: «یکی از مستحبات، زیارت قبر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است و نیز مستحب است انسان پس از آن به زیارت بقیع برود».^۲ با این حال، آنان سفر برای زیارت قبر آن حضرت را بدعت قلمداد می‌کنند و آن را ممنوع می‌دانند.

اتفاق فرقه‌های اسلامی بر استحباب زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله

قبل از بررسی دیدگاه وهابیان در این موضوع و نقد آن، دیدگاه علمای اسلامی در این باره را تبیین می‌کنیم. بیش از چهل نفر از علمای اهل سنت از مذاهب فقهی مختلف، به استحباب زیارت قبر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فتوا داده‌اند. ابوالحسن ماوردی در کتاب الأحکام السلطانیة می‌نویسد:

قافله‌داران کاروان‌های حج باید بعد از اتمام حج و زیارت مکه، مسیر برگشت را به‌گونه‌ای انتخاب کنند که از مدینه عبور کنند و به زیارت قبر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مشرف شوند تا زائر خانه خدا بین زیارت خانه خدا و زیارت قبر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله جمع کند.^۳

تقی‌الدین علی بن عبدالکافی سبکی، صاحب شفاء السقام فی زیارة خیر الأنام صلی الله علیه و آله، به‌نقل از ابوعبدالله حلیمی جرجانی شافعی با توجه به آیه «فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّوْهُ وَ نَصْرُوهُ

۱. متن این روایات را در همین درس نقل خواهیم کرد.

۲. بن باز، عبدالعزیز بن عبدالله، مجموع فتاوی، ج ۵، ص ۳۳۳.

۳. ماوردی، علی بن محمد، الأحکام السلطانیة، ص ۱۷۳.

و اتبعوا نور الذي أنزل معه أولئك هم المفلحون»^۱ که بر تعظیم و تکریم پیامبر اکرم ﷺ دلالت دارد، می‌گوید: «تعظیم و تکریم پیامبر اکرم ﷺ پس از رحلت ایشان، با زیارت قبر ایشان انجام می‌شود».^۲ در کتاب الفقه علی المذاهب الأربعة، تمام چهار مذهب اهل سنت فتوا داده‌اند که زیارت پیغمبر اکرم ﷺ از بهترین مستحبات است.^۳

مرحوم صدوق نیز حدیثی از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره زیارت قبر پیغمبر ﷺ نقل می‌کند که حضرت فرمودند:

وَأَتَمُّوا بِرَسُولِ اللَّهِ حَجَّكُمْ إِذَا خَرَجْتُمْ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ فَإِنَّ تَرْكَهَ جَفَاءٌ، وَبِذَلِكَ أَمَرْتُمْ وَاتَّمُوا بِالْقُبُورِ الَّتِي أَلَزَمَكُمْ اللَّهُ زِيَارَتَهَا وَحَقَّهَا؛^۴

هنگامی که برای حج خانه خدا خارج شدید، با زیارت پیامبر اکرم ﷺ حج خود را تمام کنید. به‌راستی که ترک زیارت آن حضرت جفا بر ایشان است و شما به زیارت او امر شده‌اید و حج را با زیارت قبوری که خداوند زیارت آن را بر شما لازم دانسته است، تمام کنید.

اگرچه حج بدون زیارت پیامبر ﷺ صحیح و کامل است؛ اما زیارت قبر پیغمبر اکرم ﷺ ثواب آن را کامل‌تر می‌کند و در پیشگاه الهی ارزش بالاتری می‌یابد.

خداوند در سوره اعراف، پیغمبر اکرم ﷺ را با چندین صفت معرفی می‌کند:

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْثُومًا عِنْدَهُمْ فِي الشُّؤْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْغَبَايِثَ»؛^۵

همان‌ها که از فرستاده [خدا]، پیامبر امی، پیروی می‌کنند؛ پیامبری که صفاتش را در تورات و انجیلی که نزدشان است، می‌یابند. آنها را به معروف دستور می‌دهد و از منکر باز می‌دارد؛ اشیاء پاکیزه را برای آنها حلال می‌شمرد

۱. سوره اعراف، آیه ۱۵۷: پس کسانی که به او ایمان آوردند و حمایت و یاری‌اش کردند و از نوری که با او نازل شده بود پیروی نمودند، رستگاران‌اند.

۲. سبکی، علی بن عبد‌الکافی، شفاء السقام فی زیارة خیر الأنام ﷺ، ج ۱، ص ۲۲۹؛ به نقل از: حلیمی جرجانی، حسین بن حسن، المنهاج فی شعب الإيمان، ج ۲، ص ۱۳۰.

۳. «من أفضل المتدویات»، «فهی من أعظم القرب»، (جزیری، عبد‌الرحمن، الفقه علی المذاهب الأربعة، ج ۱، ص ۶۳۸).

۴. ابن بابویه، محمد بن علی، الخصال، ج ۲، ص ۱۴۶؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۱۳۹.

۵. سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

و ناپاکی‌ها را تحریم می‌کند.

آن‌گاه خداوند راه رستگاری را ایمان به او و داشتن سه وصف می‌داند و می‌فرماید:

﴿فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّوْهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا الشُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۱

پس کسانی که به او ایمان آوردند و بزرگش داشتند و حمایت و یاری‌اش کردند و از توری که با او نازل شد، پیروی نمودند، رستگاران‌اند.

یعنی مؤمنان در برابر پیغمبر اکرم ﷺ سه تکلیف دارند:

۱. «عزروه»: او را تکریم و تعظیم کنند.
۲. «نصروه»: در جنگ و غیر جنگ یاری‌اش کنند.
۳. «واتبعوا...»: از دستورات او پیروی کنند.

یکی از مظاهر تکریم و محبت به پیامبر ﷺ زیارت آن بزرگوار است. وهابیان هرگاه کلمه «حب الرسول» را می‌شنوند، فریاد می‌زنند که «الحب هو الإتياع، لا الإبتداع»؛ یعنی محبت با تبعیت کردن محقق می‌شود، نه با بدعت گذاشتن. شکی در این نیست که تبعیت نخستین علامت محبت است؛ اما سخن در این است که سفر برای زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ و تکریم و احترام ایشان نیز از مصادیق محبت به ایشان است و بدعت محسوب نمی‌شود؛ زیرا ریشه در کتاب و سنت دارد.

منع از زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ سبب می‌شود که نام و یاد آن حضرت از قلب‌ها و اندیشه‌ها کنار رود و پیامد چنین اقدامی، از بین رفتن تدریجی اهداف ایشان و حقیقت اسلام و تبدیل شدن آن به یک افسانه است.

اثبات مشروعیت سفر برای زیارت قبر پیامبر ﷺ

در این بخش به اثبات مشروعیت سفر برای زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ می‌پردازیم:

۱. سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

دلیل اول: روایات نبوی^۱

۱. «من حجَّ قَرَارَ قَبْرِي بعد وفاتي فكَانَ مَا زَارَنِي فِي حَيَاتِي»؛^۲ (هرکس پس از رحلت مرا زیارت کند، گویا در حالِ حیاتم مرا زیارت کرده است).

۲. «من زار قَبْرِي وجبت له شفاعتي»؛^۳ (هرکس پس از وفاتم مرا زیارت کند، شفاعت من برای او حتمی می‌شود).

۳. «مَنْ حَجَّ وَلَمْ يَزُرْنِي فَقَدْ جَفَانِي»؛^۴ (هرکس حج به جا آورد اما مرا زیارت نکند، به من جفا کرده است). مرحوم علامه امینی این حدیث را از چهل نفر از دانشمندان اهل سنت نقل کرده است و اگر راویان شیعه این حدیث را هم به آن تعداد اضافه کنیم، این حدیث «فوق متواتر» می‌شود.

نکته مهمی که در اغلب این روایات وجود دارد، این است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله استحباب زیارت قبر خود را در کنار حج ذکر کرده‌اند و روشن است که انجام حج برای غیر اهل مکه مستلزم سفر است. پس این روایات شامل استحباب سفر برای زیارت قبر شریف آن حضرت نیز می‌شود.

دلیل دوم: سیره سلف صالح

سلف صالح از نظر وهابی‌ها کسانی هستند که ما باید دین خود را از آنان بگیریم؛ از این رو، لازم است بررسی شود که آیا آنان برای زیارت قبر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سفر می‌کردند یا خیر؟

۱. زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله توسط بلال

اولین سلف صالح که برای زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه سفر کرد، مؤذن ایشان، بلال حبشی، است. او به خاطر مسائل سیاسی، بعد از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مدینه را ترک کرد،

۱. برای آگاهی بیشتر، نک: سیکی، علی بن عبدالکافی: شفاء السقام فی زیارة خیر الانام صلی الله علیه و آله.

۲. دارقطنی، علی بن عمر، السنن، باب المواقیت، ج ۳، ص ۳۳۳، ح ۲۶۹۳؛ بیهقی، احمد بن حسین، السنن الکبری، ج ۵، ص ۴۰۳.

۳. دارقطنی، علی بن عمر، السنن، باب المواقیت، ج ۳، ص ۳۳۳، ح ۲۶۹۵.

۴. سمهودی، علی بن عبدالله، وفاء الوفاء بأخبار دار المصطفى صلی الله علیه و آله، ج ۴، ص ۱۷۲.

برای مرزبانان به شام رفت و در نقطه مرزی بین اسلام و مسیحیت ساکن شد. شبی در عالم رؤیا پیغمبر اکرم ﷺ را دید که حضرت به او فرمودند: «ای بلال، چرا رابطه خود با ما را قطع کرده‌ای و دیگر سراغ ما نمی‌آیی؟ آیا وقت آن نرسیده است که مرا زیارت کنی؟» بلال از خواب بیدار شد و شروع به گریستن کرد. روز بعد بر شتر خود سوار، و رهسپار مدینه شد. پس از چند روز طی مسیر، وارد مدینه شد. به روضه منوره رفت و صورت خود را بر قبر پیامبر ﷺ گذاشت و با صدای بلند گریست. هنگامی که دو ریحانه رسول خدا ﷺ، حسن و حسین ﷺ، او را دیدند، اشک از چشمانشان سرازیر شد. بلال نیز آن دو را در آغوش کشید و گریست. آن دو از بلال خواستند که هنگام فجر، بالای بام مسجد برود و اذان بگوید. بلال نیز خواهش حسنین ﷺ را پذیرفت. هنگام طلوع فجر با بلند شدن فریاد تکبیر او، گویا مدینه لرزید. اشک از دیدگان مردم فرو ریخت. هنگامی که بلال نام پیغمبر اکرم ﷺ را بر زبان جاری ساخت، زن و مرد مدینه از خانه‌ها بیرون ریختند و صدای گریه بلند شد؛ تا آنجا که مورخان نوشته‌اند: «بعد از رحلت رسول خدا ﷺ تا آن روز، در مدینه صدای گریه این‌گونه بلند نشده بود».^۱

۲. زیارت پیامبر ﷺ توسط کعب الاحبار و عمر بن خطاب

صاحب کتاب فتوح الشام می‌نویسد:

هنگامی که عمر بن خطاب
مسجد الاقصی را فتح کرد، کعب الاحبار
نزد او آمد و اسلام آورد. عمر به او گفت:
«آیا می‌توانی (دوست داری) با من به مدینه
بیایی تا قبر پیامبر ﷺ را زیارت کنی و از

۱. ابن منظور، محمد بن مکرم، مختصر تاریخ دمشق لاین عساکر، ج ۴، ص ۱۱۸.

آن بهره‌مند شوی؟» کعب الاحبار نظر
خلیفه را پذیرفت و با او رهسپار مدینه شد.
وقتی عمر به مدینه رسید، پیش از هر
کاری وارد مسجد النبی شد و به پیامبر ﷺ
سلام داد.^۱

۳. زیارت پیامبر ﷺ توسط فردی بیابان‌نشین

بعد از پیامبر اکرم ﷺ، تمام صحابه قبر ایشان را زیارت می‌کردند. بسیاری از مورخان
می‌نویسند که هنوز بیش از یک هفته از وفات پیغمبر اکرم ﷺ نگذشته بود که یک اعرابی
(بیابان‌نشین) آمد و در مقابل قبر پیغمبر اکرم ﷺ ایستاد و آیه ۶۴ سوره نساء^۲ را خواند.
آن‌گاه خودش را روی قبر پیغمبر اکرم ﷺ افکند و این اشعار را سرود:

یا خیر من دفنت بالقاع أعظمه فطاب من طيبهن القاع والأکم

نفسی القداء لقبر أنت ساکنه فيه العفاف وفيه الجود والکرم^۳

یعنی: «ای کسی که استخوان‌هایش در این زمین دفن شده است و این سرزمین به‌خاطر
پاکی همین بدن، پاک و پاکیزه شده است. جانم فدای قبری که تو در آن خفته‌ای! حتی قبر تو
نیز پر از عفت و جود و بخشنده‌گی است».

اینکه هیچ‌یک از صحابه به این شخص اعتراض نکرده‌اند، نشان می‌دهد که سفر به قصد

۱. واقدی، محمد بن عمر، فتوح الشام، ج ۱، ص ۲۳۵.

۲. «ما أرسلنا من رسلٍ إلا ليطاع بأذن الله ولو أنهم إذ ظلموا أنفسهم جاءوك فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوفدوا
الله نوابًا ورجسًا»؛ هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر برای اینکه به فرمان خدا، از وی اطاعت شود. و اگر این مخالفان، هنگامی
که به خود ستم می‌کردند [و فرمان‌های خدا را زیر پا می‌گذاشتند]، نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌کردند و پیامبر هم
برای آنها استغفار می‌کرد، خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.

۳. مسعودی، علی بن عبدالله، وفاء الوفاء بالخيار دار المصطفى ﷺ، ج ۴، ص ۱۸۵؛ نبوی، یحیی بن شرف، المجموع شرح
المهذب، ج ۸، ص ۲۷۴.

زیارت پیامبر اکرم ﷺ مشروع، و بلکه مطلوب بوده است؛ زیرا صحابه به انجام اعمال خلاف شرع اعتراض می‌کردند؛ چنان‌که به معاویه به خاطر آهسته خواندن «بسم الله الرحمن الرحيم» در نماز جماعت مسجدالنبی اعتراض کردند.^۱

۴. زیارت قبر پیامبر ﷺ توسط عمر بن عبدالعزیز

سبکی می‌نویسد: «عمر بن عبدالعزیز [که در میان خلفای اموی تا حدی انصاف داشت] افرادی را اجیر می‌کرد که از طرف او به مدینه بروند و قبر پیغمبر اکرم ﷺ را زیارت کنند. او این کار را مکرر انجام می‌داد».^۲

دلیل سوم: سیره مسلمانان

مسلمانان از همان قرن اول هجری تاکنون برای زیارت قبر پیغمبر اکرم ﷺ سفر می‌کردند و اجماع و اتفاق امت اسلامی بر جواز سفر برای زیارت قبر پیامبر ﷺ، یکی از ادله قطعی و بهترین دلیل بر مشروعیت این عمل است.^۳

پاسخ به یک مغالطه

در اینجا مغالطه‌گران اشکال کردند که مسلمانان برای زیارت مسجدالنبی سفر می‌کردند؛ نه برای زیارت قبر پیامبر ﷺ.

در پاسخ به آنان باید گفت:

اولاً: این سخن برخلاف روایات نبوی و سیره سلف صالح است.

ثانیاً: اگر سفر مسلمانان به مدینه صرفاً برای زیارت مسجدالنبی بود، باید برای زیارت مسجدالاقصی نیز سفر می‌کردند؛ زیرا مسجدالاقصی نیز مانند مسجدالنبی بافضیلت است؛ در حالی که به‌طور معمول کسی به قصد زیارت مسجدالاقصی سفر نمی‌کند و در

۱. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۳۵۷، ح ۸۵۱؛ فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر للإمام الفخر الرازی، ج ۱، ص ۱۶۸.

۲. سبکی، علی بن عبدالکافی، شفاء السقام فی زیارة خیر الانام ﷺ، ج ۱، ص ۱۲۵ و ۱۸۳.

۳. برای آگاهی بیشتر، نک: سبکی، علی بن عبدالکافی، شفاء السقام فی زیارة خیر الانام ﷺ، ج ۱، ص ۱۲۵ و ۱۸۳.

شعر یا کتابی نیز نیامده است که کسی فقط برای زیارت مسجد الاقصی سفر کرده باشد. بنابراین، معلوم می‌شود که مسلمانان برای زیارت قبر پیغمبر اکرم ﷺ به مدینه می‌آمدند؛ نه به قصد زیارت مسجد النبی.

دیدگاه وهابیان درباره سفر برای زیارت پیامبر ﷺ

وهابیان به پیروی از ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب معتقدند که زیارت پیامبر اکرم ﷺ فقط برای کسی مستحب است که در مدینه باشد؛ اما کسی که ساکن مکه یا سایر شهرها و کشورها باشد، حق ندارد به قصد زیارت قبر پیامبر ﷺ به مدینه سفر کند و چنین سفری بدعت و حرام است.^۱

دلیل وهابیان برای نامشروع دانستن زیارت قبر خیر المرسلین ﷺ، روایتی از ابوهریره است که می‌گوید پیامبر ﷺ فرموده‌اند: «لا تشد الرحال إلا إلى ثلاثة»^۲ و در تعبیر دیگری از آن حضرت نقل کرده است که ایشان فرموده‌اند:

لا تشد الرحال إلا إلى ثلاثة مساجد: مسجدی هذا، و مسجد الحرام و مسجد الأقصى؛^۳

بار سفر بستن جایز نیست، مگر برای سفر به سه مسجد: ۱. مسجد من (مسجد النبی)؛ ۲. مسجد الحرام؛ ۳. مسجد الاقصی.

یعنی سفر به غیر از این سه مسجد، مشروع نیست.

بررسی و نقد این دیدگاه

اولاً: اگر زیارت، کاری مستحب باشد، مقدمه آن نمی‌تواند حرام باشد؛ زیرا لازمه آن، جمع بین متضادین است؛ بنابراین، اگر زیارت مستحب باشد، سفر برای آن نیز باید واجب، مستحب یا مباح باشد و نمی‌تواند حرام باشد.

۱. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، مجموع الفتاوی، ج ۲۷، ص ۱۹۶.

۲. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۲، ص ۶۰.

۳. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۰۱۴، ح ۵۱۱؛ ابن حنبل، احمد بن محمد، مسند احمد بن حنبل، ج ۱۸، ص ۶۱، ح ۱۱۴۸۳.

ثانیاً: حدیث «لا تشد الرحال...» مخالف سیره نبوی است. این حدیث با سیره نبوی نقل شده در صحیحین، مخالف است. پیغمبر اکرم ﷺ شنبه هر هفته، از مدینه شد رحال می کردند و به مسجد قبا^۱ می رفتند و در آنجا دو رکعت نماز می خواندند و برمی گشتند.^۲ اگر واقعاً سفر به هیچ مسجدی غیر از مساجد سه گانه جایز نیست، چرا پیامبر ﷺ برخلاف این حدیث رفتار می کرد؟!

وهابیان برای فرار از این تناقض می گویند «مسجد قبا» از این روایت استثنا شده است؛ در حالی که اگر این روایت را استثنا بزنند، روایت هیمنه خودش را از دست می دهد و از حجیت خارج می شود. علاوه بر اینکه این روایت با عمومات قرآنی و روایات نبوی، که پیش از این ذکر شد، و همچنین با سیره سلف، مخالف است؛ از این رو، نمی توان بین مفاد این روایت و روایات دیگر جمع کرد. بنابراین، روایت «لا تشد الرحال...» نه نفیاً و نه اثباتاً، هیچ ارتباطی به بحث زیارت ندارد؛ چنان که علمای بزرگ اهل سنت نیز به این حقیقت تصریح کرده اند. عینی شافعی در شرح صحیح بخاری راجع به این حدیث می نویسد:

و قَالَ التَّوَوَّى وَ هُوَ غُلَطٌ وَ الصَّحِيحُ عِنْدَ أَصْحَابِنَا وَ هُوَ الَّذِي اخْتَارَهُ إِسَامُ
الْحَرَمِيِّينَ وَ الْمُحَقِّقُونَ أَنَّهُ لَا يَحْرَمُ وَلَا يَكْرَهُ^۳

نووی گفته است: «استدلال به این حدیث در ممنوعیت سفر برای زیارت قبر پیامبر ﷺ غلط است؛ بلکه نظر صحیح که مورد قبول اصحاب ماست و امام الحرمین و محققان آن را برگزیده اند، این است که سفر برای زیارت قبر پیامبر ﷺ نه حرام است و نه مکروه».

ثالثاً: استدلال به حدیث «لا تشد الرحال...» مدعای وهابیان را اثبات نمی کند؛ زیرا کسانی که به ادبیات عرب آشنا هستند، می دانند که جملات دارای ادات استثنا، شامل «مستثنی منه» و «مستثنا» است که البته در برخی موارد، مستثنی منه ذکر نمی شود و در تقدیر گرفته می شود که در اصطلاح ادیبان، به «استثنای مفرغ» معروف است. برای مثال، در جمله

۱. «مسجد قبا» اولین مسجدی است که پدستور پیامبر ﷺ در دهکده قبا، و در فاصله یکفرسخی جنوب مدینه ساخته شد. این مسجد هم اکنون جزء شهر مدینه شده است.

۲. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۲، ص ۶۰، ح ۱۱۹۱.

۳. عینی، محمود بن احمد، عمدة القاری، باب فضل الصلاة في مسجد مكة والمدينة، ج ۷، ص ۲۵۴.

«جاء القوم إلا زیداً» کلمه «القوم» مستثنی منه، و «زیداً» مستثناست و در جمله «ما جاتنی إلا زید» که استثنای مفرغ است، «زید» مستثناست و مستثنی منه در تقدیر است که می تواند «انسان» یا «احد» باشد.

مستثنی منه در حدیث «لا تشد الرحال إلا إلى ثلاثة مساجد...»

اکنون باید ببینیم در حدیث مزبور، مستثنی منه و مستثنا چیست؟ در این حدیث، عبارت «ثلاثة مساجد؛ مسجدی هذا و مسجد الحرام و مسجد الأقصى» مستثناست؛ اما مستثنی منه ذکر نشده و استثنای مفرغ است؛ از این رو، باید کلمه ای را به عنوان مستثنی منه در تقدیر بگیریم. درباره مستثنی منه، دو احتمال وجود دارد که هر دو بررسی می شود:

احتمال اول: مستثنی منه عبارت «مكان من الأمكنة» باشد که در این صورت، متن کامل حدیث این گونه می شود: «لا تشد الرحال إلى مكان من الأمكنة إلا إلى ثلاثة مساجد»؛ (برای رفتن به هیچ مکانی نباید بار سفر بست؛ مگر برای زیارت سه مسجد).

احتمال دوم: مستثنی منه عبارت «مسجد من المساجد» باشد که در این صورت، متن کامل حدیث این گونه می شود: «لا تشد الرحال إلى مسجد من المساجد إلا إلى ثلاثة مساجد»؛ (برای رفتن به هیچ مسجدی نباید بار سفر بست؛ مگر برای زیارت سه مسجد).

بررسی احتمال اول

احتمال اول، ضرورتاً باطل است؛ زیرا معنایش این است که تمام سفرهای مسلمانان برای تجارت، تحصیل، گردش و... حرام است؛ در نتیجه، مسلمانان فقط باید در خانه های خود و مساجد بنشینند و به هیچ جای دیگر و هیچ کشوری مسافرت نکنند. آیا می توان چنین سخنی را به دین نسبت داد، در حالی که قرآن به سفرکردن دستور می دهد و می فرماید:

«قَدْ خَلَقْتُ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَمَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ»^۱

پیش از شما سنت هایی وجود داشت [و هر قوم طبق اعمال و صفات خود، سرنوشت هایی داشتند که شما نیز، همانند آن را دارید]؛ پس بر روی زمین

گردش کنید و ببینید سرانجام تکذیب‌کنندگان [آیات خدا] چگونه بود.

قرآن در جای دیگری می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَّنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَمَا تُصَوِّرُوا فِي الْأَرْضِ فَأَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ﴾^۱

ما در هر امتی رسولی برانگیختیم که خدای یکتا را پرستید و از طاغوت اجتناب کنید. خداوند گروهی را هدایت کرد و گروهی ضلالت و گمراهی دامانشان را گرفت؛ پس بر روی زمین بگردید و ببینید عاقبت تکذیب‌کنندگان چگونه بود.

همچنین در آیه دیگری می‌فرماید:

﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾^۲

چرا از هر گروهی از آنان، طایفه‌ای کوچ نمی‌کند [و طایفه‌ای در مدینه بماند]، تا در دین [و معارف و احکام اسلام] آگاهی یابند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود، آنها را بیم دهند؟ شاید [از مخالفت فرمان پروردگار] بترسند و خودداری کنند!

انسان برای صله ارحام، تحصیل علم، جهاد، تجارت و... به سفرکردن نیاز دارد. این سفرها گاهی واجب و گاهی مستحب است و ممنوع دانستن آنها برخلاف آیات قرآن و برخلاف ضرورت است؛ پس مستثنی منه حدیث «زبور، نمی‌تواند «مکان» باشد.

بررسی احتمال دوم

باید گفت که مستثنی منه، کلمه «مسجد» است؛ زیرا بار سفر بستن برای زیارت مسجدی غیر از این مساجد، لغو است؛ چون سایر مساجد از نظر فضیلت مساوی اند و دلیلی برای سفر به مسجدی دوردست وجود ندارد. برای مثال، کسی که در شهر مقدس قم ساکن است و می‌تواند در مسجد جامع آن شهر نماز بخواند، فایده‌ای ندارد که برای خواندن نماز در

۱. سوره نحل، آیه ۳۶.

۲. سوره توبه، آیه ۱۲۲.

مسجد جامع شهر اراک، به آنجا سفر کند؛ چون این سفر اگرچه حرام نیست؛ اما لغو است؛ زیرا ثواب نماز خواندن در مسجد جامع اراک با ثواب نماز خواندن در مسجد جامع قم برابر است. اما سه مسجد مسجد الحرام، مسجد النبی و مسجد الاقصی، در تمام جهان بی نظیر هستند و مقام بلندی دارند که عبادت در آنها ثواب بسیار بیشتری از عبادت در سایر مساجد دارد. البته از نظر روایات ما، مسجد کوفه نیز مقام عظیمی دارد؛ از این رو، سفر برای زیارت این چند مسجد اشکالی ندارد و بلکه مطلوب است؛ چون این چهار مسجد پرفضیلت‌ترین مساجد روی کره زمین هستند. بنابراین، حدیث ابوهریره با فرض صحت سند،^۱ صرفاً از سفر به مسجدی غیر از مساجد سه‌گانه نهی می‌کند و هیچ ارتباطی به بحث زیارت قبر شریف پیامبر اکرم ﷺ ندارد.

این حدیث با الفاظ دیگر و بدون لفظ استثنا نیز نقل شده است که می‌گوید: «تشدد الرحال إلى ثلاثة مساجد...»؛^۲ (به این سه مسجد سفر کنید).

نتیجه

از مجموع این مطالب روشن می‌شود که سفر برای زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ موافق عمومات قرآن است و سیره و روایات نبوی، عمل سلف و سیره مسلمانان، بر مشروعیت آن دلالت دارد و آنچه در مکتب وهابیت تبلیغ می‌شود، فاقد مستندی از قرآن و سنت است. زیارت قبر امیرالمؤمنین ﷺ و قبر سیدالشهدا ﷺ و قبور سایر اهل بیت ﷺ نیز دارای فضیلت فراوان است و در منابع روایی شیعه، روایات زیادی درباره فضیلت زیارت قبر پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ وجود دارد.

۱. برای آگاهی بیشتر، نکه: سبحانی، جعفر، الحدیث النبوی بین الروایة و الدراية این کتاب، درباره روایات صحیح و غیر صحیح ابوهریره بحث کرده است. استناد حدیث «لا تشدد الرحال...» به پیغمبر اکرم ﷺ معلوم نیست و با قرعین صدققت ابوهریره ممکن است اشتباه در نقل بوده است. چنان‌که ممکن است دیگری که بعد از ابوهریره آمده‌اند، نقل این حدیث را به ایشان نسبت داده باشند؛ ولی چون این حدیث در صحاح آمده است و آقایان حاضر نیستند بگویند که صحیح، خدشه‌بردار است، آن را قبول می‌کنند؛ اگرچه بر صحیح البخاری، ۸۳ اشکال مطرح شده است که ابن حجر در فتح الباری تلاش کرده تا به آنها پاسخ دهد که پاسخ‌های او در بعضی موارد قانع‌کننده نیست.

۲. تیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۰۱۴.

پرسش

۱. با استناد به روایات، مشروعیت سفر به قصد زیارت قبر پیامبر ﷺ را اثبات کنید.
۲. مهم‌ترین دلیل وهابیان برای نامشروع دانستن سفر برای زیارت قبر پیامبر ﷺ چیست؟ توضیح دهید.
۳. دلالت حدیث «لا تشد الرحال...» بر نامشروع بودن بار سفر بستن برای زیارت را نقد کنید.
۴. مواردی از سیره سلف صالح در زمینه سفر برای زیارت قبر پیامبر ﷺ را ذکر کنید.

رواق اندیشه

۱. با مراجعه به منابع روایی، احادیثی در فضیلت سفر برای زیارت قبر پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ بیابید.
۲. موارد دیگری از سیره سلف صالح درباره زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ پیدا کنید.
۳. سند حدیث «لا تشد الرحال...» را بررسی کنید.

برخی منابع مفید

۱. شفاء السقام في زيارة قبر خير الأنام ﷺ نوشته تقي‌الدین سُبکی؛
۲. الجوهر المنظم في زيارة القبر الشريف النبوي المکرم ﷺ نوشته ابن حجر هیتمی شافعی؛
۳. الإعلام باستحباب شد الرحال لزيارة قبر خير الأنام ﷺ نوشته محمود سعید ممدوح؛
۴. شد الرحل لزيارة القبر الشريف بين المجيزين و المانعین نوشته عبدالفتاح قدیش؛
۵. الزيارة النبوية و مشروعية شد الرحال مع التحديد العلمي لمعاني الأحاديث النبوية نوشته محمد زکی ابراهیم.

درس بیست و سوم: ساخت بنا بر روی قبر (۱) اثبات مشروعیت ساخت بنا بر قبور

یکی دیگر از شبهات وهابیان در بحث بدعت، مربوط به ساخت بنا بر قبور صالحان است که وهابیان آن را بدعت می خوانند و بر همین اساس، دست به تخریب حرم های اهل بیت علیهم السلام و صحابه زده اند. در این درس، پس از تحلیل عقلی ساخت بنا بر قبور، مشروعیت این مسئله را با استناد به قرآن اثبات می کنیم.

برای ماندگاری و پویایی هر مکتب اعتقادی باید مبانی فکری آن را حفظ کرد و ماندگاری ادیان الهی نیز از این قاعده مستثنا نیست. یکی از اموری که نقش مهمی در حفظ ادیان توحیدی و دین اسلام دارد، حفظ و نشر اندیشه‌های رهبران الهی و شخصیت‌های دینی برای تبعیت از آنهاست. پاسداری از قبور و آثار آنان نیز مقدمه‌ای برای آشنایی بیشتر با اهداف و اندیشه‌های این اشخاص برای تبعیت از آنهاست. همچنین حفظ قبور انبیا و اولیای الهی، نوعی تکریم آنان و اظهار محبت به آنهاست که در راه رساندن معارف الهی به آیندگان رنج فراوانی متحمل شده و الگوی کاملی برای دین‌داری بوده‌اند.

متأسفانه وهابیان حفظ و پاسداری از قبور اولیای الهی^۱ را بدعت و بلکه منتهی به شرک می‌دانند. در این درس به بررسی این مطلب پرداخته خواهد شد و بیان می‌شود که آیا حفظ این قبور، نوعی تکریم صاحبان آنها و همسو با توحید است یا اینکه چنین کاری شرک به خداست؟ همچنین بررسی می‌شود که آیا این مسئله بدعت است یا بر سنت پیامبر اکرم ﷺ منطبق است؟

قبل از بررسی آیات و روایات و نقد دیدگاه وهابیان در این موضوع، ابتدا این مسئله را از نظر عقل تحلیل می‌کنیم.

تحلیل عقلی

عقل انسان، ساختن بنا بر قبور را با توجه به حد و مرز توحید و شرک، امری پسندیده می‌داند که به توضیح این مطلب می‌پردازیم:

اهتمام ملت‌ها به حفظ آثار گذشتگان خود

جامعه‌های متمدن و ملت‌های زنده دنیا، به آثار گذشتگان خود کاملاً حساس هستند و اجازه نمی‌دهند حتی یک خشت خام که مربوط به گذشتگان آنهاست، از بین برود. آنان آثار نیاکان خود را به‌عنوان پایه‌گذاران تمدن خود حفظ می‌کنند و حتی یک قطعه سفال، دست‌خط، پول‌های قدیمی و سایر آثار مربوط به گذشتگان خود را به‌عنوان نمونه تمدن

۱. نک: مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، باب ثواب تعمیر قبور النبی ﷺ و الأئمة ﷺ، ج ۹۷، ص ۱۲۰.

نگهداری می‌کنند و برای حفظ آنها مدیران لایق انتخاب می‌کنند تا آنها را از گزند حوادث طبیعی به بهترین وجه حفظ کنند؛ زیرا می‌خواهند با استناد به آن آثار، تمدن خود را غنی و با سابقه معرفی کنند.

شیعه نیز همین تحلیل را درباره آثار اسلامی دارد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش از چهارده قرن قبل توانستند تمدنی را پی‌ریزی کنند که اکنون نیز مانند آفتاب می‌درخشد و پیشرفت صنعتی امروز نیز وامدار همین تمدن است. اگرچه ولادت ایشان (۵۷۰ م)، بعثت ایشان در غار حرا (۶۱۰ م)، هجرت ایشان به مدینه، مدت حضور ایشان در مکه و مدینه، کارهایی که انجام داده‌اند و آثاری که از خود به یادگار گذاشته‌اند، در تاریخ ثبت شده است،^۱ اما آثاری که جنبه عینی دارد بیشتر از ثبت تاریخی بر اصالت رویدادی خاص دلالت دارد؛ زیرا تاریخ صرف، قابل مناقشه است. ممکن است کسی بگوید که این تاریخ، مطابق با واقع نیست و وی از محل وقوع حوادث زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کند؛ در این صورت، مشاهدۀ محل تولد پیامبر صلی الله علیه و آله، نقطه آغازین بعثت ایشان، غاری که آن حضرت از بیم کفار قریش در آن مخفی شدند، و همچنین آثاری که از ایشان بر جای مانده است، بهترین دلیل بر واقعی بودن این جریان‌هاست.

اگر این آثار عینی را، که آثار توحید است، با نام مبارزه با شرک از بین ببریم، چیزی برای ما باقی نخواهد ماند و آثار مکتوب نیز به تدریج مورد تردید قرار می‌گیرد.

تاریخ مسیحیت، آینه عبرت مسلمانان

باید از تاریخ مسیحیت عبرت گرفت؛ چراکه جوانان مسیحی که تا چند سال پیش، تا حدودی به حضرت مسیح صلی الله علیه و آله ایمان داشتند، پس از پدید آمدن علم جامعه‌شناسی و رواج تجربه‌گرایی، که به دنبال درک عینی مسائل و نه سمعی آنهاست، کم‌کم در وجود حضرت مسیح صلی الله علیه و آله شک کردند. برای یک جوان مسیحی ساکن غرب، اینکه زبان و همه

۱. برای آگاهی از تاریخ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، نک: ابن اسحاق مدنی، محمد، کتاب السیر و المعازی؛ طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری.

آداب و رسومش غربی باشد ولی دینش شرقی باشد،^۱ عجیب به نظر می‌رسد. آنان چگونه به صحت دین مسیح علیه السلام یقین پیدا کنند، با اینکه اثر ملموسی از مسیح علیه السلام ندارند؟ حضرت مسیح علیه السلام از نظر آنان نه قبری دارد^۲ و نه کتاب ملموسی دارد و نه آثاری که بتواند بر واقعیت حضرت مسیح علیه السلام دلالت کند؛ بنابراین، یک جوان مسیحی که باید کاملاً به حضرت مسیح علیه السلام ایمان داشته باشد، کم‌کم به صورت یک مسیحی جغرافیایی و شناسنامه‌ای در آمده است.

حفظ آثار و قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، و همچنین حفظ آثار و قبور آل و اصحاب ایشان نیز سبب حفظ اصالت‌های دینی است. نسل‌های آینده با مشاهده این آثار به ریشه‌دار بودن دین اسلام پی می‌برند و باورهای آنان به آموزه‌های دینی قوی‌تر می‌شود؛ چنان‌که کوتاهی کردن در حفظ این میراث باعث از بین رفتن اسناد و مدارک وقایع اسلامی می‌شود و سبب می‌گردد که اسلام به صورت یک افسانه درآید که این امر در آینده، خسارتی بزرگ و جبران‌ناپذیر خواهد بود.

دلایل مشروعیت ساخت بنا بر روی قبور

ممکن است کسی در تحلیل عقلی مطرح شده خدشه وارد کند و به دنبال دلیلی از قرآن برای جواز بنای بر قبور باشد؛ از این رو، آیات قرآن در این موضوع را بررسی می‌کنیم:

دلیل اول: آیات قرآن

خداوند در برخی آیات قرآن کریم، حفظ آثار و قبور اولیای الهی را تأیید کرده و بلکه به آن امر کرده است. به برخی از این آیات اشاره می‌کنیم:

الف) محبت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ذوی القربی

این دلیل از دو مقدمه تشکیل شده است:

مقدمه اول: آیاتی که محبت به خدا، انبیا و اهل بیت علیهم السلام را لازم می‌داند.

۱. موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام در منطقه فلسطین معوث شدند که این سرزمین در شرق کشورهای غربی (اروپایی) واقع شده است.

۲. از نظر مسلمانان، مسیح علیه السلام به آسمان عروج کرده و زنده است.

مقدمه دوم: ملاحظه جلوه‌ها و مظاهر محبت به انبیا و اولیای الهی که یکی از آن مظاهر، تبعیت از ایشان، و دیگری پاسداری از قبور آنان است. نتیجه این استدلال آن است که پاسداری از قبور و آثار انبیا و اولیای الهی، نوعی تکریم و اظهار محبت به آنهاست.

مقدمه اول: وجوب محبت به اولیای الهی

در قرآن کریم محبت به اولیای الهی واجب شمرده شده است که به آیاتی در این زمینه اشاره می‌کنیم:

۱. وجوب ترجیح دادن محبت خدا و رسول در قرآن

قرآن کریم می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾^۱

بگو اگر پدران، فرزندان، برادران، همسران، خاندان شما، اموالی که گرد آورده‌اید، تجارتی که از کساداش بیمناک هستید، و خانه‌هایی که بدان علاقه دارید، نزد شما از خداوند، رسول خدا و جهاد در راه خدا محبوب‌تر باشد، پس صبر کنید تا فرمان حق به اجرا درآید [و عذاب خدا فرا رسد]. خدا گروه فاسق را هدایت نمی‌کند.

این آیه می‌فرماید باید محبت مؤمن، به خداوند، پیامبر ﷺ و جهاد در راه او بیش از علاقه او به والدین، فرزندان، همسر، ثروت و سایر دلبستگی‌هایش باشد؛ بنابراین، مهر ورزیدن به رسول خدا ﷺ و وظیفه‌ای الهی و قرآنی است.

۲. وجوب مودت ذوی القربی

خداوند خطاب به پیامبر ﷺ در قرآن می‌فرماید:

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّوْدُ لَهُ فِيهَا

حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ^۱

بگو من پاداشی از شما جز مهر و مودت به نزدیکانم نمی‌خواهم و هرکس کار نیکی انجام دهد، بر نیکی‌اش می‌افزاییم؛ چراکه خداوند آمرزنده و سپاسگزار است.

بر اساس این آیه، محبت کردن به آل پیامبر ﷺ و ذوی القربی، یکی از وظایف مؤمنان است. البته روشن است که آنان به مهرورزی ما نیازی ندارند؛ بلکه این مهرورزی مایه کمال ماست.

پیامبر اکرم ﷺ نیز بر ترجیح دادن محبت خدا و رسولش تأکید کرده‌اند و می‌فرمایند: ثَلَاثٌ مِنْ كُنْ فِيهِ وَجَدَ حُلَاوَةَ الْإِيمَانِ وَ طَعْمَهُ: أَنْ يَكُونَ اللَّهُ وَ رَسُولَهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا...^۲

سه چیز است که هرکسی آن را دارا باشد، مزه و شیرینی ایمان را می‌چشد: ۱. اینکه خدا و پیامبر ﷺ نزد انسان از همه چیز محبوب‌تر باشد و...

آیات و روایات فوق، اصل محبت به خدا و انبیا و اهل بیت ﷺ را لازم، و آن را نشانه ایمان می‌داند؛ چنان‌که اهل سنت نیز نقل می‌کنند:

إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَخَذَ بِيَدِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ قَالَ: «مَنْ أَحَبَّنِي وَ أَحَبَّ هَذَيْنِ الْغَلَامَيْنِ وَ أَبَاهُمَا وَ أُتَهُمَا كَانَ مَعِي فِي دَرَجَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۳
پیامبر ﷺ دست حسن و حسین [علیه‌السلام] را گرفتند و فرمودند: «هرکس مرا و این دو کودک و پدر و مادر آنها را دوست بدارد، روز رستاخیز با من در یک درجه خواهد بود».

مقدمه دوم: بیان راه‌های اظهار محبت به اولیای الهی

پس از دانستن اینکه محبت به اولیای الهی از نظر خداوند واجب است، به بیان مصادیق این محبت می‌پردازیم:

۱. سوره شوری، آیه ۲۳.

۲. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۲، ح ۱۶.

۳. ابن حنبل، احمد بن محمد، مسند احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۱۸، ح ۵۷۶؛ ترمذی، محمد بن عیسی، مستدرک الترمذی، کتاب المناقب، ص ۱۰۲، ح ۳۷۳۳.

۱. تبعیت؛ اولین علامت محبت

بارزترین نشانه محبت به رسول خدا ﷺ و ذوی القربی این است که انسان در رفتارش از آنان تبعیت کند و آنها را الگو قرار دهد؛ از این رو، قرآن کریم پیامبر ﷺ را «اسوه» معرفی کرده و تبعیت از او را شرط محبوب شدن نزد خدا دانسته است.^۱ چنان که در محضر حضرت صادق علیه السلام درباره مردی که ادعا می کرد خدا را دوست دارد اما خدا را معصیت می کرد، این شعر خوانده شده است:

تعصي الإله وأنت تظهر حبه؟ هذا محال! في الفعل بدیع!
لو كان حبك صادقاً لأطعته إن المحب لمن يحب مطيع^۲

یعنی: «خدا را معصیت و نافرمانی می کنی؛ در حالی که به دوستی او تظاهر می کنی؟! این ادعایی محال و شگفت آور است. اگر دوستی تو صادقانه بود، او را اطاعت می کردی؛ زیرا مُحب، پیوسته مطیع محبوب است».

۲. حفظ قبور آنان

محبت مظهر دیگری نیز دارد که همان گرمای داشتنِ یاد و آثار محبوب است؛ هرچند وهابیان در اینجا دچار اشتباه شده اند و ابراز محبت را منحصر در تبعیت می دانند. فرض کنید شخص عالمی که در میان ما زندگی می کرده، از دنیا رفته و آثاری از خود به جا گذاشته است. آیا چاپ و نشر آثار و حفظ دست خط او، نگهداری از فرزندان یتیمش، و پاکیزه نگه داشتن محل دفن او و زیارتش، چیزی غیر از محبت به اوست؟ همه ملت ها این امور را نشانه محبت به او می دانند.

رسول گرمای خداوند ﷺ از میان ما رفته اند؛ پس:

اولاً: باید از ایشان پیروی کنیم.

ثانیاً: باید مرقد ایشان را از ویرانی و آلودگی حفظ کنیم، سخنان ایشان را منتشر کنیم،

۱. سوره احزاب، آیه ۲۱: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا»؛ سوره آل عمران، آیه ۳۱: «قُلْ إِن كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ».

۲. حرانی، ابومحمد، تحف العقول، ص ۲۹۴؛ سخاوی، محمد بن عبدالرحمن، المقاصد الحسنة، ج ۱، ص ۵۵۹.

فرزندان ایشان را گرامی بداریم، و آرامگاه ایشان را پاکیزه نگه داریم. هریک از این کارها نوعی اظهار محبت است.

محبت امری عرفی است؛ نه امری شرعی. در جهان امروز وقتی مصلحان و شخصیت‌های سیاسی می‌میرند، آنها را در محلی باصفا که سایبان دارد، دفن می‌کنند و در کنار قبر آنان گل می‌کارند، و این کار را نوعی اظهار محبت و تقدیر از خدمات نظامی، سیاسی و علمی او تلقی می‌کنند. آنان شخصیت‌های علمی-فرهنگی خود را در برهوت دفن نمی‌کنند؛ زیرا چنین کاری را اهانت می‌دانند.

اکنون اگر بناست که بعد از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، به ایشان اظهار محبت کنیم، آیا باید بنای ساخته شده بر قبر ایشان، و همچنین آثار ایشان را ویران کنیم و آنجا را آلوده کنیم؟ این عداوت با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است. «مولد النبی»^۱ قبه و بارگاهی داشته است و مسلمانان چهارده قرن به عنوان محبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله این قبه را حفظ کرده بودند. آیا حفظ این آثار شرک است؟ این چه توحیدی است که به مولد برترین سفیر توحید اهانت می‌کند.^۲

ترفع بیوت انبیا و ائمه اظهار محبت

خداوند در آیه ۳۶ سوره نور می‌فرماید:

﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴾؛

در خانه‌هایی که خداوند اذن داده که رفعت داده شوند و نامش در آنها ذکر شود، همواره در آنها صبح و شام او را تسبیح می‌گویند.

آن‌گاه در آیه ۳۷ سوره نور، اهل آن خانه‌ها را این‌گونه توصیف می‌کند:

﴿رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ﴾؛

مردانی که تجارت و دادوستد، آنان را از یاد خدا و برپایی نماز و پرداخت

۱. محل تولد نبی اکرم صلی الله علیه و آله.

۲. وهابیان پس از تخریب بنای مولد النبی صلی الله علیه و آله، آن را برای مدتی به صورت بسیار اهانت‌آمیز و بدی درآوردند که زبان قادر به بیان آن نیست؛ تا اینکه انسان متصفی پیدا شد و آنجا را به کتابخانه تبدیل کرد. این مکان، اکنون به نام «مکتبة مكة المكرمة» است و رویه‌روی در خروجی کوه مروه و سمت چپ شعب ابی طالب، در نقطه‌ای بلند قرار دارد.

زکات باز نمی‌دارد، پیوسته از روزی می‌ترسند که دل‌ها و دیده‌ها در آن روز
زیرو رو می‌شود.

نکته مهم این است که این خانه‌ها همان خانه‌هایی است که پر از نور خدا است. زیرا
خداوند در آیه ۳۵ سوره نور فرموده است:

«اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِثْلِهَا فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي
رُجَاةٍ الرُّجَاةُ كَأَنَّهُا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا
غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارُ نُورٍ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ
يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»

خداوند نور آسمان‌ها و زمین است. مثل نور خداوند، همانند چراغ‌دانی است
که در آن چراغی [پرفروغ] باشد و آن چراغ در حبایی قرار گیرد؛ حبایی شفاف
و درخشنده همچون ستاره‌ای فروزان. این چراغ با روغنی افروخته می‌شود که
از درخت پربرکت زیتونی گرفته شده است که نه شرقی است و نه غربی،
[روغنش آن چنان صاف و خالص است که] نزدیک است بدون تماس با آتش
شعله‌ور شود. نوری است بر فراز نوری، و خدا هرکس را بخواهد به نور خود
هدایت می‌کند و خداوند به هر چیزی داناست.

به عبارت دیگر، «فی» در آیه «فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ» متعلق به آیه
قبل، یعنی آیه ۳۵ سوره نور است؛ بدین معنا که خدا امر کرده است که ما در رفعت
خانه‌هایی که منور به نور اوست، بکوشیم.

تبیین استدلال

نخست باید معنای «بیت» و «رفیع» را دریابیم. برخی مفسران، «بیت» را به معنای مساجد
گرفته‌اند؛ اما این تفسیر اشتباه است؛ زیرا:

اولاً: «بیت» از «بیتوته» مشتق شده و به معنای استراحتگاه است که انسان هنگام شب به
آنجا برمی‌گردد و بیتوته (استراحت) می‌کند که همان خانه است. اما «مسجد» از سجده و
عبادت اشتقاق یافته، و به معنای معبد و پرستش‌گاه است که انسان در آنجا پرستش می‌کند؛
نه استراحت.

ثانیاً: «بیت» به چهاردیواری‌ای گفته می‌شود که دارای سقف باشد تا انسان را از سرما و

گرما حفظ کند؛ در حالی که مسجد سقف نمی‌خواهد. مسجد الحرام و بخشی از مسجد النبی نیز فاقد سقف هستند و لازم نیست که مسجد دارای سقف باشد؛ در حالی که «بیت» نمی‌تواند بدون سقف باشد. لذاست که قرآن می‌فرماید:

﴿وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُوبِتَهُمْ سَفْهًا مِّنْ فَطْنَةٍ وَتَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ﴾^۱

اگر [تَمَكَّن کافران از مواهب مادی] سبب نمی‌شد که همه مردم امت واحد [گمراهی] شوند، ما برای کسانی که به [خداوند] رحمان کافر می‌شدند، خانه‌هایی قرار می‌دادیم با سقف‌هایی از نقره و نردبان‌هایی که از آن بالا روند.

از این آیه نیز معلوم می‌شود که «بیت» دارای سقف است.

نتیجه: مراد از «بیت» در آیه مزبور، «مساجد» نیست؛ بلکه «خانه» است. اما اینکه این بیوت، متعلق به چه کسانی است، در ادامه مطلب بیان خواهد شد.

مصادق این «بیوت»

سیوطی در الدر المنثور في التفسير بالمأثور نقل می‌کند هنگامی که آیه ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾^۲ نازل شد، مردی برخاست و عرض کرد: «یا رسول الله، این بیوت کدام بیوت است؟» پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند: «بیوت انبیاء». آن‌گاه ابوبکر در حالی که به خانه علیؓ و فاطمهؓ اشاره می‌کرد، عرض کرد: «یا رسول الله، آیا این هم از همان بیوت است؟» پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند: «نعم، من أفاضلها»؛^۳ (بله، از برترین آنهاست).

معنای «رفع»

تا اینجا روشن شد که «بیت» چیزی غیر از مسجد است و منظور از «بیت» در این آیه، «خانه‌های انبیاء» است و خانه علیؓ و فاطمهؓ نیز جزو آنهاست. اما منظور از امر خداوند به «رفع این بیوت» چیست؟

۱. سوره زخرف، آیه ۳۳.

۲. سوره نور، آیه ۳۵ و ۳۶.

۳. «أخرج ابن مردويه عن أنس بن مالك و بريدة، قال: قرأ رسول الله هذه الآية ﴿في بيوت أذن الله...﴾ فقام إليه رجل فقال: أي بيوت هذه يا رسول الله؟ قال: بيوت الأنبياء. فقام إليه ابوبكر فقال: يا رسول الله، هذه البيوت منها؟ بيت علي و فاطمة، قال: نعم من أفاضلها». (سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور في التفسير بالمأثور، ج ۶، ص ۲۰۳).

«رفع» در لغت، گاهی به معنای ایجاد است؛ مانند آیه:

﴿أَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءُ بَنَاهَا﴾ رَفَعَ سَكَنَهَا فَسَوَّاهَا^۱؛

آیا آفرینش شما [بعد از مرگ] مشکل تر است یا آفرینش آسمان که خداوند آن را بنا نهاد؟ سقف آن (آسمان) را برافراشت و آن را منظم ساخت.

اما در آیه مورد بحث، مراد از کلمه «رفع»، ایجاد آن خانه‌ها نیست؛ زیرا آن خانه‌ها قبلاً ایجاد شده است؛ پس باید رفع در اینجا به معنای «رفع معنوی» باشد و آن عبارت است از: تکریم و تعظیم و احترام.

نتیجه

با توجه به معنای «بیت» و «رفعت» و با نظر به روایت نبوی در تعیین مصادیق این بیوت، معنای آیه این گونه خواهد بود که خداوند به تکریم و تعظیم خانه‌های انبیا و اهل بیت علیهم‌السلام ترغیب کرده است و روشن است که حفظ این خانه‌ها از خرابی و آلودگی و آباد نگه داشتن آنها، از مصادیق تکریم آنهاست؛ بنابراین، باید مراقب انبیا و اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام را که خانه‌های آنها نیز بوده است، حفظ کنیم؛ مانند قبر شریف پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، قبر حضرت زهرا علیها‌السلام و قبر عسکریین علیهم‌السلام.^۲ البته این آیه مکان‌هایی را که خانه انبیا و اهل بیت علیهم‌السلام نبوده است، شامل نمی‌شود.

امروز در مدینه و مکه خانه‌های فرزندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تخریب شده و غیر از خانه پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که محل دفن ایشان نیز بوده است، خانه‌ای باقی نمانده است. به چه دلیل وهابیان این خانه‌ها را ویران کردند؛ در حالی که این کار مخالفت و بلکه ضدیت با کلام وحی است که فرموده است: ﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ...﴾^{۱۹}

پاسخ به یک پرسش

ممکن است سؤال شود که آیا خانه نیز می‌تواند معبد (محل عبادت) باشد؛ در حالی که در روایات تأکید شده است که انسان در مسجد به عبادت پردازد؟

۱. سوره نازعات، آیات ۲۷ و ۲۸.

۲. «قبر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امامین عسکریین علیهم‌السلام در خانه ایشان است و طبق روایت امام هشتم علیه‌السلام، قبر حضرت فاطمه زهرا علیها‌السلام نیز در خانه آن حضرت قرار دارد». (کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۶۷۵).

در پاسخ می‌گوییم که بله. تأکید بر حضور در مسجد مربوط به نمازهای واجب یا عباداتی مانند اعتکاف است و پیامبر اکرم ﷺ دستور می‌دهند که نمازهای مستحبی را در خانه بخوانیم؛ اما برخی مردم به اشتباه تصور می‌کنند که باید همه نمازها را در مسجد بخوانند. در صحیح مسلم آمده است:

إِنَّ خَيْرَ صَلَاةِ الْمَرْءِ فِي بَيْتِهِ إِلَّا الصَّلَاةَ الْمَكْتُوبَةَ؛^۱

بهترین نماز یک فرد، نماز او در خانه است؛ مگر نماز واجب [که بهتر است در مسجد خوانده شود].^۲

ب) حفظ تابوت عهد

خداوند «تابوت عهد» را که حاوی آثاری از آل موسی ﷺ و آل هارون ﷺ مثل لباس، کفش و عصای آنان بود، در قرآن کریم مقدس شمرده^۳ و فرموده است:

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ أَنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ لِّكُم أَنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ؛^۴

و پیامبرشان به آنها گفت: «نشانه حکومت او، این است که صندوق عهد به سوی شما خواهد آمد؛ همان صندوقی که در آن، آرامشی از پروردگار شما، و یادگارهای خاندان موسی و هارون قرار دارد؛ در حالی که فرشتگان آن را حمل می‌کنند. در این موضوع، نشانه‌ای [روشن] برای شماست؛ اگر ایمان داشته باشید.»

آیات مربوط به قداست و حفظ این تابوت، گواه روشنی بر ارزش و لزوم حفظ آثار منتسب

۱. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، باب استحباب صلاة النافلة في بيته و جوارها في المسجد، ج ۱، ص ۵۳۹، ح ۷۸۱.

۲. با توجه به این روایت که صحیح مسلم نقل می‌کند، طبق سنت پیامبر ﷺ، بهتر است صلاة تراویح که از نمازهای مستحبی است، در خانه خوانده شود، نه در مسجد؛ چه با جماعت و چه فردی. کما اینکه مالک بن انس و ابویوسف خواندن آن نماز در خانه را ترجیح می‌دهند. «عَنِ الشَّعْبِيِّ عَنْ أَبِي يُونُسَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَذَكَرَ أَيْضًا عَنْ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا إِنَّ أَمْكَنَهُ أَدَاؤُهُ فِي بَيْتِهِ، صَلَّى كُنَّا يَصَلِّي فِي الْمَسْجِدِ مِنْ مُرَاعَاةِ سُنَّةِ الْقِرَاءَةِ وَاشْتِبَاهِهِ فَيَصَلِّي فِي بَيْتِهِ»، (شمس الانمه سرخسی، محمد بن احمد، المبسوط، ج ۲، ص ۱۲۴).

۳. نک: سبحانی، جعفر، منشور جاوید، ج ۱۲، ص ۲۴۵.

۴. سورة بقره، آیه ۲۴۸.

به انبیای الهی است. لباس و آثاری از چوب و پشم و پنبه، چون منتسب به موسی علیه السلام و هارون علیه السلام هستند، عظیم می شوند و آن قدر احترام پیدا می کنند که فرشتگان مأمور حمل آن می شوند و خداوند آن را مایه آرامش دل های بنی اسرائیل می داند. آیا قبر آخرین سفیر الهی که برترین مخلوق است، گرامی و محترم نیست و نباید با حفاظت از بنای قبر شریف آن حضرت، آن را از ویرانی و آلودگی حفظ کرد؟!

ج) بنای بر قبور اصحاب کهف

«اصحاب کهف» گروهی بودند که به خدا ایمان آوردند و در ابتدا ایمان خود را کتمان می کردند؛ سپس از مردم جدا شدند و برای اینکه اسیر آنها نشوند، شبانه از شهر گریختند و به غاری در بیرون شهر پناه بردند. خداوند متعال اراده اش بر این تعلق گرفت که آنها ۳۰۰ یا ۳۰۹ سال در خواب بمانند. پس از آنکه از خواب بیدار شدند و از غار بیرون آمدند، اوضاع را دگرگون یافتند و مردم نیز متوجه شدند که اینها افرادی عادی نیستند. پس از اتفاقاتی که افتاد اصحاب کهف دوباره به غار برگشتند و خداوند جان آنها را گرفت. مردم شهر که اغلب موحد، و گروه اندکی مشرک بودند، برای آگاه شدن از داستان آنها دور غار جمع شدند و پس از آنکه وارد غار شدند و اصحاب کهف را مرده یافتند، درباره آنان دو دسته شدند. قرآن کریم می فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ أَغْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيُغْلَبُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَزَّلُونَ مِنْهُمُ مُرْسِلًا فَيَقُولُوا ابْنُوا عَلَيْهِم بُنْيَانًا رُبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَى أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمُ مَسْجِدًا^۱

و این چنین مردم را متوجه حال آنها کردیم تا بدانند که وعده خداوند [در باره رستاخیز] حق است و در پایان جهان و قیام قیامت شکی نیست! در آن هنگام که میان خود درباره کار خویش نزاع داشتند، گروهی می گفتند: «بنایی بر آنان بسازید [تا برای همیشه از نظر پنهان شوند! و از آنها سخن نگوید که] پروردگارشان از وضع آنها آگاه تر است». ولی آنها که از رازشان آگاهی یافتند [و آن را دلیلی بر رستاخیز دیدند] گفتند: «ما مسجدی در کنار [مدفن] آنها

می‌سازیم [تا خاطره آنان فراموش نشود].»

مشرکان که به اصحاب کهف علاقه چندانی نداشتند و حتی می‌خواستند مقداری از واقعیت آنها را نیز انکار کنند، گفتند بر قبر آنها بنایی بسازیم و درباره آنان سخن نگوئیم؛ اما با این حال اعتقاد داشتند که باید برای تکریم و احترام آنها سایبان و بنایی بسازند. اما طایفه دوم که موحد بودند و از واقعیت اصحاب کهف آگاه شده بودند، گفتند: «قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا». ضمیر «أمرهم» به اصحاب کهف برمی‌گردد و «غلبوا» نیز به معنای آگاهی است. «غلبوا على أمرهم» یعنی حقیقت داستان اصحاب کهف را درک کرده بودند و گفتند: «ما در کنار قبر اینها مسجد (یک چهاردیواری) می‌سازیم و در آنجا عبادت می‌کنیم».

گفتار ناصواب البانی

البانی در کتابی به نام تحذیر الساجد من إتخاذ القبور مساجد درصدد خدشه کردن در استدلال به این آیه برآمده است و می‌نویسد که «غلبوا» به معنای این است که با قهر و غلبه و قدرت نظامی بر طایفه اول غلبه کردند. آن‌گاه می‌گوید اهل قدرت، اهل سلطه و زور و تبعیت از هوای نفس هستند و عمل آنها حجت نیست.^۱

پاسخ به البانی

اولاً: «الذين غلبوا» به معنای سلطه‌گران نیست. محمد بن جریر طبری می‌گوید که طایفه موحد بر طایفه مشرک غلبه کرده بودند و این غلبه به معنای غلبه سلطه‌ای نیست؛ بلکه مراد از آن، غلبه دینی و اخلاقی و عقایدی است. یعنی توحید بر شرک غلبه یافته بود و موحدان گفتند: «ما [از شما مشرکان] به آنان سزاوارتریم. آنان از ما هستند. بر قبر آنان مسجدی می‌سازیم و در آن خدا را عبادت می‌کنیم».^۲

ثانیاً: غلبه در اینجا به معنای پیروزی با قهر و قدرت نظامی نیست؛ بلکه به معنای مخالفت

۱. البانی، محمد ناصرالدین، تحذیر الساجد من إتخاذ القبور مساجد، ص ۵۵.

۲. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۷، ص ۶۴۰.

اکثریت با نظر طایفه اول است. طایفه اول استنکار^۱ کردند و گفتند: «رَبُّهُمْ أَغْلَمُ بِهِمْ»؛ (تنها خدایشان احوال آنان را می‌داند و درباره آنان تحقیق نکنید). ولی طایفه دوم که اصحاب کهف را خوب شناخته بودند، گفتند: «ما با حفظ محل قبر آنان، ایشان را تکریم می‌کنیم و نیز بر روی قبور آنان مسجد می‌سازیم»؛ «لَتَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا».

خداوند عمل باطل را تأیید نمی‌کند

از اینکه خداوند ساختن مسجد (محل عبادت) بر قبور اصحاب کهف را نقل کرده و آن رد نکرده است، معلوم می‌شود که این کار مورد تأیید خداوند است؛ زیرا اگر این عمل باطل بود، خدا آن را نقل نمی‌کرد و در صورت نقل نیز از آن انتقاد می‌کرد؛ چنان‌که روش قرآن کریم این است که پس از نقل مطالب نادرستی که مایه شبهه باشد، فوراً آن را رد می‌کند.

نتیجه

از این آیه شریفه دو نکته مهم برداشت می‌شود.

اولاً: ساخت بنا بر قبور اولیا و انبیاء^{علیهم‌السلام} و مردان بزرگ، جایز و بلکه مطلوب است و شرک یا بدعت نیست؛ زیرا ما هیچ‌گونه الوهیت و ربوبیتی برای آنان قائل نیستیم و سرنوشت خود را در دست آنان نمی‌دانیم و چنین کاری ریشه در دین دارد.

ثانیاً: نماز خواندن و عبادت کردن در کنار قبور صالحان و نیز تبرک جویی از قبور آنها و استمداد از ارواح آنان، جایز است؛ چنان‌که امت‌های گذشته این کارها را انجام می‌دادند.

دلیل دوم: بنای بر قبور؛ فاقد ملاک‌های شرک و بدعت

وهابیان ساخت سایبان یا بنا بر قبور انبیای الهی و اهل بیت^{علیهم‌السلام} و صالحان را گاهی شرک، و گاهی حرام و بدعت قلمداد می‌کنند؛ در صورتی که معیار و ملاک شرک و بدعت، سلیقه شخصی نیست تا هرکس طبق میل خود عملی را شرک یا توحید، و عملی را سنت یا بدعت

۱. «انکار» یعنی رد کردن صریح چیزی، که البته گاهی به دلیل عدم داشتن به آن است؛ اما «استنکار» به معنای رد کردن چیزی به خاطر تعصب و یا وجود علم به آن است.

بنامد. شرک و بدعت ضوابطی دارد که هیچ کدام از آنها بر مسئله بنای بر قبور منطبق نیست؛ زیرا ساخت بنا بر قبور هیچ تلازمی با عقیده به الوهیت و ربوبیت صاحبان قبر ندارد. بدعت نیز بر این کار صدق نمی کند؛ زیرا بدعت نوعی نوآوری در دین است که ریشه در قرآن و سنت نداشته باشد؛ در حالی که ساخت بنا بر قبور و احترام آن، ریشه در قرآن و سنت دارد. خداوند در قرآن می فرماید که خانه های انبیا را رفعت دهید و تکریم کنید و ذوی القربی را احترام نمایید؛ چنان که خداوند ساخت بنا بر غار اصحاب کهف را نقل، و تأیید کرده است. بنابراین، نمی توان سخن افرادی مانند ابن تیمیه و محمد بن عبد الوهاب را که درک درستی از توحید نداشته اند، بر مستندات قرآنی ترجیح داد.

پرسش

۱. ساخت بنا بر قبور بزرگان دین را از نظر عقلی تحلیل کنید.
۲. با استناد به آیاتی که محبت به پیامبر ﷺ و ذوی القربی را لازم شمرده است، چگونه مشروعیت ساخت بنا بر قبور صالحان را اثبات می‌کنید؟
۳. با استناد به آیه «ان آیه ملکه ان یأتیکم التابوت...» چگونه مشروع بودن ساخت بنا بر قبور را اثبات می‌کنید؟
۴. مقصود از «بیوت» و «دفعه» در آیه «فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمہ» چیست؟

رواق اندیشه

۱. با جست‌وجو در اینترنت، تصاویری از بناهای قبور ائمه و علمای مذاهب اهل سنت را جمع‌آوری کنید.
۲. درباره آثار و برکات توجه به مدفن اولیای الهی، ساخت بنا بر قبور آنان و فواید آن تحقیق کنید.

رفتار تدوین متون درسی حوزه های علمیّه

درس بیست و چهارم: ساخت بنا بر روی قبر (۲) نقد دیدگاه وهابیان در مسئله ساخت بنا بر روی قبور

در درس گذشته پس از تحلیل عقلی مسئله حفظ بناهای قبور بزرگان دین، با استناد به آیات قرآن مشروعیت ساخت بنا بر قبور صالحان را اثبات کردیم. در این درس به بررسی و نقد دلیل وهابیان در این مسئله می‌پردازیم.

دلیل وهابیان بر حرمت بنای بر قبور: حدیث ابوالهیاج اسدی

اصلی‌ترین دلیل وهابیان بر تخریب قبور، حدیث ابوالهیاج اسدی است. مُسلم در صحیح خود می‌نویسد:

علی بن ابی طالب به ابوالهیاج فرمودند: «أَلَا أَعْنُكَ عَلَى مَا بَعَثَنِي عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ لَا تَدْعَ تَمْثَالاً إِلَّا طَمَسْتُ وَلَا قَبِراً مُشْرِفاً إِلَّا تَسْوَيْتُهُ»؛ (ایا آماده‌ای که تو را به مأموریتی بفرستم که پیغمبر ﷺ مرا به آن مأموریت فرستاد؟ هیچ تصویری را نمی‌بینی؛ مگر اینکه آن را محو کنی [لا بد تصویر ذی روح بوده است] و هیچ قبری را نمی‌بینی؛ مگر اینکه آن را تسویه^۱ کنی).

وهابیان با استناد به همین حدیث، در ۸ شوال ۱۳۴۴ ق گنبد و بارگاه انمه بقیع ﷺ را ویران کردند. آنان علمای مدینه را جمع کردند و در شرایطی به این حدیث استدلال کردند که علمای مدینه علی رغم اینکه می‌دانستند این حدیث ربطی به تخریب قبور ندارد، به خاطر تهدید وهابیان، حق حرف زدن نداشتند و وهابیان در قالب استفتایی فرمایشی، حکم وجوب تخریب قبور را صادر کردند.^۲

بررسی سند حدیث ابوالهیاج

با استناد به کتاب میزان الاعتدال از ذهبی و تهذیب التهذیب از ابن حجر، سند این روایت را بررسی خواهیم کرد. سند حدیث طبق نقل مسلم این گونه است: «مسلم از وکیع، از سفیان ثوری - که معروف است - از حبیب بن ابی ثابت، از ابووائل، از ابوالهیاج اسدی، از

۱. راجع به معنای «تسویه» در ادامه توضیح خواهیم داد.

۲. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۶۶؛ ترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، باب ما جاء فی تسویه القبور، ج ۲، ص ۲۵۶؛ نسائی، احمد بن علی، السنن الکبری، باب تسویه القبور، ج ۲، ص ۴۶۴.

۳. «السؤال: ما قول علماء المدينة المنورة - زادهم الله فهماً وعلماً - فی البناء علی القبور، وإثناؤها مساجد، هل هو جائز أم لا؟ وإذا كان غیر جائز بل ممنوع منهی عنه نهياً شديداً، فهل يجب هدمها، و منع الصلاة عندها أم لا؟ وإذا كان البناء فی مسیلة كالقیع، وهو مانع من الانتفاع بالمقدار المبني علیه، فهل هو غصب يجب رفعه لما فيه من ظلم المستحقين و منعهم استحقاقهم أم لا؟

الجواب: أمّا البناء علی القبور فهو ممنوع إجماعاً، لصحة الأحادیث الواردة فی منعه، ولذا أفتی كثير من العلماء بوجوب هدمه، مستندین بحديث علي ﷺ أنه قال لأبي الهياج: ألا لعنك علي ما بعثني عليه رسول الله ﷺ، أن لا تدع تمثالاً إلا طمسته، ولا قبراً مشرفاً إلا تسويته». (روزنامه أم القرى، العدد الصادر بتاريخ ۱۷ شوال ۱۳۴۴ ق).

علی بن ابی طالب علیه السلام، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله.^۱

۱. شخصیت وکیع

ابن حجر در تهذیب التهذیب درباره «وکیع» می گوید که این مرد در پانصد حدیث خطا کرده است. او حتی می گوید که وکیع، آگاهی درستی از زبان عربی نداشته است؛ لذا نقل هایش قابل اعتماد نیست. با این وصف، از کجا معلوم که در این حدیث نیز خطا نکرده باشد؟!^۲

۲. سفیان ثوری

رجالی های اهل سنت، سفیان را «مدلس» می دانند.^۳ او با استفاده از برخی الفاظ مانند «عن فلان» برای کم کردن واسطه ها بین خود و پیامبر صلی الله علیه و آله، راوی سابق را از سند روایت حذف، و روایت را از راوی اسبق خود نقل می کرد تا مخاطب گمان کند که او آن مطلب را از آن فرد، بدون واسطه شنیده است. تدلیس برخلاف عدالت است و قول مدلس حجت نیست.^۴

۱. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۶۶.

۲. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۱۲۵.

۳. «و قال ابن المدینی عن یحیی بن سعید لم یلق سفیان أباه کر بن حفص و لا حیان بن لیاس و لم یسمع من سعید بن ابی بردة و قال البغوی لم یسمع من یزید الرقاشی و قال أحمد لم یسمع من سلمة بن کھیل حدیث السائب یضع ماله حیث یشاء و لم یسمع من خالد بن سلمة ألقافا إلا حدیثا واحدا و لا من ابن عون إلا حدیثا واحدا و قال ابن المبارک حدث سفیان بحدیث فحشته و هو یدلسه فلما رأی استحیی و قال ثریه عنک». (همان، ص ۱۱۵).

۴. «التدلیس قسمان: أخذهما: تدلیس الإسناد، و هو أن یروی عن لقبة ما لم یسمع منه، موهما أنه سمعه منه، أو عن عائرة و لم یلقه موهما أنه قد لقیه و سمعه منه، ثم قد یكون بینهما واحد و قد یكون أكثر... و إنما یقول: (قال فلان أو عن فلان) و یخبر ذلك القسم الثانی: تدلیس الشیوخ، و هو: أن یروی عن شیخ حدیثا سمعه منه، فیسئیه أو یکتیه، أو یسئیه، أو یصفیه بما لا یعرف به، کی لا یعرف! (تدلیس دو گونه است: ۱. تدلیس در اسناد: یعنی راوی، روایتی را که از یکی از روایان معاصرش شنیده است، با عبارتی نقل کند که مخاطب تصور کند او این حدیث را از راوی سابق شنیده است و او را دیده است و قریبی نمی کند که در این نوع تدلیس، یک واسطه یا چند واسطه را حذف کند. ۲. تدلیس شیوخ: راوی حدیث، برای شناخته نشدن راوی قبل از خود، کنیه و لقب غیر معروف او را ذکر کند). (ابن صلاح، عثمان بن عبدالرحمن، مقدمة ابن الصلاح، ص ۷۳).

۳. حبیب بن ابی ثابت

حبیب بن ابی ثابت نیز مانند سفیان ثوری، گرفتار تدلیس در حدیث بوده است.^۱

۴. ابوانل

ابوانل از امیرالمؤمنین منحرف بوده و از اعتبار ساقط است؛ پس نمی‌توان به نقل روایت او از امیرالمؤمنین علیه السلام اعتماد کرد.^۲

۵. ابوالهیاج اسدی

آخرین راوی در سند این حدیث، ابوالهیاج است. نگارنده کتاب حاضر درباره او مذمتی ندیده است؛ اما در تمام صحاح سته فقط همین یک روایت را دارد. انسانی که فقط یک روایت نقل کند، معلوم می‌شود که محدث نیست؛ لذا در «علم الحديث» به حدیث چنین افرادی اعتماد نمی‌کنند. ما باید به روایت محدثانی اعتنا کنیم که کارشان نقل حدیث بوده است.

نتیجه: برخی راویان این حدیث مدلس یا خطاکار، برخی نیز منحرف از امیرالمؤمنین علیه السلام بودند و برخی دیگر نیز، فقط یک حدیث در تمام صحاح دارند؛ پس سند این حدیث، ضعیف است و صرف نقل آن در صحیح مسلم سبب مصونیت حدیث از بررسی سندی نمی‌شود.

بررسی دلالت حدیث ابوالهیاج

بر فرض اینکه سند این حدیث را بپذیریم، سراغ دلالت آن می‌رویم.

۱. معنای مفردات حدیث

قسمت اول حدیث، یعنی «أن لا تدع مثلاً إلا طمست»، درباره تصاویر انسان و جانداران است که باید محو بشود. اما برای روشن شدن معنای قسمت دوم حدیث، یعنی «ولا قبراً

۱. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۷۹.

۲. همان، ج ۴، ص ۳۶۲.

مشرفاً إلاً سَوِيَّة»، باید به دو کلمه «مشرفاً» و «سَوِيَّة» دقت کنیم.

«مشرف» از شرف می‌آید و به هر بلندی، «شَرَف» می‌گویند. به سادات، «شُرَفا» می‌گویند؛ چون نسب بلندی دارند، به کوهان شتر «شَرَف» می‌گویند؛ چون بلندترین و بالاترین نقطه بدن شتر است، و به بالاترین نقطه ساختمان نیز «شَرَف» می‌گویند؛ زیرا نقطه بلندی است.^۱ با توجه به معنای شرف، معنای «قبراً مشرفاً» این‌گونه خواهد بود: «قبر بلند و مرتفع».

حال باید ببینیم که «سَوِيَّة» به چه معناست؟ کسانی که با لغت عرب آشنا هستند، می‌دانند که «تسویه» گاهی یک مفعول و گاهی دو مفعول می‌گیرد.

در آیاتی از قرآن، «تسویه» یک مفعول دارد؛ مانند «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّيْتَهَا»؛^۲ (نفس را تسویه کرد [به کمال رساند]) و «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»؛^۳ (هنگامی که خلقت او را کامل کردم و از روح خودم در آن دمیدم، بر او سجده کنید). پس در این موارد، تسویه صفت برای مفعول است و سخن از مقایسه نیست و معمولاً این کلمه به همین صورت استعمال می‌شود؛ مانند «استوى المكان اعتدل و سويته عدلته»؛ (آن مکان، هموار و صاف شد و برابرش کردم یعنی آن را تعدیل و برابر کردم).^۴

اما در آیاتی از قرآن، «تسویه» دو مفعول دارد؛ مانند «إِذْ تُسَوِّيكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ»؛^۵ (زیرا شما را با پروردگار عالم برابر می‌دانستیم). یکی از دو مفعول آن همراه با حرف جر آمده است. در این‌گونه موارد، «تسویه» صفت خودش نیست؛ بلکه صفت قیاسی است و در مقام مقایسه دو مفعول است. خداوند در آیه «إِذْ تُسَوِّيكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ» از زبان مشرکان می‌فرماید: «ما بت‌ها را در این جهان، با رب العالمین یکسان فرض می‌کردیم». در اینجا «تسویه» دو مفعولی و به معنای مساوی کردن یک شیء با شینی دیگر است.

۱. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحیط، ج ۱، ص ۸۲۳.

۲. سوره شمس، آیه ۷.

۳. سوره حجر، آیه ۲۹.

۴. فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر، ص ۲۹۸، ذیل واژه «سوی».

۵. سوره شعراء، آیه ۹۸.

با توجه به اینکه «تسویه» در حدیث «ولا قبراً مشرفاً إلا سوية»، فقط یک مفعول دارد که آن هم ضمیر متصل به «سوية» است که به «قبراً» برمی گردد، حدیث این گونه معنا می شود: «قبر را تسویه (صاف و یکسان) کن»؛ نه اینکه «قبر را با چیز دیگر تسویه و برابر کن». زیرا اگر مراد از حدیث، تسویه قبر با زمین بود، باید علاوه بر مفعول اول، مفعول دیگری نیز با حرف جر برای آن ذکر می شد؛ مثلاً می گفت: «إلا سوية بالأرض»؛ در حالی که چنین مفعولی ذکر نشده است. بنابراین مراد از «تسویه قبر»، صاف کردن سطح قبوری است که پستی و بلندی داشته اند یا به صورت کوهان شتر برآمده بوده اند. اتفاقاً نظر امامیه نیز همین است که قبر باید مسطح باشد و همانند کوهان شتر نباشد.

شارحان صحیح مسلم نیز با استناد به این حدیث، بر لزوم مسطح بودن قبر، نه یکسان کردن آن با زمین، استدلال کرده اند^۱ و محققان و حدیث شناسان گذشته نیز این حدیث را تحت بابی با عنوان «باب فی تسوية القبر» ذکر کرده اند^۲ که به معنای صاف کردن روی قبر است. یعنی قبر باید مسطح باشد و پستی و بلندی نداشته باشد و غیر مسطح بودن آن، مکروه یا حرام است.

کاش می دانستم که وهابیان با استناد به این حدیث که سندش معیوب است و بر مدعا نیز دلالت ندارد، چگونه این همه آثار اهل بیت (ع) را با کلنگ ظلم ویران کردند؟! چگونه گنبد و بارگاهی را که قرن ها پیش، مسلمانان بر روی قبور اهل بیت (ع) و همسران و بزرگان دین ساخته بودند، خراب کردند، بدون اینکه نگاهی به شرح صحیح مسلم داشته باشند و ببینند که نووی و دیگران چه می گویند؟! حتی نووی نقل می کند: «یکی از دوستان ما در سفر از دنیا رفت. او را دفن کردیم و قبرش را مسطح کردیم؛ زیرا با استناد به حدیث "ولا قبراً مشرفاً إلا سوية" قبر باید مسطح باشد».^۳

۱. «وفي الرواية الأخرى ولا قبراً مشرفاً إلا سوية فيه أن السنة أن القبر لا يرفع على الأرض رفعا كثيراً ولا يستعمل بل يرفع نحو شبرٍ أو سطحٍ وهذا مذهب الشافعي ومن وافقه ونقل القاضي عياض عن أكثر العلماء أن الأفضل عندهم تنعيمها وهو مذهب مالك». (نووی، یحیی بن شرف، المنهاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج، ج ۷، ص ۳۶).

۲. مسجستانی، ابوداود، سنن ابی داود، ج ۳، ص ۲۱۵؛ ترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، ج ۳، ص ۳۵۷.

۳. نووی، یحیی بن شرف، المنهاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج، ج ۷، ص ۳۶.

۲. مخالفت این حدیث با اجماع

تسویه قبر با زمین، برخلاف اجماع علماست. در کتاب الفقه علی المذاهب الأربعة آمده است که همه فقهای چهار مذهب می‌گویند قبر باید یک وجب از زمین بلندتر باشد. پس این حدیث به نحوی که وهابیان معنا می‌کنند، برخلاف اجماع است.^۱

۳. عدم دلالت «تسویه» بر تخریب بنا

بر فرض که معنای این حدیث، تسویه قبور با زمین باشد، باز هم به تخریب قبه‌ها و بناهای ساخته شده بر قبور که زائران در آن مکان‌ها می‌نشینند و قرآن می‌خوانند، هیچ ارتباطی ندارد. اما وهابیان با استناد به دلایل نارسا، بنای حرم بر قبر پیامبر اکرم ﷺ را فعلی حرام دانسته‌اند و تخریب آن را روا می‌دارند؛ با اینکه آن حضرت از روز اول در خانه خودشان دفن شده‌اند.^۲

شبهه وهابیان

وهابیان می‌گویند حفظ مراقب انبیا موجب تبرک به آنها می‌شود و این کار، ذریعه‌ای (واسطه‌ای) به شرک است؛ پس تخریب مراقب به عنوان پیشگیری از شرک، واجب است.^۳

پاسخ شبهه

اولاً: بر فرض اینکه حفظ قبور انبیا سبب تبرک به آنها شود، باید گفت که تبرک مستلزم شرک نیست و به معنای طلب برکتی است که خداوند در شیء قرار داده است و مصادیق فراوانی دارد؛^۴ مانند تبرک به مو و عرق پیامبر ﷺ، تبرک به بوسیدن دست صالحان و والدین و... چنان‌که احمد بن حنبل نیز تبرک به منبر پیامبر ﷺ و بوسیدن آن را جایز می‌دانست؛ اما ابن تیمیه از این کار ابن حنبل، تعجب کرده است.^۵

۱. «و یندب إرتفاع التراب فوق القبر بقدر شیر، و ینجعل کسنام البعیر، باتفاق ثلاثة، و قال الشافعی: جعل التراب مستویاً معلماً أفضل من کونه کسنام البعیر». (جزیری، عبدالرحمن، الفقه علی المذاهب الأربعة، ج ۱، ص ۴۸۶).

۲. دویش، احمد بن عبدالرزاق، فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة و الإفتاء، ج ۹، ص ۱۷۷ و ۱۹۱.

۳. بن باز، عبدالعزیز بن عبدالله، مجموع فتاوی، ج ۱، ص ۳۹۵.

۴. در درس بیست و پنجم، به موضوع «تبرک» به تفصیل خواهیم پرداخت.

۵. عینی، محمود بن احمد، عمدة القاری، ج ۹، ص ۲۴۱.

ثانیاً: سد ذرایع در مواردی جریان دارد که یک فعل، علت تامه یا جزء اخیر علت برای تحقق فعل حرام باشد؛ در حالی که تبرک به آثار اولیای الهی علت شرک نیست و هیچ منافاتی هم با توحید ندارد. همان گونه که هیچ انسان عاقلی به خاطر اینکه انگور، ذریعه‌ای برای ساخت شراب است، کاشت درخت انگور را حرام نمی‌داند.

ثالثاً: وجود بنا بر روی قبور برخی انبیای الهی و نیز قبر شریف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، که در طول چهارده قرن زیارتگاه موحدان از سراسر جهان بوده است، بهترین گواه بر این است که وجود بنا یا ساخت آن بر قبور اولیای الهی، هیچ دخالتی در شرک ورزیدن به خدا ندارد؛ بلکه علل شرک را باید در جهل و تعصب جست‌وجو کرد.

پرسش

۱. حفظ قبور بزرگان دین و ساخت بنا بر آنها چه آثار و فوایدی دارد؟
۲. دلایل و هابیان بر حرمت ساخت و حفظ بنای بر قبور را بنویسید.
۳. بر دلالت حدیث ابوالهیاج چه اشکالاتی وارد است؟
۴. شبهه و هابیان درباره ساخت بنا بر قبور را تبیین کنید و پاسخ دهید.

رواق اندیشه

۱. با مراجعه به کتاب‌های فقهی علمای اهل سنت تا قبل از قرن هفتم هجری، فتاوی آنان درباره بنای بر قبور را استخراج کنید.
۲. درباره معنای «سد ذریعه» و موارد کاربرد آن تحقیق کنید.

برخی منابع مفید

۱. إحياء المقبر من أدلة جواز بناء المسجد على القبور و يليه إعلام الراکع الساجد باتخاذ القبور مساجد نوشته احمد بن محمد صديق غماري؛
۲. البناء على قبور الأنبياء و الأولياء و اتخاذها مساجد و أماكن للعبادة نوشته علامه سيد مرتضى عسکری؛
۳. حکم البناء على القبور نوشته شيخ عبدالکریم بهبهانی؛
۴. بناء القبور و زيارتها رؤية شرعية نوشته عباس علی زارعی سيزواری.

رفتار تدوین متون درسی حوزه های علمیه

درس بیست و پنجم:

مشروعیت گریه بر اموات با صدای بلند

از دیگر شبهات وهابیان که پس از تبیین مسئله «سنت و بدعت» به نقد آن می‌پردازیم، مسئله جواز گریه بر اموات است که وهابیان آن را حرام و بدعت می‌پندارند. این مسئله از این جهت نیز اهمیت مضاعف دارد که زنده نگه داشتن نهضت و تفکر امام حسین (ع) در پرتو برپایی مجالس عزاداری و گریستن بر ایشان است. در این درس، با استناد به دلایل معتبر شرعی، به اثبات مشروعیت گریه بر اموات می‌پردازیم.

گریستن در فراق عزیزان و اولیای الهی، که دل‌های مؤمنان مالا مال از محبت آنهاست، یکی از ویژگی‌های فطری هر انسان سلیم‌النفسی است. این عمل، علاوه بر التیام دل داغ‌دیدگان، آثار سازنده دیگری نیز دارد که در جای خود باید به آنها پرداخته شود و مستندات شرعی نیز آن را تأیید می‌کند؛ اما وهابیان این کار را بدعت می‌دانند و مسلمانان را از گریستن در فراق عزیزانشان نهی می‌کنند.

دلایل مشروعیت گریه بر فراق عزیزان

«فطرت انسان»، «روایات نبوی» و نیز «سیره سلف» بر مشروعیت اشک‌ریختن در غم از دست دادن عزیزان دلالت می‌کند که به تبیین هریک از آنها پرداخته می‌شود:

دلیل اول: فطری بودن احکام اسلامی

آیین مقدس اسلام، آیین فطرت است؛ یعنی احکامش مطابق با فطرت بشری است. قرآن مجید می‌فرماید:

﴿فَأَقْمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ وَلَكِنْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱

پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن. این فطرتی است که خداوند انسان‌ها را بر آن آفریده است. در آفرینش الهی دگرگونی نیست. این است آیین استوار، ولی اکثر مردم نمی‌دانند.

فطری بودن دین به این معناست که دین، حکمی مخالف فطرت بشر ندارد و اگر حکمی در روایات یا در کتاب‌ها برخلاف فطرت پاک انسانی دیده شود، معلوم می‌شود که آن حکم، صحیح نیست. یکی از مقیاس‌های شناخت حق از باطل، ملاحظه فطرت و خواسته‌های درونی انسان است. برای مثال، رهبانیت نکوهش شده است؛ زیرا برخلاف فطرت انسان است؛ هرچند ممکن است برخی افراد آن را زهد تلقی کنند.

یکی از رفتارهای فطری انسان این است که وقتی عزیزش را از دست می‌دهد، دلش می‌سوزد و گاهی احساسات درونی او سبب می‌شود که گریه کند و ناله بزند. با توجه به

اینکه اسلام دین فطرت است، جلوگیری کردن از این ناله‌ها و اشک‌ها، به شرطی که همراه با اهانت به خداوند نباشد، برخلاف آیین اسلام است و در حقیقت، سرکوب کردن فطرت است که اسلام اجازه سرکوبی آن را نمی‌دهد؛ بلکه آن را امضا کرده است.

لازم است ذکر کنیم که احکام دینی مطابق با فطرت انسان‌هایی نازل شده است که حقیقت فطری خود را از دست نداده‌اند؛ بنابراین، احوال افراد قَسَى الْقَلْبِ که مرگ والدین یا فرزندشان در نظر آنان با مرگ یک حیوان یکسان است، ملاک تعیین احکام اسلامی نیست.

دلیل دوم: سیره نبوی

در سیره پیامبر اکرم ﷺ موارد متعددی از گریه بر اموات وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. گریه رسول خدا ﷺ بر مرگ فرزندش ابراهیم

رسول گرامی اسلام ﷺ فرزندی به نام ابراهیم داشتند. هنگامی که او در حال احتضار بود، حضرت او را در آغوش گرفتند و گفتند:

العين تدمع ويحزن القلب، ولا نقول إلا ما يرضى ربنا وإنا بك يا ابراهيم
لمحزونون؛^۱

چشم می‌گرید و قلب می‌سوزد؛ اما چیزی نمی‌گوییم جز آنچه مورد رضایت
خدا است. ای ابراهیم، ما در فراق تو اندوهناک هستیم.

در نقل دیگری آمده است:

قال ﷺ: «يا ابراهيم، إنا لن نغني عنك من الله شيئاً». ثم ذرفت عيناه وقال ﷺ:
«إنا بك يا ابراهيم لمحزونون، تبكي العين ويحزن القلب ولا نقول ما يسخط
الرب ولا أنه أمر حق ووعد صدق وأنها سبيل مآتية، لخزننا عليك حزناً شديداً
أشد من هذا»؛^۲

پیامبر ﷺ فرمودند: «ای ابراهیم، کاری از ما ساخته نیست». سپس اشک،
چشمان آن حضرت را فراگرفت و فرمودند: «ما در فراق تو اندوهناک هستیم.

۱. مسجدانی، ابوداود، سنن ابی داود، ج ۳، ص ۱۹۳، ح ۱۳۱۲۶؛ ابن ماجه، محمد بن یزید، سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰۶.

۲. حلی، علی بن ابراهیم، السیره الحلیه، ج ۳، ص ۴۳۴.

چشم، گریان و قلب، سوزان است و آنچه موجب خشم خدا شود بر زبان جاری نمی‌کنیم و اگر نبود که مرگ حق است و وعده‌ای صادق، و راهی است که همه باید بروند، اندوه ما بر تو صدچندان بود».

عبدالرحمن بن عوف، یکی از کسانی که حقیقت اسلام را خوب درک نکرده بود، به پیامبر اکرم ﷺ گفت: «یا رسول الله، تو فرمودی که ما بر اموات، و در فراق عزیزان گریه نکنیم. چه شده است که اکنون خودت گریه می‌کنی؟» آن حضرت در پاسخ به او فرمودند: لا، ولكن نهيت عن صَوْتَيْنِ خَمِيقَيْنِ وَ آخَرَيْنِ؛ صوت عند مصيبة و خَمْشٍ وَ جَوْدٍ وَ شَقَّ جُيُوبٍ وَ زَنَّةَ شَيْطَانٍ، وَ صَوْتُ عَنْ نَعْمَةٍ لَهْوٍ، وَ هَذِهِ رَحْمَةٌ وَ مَنْ لَا يَرْحَمُ لَا يُرْحَمُ^۱

نه [من چنین حرفی نزده‌ام]. اما از دو صدای جاهلانه دیگر نهی کرده‌ام: ۱. داد و فریاد در هنگام وارد آمدن مصیبت و خراش دادن صورت و پاره کردن گریبان، و ناله شیطانی؛ ۲. صدای نغمه لهو آمیز. اما این گریه من، ناشی از عطوفت و رحمت است و البته کسی که رحم نکند، بر او رحم نمی‌شود.

با وجود این همه روایات از کتاب‌های معتبر، چرا وهابیان گریه در فراق عزیزان را حرام یا مکروه می‌دانند؟! چه بسا وهابیان زنانی را که در غم فراق عزیزانشان گریه می‌کنند، مورد ضرب و شتم قرار می‌دهند!

۲. گریه پیامبر اکرم ﷺ بر حضرت حمزه سیدالشهدا علیهِ السلام

حمزه، عموی گرامی رسول خدا ﷺ، در جنگ احد به وضع فجیعی به شهادت رسید؛ به گونه‌ای که انسان نمی‌تواند کیفیت قتل او را بیان کند. هنگامی که رسول خدا ﷺ کنار جنازه او آمدند و پیکر مطهر او را با آن وضع فجیع دیدند، عیای خود را روی بدن او انداختند تا بدنش پوشیده باشد و سپس کنار پیکر مطهر او نشستند و گریه کردند. صفیه، دختر عبدالمطلب و خواهر حمزه، نیز نشست و گریه کرد. حتی پیامبر ﷺ به انصار دستور دادند که کنار بروند و صفیه را به حال خودش واگذارند تا بر برادرش اشک بریزد و گریه

کند.^۱ حبس گریه سبب می شود که درون انسان نوعی ناراحتی روحی و روانی پیدا شود که علاج پذیر نیست.

۳. گریه پیامبر ﷺ بر فرزند زینب، دختر پیامبر ﷺ

فرزند زینب، دختر پیامبر ﷺ، از دنیا رفت. هنگامی که پیامبر ﷺ همراه گروهی از اصحاب در خانه زینب حاضر شدند، چشمان پیامبر ﷺ با دیدن فرزند از دست رفته، پر از اشک شد. سعد بن عبادہ گفت: «این [گریه کردن] چیست، ای رسول خدا؟!» پیامبر ﷺ فرمودند:

هذه رحمة جعلها الله في قلوب عباده، وإنما يرحم الله من عباده الرحماء؛^۲
این [گریه کردن] رحمتی است که خداوند در دل های بندگان خود قرار داده
است و خداوند تنها بر بندگان رحم کننده اش رحم می کند.

دلیل سوم: سیره صحابه

صحابه نبی مکرم اسلام ﷺ، که در محضر ایشان دین را فرا گرفته بودند، در مصیبت های پیش آمده، در فراق عزیزان خود می گریستند. مواردی از سیره صحابه در این زمینه را بیان می کنیم:

۱. گریه فاطمه زهرا ﷺ بر پیامبر ﷺ

پیامبر اکرم ﷺ در حق فاطمه زهرا ﷺ فرمودند که او «سیده نساء العالمین» است.^۳ خداوند مریم ﷺ را «معصومه» می داند^۴ و فاطمه زهرا ﷺ نیز برتر از مریم ﷺ یا حداقل هم ردیف با مریم ﷺ هستند؛ بنابراین، ایشان نیز «معصومه» هستند. ایشان در فراق پدر عظیم الشان خود اشک می ریزند و گریه می کنند و اشعار جان سوز می خوانند. حاشا که سرور زنان جهان، که

۱. «و رسول الله ﷺ كلما بكت يبكي». (مقریزی، احمد بن علی، إمتاع الأسماع، ج ۱، ص ۱۶۷ و ۱۶۸).

۲. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحيح البخاري، ج ۲، ص ۷۹، ح ۱۲۸۴.

۳. «و أقوى ما يستدل به على تقديم فاطمة [ﷺ] على غيرها من نساء عصرها و من بعدهن ما ذكر من قوله ﷺ أنها سيدة نساء العالمين إلا مریم...». (ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، فتح الباري في شرح صحيح البخاري، ج ۷، ص ۱۰۵).

۴. سورة آل عمران، آیه ۴۲: «و اذا قالت الملائكة يا مریم ان الله اصطفاك و طهرک و اصطفاك على نساء العالمين»؛ (و به یاد آورید هنگامی را که فرشتگان گفتند: «ای مریم، خدا تو را برگزیده و پاک ساخته و بر تمام زنان جهان برتری داده است»).

معصومه است، کار حرام یا مکروهی را انجام دهد. ایشان در فراق پدر چنین می‌سراید:

ماذا على من شئت تربة أحمد أن لا يشتم مدى الزمان غواليا
صبت على مصائب لو أنها صبت على الأيام صرن لياليا^۱

یعنی: «کسی که تربت پاک احمد را بوییده است، هیچ اعتراضی بر او نیست اگر تا پایان عمر، هیچ بوی خوشی را استشمام نکند. مصائبی بر من روی آورد که اگر بر روزها فرود می‌آمد، به شب تیره تبدیل می‌شدند».

فقط دخت گرامی پیامبر ﷺ نیست که در فراق پیامبر اشک می‌ریزد و گریه می‌کند؛ بلکه دیگران نیز در فراق آن حضرت اشک ریختند و گریه کردند.

۲. گریه انصار بر شهدای جنگ احد

در جنگ احد، «انصار» بر کشتگان خود گریه می‌کردند. پیامبر ﷺ نیز آنان را از این کار نهی نکردند؛ بلکه وقتی به خانه حمزه رضی الله عنه، که کسی را در مدینه نداشت تا برایش گریه کند، رسیدند، فرمودند: «أما عمتي حمزة فلا تواكبي له»؛ (عمویم حمزه گریه‌کننده ندارد). انصار با شنیدن این جمله، به زنان خود گفتند: «هرکس که خواست بر شهید خود گریه کند، ابتدا بر حمزه، عموی پیامبر صلی الله علیه و آله، گریه کند». وقتی خبر گریه زنان برای حمزه رضی الله عنه به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، حضرت برای آنان دعا کردند.^۲

ابن سعد (م ۲۳۰ق) می‌نویسد: «اکنون نیز در مدینه رسم است که هرگاه زنان مدینه بخواهند بر فراق عزیز خود اشک بریزند، ابتدا بر حمزه سیدالشهدا علیه السلام گریه می‌کنند».^۳

۳. گریه اصحاب پیامبر ﷺ در رحلت آن حضرت

در تاریخ آمده است که ابوبکر بن ابی قحافه در فراق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گریست و در سوگش مرثیه‌ای خواند که نخستین بیت آن مرثیه، این‌گونه است:

۱. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۵۰؛ قسطلانی، احمد بن محمد، إرشاد الساري لشرح صحيح البخاري، ج ۲، ص ۴۰۷.

۲. ابن سعد، محمد بن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۴۴؛ ج ۳، ص ۱۰؛ ابن حنبل، احمد بن محمد، مسند أحمد بن حنبل، ج ۹، ص ۳۸، ج ۴۹۸۴.

۳. ابن سعد، محمد بن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۴۴؛ ج ۳، ص ۱۰.

یا عین فابیکی ولا تسامی و حق البكاء علی السید^۱

یعنی: «ای چشم، گریان باش و از گریه کردن خسته نشو که گریه بر آن بزرگوار، سزاوار است».

پیامبر اکرم ﷺ صحابه را این گونه تربیت کرده بودند. فقط عبدالرحمن بن عوف در مرگ ابراهیم، فرزند پیامبر ﷺ، به پیامبر ﷺ اعتراض کرد و حضرت نیز با تندی پاسخ او را دادند و فرمودند: «من لا یرحم، لا یرحم»؛^۲ (آن کس که دلش نرم نباشد، خدا بر او رحمت نمی فرستد).

موارد بسیاری از گریه صحابه و تابعان بر پیامبر ﷺ و عزیزانشان^۳ ضبط شده است که از آوردن آنها صرف نظر می کنیم.^۴ حتی عمر بن خطاب هنگامی که بالای منبر خبر مرگ یکی از عزیزان خود را شنید، اشک ریخت و گریه کرد.

آیا بعد از این دلایل فراوان، می توان گریه کردن بر فراق عزیزان را حرام دانست؟!

از پیامدهای انحراف وهابیان از اسلام

وهابیان علاوه بر اینکه در این مسئله برخلاف قرآن و سنت فتوا می دهند، همچنین سبب می شوند که غیرمسلمان ها فرسنگ ها از اسلام دور شوند و غریبی ها به ما اشکال کنند که این چه اسلامی است که با فطرت انسان ها مخالف است! این چه اسلامی است که این همه

۱. امینی، عبدالحسین، الغدیر، ج ۸، ص ۱۸۴.

۲. «فإذا إبراهيم في جحر أمه وهو يحد بنفسه، فأخذه رسول الله ﷺ فوضعه في جحره، ثم قال: يا إبراهيم، إنا لا نغني عنك من الله شيئاً، ثم ذرفت عيناه ﷺ فقال له عبدالرحمن: يا رسول الله، أتبكي؟ أو لم تنه عن البكاء؟» فقال: «لا، ولكن نهيت عن التوجع، وعن صوتين أحقن فاجرین: صوت عند نعمة لهم ولعب مزامير الشيطان، وصوت عند مصيبة خمس وجه وشت جيب ورنه شيطان، وهذه رحمة، من لا یرحم لا یرحم» (جزائر، نبیل سعدالدین، الإيماء إلى زوائد الأملی والأجزاء، ج ۲، ص ۱۳۹).

۳. «هنگامی که فرزند سلیمان بن عبدالملک فوت کرد، او به شدت داغ دار شد و گفت: آتشی در جگرم احساس می کنم که فقط گریه کردن آن را سرد می کند.» عمر بن عبدالعزیز به او گفت: «أذكر الله يا أمير المؤمنين وعلبك بالصبر، سلیمان نزد وزیرش رجاء رفت. او گفت: گریه کن و این کار اشکالی ندارد؛ چنان که پیامبر ﷺ در فراق فرزندش ابراهیم گریست» پس سلیمان یک دل سیر گریه کرد و سپس گفت: «إني أجد في قلبي لوعة إن أنا لم أبردها بعبرة خلت أن يتصدع كبدي» (ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۰، ص ۱۰۷؛ حلی، علی بن ابراهیم، السیرة العلویه، ج ۳، ص ۴۳۵).

۴. نک: مقریزی، احمد بن علی، إنباع الأسماع، ج ۱، ص ۱۷۶؛ بیهقی، احمد بن حسین، السنن الکبری، ج ۴، ص ۱۱۶، ج ۷۱۵۳؛ هیشمی، علی بن ابی یکر، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۹، ص ۳۲.

شدت و قساوت در آن دیده می‌شود!

گریه کردن و اشک ریختن برای کسی که عزیز خودش را از دست داده است، امری فطری و قهری است. آیا می‌شود به او گفت که اشک نریز و گریه نکن؟! پیروان محمد بن عبدالوهاب، اسلام را دینی به دور از رحم و عاطفه معرفی می‌کنند. اگر این گونه فتواها آنان نبود، اسلام تمام جهان را فرا می‌گرفت؛ اما این خشونت‌ها و این فتواهای مخالف اسلام سبب می‌شود که مردم از اسلام دور شوند.

بررسی و نقد دلیل وهابیان برای منع گریه بر میت

وهابیان برای بدعت معرفی کردن گریه بر اموات، به حدیث نبوی «إِنَّ الْمَيِّتَ يَعَذَّبُ بِبِكَاءِ أَهْلِهِ»^۱ (میت با گریه بستگان خود عذاب می‌بیند) تمسک می‌کنند و می‌گویند که گریه بر میت، سبب عذاب او می‌شود؛ پس نباید بر میت گریه کرد.

در پاسخ به این دلیل باید گفت که هر چند این حدیث در صحیح مسلم وارد شده است؛ اما صحیح مسلم در برابر قرآن اعتباری ندارد. روایاتی از صحیح مسلم مورد قبول است که مخالف قرآن نباشند؛ اما آنجا که روایت صحیح مسلم مخالف قرآن باشد، به دستور پیامبر اکرم ﷺ باید قرآن را بر حدیث مقدم کرد. قرآن می‌فرماید:

«وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى»^۲

هیچ گنهکاری بار گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد.

اینکه گریه دختری در کنار قبر پدرش، سبب عذاب شدن پدرش شود، برخلاف عدل الهی است. پس این حدیث اگرچه در صحیح مسلم آمده است، اما مخالف قرآن است؛ از این رو اعتباری ندارد. هر چند صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن اربعه محترم‌اند ولی از آنجا که هیچ کتابی غیر از قرآن صددرصد قابل قبول نیست، پذیرش روایات آنها دو شرط دارد:

۱. مخالف قرآن نباشد.

۱. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۴۱.

۲. سوره نجم، آیه ۳۸.

۲. با سند صحیح به دست ما برسد.

فقدان هریک از این دو شرط، روایت را از اعتبار خارج می‌کند؛ برای مثال، اگر روایتی از طریق صحیح هم رسیده باشد، اما مخالف قرآن باشد، می‌فهمیم که راوی اشتباه کرده و سخن پیامبر ﷺ را درست نفهمیده است. از این رو، وقتی عایشه این خبر را شنید که عمر بن خطاب از قول پیامبر ﷺ می‌گوید: «إِنَّ الْمَيِّتَ يَعَذَّبُ بِكُأْ أَهْلِهِ عَلَيْهِ» این روایت را تأویل کرد و گفت که این روایت مربوط به اهل کتاب است که اگر فردی یهودی بمیرد و فردی بر او اشک بریزد، یهودی معذب می‌شود.^۱

البته این تأویل نیز صحیح نیست؛ زیرا در این فرض نیز، عذاب شدن فرد یهودی برخلاف عدالت خداوند است. فرض کنید فردی یهودی مُرده است و دخترش بر او گریه می‌کند. آیا با گریه دختر، عذاب فرد یهودی زیاد می‌شود؟ خیر؛ بلکه فرد یهودی به مقدار گناهان خودش عذاب می‌شود؛ بنابراین، روایت فوق یا جعلی است یا برداشتی نادرست از سخن پیامبر ﷺ است.

۱. ابن حنبل، احمد بن محمد، مسند أحمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۸۷؛ مالک بن انس، الموطأ، ج ۲، ص ۳۲۹.

پرسش

۱. با استناد به سیره نبوی، مشروعیت گریه بر اموات را اثبات کنید.
۲. مواردی از سیره صحابه در گریه بر اموات را بنویسید.
۳. دلیل وهابیان بر نامشروع دانستن گریه بر اموات را تبیین، و سپس نقد کنید.

رواق اندیشه

مواردی از گریه صحابه و تابعان بر امام حسین علیه السلام را از منابع اهل سنت و شیعه استخراج نمایید.

برخی منابع مفید

۱. من سنن النبي صلی الله علیه و آله البكاء علی المیت نوشته علامه سیدمرتضی عسکری؛
۲. البكاء علی النبي صلی الله علیه و آله و آله علی ضوء السنة و السیره نوشته محمدجواد طوسی؛
۳. حول البكاء علی المیت نوشته خلیفه عبید الکلبانی؛
۴. البكاء علی موتی المؤمنین نوشته سید عبدالرحیم موسوی.

درس بیست و ششم: دعا در کنار قبور صالحان

در درس‌های گذشته، پس از تبیین مسئله «سنت و بدعت»، بررسی و نقد شبهات و هابیان را که مبتنی بر این مسئله است، آغاز کردیم. یکی دیگر از شبهات آنان، بدعت دانستن دعا در کنار قبور صالحان است. در این درس، با استناد به سنت نبوی و توجه به اقتضای شرافت مدفن اولیای الهی، ثابت می‌شود که دعا کردن در کنار قبور صالحان، امری مشروع و بلکه مطلوب است.

یکی از ویژگی‌های مکتب سلفیه، کاستن از مقام اولیای الهی، به‌ویژه پیامبر اکرم ﷺ است. از پیامدهای این خصلت، بدعت دانستن دعا و طلب حاجت از خداوند در کنار قبور اولیا است. بزرگان وهابیت همچون ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب به توصیه‌هایی که درباره فضیلت دعا در اماکن مقدس^۱ وارد شده است، توجیهی نکرده‌اند و دعا در کنار قبور اولیای الهی را با دعا در سایر مکان‌ها یکسان می‌دانند. آنان معتقدند که دعا در جوار قبور اولیا، با فضیلت‌تر از دعا در سایر مکان‌ها نیست و نه تنها هیچ‌گاه صحابه نزد قبر پیامبر ﷺ برای خود دعا نکرده‌اند؛ بلکه کسی را که نزد قبر آن حضرت از خداوند چیزی طلب کند، نکوهش کرده‌اند. در این درس به بررسی این مسئله از نظر اسلام می‌پردازیم تا حقیقت بر همگان روشن شود.

دلایل مشروعیت دعا در کنار قبور صالحان

دلایل فراوانی بر مشروعیت دعا نزد قبور اولیای الهی، و حتی نزدیک‌تر بودن آن دعا به اجابت وجود دارد که به بیان آنها می‌پردازیم:

دلیل اول: سنت پیامبر ﷺ

خداوند پیامبر اکرم ﷺ را برای همه انسان‌ها «اسوة حسنه» قرار داده است. ملاحظه رفتار پیامبر ﷺ بهترین دلیل بر مشروعیت دعا نزد قبور مؤمنان است که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم:^۲

۱. طلب عافیت در کنار قبور

پیامبر اکرم ﷺ هنگام زیارت قبور بقیع می‌فرمودند:

السلام علیکم اهل الدیار من المؤمنین والمسلمین و انا ان شاء الله بکم لاحقون، انتم لنا فرط و نحن لکم تبع، أسأل الله العافیة لنا ولکم؛^۳
سلام بر شما ساکنان مؤمن و مسلمان این سرزمین، و ما ان شاء الله به شما

۱. اغلب این مکان‌ها محل دفن اولیای الهی است.

۲. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، اقتضاء الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۹۳.

۳. تسانی، احمد بن علی، السنن الکبری، ج ۹، ص ۴۰۰.

ملحق می‌شویم. شما پیشرو ما هستید و ما به دنبال شما هستیم. از خداوند برای خودمان و شما طلب عافیت می‌کنم.

پیامبر اکرم ﷺ در این حدیث، برخلاف پندار وهابیان، دعا برای خود را بر دعا برای مردگان مقدم کرده است.

۲. آموزش دعا در کنار قبور

در برخی روایات آمده است که رسول اکرم ﷺ چگونگی دعا در کنار قبور را به صحابه تعلیم می‌دادند:

كان رسول الله ﷺ يعلمهم إذا خرجوا إلى المقابر فكان قائلهم أن يقول السلام عليكم أهل الديار من المؤمنين والمسلمين، وإنا إن شاء الله للاحقون ونسأل الله لنا ولكم العافية؛^۱

پیامبر اکرم ﷺ اصحابشان را هنگام خارج شدن برای زیارت قبور آموزش می‌داد. ایشان به آنان می‌فرمودند که بگویند: «سلام بر شما ساکنان مؤمن و مسلمان این سرزمین، و ما به خواست خدا به شما ملحق می‌شویم و از خداوند برای خودمان و شما عافیت می‌طلبیم».

در این روایت از لفظ «کان» استفاده شده است که «استمرار» را می‌فهماند؛ بدین معنا که پیامبر ﷺ هرگاه می‌خواستند دعا در کنار قبور را به صحابه یاد بدهند، این گونه یاد می‌دادند. وهابیان، تنها در صورتی دعا کردن را مشروع می‌دانند که زائر، قبل از رفتن به زیارت، قصد دعا کردن نداشته باشد و پس از حضور در کنار قبر، برای خود دعا کند؛ در حالی که طبق این روایت، پیامبر ﷺ اصحاب خود را قبل از رفتن به زیارت تعلیم می‌دادند که چگونه دعا کنند.

همچنین در روایتی آمده است که «فَأَقْبَلَ عَلَيْهِمْ بِوَجْهٍ»^۲؛ بدین معنا که پیامبر ﷺ در حال زیارت، رو به قبور می‌ایستادند؛ نه رو به قبله. همچنین ایشان به اصحاب نمی‌فرمودند که در هنگام قرائت زیارت، رو به قبله بایستند.

۱. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۷۱؛ ابن ابی شیبہ، عبدالله بن محمد، المصنف فی الأحادیث والآثار، ج ۳، ص ۲۷.

۲. ترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، ج ۲، ص ۳۶۰.

۳. حضور طولانی در کنار قبور

عایشه می‌گوید:

از آغاز شب، پیامبر ﷺ را ندیده بودم. پنداشتم که نزد برخی همسرانش رفته است. جست‌وجو کردم و ایشان را در بقیع یافتم که می‌فرمودند: «السلام علیکم دار قوم مؤمنین [...] اللهم لا تحرمنّا أجرهم ولا تضلّنا بعدهم»؛ (سلام بر شما ای مؤمنان، [...] خدایا ما را از پاداش آنان محروم مکن و پس از آنان گمراهمان مساز).^۱

طبق گفته همسر پیامبر ﷺ، آن حضرت از ابتدای شب تا پاسی از شب گذشته در بقیع حضور داشتند و به دعا کردن مشغول بودند؛ چنان‌که در حدیث دیگری به طولانی بودن مدت حضور پیامبر ﷺ در بقیع تصریح شده است.^۲

از اینکه پیامبر ﷺ با وجود فضیلت بسیار زیاد مسجدالنبی، بقیع را برای عبادت انتخاب، و مدتی طولانی در آنجا درنگ کرده‌اند، معلوم می‌شود که دعا و زیارت طولانی در این‌گونه اماکن، مشروع است.

۴. درخواست رحمت در کنار قبور

عایشه می‌گوید:

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «جبرئیل نزد من آمد و عرضه داشت پروردگارت فرمان داده است که به قبرستان بقیع برو و برای اهل قبور طلب رحمت کن». من نیز همراه حضرت به بقیع رفتم و گفتم: «ای رسول خدا، من چگونه برای آنان استغفار کنم؟» ایشان فرمود: «بگو: «السلام علی اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین و یرحم الله المستقدمین منکم و السّاترین»؛ (سلام بر ساکنان مؤمن و مسلمان این سرزمین. خدا گذشتگان و آیندگان ما را رحمت کند)».^۳

۱. طرابلسی، سلیمان بن داود، مسند أبي داود الطيالسي، ج ۳، ص ۴۸، ح ۱۵۳۲.

۲. «عن عائشة قالت: [...] حتى جاء البقیع فقام فأطال القيام ثم رفع يديه ثلاث مرات: (عایشه می‌گوید: 'پیامبر ﷺ را تعقیب کردم تا اینکه به قبرستان بقیع آمد و در آنجا برای مدتی طولانی توقف کرد). (نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۶۹).

۳. همان.

دلیل دوم: اقتضای شرافت مدفن اولیای الهی

بر اساس روایات، مسجد الحرام از برترین و مقدس‌ترین مکان‌های روی زمین است که ثواب هر رکعت نماز در آن، برتر از صد هزار رکعت و بنا به نقلی برابر با یک میلیون رکعت است؛^۱ اما برخی مکان‌های همین مسجد شریف مانند زیر ناودان، حجر اسماعیل، بین رکن و مقام، شرافت بیشتری دارند. حسن بصری روایتی نقل می‌کند که پیامبر ﷺ فرمودند: «هرکس زیر ناودان کعبه دو رکعت نماز بخواند، از گناهانش بیرون می‌رود؛ مانند روزی که از مادر متولد شده است».^۲ همچنین آن حضرت فرمودند: «محبوب‌ترین مکان‌ها نزد خداوند متعال، بین مقام ابراهیم و ملتزم^۳ است».^۴

از سویی دیگر، در منابع شیعه و سنی آمده است که حضرت اسماعیل علیه السلام و هاجر علیه السلام در حجر دفن شده‌اند.^۵ مورخان و محدثان اهل سنت نیز نقل کرده‌اند: «بین رکن (حجر الأسود)، مقام و چاه زمزم، پیامبر دفن شده است».^۶ طبری نیز اضافه بر آن می‌نویسد: «قبر حضرت نوح علیه السلام، هود علیه السلام، صالح علیه السلام و شعیب علیه السلام، بین زمزم، رکن و مقام واقع شده است».^۷

صرف نظر از افضلیت همه نقاط مسجد الحرام بر سایر مساجد، از مقایسه روایاتی که برخی مکان‌های مسجد الحرام را دارای فضیلت بیشتری برای عبادت می‌دانند و روایاتی که آن مکان‌ها را مدفن انبیای الهی و بندگان خالص او می‌دانند، درمی‌یابیم که علت شرافت این

۱. همان، ص ۱۰۱۲؛ ابن قولویه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات، ج ۱، ص ۵۱؛ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۲۷۱، ح ۶۵۱۸.

۲. بصری، حسن، فضائل مکه و السکن فیها، ص ۳۰.

۳. قسمتی از دیوار کعبه که بین رکن حجرالاسود و درب کعبه قرار دارد.

۴. بصری، حسن، فضائل مکه و السکن فیها، ص ۳۰.

۵. همان، ص ۲۰؛ ابن سعد، محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۵۲؛ کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۴، ص ۲۹۵؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۱۱۷.

۶. ازرقی، محمد بن عبدالله، أخبار مکه، ج ۱، ص ۶۸؛ تعلبی، احمد بن محمد، الكشف و البیان عن تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۲۵۰؛ بیهقی، احمد بن حسین، شعب الإيمان، ج ۵، ص ۴۶۰.

۷. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۴۴۸.

اماکن، دفن بدن های مطهر انبیا در آن مکان هاست.
مطلبی که این برداشت را تأیید می کند این است که به اتفاق علمای اهل سنت، محل دفن پیامبر اکرم ﷺ برترین نقطه روی زمین است که در این باره نوشته اند:

أما موضع الذي ضم أعضاء الشريفة من قبره الكريم ﷺ فقد قال العلماء: «أنه أفضل بقاع الأرض حتى المسجد الحرام وحتى الكعبة المشرفة وأنه أفضل من السموات حتى العرش والكرسي»^۱
علما درباره مکان شریفی که پیکر پیامبر ﷺ را دربر گرفته است، گفته اند:
«آن مکان برترین نقطه روی زمین و حتی برتر از مسجد الحرام و کعبه، و حتی گرامی تر از آسمان ها و عرش است».

بنابراین همان گونه که علت شرافت محل آرامگاه پیامبر اکرم ﷺ، دفن بدن مطهر آن حضرت در آن مکان است، دلیل شرافت بعضی نقاط مسجد الحرام نیز دفن اجساد مطهر انبیا در آن مکان هاست؛ از این رو، نماز خواندن و عبادت در آن مکان ها فضیلت بیشتری دارد. قرآن کریم نیز از این حقیقت پرده برداشته و فرموده است:

«لا أقسم بهذا البلد ﷻ وأنت حل بهذا البلد»^۲
قسم می خورم به این شهر، در حالی که تو در آن جای داری.
بیضاوی و زحیلی، از علمای اهل سنت، در تفسیر این آیه به این مطلب اشاره کرده و نوشته اند:

أقسم سبحانه بالبلد الحرام وقبّه بحلول الرسول عليه الصلاة والسلام فيه إظهاراً لمزيد شرفه، وإشعاراً بأن شرف المكان يشرف أهله؛^۳
خدای سبحان به مکه سوگند یاد کرده است و دلیل عظمت این سوگند را به وجود پیامبر ﷺ در آن شهر مقید کرده است تا بفهمانند که شرافت مکان به خاطر شرافت اهل آن است.

در نتیجه، برخلاف آنچه وهابیان می پندارند که دعا کردن نزد قبور، هیچ افضالیتی بر

۱. قاضی عیاض، عیاض بن موسی، الشفاء، ج ۲، ص ۲۱۳؛ شنبطی، محمد عضر، کوثر المعانی الدراری، ج ۱۱، ص ۱۴۳.

۲. سورة بلد، آیات ۱ و ۲.

۳. بیضاوی، عبدالله بن عمر، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، ج ۵، ص ۳۱۳؛ زحیلی، وهبه، التفسیر المنیر، ج ۳۰، ص ۲۴۳.

دعا کردن در مکان‌های دیگر ندارد،^۱ روشن شد که فضیلت دعا کردن و نماز خواندن در برخی نقاط مسجد الحرام، به خاطر دفن شدن اجساد مطهر انبیای الهی در آن مکان‌هاست؛ پس دعا و عبادت در کنار قبر پیامبر اکرم ﷺ نیز نه تنها نامشروع نیست، بلکه فضیلت بیشتری از دعا در سایر مکان‌ها دارد.

اگر دعا کردن نزد قبور اولیای الهی با سایر مکان‌ها تفاوتی نداشت، هیچ‌گاه پیامبر اکرم ﷺ نزد قبور بقیع دعا نمی‌کردند و به آن نیز توصیه نمی‌فرمودند. چرا و هابیان برخلاف سفارش‌ها و سیره پیامبر ﷺ و عمل مسلمانان، عمل می‌کنند؟ آیا نعوذ بالله، پیامبر ﷺ کار لغو انجام می‌دادند یا امور لغو را آموزش می‌دادند؟!

فتوای امامان مذاهب

اگر دعا کردن نزد قبور، نامشروع است، چرا بزرگان اهل سنت و امامان مذاهب اربعه به جواز آن فتوا داده‌اند و حتی به دیگران را به این کار ترغیب کرده‌اند؟! برخی از این فتواها در ادامه ذکر خواهد شد.

ابن تیمیه برخلاف ادعای خود که دعا نزد قبور را نامشروع می‌داند، در آداب زیارت قبر شریف پیامبر ﷺ، نظر احمد بن حنبل را نقل می‌کند و می‌نویسد:

والإمام أحمد ذكر مع الثناء عليه بالفظ الشهادة له بذلك مع الدعاء له بغير الصلاة مع دعاء الداعي لنفسه أيضاً؛^۲

امام احمد گفته است که گفتن ثنای پیامبر ﷺ نزد قبر ایشان به لفظ شهادت دادن به رسالت آن حضرت و دعا کردن برای او، بدون خواندن نماز، جایز است. همچنین جایز است که دعاکننده برای خودش دعا کند.

او همچنین در بیان آداب زیارت قبر پیامبر ﷺ، نظر ائمه مذاهب اربعه را این‌گونه آورده است:

مذهب الأئمة الأربعة وغيرهم من أئمة الإسلام أن الرجل إذا سلم على النبي ﷺ

۱. بن باز، عبدالعزيز بن عبدالله، مجموع فتاوى، ج ۲۷، ص ۱۸۱.

۲. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، الرد على الإخناني، ص ۱۱۹.

و أراد أن يدعو لنفسه فإنه يستقبل القبلة؛^۱

مذهب امامان چهارگانه (مالک، ابوحنیفه، شافعی و احمد) و غیر آنان از پیشوایان اسلام این است که هنگامی که شخصی بخواهد به پیامبر اکرم ﷺ سلام کند و بخواهد برای خودش دعا کند، رو به سوی قبله کند.

اگرچه ابن تیمیه در این سخنش برخلاف نظر مالک بن انس، به وی نسبت داده است که هنگام دعا نزد قبر پیامبر ﷺ رو به قبله بایست،^۲ اما ناخواسته نظر سلف صالح درباره دعا نزد قبر مطهر پیامبر ﷺ را آورده است که آن را مشروع می دانستند.

ذهبی، از علمای مورد اعتماد اهل سنت، نیز در کتاب معروف سیر اعلام النبلاء در شرح زندگی سیده نفیسه^۳ می نویسد: «دعا در کنار قبر ایشان و در کنار قبور پیامبران و صالحان مستجاب است».^۴

بنا بر آنچه گفته شد، دعا نزد قبور اولیای الهی و نزدیک دیدن آن به استجاب، مسئله‌ای است که مورد تأیید قرآن و سنت بوده است و سلف امت و علمای بزرگ اسلامی نیز بر آن ترغیب کرده‌اند.

دلایل وهابیان بر نامشروع بودن دعا در کنار قبور

وهابیان با تقلید از بزرگان خود در این مسئله تشکیک کرده و آن را بدعت معرفی کرده‌اند.

۱. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، قاعدة جلیلة فی التوسل و الوسيلة، ص ۳۱۸؛ البانی، محمد ناصرالدین، أحكام الجنائز، ص ۱۹۶.

۲. «از مالک بن انس نقل شده است که وقتی منصور دوانیقی، خلیفه عباسی، برای زیارت قبر پیامبر ﷺ آمد، از او پرسید: برای دعا رو به قبله کنم یا رو به قبر پیامبر ﷺ؟ مالک پاسخ داد: «چرا صورت از قبر پیامبر ﷺ برگردانی؟ او روز قیامت وسیله تو و وسیله پدرت آدم ﷺ نزد خداوند است. رو به سوی او کن و از آن حضرت نزد خداوند طلب شفاعت نما» (فاضل عباسی، عباس بن موسی، الشفاء، ج ۲، ص ۹۲).

۳. نفیسه بنت حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع)، همسر اسحاق بن جعفر (ع) است که به جلالت شأن معروف است. ایشان زنی فاضل و بسیار اهل تقوا و تهجد بود. در سفری که همراه همسرش به مصر رفت، مردم مصر از ایشان کراماتی دیدند و به همین سبب، از او خواستند در مصر بماند. در سال ۲۰۸ق در مصر وفات کرد و در آنجا به خاک سپرده شد. مصری‌ها معتقدند که دعا در کنار قبر او مستجاب می‌شود. شافعی نیز از او اخذ حدیث کرده است. (نک: قمی، عباس، منتهی الآمال، ج ۲، ص ۷۵۴).

۴. ذهبی، محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۱۰۷.

مهم‌ترین دلایل آنان بر این ادعا عبارت‌اند از:

۱. استناد به روایت نبوی

پیامبر ﷺ فرموده‌اند: «خدا یهود را لعنت کند؛ زیرا قبور پیامبران خود را مسجد قرار دادند».^۱ وهابیان با استناد به این روایت، عبادت و دعا در کنار قبور انبیا را نامشروع پنداشته‌اند.

بررسی و نقد این دلیل

بر فرض صحت سند، این روایت مدعای وهابیان را اثبات نمی‌کند؛ زیرا منظور پیامبر اکرم ﷺ از این سخن، نامشروع خواندن کار یهود است که قبور انبیای خود را قبله قرار داده یا بر آن سجده می‌کردند؛ بنابراین، شامل دعا نزد قبور آنان نمی‌شود. ابن عبدالبر پس از نقل این روایت، حتی عبادت در کنار قبور را نیز مکروه ندانسته است و می‌نویسد: «گروهی پنداشته‌اند که این حدیث بر کراهت نماز خواندن در مقبره یا نماز روبه قبر (در امتداد قبله) دلالت دارد؛ در حالی که چنین قولی نزد من اعتبار ندارد».^۲ او در جای دیگر درباره این روایات می‌نویسد: «پیامبر اکرم ﷺ پیوسته به امت خود هشدار می‌دادند که مبادا مانند برخی امت‌های گذشته، که قبور انبیای خود را قبله قرار دادند، قبر ایشان را قبله قرار دهند یا بر آن سجده کنند و آن را بپرستند».^۳ قاضی یحیی نیز گفته است:

یهود و نصاری به منظور بزرگداشت پیامبران خود، بر قبور آنان سجده می‌کردند، آن را قبله قرار می‌دادند و به سوی آن نماز می‌خواندند، و آن قبور را بت قرار داده بودند؛ از این رو، خدای متعال آنان را لعنت کرد و مسلمانان را از این کار نهی فرمود. اما اگر کسی جوار قبر بنده صالحی را مسجد قرار دهد یا در مقبره نماز بخواند و قصد او از این کار، بهره‌مند شدن از ثواب بیشتر، یا رسیدن ثوابی به روح آن عبد صالح باشد و نه تعظیم و توجه به او،

۱. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۱، ص ۹۵.

۲. ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، التمهید، ج ۶، ص ۳۸۳.

۳. همان، ج ۵، ص ۴۵.

در این صورت حَرَجی بر او نیست.^۱

روایات دیگری نیز از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده است که آن حضرت از دعا و نماز در کنار قبر مطهرشان منعی نکرده‌اند؛ بلکه نگران بوده‌اند که مبادا برخی افراد درباره ایشان غلو کنند. مانند این سخن حضرت که فرمودند:

اللهم لا تجعل قبري وثناً يُعْبَد، اشدَّ غضب الله على قوم اتخذوا قبور انبيائهم مساجد؛^۲

خدایا قبرم را بتی قرار مده که پرستش شود. غضب خداوند شدت یافت بر قومی که قبور پیامبرانشان را مسجد (محل سجده) قرار دادند.

حدیث دیگری که صحت مطالب پیشین را تأیید می‌کند، حدیث قیس بن سعد است. او می‌گوید:

خدمت پیامبر ﷺ رسیدم و عرض کردم: «من در شهر حیره دیدم که مردم در برابر امیر خود سجده می‌کنند؛ حال آنکه شما سزاوارترید که در برابر آن سجده کنیم». پیامبر ﷺ فرمودند: «اگر بر قبر من عبور کنی بر آن سجده خواهی کرد؟» گفتم: «خیر». حضرت فرمودند: «پس چنین نکنید».^۳

با تحلیل روایات در این موضوع روشن می‌شود که برداشت وهابیان از این‌گونه روایات، اشتباه بوده است؛ زیرا پیامبر اکرم ﷺ فقط از سجده بر قبر، پرستش آن و قبله قرار دادن آن نهی کرده‌اند؛ اما راجع به دعا کردن در کنار قبور صالحان هیچ مخالفتی نداشتند و حتی همان‌گونه که در صفحه‌های قبل مواردی از سیره آن حضرت را آوردیم، صحابه را به این امر ترغیب می‌کردند و دعا کردن نزد قبور را به آنان آموزش داده‌اند.

۲. استناد به قاعده سد ذرایع

دلیل دیگری که وهابیان برای اثبات نامشروع بودن دعا کردن نزد قبور به آن استناد می‌کنند،

۱. بیضاوی، عبدالله بن عمر، تحفة الأبرار شرح مصابیح السنة، ج ۱، ص ۲۵۷.

۲. مالک بن انس، الموطأ، ج ۲، ص ۲۴۰؛ ابن حنبل، احمد بن محمد، مسند احمد بن حنبل، ج ۱۲، ص ۳۱۴، ح ۷۳۵۸.

۳. سجستانی، ابوداود، سنن ابی داود، ج ۲، ص ۲۴۴، ح ۲۱۴۰؛ حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۲۰۴.

قاعده اصولی «سد ذرایع»^۱ است.^۲ آنان دعا کردن در کنار قبور اولیا را موجب غلو درباره آنان می دانند که کم کم به شرک می انجامد؛ از این رو، با استناد به قاعده سد ذرایع، آن را ممنوع می دانند و از آن پیشگیری می کنند.

بررسی و نقد این دلیل

از این قاعده نیز در این مسئله نمی توان استفاده کرد؛ زیرا:

اولاً: تشخیص اینکه این قاعده در کجا و با چه شرایطی استفاده می شود، به نظر مجتهد بستگی دارد؛ پس نظر هر مجتهدی برای او و مقلدینش حجت است و کسی حق ندارد نظر خود را بر دیگران تحمیل کند.

ثانیاً: حکمی که با استفاده از این قاعده وضع شود، حکمی ثانوی است که در شرایط خاص اجرا می شود و در صورت فقدان شرایط، اعتبارش را از دست می دهد؛ همان گونه که ابن حجر عسقلانی ساخت مسجد بر فراز قبور را جایز دانسته و درباره علت آن گفته است:

و قد تقدم أن السنع من ذلك إنما هو حال خشية أن يُصنع بالقبر كما صنع أولئك الذين لعنوا، وإذا أمن ذلك فلا امتناع وقد يقول بالمنع مطلقاً من يري سد الذريعة؛^۳

پیش تر گذشت که منع از ساخت مسجد بر روی قبر، مختص به زمانی است که ترس از این باشد که مسلمانان همانند امت های گذشته، قبر را عبادت کنند؛ اما هنگامی که از این خطر آسوده باشیم، منعی بر آن نیست. البته کسی که به سد ذرایع معتقد است، ممکن است به منع مطلق آن فتوا بدهد.

ابن حجر در شرح حدیث «لعن الله اليهود اتخذوا قبور أنبيائهم مسجداً»^۴ وقتی به سخن

۱. «سد ذرایع» یکی از قواعد اصولی اهل سنت است که در مواردی خاص به کار می رود. به این معناست که در مواردی که شارع چیزی را حرام دانسته است، برای اطمینان از مبتلا نشدن به آن حرام، باید از هر راهی نیز که به آن حرام منجر شود، اجتناب کرد. مانند فروش انگور به کسی که می دانیم از آن شراب می سازد.

۲. البانی، محمد ناصر الدین، موسوعة الألبانی فی العقیده، ج ۲، ص ۲۷۴.

۳. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، ج ۳، ص ۲۰۸.

۴. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۲، ص ۸۸، ح ۱۴۲۲.

عایشه توجه می‌کند که گفته است: «وَلَوْلَا ذَلِكَ لَفُتِرُوا قَبْرُهُ غَيْرَ أَنِّي أَخْشَى أَنْ يَتَّخِذَ مَسْجِدًا»^۱ (و اگر جز این بود، قبر پیامبر ﷺ را آشکار می‌کردند. البته من می‌ترسم که قبر، محل سجده و عبادت قرار گیرد). او می‌نویسد:

این سخن [عایشه] نشان می‌دهد که عایشه و هم‌فکرانش مانع آشکار شدن قبر آن حضرت شده‌اند و معلوم می‌شود که این اقدام (ممنوع کردن حضور در کنار قبر) از باب اجتهاد شخصی آنان بوده است؛ نه به‌خاطر فرمان پیامبر ﷺ.^۲

ثالثاً: بیش از چهارده قرن از رحلت پیامبر اکرم ﷺ می‌گذرد و مسلمانان در طول این زمان طولانی، از دور و نزدیک به زیارت قبر آن حضرت مشرف شده و در جوار آن قبر شریف به نماز و دعا پرداخته‌اند و هیچ‌گاه مشرک نشده‌اند؛ بلکه پیامبر گرامی اسلام ﷺ را خاتم انبیا و افضل بندگان خداوند دانسته‌اند؛ پس چگونه و هابیان می‌گویند که دعا کردن نزد قبر پیامبر ﷺ، ذریعه به شرک است و باید ممنوع شود؟!

بنابراین روشن شد که در این مسئله، استناد به قاعده سد ذرایع خطاست؛ زیرا بر فرض اعتبار این قاعده، محل جریان آن جایی است که فعلی خاص، علتی حتمی برای وقوع در حرام باشد، و دعا کردن مسلمانان در طی قرن‌ها در کنار قبر پیامبر ﷺ و مبتلا نشدن آنان به شرک، بهترین دلیل بر جواز این کار و منجر نشدن آن به شرک است؛ پس در این باره قاعده سد ذرایع جاری نمی‌شود.

۱. همان.

۲. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، ج ۳، ص ۲۰۰.

پرسش

۱. با استناد به سنت پیامبر ﷺ، مشروعیت دعا کردن در کنار قبور را اثبات کنید.
۲. مواردی از سیره صحابه را که دلالت بر مشروعیت دعا کردن در کنار قبور دارد، بنویسید.
۳. فتوای انمه اربعه را درباره دعا کردن در کنار قبر پیامبر ﷺ بنویسید.
۴. چگونه شرافت مکان‌های خاص مسجد الحرام، بر مشروعیت دعا کردن در کنار قبور دلالت می‌کند؟
۵. وهابیان با استناد به چه روایتی، دعا کردن در کنار قبور را بدعت می‌خوانند؟ استدلال آنان را نقد کنید.
۶. آیا می‌توان با استناد به قاعده «سد ذرایع»، دعا کردن در کنار قبور را نامشروع دانست؟ چرا؟

رواق اندیشه

درباره نقش مکان، در استجاب دعا در روایات شیعه و سنی تحقیق کنید و روایاتی را که استجاب دعا در کنار قبور والدین، اهل بیت علیهم‌السلام و... را بیان نموده‌اند، استخراج کنید.

برخی منابع مفید

۱. الوهابیة فی المیزان نوشته حضرت آیت الله العظمی جعفر سبحانی؛
۲. آیین وهابیت نوشته حضرت آیت الله العظمی جعفر سبحانی؛
۳. نماز و دعا در کنار قبور نوشته علی اصغر رضوانی.

رفتار تدوین متون درسی حوزه های علمیه

درس بیست و هفتم: تبرک به آثار اولیای الهی

وهابیان با کاستن از مقام انبیا و اولیا، تبرک به آثار آنان را بدعت یا شرک می‌دانند. پیش‌نیاز اثبات مشروعیت تبرک به آثار صالحان، تبیین حقیقت «توحید و شرک»، «سنت و بدعت» و «کرامات اولیای الهی» بود که در درس‌های گذشته به این مباحث پرداختیم. اکنون با استناد به آیات، سیره اهل بیت علیهم‌السلام و سیره سلف صالح، به اثبات مشروعیت تبرک به آثار صالحان و نقد شبهات وهابیان در این مسئله می‌پردازیم.

از دیرباز، تبرک به آثار انبیای الهی در میان موحدان رایج بوده است؛ چنان‌که قرآن کریم ساخت مسجد بر فراز غاری را که اصحاب کهف در آن آرمیده بودند، تأیید کرده است و می‌فرماید:

﴿قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا﴾^۱

آنها که از رازشان آگاهی یافتند [و آن را دلیلی بر رستاخیز دیدند] گفتند: «ما

مسجیدی در کنار [مدفن] آنها می‌سازیم [تا خاطره آنان فراموش نشود]».

تأیید این رفتار، بیانگر مشروعیت تبرک به مکان آنهاست. مسلمانان نیز در طول قرن‌های متمادی، به آثار پیامبر اکرم ﷺ تبرک می‌جستند و آن را شرک یا راهی که به شرک بیانجامد، نمی‌دانستند؛ تا زمانی که ابن تیمیه با این‌گونه امور مخالفت کرد و به مقابله با سلف امت برخاست.^۲ امروزه نیز وهابیان تبرک به آثار انبیا و صالحان را منافی توحید می‌پندارند و این امر را شرک به خداوند قلمداد می‌کنند؛ در حالی که تبرک جستن به آثار انبیا ﷺ و اولیای الهی، به معنای مستقل دانستن آنان در تأثیر نیست و هیچ منافاتی با توحید ندارد. خداوند با قراردادن برکت در وجود و آثار بندگان صالح خود، برخی خیرها را از طریق ایشان به مردم می‌رساند تا مردم با مشاهده این برکت‌ها، اعتماد و ایمان بیشتری به آنها پیدا کنند و از دستورات آنان بهتر اطاعت کنند. از سوی دیگر، انبیا و اولیای الهی به‌خاطر شدت عبودیت در برابر خداوند، سزاوار احترام و ابراز عشق و محبت هستند؛ از این‌رو، مسلمانان آثار آنان را گرامی می‌دارند؛ همان‌گونه که عاشق، هر چیز منتسب به معشوق را می‌بوید، می‌بوسد و بزرگ می‌دارد.

معنا و مفهوم تبرک

«تبرک» از کلمه برکت به معنای نمو و افزایش شیء است؛ یعنی افزایش خیر و رشد نعمت. «بَارَكَ اللَّهُ الشَّيْءَ» یعنی خداوند در آن، رشد و رحمت و برکت قرار داد. «تبرک» در اصطلاح نیز یعنی فردی موحد در عین توسل به اسباب عادی، از طریق اولیای الهی یا آثار

۱. سوره کهف، آیه ۲۱.

۲. سیبختی، جعفر، بحوث فی الملل و النحل، ج ۴ ص ۲۸.

برجای مانده از آنان، خیر و فزونی بطلبد.^۱

به بیان دیگر، گاهی رحمت حق تعالی از طریق اسباب طبیعی و گاه از طریق اسباب غیرطبیعی به مخلوق می‌رسد؛ برای مثال، برای افزایش میوه‌های باغ و پیشگیری از آفت‌زدگی میوه‌ها، می‌توان از سبب طبیعی آن یعنی استفاده از علوم مهندسان کشاورزی و باغداری بهره‌مند شد؛ چنان‌که استفاده از اسباب غیرطبیعی مانند توسل به دعا و آثار انبیا نیز برای حفظ سرمایه مؤثر است. گاهی فردی بیمار، از طریق معالجات پزشکی و مصرف دارو شفا می‌گیرد و گاهی از طریق اسباب غیرطبیعی شفا پیدا می‌کند؛ مانند فرد نابینایی که به دعای انسانی صالح، بینا می‌شود یا با تبرک به آثار ولی الهی، بیماری‌اش برطرف می‌شود؛ همان‌طور که حضرت یوسف علیه السلام پیراهن خود را برای پدرش فرستاد و او نیز پیراهن را بر روی چشمش نهاد و بینا شد. در حقیقت، اینجا نیز رحمت بینایی مربوط به خداوند است؛ اما از طریق اراده یوسف علیه السلام و پیراهن او به دست آمد.

«تبرک» در امت‌های پیشین

تبرک به آثار انبیا و اولیای الهی در امت‌های گذشته نیز وجود داشته است و نمونه‌هایی از آن در قرآن و تاریخ آمده است. دیار بکری در کتاب تاریخ الخمیس فی أحوال أنفس النفیس، که درباره زندگانی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است، می‌نویسد:

در دوران المتقی بالله (یکی از خلفای عباسی) حدود ده هزار نفر از مسلمانان اسیر رومیان و مسیحیان شده بودند. پادشاه روم نامه‌ای به خلیفه نوشت که ما شنیده‌ایم دستمالی پیش شماست که حضرت مسیح صلی الله علیه و آله صورت خود را با آن پاک کرده است؛ اگر این دستمال را برای ما بفرستی، ما نیز چند هزار مسلمانی را که اسیر ما هستیم، آزاد می‌کنیم. المتقی بالله با فقهای عصر خودش مشورت کرد. آنان گفتند مانعی ندارد و این دستمال را بفرستید تا مسلمانان آزاد شوند. خلیفه دستمال را برای آنها فرستاد و آنها در ازای آن، اسیران مسلمان را آزاد کردند.^۲

۱. نک: سیحانی، جعفر، وهابیت؛ مبانی فکری و کارنامه عملی، ص ۳۳۱.

۲. دیار بکری، حسین بن محمد، تاریخ الخمیس فی أحوال أنفس النفیس، ج ۲، ص ۳۵۲.

از اینکه مسیحیان برای به دست آوردن دستمال حضرت مسیح ﷺ،^۱ حاضر شدند که اسیران مسلمان را آزاد کنند، معلوم می شود تبرک به آثار انبیا، سنتی رحمانی است که در ملل گذشته و همچنین در قرن های نخستین اسلامی وجود داشته و از سنت های آنان بوده است و هرگز کسی این کار را بدعت یا بت پرستی و شرک ندانسته است.

محل نزاع

مسلمانان معتقدند که تبرک در هر موردی که مقتضای آیات و روایات آن را تأیید کند، مشروع است؛ اما وهابیان تبرک را منحصر به موارد منصوص در قرآن و آن هم منحصر به آثاری می دانند که با بدن پیامبر ﷺ تماس داشته است. آنان معتقدند که تبرک به ذات و آثار پیامبر اکرم ﷺ تناقضی با توحید ندارد و غلو نیست؛ زیرا پیامبر ﷺ از چنین کاری نهی نمی کردند و آن حضرت، صحابه را از الفاظ شرک آلود و غلوآمیز نهی می کردند. از آنجا که صحابه تبرک را فقط به آثار پیامبر ﷺ اختصاص می دادند و به چیزی غیر از آن تبرک نمی کردند؛ بنابراین، تبرک جستن به چیزهایی مانند ضریح، در و دیوار حرم، که با پیکر مطهر پیغمبر ﷺ تماس نداشته است، بدعت و بلکه شرک است.

دلایل مشروعیت تبرک

صرف نظر از اینکه وهابیان در بحث تبرک دچار تناقض هستند،^۲ برای روشن شدن حقیقت در «تبرک به آثار صالحان»، آیات قرآن، سیره نبوی و عمل سلف صالح را در این باره مرور می کنیم.^۳

۱. دستمالی که دست مبارک ایشان با آن تماس داشته است و صورت خود را با آن پاک کرده بودند.

۲. زیرا آنان از یک سو خداوند را تنها علت مؤثر در جهان هستی می دانند و از سوی دیگر تماس اشیاء با بدن پیامبر اکرم ﷺ را در کسب برکت آن اشیاء مؤثر می دانند. آنان همین عقیده را در قالب شعر آورده اند:

و من یقل بالطبع أو بالعلة فذاك كفر عند أهل الملة

یعنی: «کسی که به اثر طبیعی یا علیت اشیاء معتقد باشد، از ملت اسلام خارج، و کافر شده است».

این شعر بخشی از منظومه ای اعتقادی است که تا چندی قبل در دانشگاه های معروف اهل سنت که اغلب «ماتریدی» هستند، تدریس می شد؛ مثل الأزهر مصر.

۳. برای آگاهی بیشتر درباره تبرک، نک: احمدی میانجی، علی، التبرک،

الف) تبرک در آیات قرآن

قرآن مجید نیز جواز تبرک را اثبات می‌کند و در آیات متعددی به این موضوع اشاره می‌کند:

۱. تبرک به قبر اصحاب کهف

قرآن می‌فرماید که مردم دربارهٔ اصحاب کهف به دو گروه تقسیم شدند:

۱. دستهٔ بت‌پرستان: این گروه که علاقهٔ چندانی به اصحاب کهف نداشتند، گفتند که فقط یک بنای یادبود بر قبور آنان بسازیم.

﴿فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِم بُنْيَانًا رَّبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ﴾^۱

گروهی گفتند: «بنایی بر آنان بسازید [تا برای همیشه از نظر پنهان شوند، و از آنها سخن نگویید که] پروردگارشان از وضع آنها آگاه‌تر است».

۲. دستهٔ موحدان: این دسته که در اکثریت بودند و طبق آیین مسیح علیه السلام عمل می‌کردند،

گفتند که اینها انسان‌های شریفی هستند و ما در کنار قبر اینها مسجد می‌سازیم.

﴿قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا﴾^۲

ولی آنها که از رازشان آگاهی یافتند [و آن را دلیلی بر رستخیز دیدند] گفتند:

«ما مسجدی در کنار [مدفن] آنها می‌سازیم [تا خاطرهٔ آنان فراموش نشود]».

نظر موحدان این بود که هر چند ساخت بنای یادبود (نظر گروه اول) نوعی احترام به آنهاست، ولی این احترام برای آنان کفایت نمی‌کند و شایستهٔ مقام آنها نیست؛ بلکه مقام آنان اقتضا می‌کند که از وجود آنها، در مقام عبادت پرکت بگیریم و به قبر آنان تبرک بجویم. اکثر مفسران در معنای این آیه نوشته‌اند که «موحدان گفتند در کنار قبر اینها مسجد بسازیم و نماز بخوانیم و تبرک بجویم».^۳

دفع توهم

مسئلهٔ تبرک، از قبیل تمسک به شریعت شرایع پیشین نیست تا بگویید این مسئله، مسئله‌ای

۱. سورهٔ کهف، آیه ۲۱.

۲. سورهٔ کهف، آیه ۲۱.

۳. زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف، ج ۲، ص ۷۱۱؛ طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۲۳؛ نسفی، عبدالله بن احمد، مدارک التنزیل وحقائق التأویل، ج ۲، ص ۲۹۳؛ طریحی، فخرالدین، تفسیر غریب القرآن، ص ۲۰۳؛ طططاری، محمد سید، التفسیر الوسیط للقرآن الکریم، ج ۸، ص ۴۹۴؛ زحیلی، وهبه، التفسیر المنیر، ج ۱۵، ص ۲۳۹.

اختلافی است؛ بلکه سند این مسئله قرآن است و قرآن این حقیقت را به عنوان آموزش و تربیت نقل می‌کند. اگر واقعاً تبرک به قبور و آثار اولیا، امری حرام بود، قرآن مواردی از تبرک در امت‌های پیشین را نقل نمی‌کرد و اگر هم نقل می‌کرد، فوراً آن را رد می‌کرد؛ چنان‌که توبه فرعون در آخرین لحظات زندگی را نقل کرده و برای اینکه کسی گمان نکند که توبه در آخرین لحظه عمر قبول می‌شود، بلافاصله آن را رد کرده و فرموده است:

«حَتَّىٰ إِذَا أَذْرَكَ الْفِرْعَوْنَ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿٩٠﴾ الْآنَ وَ قَدْ غَصَّيْتُ قَبْلُ وَ كُنْتُ مِنَ الْمُفْسِدِينَ»^۱

هنگامی که غرقاب، دامن او را گرفت، گفت: «ایمان آوردم که هیچ معبودی وجود ندارد جز کسی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده‌اند، و من از مسلمانان هستم». [اما به او خطاب شد: «الآن؟!» در حالی که قبلاً عصیان کردی و از مفسدان بودی!].

۲. تابوت عهد

به جای اینکه کتاب‌های ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب را بخوانیم، قرآن را به دقت بخوانیم. قرآن می‌فرماید هنگامی که مرگ موسی علیه السلام فرا رسید، صندوقی^۲ ساخت یا اینکه آن را از قبل داشت،^۳ و الواح مقدس، عصا، زره، پیراهن و کفش‌های خود را در آن نهاد و به وصی خود، «یوشع بن نون»، سپرد. این صندوق با تمام آثارش در میان بنی اسرائیل وجود داشت. آنان هنگام جنگ با قوم عمالقه، این تابوت را همراه خود می‌بردند و خداوند به خاطر این پیغمبر علیه السلام و آثار او، به بنی اسرائیل عزت می‌داد و در تمام جنگ‌ها پیروز می‌شدند.

کم‌کم بنی اسرائیل فاسد شدند و از دایرة اطاعت بیرون رفتند و در یکی از جنگ‌ها تابوت مقدس را از دست دادند. سالیان زیادی در ذلت و خواری بودند تا اینکه خداوند به وسیله پیغمبری دیگر به بنی اسرائیل پیام داد که من فرمانده‌ای به نام «طالوت» برای شما قرار

۱. سوره یونس، آیات ۹۰ و ۹۱.

۲. «تابوت» در لغت عرب به معنای صندوق است؛ در حالی که در اصطلاح ما، تابوت به چیزی گفته می‌شود که میت را در آن قرار می‌دهند.

۳. صندوقی که مادرش او را در آن نهاد و به نیل فرستاده بود.

می‌دهم. اگر شما زیر پرچم او جنگ کنید، آن تابوت به شما برمی‌گردد.

﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا﴾^۱

و پیامبرشان به آنها گفت: «خداوند طالوت را برای زمامداری شما مبعوث [و انتخاب] کرده است».

آن‌گاه خداوند برای تصدیق فرماندهی طالوت و تمام کردن بهانه‌جویی‌های بنی‌اسرائیل، بازگشت تابوت عهد را نشانه حقانیت طالوت قرار داد و پیامبرشان به آنان گفت:

﴿إِنَّ آيَةَ مَلِكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُم إِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ﴾^۲

نشانه حکومت او این است که صندوق عهد به‌سوی شما خواهد آمد؛ [همان صندوقی که] در آن، آرامشی از پروردگار شما و یادگارهای خاندان موسی علیه السلام و هارون علیه السلام قرار دارد؛ در حالی که فرشتگان، آن را حمل می‌کنند. در این موضوع، نشانه‌ای [روشن] برای شماست، اگر ایمان داشته باشید.

به‌خاطر قداست این آثار، یعنی کفش‌ها و الواح مقدس و زره و پیراهن حضرت موسی علیه السلام، فرشتگان آن را حمل می‌کنند و به‌سوی شما می‌آورند. پس معلوم می‌شود که تبرک به آثار انبیا مورد تأیید قرآن کریم است که از این مسئله با کمال شگفتی و عظمت یاد کرده است و تبرک به آن آثار را مایه آرامش مؤمنان می‌داند:

﴿أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ﴾

صندوق عهد به‌سوی شما خواهد آمد؛ [همان صندوقی که] در آن، آرامشی از پروردگار شما قرار دارد.

خداوندی که به چوب و نعلین و پیراهن این عظمت را داد که وقتی بنی‌اسرائیل زیر سایه این تابوت جنگیدند، پیروز شدند، آیا قادر نیست به قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که برترین مخلوق آفرینش است، برکت بدهد؟!

بنابراین، تبرک‌جستن همان طلب‌کردن خیر و برکت یک شیء است که گاه سببی طبیعی و گاه سببی غیرطبیعی دارد و البته باید این سبب غیرطبیعی را قرآن و سنت معین کنند.

۱. سوره بقره، آیه ۲۴۷.

۲. سوره بقره، آیه ۲۴۸.

ب) تبرک در سیره اهل بیت و صحابه

صرف نظر از آیات قرآن، صحابه و سلف صالح نیز به آثار پیامبر اکرم ﷺ و برخی از صحابه و صالحان تبرک می جستند که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱. تبرک بضعة النبی ﷺ به خاک قبر پیامبر ﷺ

دختر گرامی پیغمبر اکرم ﷺ، که پاره تن آن حضرت و سیده نساء العالمین هستند^۱ و تنها همین فضیلت برای اثبات معصومیت ایشان کافی است. تربت قبر پیغمبر اکرم ﷺ در نظر حضرت فاطمه زهرا ﷺ به قدری ارزشمند است که پس از رحلت پدر بزرگوارشان، قدری از خاک قبر ایشان را در دست گرفتند و بوییدند و بوسیدند و فرمودند:

مَاذَا عَلَى مَنْ شَمَّ تربةَ أَحْمَدَ أَنْ لَا يَشُمَّ مَدَى الزَّمَانِ غَوَالِيَا
صُبَّتْ عَلَى مَصَانِبَ لَوْ أَنَّهَا صَبَّتْ عَلَى الْأَيَّامِ صِرْنَ لِيَالِيَا^۲

یعنی: «کسی که تربت احمد را بویید باکی ندارد که در طول زمان، هیچ عطری را استشمام نکند. مصیبت هایی بر من فرود آمد که اگر این مصیبت ها بر همه روزها فرود می آمد، روزها به شب تبدیل می شدند»، ایشان معصومه هستند. آیا باید سراغ دیگران رفت؟!۳

۲. وصیت شیخین به دفن شدن در کنار قبر پیامبر ﷺ

ابوبکر و عمر وصیت کردند که در کنار پیغمبر ﷺ دفن شوند. عایشه پدر خود را در آنجا دفن کرد و هنگامی که مرگ عمر بن خطاب نیز فرا رسید، او نیز از طریق پسرش پیامی به عایشه رساند که بدنش در کنار بدن پیغمبر ﷺ و ابوبکر دفن شود، و عایشه نیز این درخواست را قبول کرد.^۴ پیکر مبارک پیغمبر اکرم ﷺ با خاک قبر شیخین، که قطعاً

۱. نک: ترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، ج ۶، ۱۸۶؛ نسائی، احمد بن علی، السنن الکبری، ج ۶، ص ۳۸۰ و ج ۷، ص ۴۵۷؛ بغوی، حسین بن مسعود، شرح السنه، ج ۱۱، ص ۴۱۴.

۲. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۵۰؛ قسطلانی، احمد بن محمد، إرشاد الساری لشرح صحیح البخاری، ج ۲، ص ۴۰۷؛ ابن قدامة، عبدالله بن احمد، المغنی، ج ۲، ص ۴۰۸؛ انصاری زنجانی خونینی، اسماعیل، الموسوعة الکبری عن فاطمة الزهراء ﷺ، ج ۲۱، ص ۵۴۱.

۳. ابن اثیر، علی بن محمد، أسد الغابة فی معرفة الصحابة، ج ۳، ص ۶۷۳.

«تبرکاً بالنبی» در آنجا دفن شدند،^۱ در تماس نبود؛ چون پیغمبر اکرم ﷺ در مکانی مدفون هستند و شیخین در مکانی دیگر. پس معلوم می‌شود که تبرک به آثار غیر متصل به بدن پیامبر ﷺ نیز در میان صحابه مشروع و بلکه مطلوب بوده است.

۳. تبرک ابویوب به قبر پیامبر ﷺ

ابویوب انصاری همان کسی که پیامبر ﷺ در اولین ورود خود به مدینه مهمان او شدند، بعد از وفات پیغمبر اکرم ﷺ کنار قبر آن حضرت آمد و صورت خود را بر قبر آن حضرت نهاد و مشغول گریه و دعا شد. مروان بن حکم آمد و یقه او را گرفت و عقب کشید و گفت: «چه می‌کنی؟!». ابویوب گفت: «برای توسل به قبر نیامده‌ام؛ بلکه به صاحب قبر متوسل شده‌ام».^۲ وی بعداً سخنی درباره مروان بن حکم گفت که فعلاً جای بحث آن نیست. شخصیت عظیمی مانند ابویوب، بر قبر پیغمبر اکرم ﷺ صورت می‌گذازد و آن را می‌بوسد و اشک می‌ریزد و تبرک می‌جوید؛ نه اینکه او را خدا یا مدبر بداند بلکه می‌داند که خدا خیر و رحمت خود را از این طریق می‌فرستد.

همچنین در کتاب‌ها نقل شده است که هرگاه مسجد خلوت می‌شد، صحابه پیغمبر ﷺ به قبر و منبر آن حضرت تبرک می‌جستند.^۳

۴. پیشنهاد عایشه برای رفع قحطی در مدینه

زمانی قحطی سختی مدینه و اطراف آن را فرا گرفت و از باران خبری نشد. مردم پیش عایشه آمدند و گفتند که چه کنیم؟ وی گفت: «سقف خانه‌ای را که قبر پیغمبر ﷺ در آن قرار دارد، بشکافید؛ به گونه‌ای که بین قبر پیغمبر اکرم ﷺ و آسمان فاصله‌ای نباشد». همین کار را کردند و باران آمد.^۴

۱. زیرا در غیر این صورت مانند سایر مسلمانان باید در بقیع دفن می‌شدند.

۲. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۵۶۰.

۳. «وَ كَانَ السَّائِلُ يَسْتَجِيبُونَ أَنْ يَضَعُوا أَعْيُنَهُمْ عَلَى رَمَائِلِ الْبَيْتِ النَّبَوِيِّ الَّتِي كَانَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ يَضَعُ يَدَهُ عَلَيْهَا عِنْدَ الْخُطْبَةِ» (سلف مستحب می‌دانستند که بر رَمَائِلِ [مستگیره‌های کروی شکل دو طرف بالای منبر پیامبر ﷺ] دست بگذارند؛ زیرا پیامبر هنگام خطبه خواندن، دست خود را بر آن قرار می‌دادند). (ابن همام، محمد بن عبدالواحد، فتح القدیر، کتاب الحج، ج ۳، ص ۱۸۲).

۴. دارمی، عبدالله بن عبدالرحمن، سنن الدارمی، ج ۱، ص ۲۲۷، ح ۹۳.

سالیان طولانی، بلکه قرن‌ها مردم مدینه هنگام قحطی از این طریق رحمت حق را جلب می‌کردند؛ بنابراین، تبرک‌جستن به این‌گونه آثار و اسباب، مسئله‌ای مشروع و سنتی رحمانی است که هم در شرایع پیشین و هم در شریعت ما رایج بوده است.

۵. تبرک‌جستن عبدالله بن عمر به مکان‌های نمازخواندن پیامبر ﷺ

هر جایی که پیغمبر ﷺ دو رکعت نماز خوانده بودند، عبدالله بن عمر در آنجا نماز می‌خواند. از مدینه تا مکه در جاهایی که رسول خدا ﷺ دو رکعت نماز خوانده بودند، دو رکعت نماز می‌خواند؛ در حالی که خاک‌های آنجا زیر آسمان قرار داشت و در اثر وزش باد، خاک آن عوض شده بود. حتی فرزند عبدالله بن عمر نیز چنین می‌کرد و می‌گفت تبرک است.^۱

۶. تبرک‌جستن ابوهریره به بوسیدن امام حسن ﷺ

عینی شافعی نقل می‌کند که ابوهریره از حسن بن علی ﷺ خواست اجازه دهد تا شکم ایشان را، که پیامبر ﷺ می‌بوسیدند، به خاطر تبرک به آثار و ذریه رسول خدا ﷺ ببوسد. آن حضرت نیز اجازه دادند.^۲

۷. تبرک‌جستن مسلمانان به مرکب علی بن موسی الرضا ﷺ

ابن حجر ورود امام رضا ﷺ به شهر نیشابور را این‌گونه توصیف می‌کند:

ولما دخل نيسابور [...] تعرض له الحافظان أبو زرعة الرازي و محمد بن أسلم الطوسي و معهما من طلبية العلم و الحديث ما لا يحصى فتضرعاً إليه أن يريهم وجهه و يروي لهم حديثاً عن آبائه فاستوقف البغلة و أمر غلماناً بكف المظلة و أقر عيون تلك الخلائق برؤية طلعتة المباركة. و الناس بين صارخ و باك و متمرع في التراب و مقبل لحافر بغلته؛^۳

زمانی که [امام رضا ﷺ] به نیشابور رسیدند [...] ابوزرعه رازی و

۱. «إِنَّ ابْنَ عُمَرَ كَانَ يَتَّبِعُ آثارَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ...» (ذهبی، محمد بن احمد، سیر أعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۱۳).

۲. عینی، محمود بن احمد، عمدة القاري، ج ۹، ص ۲۴۱.

۳. ابن حجر هینمی، احمد بن محمد، الصواعق المحرقة، الفصل الثالث في الأحاديث الواردة في بعض أهل البيت ﷺ، ج ۲، ص ۵۹۴ و ۵۹۵.

محمد بن اسلم طوسی و تعداد بی شماری از طالبان علم و حدیث به استقبال ایشان رفتند و از ایشان تقاضا کردند تا [پرده محمل را کنار بزنند و] چهره خود را برای آنان نمایان کند و حدیثی از پدران خود نقل کنند. پس ایشان مرکب خود را متوقف کردند و به غلامان خود دستور دادند که پرده محمل را کنار بزنند، و چشمان خلاق را به دیدن طلعت مبارکشان روشن کرد. در این هنگام بعضی فریاد می زدند و برخی گریه می کردند و افرادی نیز خود را به خاک انداختند و گروهی سُم (پا کمر بند) مرکب ایشان را می بوسیدند.

آن زمان، اغلب مردم نیشابور از اهل سنت بودند و این اتفاق در زمان تابعان تابعان واقع شده است که به اصطلاح وهابیان، از «سلف» محسوب می شوند و عمل آنان حجت شرعی است.

۸. جواز تبرک به منبر پیامبر ﷺ از نظر احمد بن حنبل

پسر احمد بن حنبل می گوید:

از پدرم پرسیدم: «دمت کشیدن بر منبر پیامبر ﷺ و تبرک به آن و بوسیدنش چگونه است و اگر کسی به امید رسیدن به ثواب الهی همین کارها را برای قبر پیامبر ﷺ انجام دهد، حکمش چیست؟» او گفت: «اشکالی ندارد».^۱

ابن تیمیه وقتی این مطلب را از احمد بن حنبل می بیند، تعجب می کند و می گوید: «احمد در نزد من جایگاه بلندی دارد. [چگونه چنین فتوایی داده است؟]»^۲ نکته درخور توجه این است که منبری که مردم در زمان احمد بن حنبل می بوسیدند، آن منبری نبود که پیامبر ﷺ روی آن می نشستند. احمد بن حنبل در سال ۱۸۶ یا ۱۷۶ ق متولد شد و در سال ۲۴۱ ق نیز درگذشت که یعنی حدود ۲۴۰ سال از زمان ساخت منبر اول برای پیامبر ﷺ گذشته است و چندین بار منبر عوض شده است؛ زیرا مسلمانان افتخار می کردند که منبرهای متعددی

۱. «قال عبد الله (ابن أحمد بن حنبل): "سألت أبي عن الرجل يمس منبر رسول الله ﷺ، و بتبرك بسمه، و يقبله، و يفعل بالقبر مثل ذلك رجاء ثواب الله تعالى." قال: "لا بأس به"» (سمهودی، علی بن عبد الله، وفاء الوفاء بأخبار دار المصطفى ﷺ، ج ۴، ص ۲۱۷؛ ابن حنبل، احمد بن محمد، العلل و معرفة الرجال، ج ۲، ص ۴۹۲).

۲. «قال (الحافظ أبو سعيد ابن العلاء): "فأرنا له للشيخ تقي الدين بن تیمیه، فصار يتعجب من ذلك و يقول: عجبت أحمد عندي جليلًا"» (عینی، محمود بن احمد، عمدة القاری، ج ۹، ص ۲۴۱).

برای مسجدالنبی بیاورند. با وجود این، ابن حنبل می گوید که بوسیدن آن مانعی ندارد. پس معلوم می شود که لازم نیست یک شیء حتماً با پیکر مطهر پیغمبر اکرم ﷺ برخورد داشته باشد.

۹. تبرک جستن احمد بن حنبل به پیراهن امام شافعی

اگر جوانان اهل سنت آثار علمای خودشان را مطالعه کنند، به انحراف وهابیان پی خواهند برد. هنگامی که محمد بن ادریس شافعی (م ۲۰۴ق) فوت کرد، موقع غسل دادن زمانی که پیراهن او را از تنش درآوردند، ابن حنبل آن را شست و به عنوان تبرک، آبش را نوشید.^۱ در جایی که شخصی مانند احمد بن حنبل به پیراهن شافعی تبرک می جوید، آیا نمی شود به پیراهن امام حسن علیه السلام، امام حسین علیه السلام و سایر ائمه معصومین علیهم السلام تبرک جست؟!

شبّهات وهابیان

علی رغم وجود دلایل متقن از قرآن و سیره اهل بیت علیهم السلام و سیره صحابه بر مشروعیت تبرک به آثار صالحان، وهابیان به خاطر درک نادرستی که از حقیقت توحید دارند، شبّهاتی را در این مسئله مطرح می کنند که به بررسی و نقد آنها می پردازیم:

شبّه اول: شباهت تبرک به بت پرستی

وهابیان عبادت را اسم جامعی می دانند که شامل هر سخن، فعل و هر چیزی که خداوند آن را دوست دارد، می شود. آنان شوق داشتن، پناه بردن و امید بستن را عبادت می دانند و تبرک را یکی از مصادیق عبادت قلمداد می کنند و با استناد به قاعده «العبرة في المعاني لا في الألفاظ»^۲ می گویند که ملاک ارزیابی هر فعلی، حقیقت آن است؛ نه اسمی که فاعل بر آن می گذارد؛ پس کسی که به آثار صالحان تبرک می جوید، آنان را پرستش می کند و به صرف نیت و اقرار به توحید، نمی تواند کار خود را توجیه کند.

۱. همان.

۲. یعنی ملاک ارزیابی هر چیزی، معنای حقیقی و قصد و نیت انجام آن است؛ نه لفظی که درباره آن به کار می رود.

پاسخ شبهه اول

اولاً: عبادت یعنی خضوع و تواضع در برابر یک موجود؛ از این جهت که او «اله» و «رب» است.^۱ این تعریف به هیچ وجه شامل تبرک نمی شود؛ زیرا مسلمانان در تبرک به آثار انبیا و صالحان، هیچ گونه استقلال و شأن ربوبی و الوهی برای آنان قائل نیستند.

ثانیاً: اتفاقاً قاعده «العبرة في المعاني لا في الالفاظ» حجتی علیه وهابیت است؛ زیرا کسانی که به آثار انبیا و اولیا تبرک می جویند، چیزی جز خیر و برکت الهی را طلب نمی کنند و اولیای خدا را بندگانی می دانند که بدون اذن و اراده خداوند، هیچ قدرتی ندارند. پس طبق همین قاعده، باید قصد و معنای قلبی آنان را ملاحظه کرد و نمی توان آنان را «مشرك» نامید؛ در حالی که وهابیان برخلاف این قاعده عمل می کنند و چنین افرادی را مشرك می دانند.

(إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَ تَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ تَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ)^۲

با زبانان چیزی را می گفتید که هیچ شناختی درباره آن نداشتید و این سخن را سبک می پنداشتید؛ اما در نزد خدا [تهمتی] بسیار بزرگ است.

ثالثاً: بر فرض پذیرش این قاعده، چرا وهابیان تبرک مسلمانان به قبور صالحان را با استفاده از این قاعده، شرک می خوانند؛ اما تبرک صحابه به آثار پیامبر ﷺ را احترام به ایشان و عین توحید می دانند؟! قاعده عقلی تخصیص بردار نیست.

شبهه دوم: ذریعه به شرک

وهابی ها تبرک به آثار صالحان را مقدمه و ذریعه ای به سوی شرک می پندارند. آنان معتقدند که تبرک به آثار صالحان، به تعظیم و غلو در حق آنان منجر می شود و در نهایت، موجب ابتلای آنان به شرک خواهد شد؛ از این رو، آنان با استناد به قاعده سد ذرایع، به ممنوعیت تبرک فتوا می دهند.^۳

۱. برای تعریف «عبادت»، نک: سبحانی، جعفر، التوحید و الشرك في القرآن الكريم، ص ۳۵ تا ۴۷.

۲. سوره نور، آیه ۱۵.

۳. سبحانی، جعفر، ابن تیمیة فکراً و منهجاً، ص ۱۴۱ و ۱۴۲.

پاسخ شبهه دوم

اولاً: ماهیت تبرک با گذشت زمان تغییر نمی‌کند و اگر تبرک صحابه به آثار پیامبر اکرم ﷺ با انگیزه محبت و دلدادگی به آن حضرت، یا دریافت رحمت الهی انجام می‌شد، همین انگیزه پس از رحلت پیامبر ﷺ نیز وجود دارد؛ پس نمی‌توان یکی را مشروع و دیگری را «ذریعه به شرک» نامید.

ثانیاً: در محدوده اجرای قاعده سد ذرایع، اختلاف‌های زیادی بین فقهای اسلامی وجود دارد. این قاعده در مواردی جریان دارد که یک فعل، علت تامه یا جزء اخیر علت برای تحقق یک حرام باشد؛ در حالی که تبرک به آثار اولیای الهی علت شرک نیست و هیچ منافاتی با توحید ندارد. همان گونه که هیچ انسان عاقلی به‌خاطر اینکه انگور ذریعه‌ای برای ساخت شراب است، کاشت درخت انگور را حرام نمی‌داند.

ثالثاً: ذریعه به شرک، نمی‌تواند ملاک درستی برای ممنوعیت تبرک‌جستنی مسلمانان به آثار پیامبر ﷺ باشد؛ زیرا همین ترس درباره صحابه نیز وجود داشته که ممکن بوده است تبرک‌جستنی آنان نیز به آثار پیامبر ﷺ، به غلو و شرک منتهی شود و صرف وجود نص درباره پیامبر ﷺ، باعث ایمن بودن آنان از غلو نیست.

شبهه سوم: ادعای اجماع صحابه

برخی وهابیان ادعا می‌کنند که نه‌تنها صحابه به چیزی غیر از آثار پیامبر ﷺ تبرک نمی‌کردند، بلکه بر ممنوعیت تبرک نیز اجماع داشته‌اند.

پاسخ شبهه سوم

اولاً: بر فرض اینکه صحابه به آثار صالحان تبرک نجسته باشند، ترک این عمل توسط صحابه، بر نامشروع بودن تبرک دلالت نمی‌کند؛ زیرا سنت ترکیه صحابه حجت نیست.

ثانیاً: برخلاف ادعای وهابیان، در تاریخ موارد فراوانی از تبرک‌جستنی سلف به آثار

۱. برای آگاهی بیشتر، نک: سبحانی، جعفر، الإنصاف فی مسائل دام فیها الخلاف، ج ۲، ص ۵۲۴ تا ۵۳۴؛ مظفر، محمدرضا، أصول الفقه، ج ۲، ص ۱۴۳.

صالحان بیان شده است که برخی از آنها را نقل کردیم.

شبهه چهارم: ادعای اجماع علما

وهابیان نامشروع بودن تبرک جستن به آثار پیامبر ﷺ و اولیای الهی را مورد اتفاق و اجماع علمای اسلامی می‌دانند. ابن تیمیه می‌گوید: «علما اتفاق نظر دارند که دست کشیدن بر قبر پیامبر ﷺ و بوسیدن آن و قبر سایر انبیا و اولیا جایز نیست؛ بلکه در دنیا بوسیدن چیزی از جمادات غیر از حجر الاسود، مشروع نیست».^۱

پاسخ شبهه چهارم

هیچ مدرکی بر تحقق چنین اجماعی وجود ندارد؛ بلکه تبرک به آثار صالحان، در بین صحابه و مسلمانان قرون ثلاثه رایج بوده است و ائمه سلف همچون احمد بن حنبل، شافعی، نووی، ابن حجر عسقلانی و بسیاری دیگر، تبرک به آثار صالحان را جایز می‌دانستند.^۲ تاریخ‌نویسان و سیره‌نگاران نیز تبرک مردم به قبور و آثار صالحان را ثبت کرده‌اند که در بخش‌های پیش،^۳ نمونه‌هایی از آن را ذکر کردیم. آیا این علما در شمار امت اسلامی حساب نمی‌شوند یا اینکه وهابیان معتقدند که ابن حنبل، شافعی و دیگر بزرگان امت اسلامی، مسلمانان را به شرک دعوت می‌کردند؟!۴

نتیجه

تبرک به آثار اولیای الهی و قبور آنان بدعت نیست؛ زیرا در شریعت وجود دارد و از هر شرکی به دور است؛ چراکه مسلمانانی که به آثار صالحان تبرک می‌جویند، آنان را خدا، مقدر، مربی، مدبر و خالق نمی‌دانند؛ بلکه معتقدند خداوند گاهی رحمت خود را از طریق

۱. «اتفق العلماء على أن من زار قبر النبي ﷺ أو قبر غيره من الأنبياء والصالحين، أنه لا يمتنع به ولا يقتله، بل ليس في الدنيا من الجمادات ما يشرع تقبيلها إلا الحجر الأسود». (ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، مجموع الفتاوی، ج ۲۷، ص ۲۸).

۲. نووی، یحیی بن شرف، المنهاج شرح صحيح مسلم بن الحجاج، ج ۱، ص ۲۴۴؛ ج ۱۴، ص ۱۰۰ و ۱۸۲؛ ج ۱۵، ص ۸۲؛ ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، فتح الباری فی شرح صحيح البخاری، ج ۱، ص ۵۶۹؛ ج ۳، ص ۱۱۵ و ۱۴۴؛ ج ۱۰، ص ۱۹۸ و ۳۳۰.

۳. همین درس، تبرک در سیره اهل بیت (ع) و صحابه.

آنان به سوی بندگان خویش می‌فرستد.

از آنچه گفته شد روشن می‌شود که کار مردمانی که در و دیوار مسجد پیغمبر ﷺ را می‌بوسند، نه تنها شرک نیست، بلکه در حقیقت، اصلی از اصول اسلامی است. قرآن می‌فرماید: «فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّوْهُ وَ تَصَرُّوْهُ وَ اتَّبَعُوا التَّوْرَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ».^۱ «عزروه» یعنی او را تکریم کنند. مسلمانان با بوسیدن ضریح و در و دیوار مسجد و آثار پیامبر ﷺ، علاوه بر اینکه رحمت حق را جلب می‌کنند، به آن حضرت اظهار محبت نیز می‌کنند و هیچ عاقلی این کار را اظهار عداوت نمی‌داند؛ چنان‌که برخی آیات قرآن نیز «حب النبی» را یکی از اصول اسلام می‌شمارند.

۱. سورة اعراف، آیه ۱۵۷: پس کسانی که به او ایمان آوردند و او را [در برابر دشمنان] حمایت کردند و یاری‌اش دادند، و از توری که با او نازل شد، پیروی نمودند، رستگاران‌اند.

پرسش

۱. وهابیان، با استناد به قاعدة سد ذرایع، تبرک به آثار صالحان را ممنوع می‌دانند. استدلال آنان را نقد کنید.
۲. وهابیان چگونه برای ممنوع دانستن تبرک به قاعدة «العبرة في المعاني لا في الألفاظ» استناد می‌کنند؟ استدلال آنان را نقد کنید.
۳. اختلاف وهابیان با سایر مسلمانان در مسئله تبرک چیست؟
۴. با استناد به قرآن کریم، مشروعیت تبرک به آثار صالحان را اثبات کنید.
۵. چند مورد از موارد تبرک صحابه به آثاری از پیامبر ﷺ را که با بدن ایشان تماس نداشته است، ذکر کنید.
۶. دو اشکال اساسی دیدگاه وهابیان در منحصر دانستن مشروعیت تبرک به آثار نبوی را بیان کنید.

رواق اندیشه

با مطالعه تاریخ صحابه، موارد دیگری از تبرک‌جستن به آثار صالحان را پیدا کنید.

برخی منابع مفید

۱. التبرک علی ضوء الكتاب و السنة نوشته حضرت آیت‌الله العظمی جعفر سبحانی؛
۲. التبرک نوشته آیت‌الله علی احمدی میانجی؛
۳. التبرک بالصالحین بین المجیزین و المانعین نوشته عبدالفتاح قدیش؛
۴. التوسل بالنبي ﷺ و التبرک بآثاره، علامه سید مرتضی عسکری؛
۵. مشروعیت التبرک فلسفه التوسل و دلیل شرعیت نوشته شیخ محمد صنقور.

رفتار تدوین متون درسی حوزه های علمی

درس بیست و هشتم:

بزرگداشت سالروز ولادت اولیای الهی

در درس‌های گذشته، پس از تبیین مسئله «سنت و بدعت» به نقد برخی از شبهات وهابیان که مبتنی بر این مسئله بود، پرداختیم. در این درس نیز ابتدا مشروعیت بزرگداشت سالروز میلاد اولیای الهی را با استناد به قواعد کلی مستفاد از آیات و روایات اثبات می‌کنیم و سپس به بررسی و نقد شبهات وهابیان در این موضوع می‌پردازیم.

یکی دیگر از مسائلی که وهابیان بر امت اسلامی خرده می‌گیرند، مسئله برگزاری جشن میلاد پیامبر اکرم ﷺ است. در ایام ولادت پیامبر اکرم ﷺ مسلمانان جهان به‌شکرانه مقدم پیامبر رحمت ﷺ از دوازدهم تا هفدهم ربیع الاول را جشن می‌گیرند و آن را «هفته وحدت» نام نهاده‌اند. حدود ده قرن است که این جشن‌ها در میان مسلمانان به‌عنوان سنتی رحمانی بر پا می‌شود؛ بدین صورت که مردم گرد هم می‌آیند، آیات مربوط به مدح پیامبر ﷺ را می‌خوانند، شاعران شعر می‌سرایند، محبت آن حضرت را اطعام می‌کنند، به فقرا صدقه می‌دهند و این‌گونه یاد و سیره حضرت را زنده نگه می‌دارند.

اما وهابیان این کار را نامشروع، بدعت و حتی موجب شرک به خداوند می‌دانند. آنان به‌ویژه با حلول ماه ربیع الاول در تریون‌های خود بارها فریاد می‌زنند و از برگزاری جشن میلاد برای پیامبر اکرم ﷺ نهی می‌کنند؛ گویی تنها مشکل جامعه اسلامی همین مسئله است. ما در این درس به اثبات مشروعیت این مسئله، بررسی و نقد شبهات وهابیان می‌پردازیم.

اثبات مشروعیت بزرگداشت سالروز ولادت اولیای الهی

گرچه در قرآن و سنت، بزرگداشت موالید اولیا به‌عنوان مسئله‌ای جزئی و خاص مطرح نشده است؛ اما آیات و روایاتی وجود دارد که بزرگداشت پیامبر اکرم ﷺ و اظهار محبت به ایشان را به‌صورت ضابطه‌ای کلی بیان کرده است. یکی از مضادیق این قاعده کلی، برگزاری جشن در روز ولادت پربرکت ایشان است؛ بنابراین، برپایی جشن میلاد، بدعت نخواهد بود؛ زیرا همان‌گونه که در درس نوزدهم و بیستم بیان شد، بدعت نوعی دخالت در دین است که بدون مدرک و دلیل شرعی انجام گیرد.

برخی از این آیات و روایات عبارت‌اند از:

۱. قرآن کریم بیان می‌کند:

«قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ

الْفَاسِقِينَ»^۱

بگو اگر پدران، پسران، برادران، زنان و خاندان شما و اموالی که گرد آورده‌اید و تجارتی که از کسادی‌اش بیمناک هستید و سرراهایی را که به آنها علاقه دارید، نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راه او، دوست‌داشتنی‌تر است؛ پس منتظر باشید تا خدا فرمانش را به اجرا درآورد و خداوند گروه فاسقان را راهنمایی نمی‌کند.

پیامبر اکرم ﷺ فرموده‌اند:

و الذي نفسي بيده لا يؤمن أحدكم حتى أكون أحبّ الناس إليه من والده وولده؛^۲
سوگند به خدایی که جانم در دست اوست، هیچ‌یک از شما در دایره ایمان وارد نمی‌شوید؛ مگر اینکه من محبوب‌ترین انسان‌ها نزد او باشم و مرا حتی از پدر و فرزندش بیشتر دوست بدارد.

بر اساس آیه و روایتی که ذکر شد، محبت به پیامبر اکرم ﷺ از اصول ایمان است و هیچ چیزی نباید در نظر ما محبوب‌تر از خدا، رسول خدا ﷺ و جهاد در راه او باشد؛ همان گونه که بیهقی نیز در کتاب شعب الایمان می‌گوید: «محبت به رسول خدا ﷺ یکی از شعب ایمان است».^۳

از طرفی باید دانست که محبت به پیامبر اکرم ﷺ دو گونه ظهور و بروز دارد: یکی عمل به دستورات آن حضرت و دیگری اظهار محبت به ایشان. بر هیچ عاقلی پوشیده نیست که برپایی جشن و اظهار خوشحالی در روز میلاد پیامبر رحمت ﷺ، نوعی اظهار محبت به آن وجود گرامی است.

۲. قرآن کریم می‌فرماید:

«وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ»^۴

[ای پیامبر، تو کسی بودی که وجود تو و نامت شناخته‌شده نبود و ما نام و عظمت و شریعت تو را جهانی کردیم] و تو را بلندآوازه ساختیم [و نام تو را در

۱. سوره توبه، آیه ۲۴.

۲. ابن اثیر، مبارک بن محمد، جامع الأصول فی احادیث الرسول ﷺ، ج ۱، ص ۲۳۸.

۳. بیهقی، احمد بن حسین، شعب الایمان، ج ۲، ص ۵۰۱.

۴. سوره انشراح، آیه ۵.

نماز آوردیم].

از اینکه خداوند بلندآوازه کردن نام پیامبر ﷺ را منت بر ایشان دانسته است، معلوم می‌شود از نظر قرآن، کاری که موجب بلندآوازه شدن نام پیامبر ﷺ شود، محبوب است. جشن میلاد حضرت نیز از این امور است؛ زیرا در آن روز مسلمانان با انجام اعمال نیک و بیان فضایل آن بزرگوار، مکتب ایشان را به جهانیان معرفی می‌کنند.

۳. خداوند می‌فرماید:

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْنُونًا عِنْدَهُمْ فِي الشُّؤْرَةِ وَ
الْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَجَلَّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيَحْرُمُ
عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ»^۱

همان کسانی که از این رسول و پیامبر درس ناخوانده که او را نزد خود [یا همه نشانه‌ها و اوصافش] در تورات و انجیل نگاشته می‌یابند، پیروی می‌کنند؛ پیامبری که آنان را به کارهای شایسته فرمان می‌دهد و از اعمال زشت باز می‌دارد و پاکیزه‌ها را بر آنان حلال می‌نماید و ناپاک‌ها را بر آنان حرام می‌کند.

این آیه، رسول گرامی ﷺ را با صفات متعددی معرفی می‌کند و آن‌گاه می‌فرماید:

«فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّوْهُ وَ تَضَرَّوْهُ وَ اتَّبَعُوا الشُّؤْرَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُؤْتِيكَ هُمْ
الْمُقْلِبُونَ»^۲

پس کسانی که به او ایمان آوردند و او را [در برابر دشمنان] حمایت کردند و یاری‌اش دادند، و از نوری که با او نازل شد، پیروی نمودند، رستگاران‌اند.

قرآن کریم در اینجا سه ویژگی برای مؤمنان بیان می‌کند:

۱. او را با تکریم و تعظیم یاری می‌کنند؛^۳
۲. او را در جنگ‌ها و در رسیدن به اهدافش یاری می‌کنند؛
۳. از او تبعیت می‌کنند.

در این آیه تکریم پیامبر اکرم ﷺ به عنوان یکی از صفات مؤمنان معرفی شده است و بنا بر

۱. سورة اعراف، آیه ۱۵۷.

۲. سورة اعراف، آیه ۱۵۷.

۳. «التعزیز: النصرة مع التعظیم»؛ (تعزیر، نصرت توأم با تعظیم است). (راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، ج ۱، ص ۳۳۳).

عرف مسلمانان و حتی همه عقلای عالم، جشن گرفتن روز ولادت آن حضرت و زنده نگه داشتن یاد ایشان، نوعی تکریم ایشان است؛ بنابراین، اگرچه این کار نو و جدید است و از قرن‌های پنجم و ششم شروع شده است؛ اما تکریم و تعظیم پیغمبر ﷺ است؛ نه تحقیر ایشان. این کار ریشه در قرآن دارد؛ پس مشروع است.

۴. قرآن کریم در جای دیگری بیان می‌کند:

﴿قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عَيْدًا يُؤْتِنَا وَآخِرَتَنَا آيَةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾^۱

عیسی علیه السلام گفت: «خدایا، برای ما مانده‌ای آسمانی بفرست و ما را روزی بده [تا شکم این حواریون سیر شود]، تا به احترام نزول این مانده آسمانی، این روز [برای مسیحیان] تا روز قیامت، عید باشد و نشانه‌ای از سوی تو، و ما را روزی ده که تو بهترین روزی دهنده‌گانی».

همچنین خداوند از زبان مؤمنان می‌فرماید:

﴿لَا تَقْرَأُ بَيْنَ أَخِي مِنْ رُسُلِهِ﴾^۲

بین پیامبران الهی فرق نمی‌گذاریم.

چگونه است که روز نزول مانده‌ای آسمانی برای سیر شدن دوازده نفر از حواریون، به قدری ارزش دارد که تا روز قیامت «عید» اعلام می‌شود؛ اما میلاد پیغمبر اکرم ﷺ که مایه رحمت، نجات و هدایت برای جهانیان است، به اندازه سیر شدن چند نفر از یاران حضرت عیسی علیه السلام ارزش ندارد که ما چنین روزی را عید اعلام، و آن را احترام کنیم؟! بنابراین باید از قرآن الهام گرفت و روز میلاد پیامبر رحمت ﷺ را به عنوان شکرگزاری از خداوند، عید بگیریم. البته شیعه معتقد نیست که خداوند روز دوازدهم یا هفدهم ربیع الاول را برای جشن گرفتن تعیین کرده است؛ بلکه به طور کلی خدا فرموده است که پیغمبر ﷺ را تکریم کنید؛ از این رو، می‌توان در همه روزها این جشن را بر پا کرد. اما علت اینکه شیعه روز خاصی را انتخاب می‌کند، به خاطر تناسب آن با روز ولادت رسول خدا ﷺ است.

۱. سوره مائده، آیه ۱۱۴.

۲. سوره بقره، آیه ۱۳۶.

شبهات وهابیان

اکنون که با استفاده از قواعد کلی آیات و روایات، مشروعیت بزرگداشت موالید اولیای الهی اثبات شد، به بررسی و نقد شبهات وهابیان در این مسئله می‌پردازیم.

شبهه اول: جشن میلاد، نوعی شرک است

وهابیان برپایی این گونه جشن‌ها را خضوع و کرنش در برابر صالحان می‌دانند و آن را نوعی پرستش قلمداد می‌کنند. یکی از نوادگان محمد بن عبدالوهاب می‌نویسد: «الذکریات التي ملأت باسم الأولياء هي نوع من العبادة لهم و تعظيمهم»^۱ (برگزاری یادواره‌ها و جشن‌ها در ایام ولادت یا وفات اولیا، تعظیم آنان محسوب می‌شود و تعظیم آنان، نوعی عبادت در برابر آنهاست).

پاسخ شبهه اول

اولاً: همان گونه که در درس چهارم بیان شد، «عبادت» خضوع در برابر یک موجود، با اعتقاد به نوعی الوهیت و ربوبیت اوست؛ اما اگر به پیامبر اکرم ﷺ به عنوان بنده برگزیده خدا و خاتم الانبیا احترام شود، این کار عبادت شمرده نمی‌شود. ثانیاً: همه وهابیان در مقابل ملوک تعظیم می‌کنند. آیا این کار عبادت نیست و فقط تعظیم و تکریم پیامبر اکرم ﷺ عبادت است؟! و

شبهه دوم: برپایی جشن میلاد، بدعت است

وهابیان می‌گویند که در هیچ آیه و روایتی به برگزاری جشن در روز میلاد پیامبر ﷺ توصیه نشده است؛ پس برپایی چنین جشنی بدعت است.

پاسخ شبهه دوم

در درس‌های گذشته، درباره تعریف بدعت گفته شد که اگر یک نوآوری در امور مربوط به دین، مستند به دلیل عام یا خاص از شریعت باشد، بدعت محسوب نمی‌شود. از طرفی

۱. آل‌شبیخ، عبدالرحمن، فتح المجید؛ شرح کتاب التوحید، ص ۱۵۴.

دیگر، در آیات و روایات، تکریم و ابراز محبت به پیامبر اکرم ﷺ از علامت‌های ایمان شمرده شده است و بر کسی پوشیده نیست که برپایی جشن در روز میلاد شخصی خاص، از مصادیق تکریم و ابراز محبت به اوست؛ بنابراین، برپایی جشن میلاد پیامبر ﷺ، نوعی تکریم شخصیت ایشان است و مشروع خواهد بود.

شبهه سوم: صحابه این کار را انجام نداده‌اند

وهابیان می‌گویند که اگر برپایی جشن میلاد برای پیامبر ﷺ رجحان داشت، قطعاً صحابه و سلف امت نیز این کار را انجام می‌دادند.

پاسخ شبهه سوم

اولاً: صرف وجود داشتن یک عمل در زمان صحابه، دلیل بر حرمت آن نیست؛ زیرا حتی وجود داشتن یک عمل در زمان پیامبر ﷺ، که دلایل عامی از شریعت بر جواز آن وجود داشته باشد، دلیل بر حرمت آن مسئله نیست؛ چه رسد به انجام ندادن یک عمل توسط صحابه.

ثانیاً: ممکن است که علت ترک این کار از سوی صحابه این باشد که به این مسئله توجه نداشته‌اند یا شرایط مساعد نبوده است یا اینکه صحابه این کار را انجام داده‌اند ولی ما از آن اطلاع نداریم.

ثالثاً: اتفاقاً برگزاری جشن در ایام ولادت پیامبر رحمت ﷺ، چندین قرن در سیره مسلمانان رایج بوده است که نمونه‌هایی از سخنان علمای اسلامی در این باره را ذکر می‌کنیم:

۱. احمد بن محمد قسطلانی (ت ۹۲۳ق): وی از علما و محدثان بزرگ اهل سنت است^۱

و کسی در عظمت او شک و شبهه‌ای ندارد، او می‌نویسد:

مسلمانان پیوسته در ماه میلاد پیغمبر اکرم ﷺ جشن می‌گیرند و اطعام می‌کنند و به قرائت اشعاری در تهنیت ولادت آن حضرت می‌پردازند و برکات آن حضرت در هر سال نمایان می‌شود. رحمت خدا بر کسانی باد که

۱. وی صاحب کتاب إرشاد الساری لشرح صحیح البخاری است که از معروف‌ترین شرح‌های کتاب صحیح بخاری است.

شب‌های ماه میلاد او را عید می‌گیرند و دردی بر دردهای کسی می‌افزایند که در قلب او مرض هست.^۱

۲. حسین بن محمد بن حسن، معروف به «دیوار بکری» (ت ۹۶۰ق): وی از علمای اهل سنت است و در کتاب تاریخ الخمیس فی احوال أنفس النفیس می‌گوید: مسلمانان پیوسته ماه میلاد پیغمبر ﷺ را جشن می‌گیرند، اطعام می‌کنند، صدقه می‌دهند، اظهار شُرور و شادمانی می‌کنند، در نیکی به فقرا اصرار می‌ورزند و به خواندن مولودی می‌پردازند و کرامات آن حضرت در هر زمانی نمایان می‌شود.^۲

حال که معلوم شد برگزاری جشن میلاد پیامبر اکرم ﷺ از سنت‌های مسلمانان در طول قرن‌ها بوده است و همچنین از طرفی دیگر می‌دانیم که همه اصولی‌ها می‌گویند اگر در یک قرن، علما و مسلمانان بر یک اصل اجماع کنند، آن اجماع، حجت الهی است؛ بنابراین، وهابیان نمی‌توانند اتفاق علما و مسلمانان در این چند قرن را بی‌اعتبار بدانند و تنها نظر یک نفر به نام ابن تیمیّه، و مقلّد او، محمد بن عبدالوهاب، را حجت بدانند و با این کار مخالفت کنند.

۱. قسطلانی، احمد بن محمد، المواهب اللدنیة بالمنح المحمدیة، ج ۱، ص ۸۹ و ۹۰.

۲. دیار بکری، حسین بن محمد، تاریخ الخمیس فی احوال أنفس النفیس، ج ۱، ص ۲۲۳.

پرسش

۱. با استناد به چه دلیلی شرعی می‌توان مشروعیت بزرگداشت روز میلاد اولیای الهی را اثبات کرد؟
۲. وهابیان چرا بزرگداشت روز میلاد اولیای الهی را نامشروع تلقی می‌کنند؟
۳. آیا سنت ترکیه صحابه، به عنوان دلیلی شرعی، معتبر است؟ چرا؟

رواق اندیشه

۱. با مراجعه به متون تاریخ بلاد اسلامی، اولین جشن‌هایی را که برای بزرگداشت مولد پیامبر ﷺ در ایران برگزار شد، بیابید.
۲. با مراجعه به کتب تاریخ، اعمالی را که مسلمانان در مراسم جشن میلاد اولیای الهی انجام می‌دادند، گردآوری کنید.

برخی منابع مفید

۱. الأدلة الشرعية في جواز الإحتفال بميلاد خير البرية نوشته دکتر عزالدین حسین شیخ؛
۲. الإعلام بفتاوى أئمة الإسلام حول مولده عليه الصلاة والسلام نوشته محمد بن علوی مالکی؛
۳. الإحتفال بذكر الانبياء و عباد الله الصالحين نوشته علامه سیدمرتضی عسکری؛
۴. البيان النبوي عن فضل الإحتفال بمولد النبي ﷺ نوشته محمود احمد الزین.

رفتار تدوین متون درسی حوزه های علمیه

درس بیست و نهم: سجده بر تربت کربلا

در درس‌های گذشته، پس از تبیین مسئله «سنت و بدعت» به بررسی و نقد برخی شبهات و هابیان در ذیل این مسئله پرداختیم. از دیگر شبهات و هابیان، بدعت خواندن سجده بر خاک، به ویژه سجده بر تربت پاک سیدالشهدا علیه السلام است. در این درس، پس از اثبات مشروعیت و بلکه وجوب سجده بر زمین در نماز، مطلوب بودن سجده بر تربت کربلا را اثبات می‌کنیم.

سجده بر تربت امام حسین علیه السلام، که یکی از دو سبط پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله و از سروران جوانان اهل بهشت هستند، گذشته از آثار تربیتی آن، هیچ منافاتی با مبانی دینی ندارد؛ بلکه اهل بیت علیهم السلام مسلمانان را به این کار ترغیب می‌کردند؛ اما وهابیان سجده بر تربت حسین بن علی علیه السلام را بدعت می‌دانند و از این کار به شدت نهی می‌کنند.

اثبات مشروعیت سجده بر تربت حسین علیه السلام

سجده بر تربت پاک سیدالشهدا علیه السلام ریشه در سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله دارد که فرمودند:

جعلت لي الأرض مسجداً و طهوراً^۱

زمین برای من سجده‌گاه و پاک‌کننده قرار داده شده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله طهور بودن زمین را در کنار سجده‌گاه بودن آن ذکر کرده‌اند و این یعنی همان زمینی که طهر است، سجده‌گاه هم است؛ یعنی تنها بر چیزی می‌توان سجده کرد که طهور باشد و بتوان بر آن تیمم کرد. بنابراین، چون هیچ فرقه‌ای از مسلمانان تیمم بر فرش را موجب طهارت نمی‌داند، پس سجده بر آن در نماز نیز درست نیست و چون خاک و سنگ نزد همه مسلمانان طهور است، پس سجده بر آن صحیح است. بر همین اساس، در مکان‌های مفروش مانند بخش‌های زیادی از مسجد الحرام و مسجد النبی که طبق شریعت نبوی، زمین محسوب نمی‌شوند، ناچاریم برای سجده، خاک پاکی را همراه خود داشته باشیم و چه بهتر که آن خاک، از سرزمینی باشد که خاکش با خون بهترین انسان‌ها مانند حسین بن علی علیه السلام عجین شده است؛ از این رو، از تربت کربلا مَهر می‌سازیم و بر آن سجده می‌کنیم.

هرچند در قرآن و احادیث حرفی از مَهر به شکل کنونی آن نیامده است؛ اما در احادیث به سجده بر خاک اشاره شده است.^۲ امام صادق علیه السلام جانمازی داشتند که مقداری از خاک کربلا در آن بود و بر آن سجده می‌کردند و می‌فرمودند: «سجده بر خاک کربلا، نماز را از هفت حجاب بالا می‌برد».^۳ بنابراین، سجده بر مَهر و تربت کربلا منافاتی با آموزه‌های دینی

۱. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۱، ص ۹۵، ح ۴۳۸.

۲. «و جعلت لي الأرض طهوراً و مسجداً» (نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۷۱، ح ۵۲۳).

۳. در واقع، مَهر همان خاک است که در قالب خاصی در آمده است.

۴. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۳۶۶، ح ۶۸۰۸.

ندارد؛ بلکه عین دین است؛ زیرا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر خاک سجده می کردند. خاک را نمی توانیم در همه جا پیدا کنیم. از این رو مناسب است که قطعه ای خاک پاک، که بهتر است تربت کربلا باشد، به صورت مهر همراه داشته باشیم تا در مکان هایی که نمی توانیم بر خاک سجده کنیم، بر آن مهر سجده نماییم.

سجده بر حصیر

و هابیان می گویند که سجده بر حصیر بدعت است.

در پاسخ به سخن آنان باید گفت که روایات زیادی دلالت می کنند بر اینکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر بوریا (حصیر) سجده کرده اند؛^۱ پس سجده بر مهر و خاک و بوریا جایز است. در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله به این شکل نبوده اند؛ ولی اصل و ریشه اش به صورت کلی در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله وجود داشته است و ما هم طبق آن مسئله کلی عمل می کنیم.

اکنون متأسفانه «سنت» به جای «بدعت»، و «بدعت» به جای «سنت» معرفی می شود. حتی پیغمبر صلی الله علیه و آله و صحابه بر ریگ های داغ سجده می کردند. گاهی اوقات برخی صحابه ریگ ها را در حال نماز در دست می گرفتند تا قدری خنک شود تا بتوانند بر آن سجده کنند.^۲ همچنین پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگامی که مردی را دیدند که عمامه را بر پیشانی پیچیده و بر آن سجده می کند، عمامه را از پیشانی او کنار زدند تا پیشانی او بر زمین قرار بگیرد.^۳ آن حضرت، به جوانی که جای سجده خود بر زمین را فوت می کرد، فرمودند: «تَرَبَّ رَجُلُكَ»؛ (پیشانی خود را به خاک آلوده کن) یعنی بر خاک سجده کن، که اعلا درجه خضوع در پیشگاه خداوند است.^۴

۱. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۶۹، ح ۵۱۹.

۲. «كَانَ نَضَلِي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي شِدَّةِ الْحَرِّ، فَيَأْخُذُ أَحَدُنَا الْخَصِي فِي يَدِهِ، فَإِذَا بَرَدَ وَضَعَهُ، وَ سَجَدَ عَلَيْهِ» (بیهقی، احمد بن حسین، معرفة السنن و الآثار، ج ۳، ص ۲۵، ح ۳۵۲۸).

۳. «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله رَأَى رَجُلًا يَسْجُدُ عَلَى عِمَامَتِهِ، فَحَسَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنْ جَبْهَتِهِ» (همان، ج ۳، ص ۲۴، ح ۳۵۲۴؛ بیهقی، احمد بن حسین، السنن الکبری، ج ۲، ص ۳۵۸).

۴. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۴۰۴، ح ۱۰۰۱؛ ابویعلی، احمد بن علی، مسند لبي يعلى الموصلي، ج ۱۲، ص ۳۸۵، ح ۶۹۵۴.

پرسش

۱. به چه دلیل در نماز باید بر خاک سجده کرد؟
۲. چه دلیلی بر مشروعیت سجده بر تربت امام حسین علیه السلام وجود دارد؟
۳. آیا سجده بر حصیر بدعت است؟ چرا؟

رواق اندیشه

با بررسی تاریخ زندگی اهل بیت علیهم السلام، جایگاه سجده بر تربت کربلا نزد آنان را به دست آورید.

برخی منابع مفید

مشروعیة السجود علی التربة الحسینیة، النذر و الذبیح لأهل القبور نوشته شیخ محمد صنقور.

خاتمه

در پایان مباحث، ضروری است که دو مطلب مهم را یادآوری کنیم:

مطلب اول

محققانی که در شهر ریاض هستند، نباید کتاب‌های قدما را تحریف کنند. بگذارند این آثار به حال خودش باقی باشد و مطالب این کتاب‌ها را به خاطر اینکه برخلاف عقیده آنهاست، عوض نکنند. وهابیان وقتی کتابی از یکی از علمای بزرگ مانند نووی یا دیگران را می‌بینند که مسائلی برخلاف عقاید محمد بن عبدالوهاب دارد، آن را مطابق عقیده خودشان تغییر می‌دهند. این کار خیانت است. نه خدا به این خیانت راضی است و نه مؤلف آن، و نه جامعه بشری! اگر بر مطالب این کتاب‌ها ایرادی دارند، بر آن ردیه بنویسند.

نمونه‌هایی از تحریف کتاب‌ها به دست وهابیان

کتاب الأذکار من کلام سید الأبرار رحمته الله اثر محیی الدین نووی است که از علمای بزرگ و دارای علمیت و تقواست. در جلد اول این کتاب که در بیروت، انتشارات دار الفکر چاپ شده است، فصلی وجود دارد با عنوان «فصل في زیارة قبر رسول الله صلی الله علیه و آله وأذکارها»^۱ اما هنگامی که این کتاب در شهر ریاض چاپ شده است، نام این فصل به «فصل في زیارة مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله»^۲ تغییر یافته است.

نووی در بخش دیگری از همین فصل می‌نویسد: «إعلم أنه ينبغي لكل من حج أن يتوجه

۱. نووی، بحی بن شرف، الأذکار [نشر دار الفکر]، ج ۱، ص ۲۰۴.

۲. نووی، بحی بن شرف، الأذکار [نشر دار الهدی]، ص ۲۹۵.

إلى زيارة رسول الله ﷺ؛ (مستحب است انسان پس از حج، به زیارت قبر رسول الله ﷺ برود). این مطلب نیز تحریف شده است و عبارت «إلى زيارة مسجد رسول الله ﷺ» جای آن را گرفته است.

وهابیان همچنین عبارت «فإذا وقع بصره على أشجار المدينة و حرمتها و ما يعرف بها، زاد من الصلاة و التسليم عليه و سأل الله تبارك و تعالی أن ينفعه بزيارته»؛ (هنگامی که زائر، آثار مدینه و درخت های مدینه را دید، بر پیغمبر ﷺ سلام و صلوات بفرستد و از خدا بخواهد که به سبب زیارت پیامبر ﷺ به او نفع برساند) را تحریف کرده اند و به جای «أن ينفعه بزيارته»، جمله «أن ينفعه بزيارة مسجد رسول الله ﷺ» را جایگزین کرده اند. نمونه های دیگری از این تحریف ها بسیار زیاد است.^۱

علمای اسلامی باید درباره حفظ تراث اسلامی احساس وظیفه کنند و به تحریف این آثار، که وهابیان انجام می دهند، اعتراض کنند.

مطلب دوم

پای وهابیان به هر جا که می رسد، فوراً در آنجا بین مسلمانان ایجاد اختلاف و تفرقه می کنند. آیا درست است در این زمان که دشمنان علیه اسلام کمر همت بسته اند و با ایجاد تفرقه و ترویج ابتذال می خواهند اسلام را ریشه کن کنند، مبلغان وهابی دست به ترویج مسائل اختلاف برانگیز بزنند؟!

عامل انحراف فکری جوانان اهل سنت در اغلب کشورهای جهان، فارغ التحصیلان «جامعة المدينة» (دانشگاه مدینه) یا مراکز وهابیت هستند که سبب ایجاد دودستگی در بین مسلمانان و در نتیجه، موجب شرمندگی علمای اسلام در مقابل مسیحیان می شوند.

پیشنهاد می شود که هر ساله مجمعی علمی در یکی از کشورهای اسلامی و با حضور علمای کشورهای اسلامی با گرایش های اعتقادی مختلف، تشکیل شود تا درباره مسائل

۱. نک: سبحانی، جعفر، طائفة التحریف في التراث الإسلامي، مؤلف این کتاب، نمونه های بسیاری از این گونه تحریف ها را ذکر کرده است.

اختلافی مانند زیارت پیامبر ﷺ، تخریب قبور، تبرک و طلب شفاعت، و همچنین راهکارهای مقابله با نفوذ تفکر تکفیر در جوامع اسلامی، بحث و تبادل نظر داشته باشند و دیدگاه‌های خود را مطرح کنند. چنین امری یقیناً باعث کاهش اختلافات و پیشگیری از نفوذ بیشتر تفکر تکفیری در جهان اسلام می‌شود.

«و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین»

شب نیمه شعبان ۱۴۳۸ ق

دفتر تلویزین متون درسی حوزه های علمیه

رفتار تدوین متون درسی حوزه های علمیه

كتاينامه

١. قرآن كريم.
٢. مفاتيح الجنان.
٣. نهج البلاغه.
٤. ابن ابي شييه، عبدالله بن محمد، المصنف في الأحاديث والآثار، رياض: المكتبة الرشد، چاپ اول، ١٤٠٩ق.
٥. ابن شهر آشوب، محمد بن علي، مناقب آل أبي طالب، نجف: المطبعة الحيدرية، ١٣٧٦ق.
٦. ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله، التمهيد؛ لما في الموطأ من المعاني والأسانيد، تحقيق: مصطفى بن احمد علوي، مغرب: وزارة الأوقاف، ١٣٨٧ق.
٧. ابن عبدالوهاب، محمد، الرسائل الشخصية «مطبوع ضمن مؤلفات الشيخ محمد بن عبدالوهاب»، تحقيق: صالح فوزان و محمد بن صالح عقيلي، رياض: جامعة الإمام محمد بن سعود، بي.تا.
٨. ابن عبدالوهاب، محمد، كتاب التوحيد، تحقيق: عبدالعزيز بن عبدالرحمن مسعيد وغيره، رياض: جامعة الإمام محمد بن سعود، بي.تا.
٩. ابن عبدالوهاب، محمد، كشف الشبهات، عربستان: وزارة الشؤون الإسلامية، چاپ اول، ١٤١٨ق.
١٠. ابن عبدالوهاب، محمد، مجموعة رسائل في التوحيد والإيمان، تحقيق: اسماعيل بن محمد انصاري، رياض: جامعة الإمام محمد بن سعود، بي.تا.
١١. ابن عبدالوهاب، محمد، مختصر سيرة الرسول ﷺ، عربستان: وزارة الشؤون الإسلامية، چاپ اول، ١٤١٨ق.
١٢. ابن اثير، علي بن محمد، أسد الغابة في معرفة الصحابة، بيروت: دار الفكر، ١٤٠٩ق.
١٣. ابن اثير، مبارك بن محمد، جامع الأصول في أحاديث الرسول ﷺ، تحقيق: عبدالقادر ارنؤوط، بيروت: مطبعة الملاح-مكتبة دار البيان، چاپ اول، بي.تا.

١٤. ابن اسحاق مدني، محمد، كتاب السير و المغازي، تحقيق: سهيل زكار، بيروت: دار الفكر، چاپ اول، ١٣٩٨ق.
١٥. ابن بابويه، محمد بن علي، الخصال، تحقيق: علي اكبر غفاري، قم: منشورات جامعة مدرسين حوزه علمية قم، ١٣٦٢ش.
١٦. ابن بابويه، محمد بن علي، آمالي، تحقيق: احمد عابدي، بي جا: كتابخانه اسلاميه، بي تا.
١٧. ابن بشر نجدي، عثمان بن عبدالله، عنوان المجد في تاريخ نجد، رياض: المكتبة الحديثة، ١٤٠٢ق.
١٨. ابن تيميه، احمد بن عبدالحليم، اقتضاء الصراط المستقيم؛ لمخالفة أصحاب الحجيم، تحقيق: ناصر بن عبدالكريم العقل، بيروت: دار عالم الكتب، چاپ هفتم، ١٤١٩ق.
١٩. ابن تيميه، احمد بن عبدالحليم، الإستغاثة في الرد على البكري، تحقيق: عبدالله بن دجين سهلي، رياض: مكتبة دار المنهاج، چاپ اول، ١٤٢٦ق.
٢٠. ابن تيميه، احمد بن عبدالحليم، الإستقامة، تحقيق: محمد رشاد سالم، مدينه: جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية، چاپ اول، ١٤٠٣ق.
٢١. ابن تيميه، احمد بن عبدالحليم، الرد على الإخنائي؛ و استحباب زيارة خير البرية الزيارة الشرعية، تحقيق: زهوى، بيروت: مكتبة العصرية، چاپ اول، ١٤٢٣ق.
٢٢. ابن تيميه، احمد بن عبدالحليم، العقيدة الواسطية، تحقيق: ابومحمد اشرف بن عبدالمقصود، رياض: أضواء السلف، ١٤٢٠ق.
٢٣. ابن تيميه، احمد بن عبدالحليم، الفتوى الحموية الكبرى، رياض: دار الصميعي، چاپ دوم، ١٤٢٥ق.
٢٤. ابن تيميه، احمد بن عبدالحليم، الكلم الطيب، تحقيق: سيد جميلي، بيروت: دار الفكر، چاپ اول، ١٤٠٧ق.
٢٥. ابن تيميه، احمد بن عبدالحليم، بيان تلبيس الجهمية؛ في تأسيس بدعهم الكلامية، مدينه: مجمع الملك فهد، چاپ اول، ١٤٢٦ق.
٢٦. ابن تيميه، احمد بن عبدالحليم، درء تعارض العقل و النقل، تحقيق: محمد رشاد سالم، عربستان: جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية، چاپ دوم، ١٤١١ق.
٢٧. ابن تيميه، احمد بن عبدالحليم، زيارة القبور و الإستجد بالمقبور، رياض: دار الطيبة، بي تا.
٢٨. ابن تيميه، احمد بن عبدالحليم، قاعدة جليلة في التوسل و الوسيلة، عمان: مكتبة الفرقان، چاپ اول، ١٤٢٢ق.

۲۹. ابن تیمیہ، احمد بن عبدالحلیم، کتاب الإیمان، تحقیق: محمد ناصرالدین البانی، اردن: المكتب الإسلامي، چاپ پنجم، ۱۴۱۶ق.
۳۰. ابن تیمیہ، احمد بن عبدالحلیم، کتب و رسائل و فتاوی شیخ الإسلام ابن تیمیہ، تحقیق: عبدالرحمن بن محمد عاصمی نجدی، بی جا: مكتبة ابن تیمیہ، بی تا.
۳۱. ابن تیمیہ، احمد بن عبدالحلیم، مجموع الفتاوی، تحقیق: عبدالرحمن بن محمد بن قاسم، مدینه: مجمع الملك فهد، ۱۴۱۶ق.
۳۲. ابن تیمیہ، احمد بن عبدالحلیم، منهاج السنة النبویة: في نقض كلام الشيعة والقدریة، تحقیق: محمد رشاد سالم، عربستان: جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية، چاپ اول، ۱۴۰۶ق.
۳۳. ابن حجاج، محمد بن محمد، المدخل لابن الحاج، بیروت: دار التراث، بی تا.
۳۴. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، تهذیب التهذیب، هند: دائرة المعارف النظامیة، چاپ اول، ۱۳۲۶ق.
۳۵. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، تحقیق: عبدالعزیز بن باز و محب الدین خطیب، بی جا: دار الفکر، بی تا.
۳۶. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، لسان المیزان، تحقیق: دائرة المعارف النظامیة للهند، بیروت: مؤسسة الأعلمی، چاپ دوم، ۱۳۹۰ق.
۳۷. ابن حجر هیتمی، احمد بن محمد، الجوهر المنظم؛ في زیارة القبر الشریف النبوی المکرم، تحقیق: محمد زینهم، قاهره: مكتبة مدبولی، ۲۰۰۰م.
۳۸. ابن حجر هیتمی، احمد بن محمد، الصواعق المحرقة؛ علی أهل الرفض والضلال والزندقه، تحقیق: عبدالرحمن ترکی و کامل خراط، لبنان: مؤسسة الرسالة، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
۳۹. ابن حجر هیتمی، احمد بن محمد، النعمة الكبرى في العالم في مولد سيد ولد آدم، استانبول: بی تا، ۱۴۲۴ق.
۴۰. ابن حزم، علی بن احمد، الفصل في الملل و الأهواء و النحل، قاهره: مكتبة الخانجي، بی تا.
۴۱. ابن حنبل، احمد بن محمد، العلل و معرفة الرجال، تحقیق: وصی الله بن محمد عباس، ریاض: دار الخانجي، چاپ دوم، ۱۴۲۲ق.
۴۲. ابن حنبل، احمد بن محمد، مسند أحمد بن حنبل، تحقیق: شعيب ارنؤوط، بی جا: مؤسسة الرسالة، چاپ اول، ۱۴۲۱ق.

٤٣. ابن رجب، عبدالرحمن بن احمد، الذيل على طبقات الحنابلة، تحقيق: عبدالرحمن بن سليمان عثيمين، ١٤٢٥ق.
٤٤. ابن سعد، محمد بن سعد، الطبقات الكبرى، تحقيق: احسان عباس، بيروت: دار صادر، چاپ اول، ١٩٦٨م.
٤٥. ابن صلاح، عثمان بن عبدالرحمن، مقدمة ابن الصلاح (معرفة أنواع علوم الحديث)، بيروت: دار الفكر، ١٤٠٦ق.
٤٦. ابن طاووس، علي بن موسى، الإقبال بالأعمال الحسنة فيما يعمل مرة في السنة، تهران: دار الكتب الإسلامية، چاپ دوم، ١٤٠٩ق.
٤٧. ابن عابدين، محمد امين بن عمر، رد المحتار؛ على الدر المختار شرح تنوير الأبصار، بيروت: دار الفكر، چاپ دوم، ١٤١٢ق.
٤٨. ابن عثيمين، محمد بن صالح، مجموع فتاوى و رسائل فضيلة الشيخ محمد بن صالح العثيمين، جمع وترتيب: فهد بن ناصر بن ابراهيم سليمان، بی جا: دار الوطن - دار الثريا، ١٤١٣ق.
٤٩. ابن عساکر، علی بن حسن، تاريخ مدينة دمشق، تحقيق: عمرو بن غرامه عمروی، بی جا: دار الفكر، ١٤١٥ق.
٥٠. ابن غنام، حسين، تاريخ نجد، تحقيق: ناصرالدين، بی جا: دار الشروق، چاپ چهارم، ١٤١٥ق.
٥١. ابن فارس، احمد بن فارس، معجم مقاييس اللغة، تحقيق: عبدالسلام محمد هارون، بيروت: دار الفكر، ١٣٩٩ق.
٥٢. ابن قدامه، عبدالله بن احمد، المغني، بی جا: مكتبة القاهرة، ١٣٨٨ق.
٥٣. ابن قولويه، جعفر بن محمد، كامل الزيارات، تحقيق: جواد قیومی، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، چاپ اول، ١٤١٧ق.
٥٤. ابن قيم جوزي، محمد بن ابي بكر، بدائع الفوائد، بيروت، دار الكتاب العربي، بی تا.
٥٥. ابن كثير، اسماعيل بن عمر، البداية والنهاية، بيروت: دار الفكر، ١٤٠٧ق.
٥٦. ابن كثير، اسماعيل بن عمر، السيرة النبوية، تحقيق: مصطفى عبدالواحد، بيروت: دار المعرفة، ١٣٩٥ق.
٥٧. ابن ماجه، محمد بن يزيد، سنن ابن ماجه، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي، بيروت: دار إحياء الكتب العربية، بی تا.

۵۸. ابن ملقن، عمر بن علی، مختصر استندراک الحافظ الذهبي على مستدرک أبي عبد الله الحاكم، تحقیق جلد اول و دوم: عبدالله بن حمد لحیدان، تحقیق جلد سوم تا هفتم: سعد بن عبدالله بن عبدالعزيز آل حمید، ریاض: دار العاصمة، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.
۵۹. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت: دار صادر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ق.
۶۰. ابن منظور، محمد بن مکرم، مختصر تاریخ دمشق لابن عساکر، تحقیق: روحیه نحاس و ریاض عبدالحمید مراد و محمد مطیع، دمشق: دار الفکر، چاپ اول، ۱۴۰۲ق.
۶۱. ابن میثم بحرانی، میثم بن علی، قواعد المرام فی علم الکلام، تحقیق: سیداحمد حسینی، قم: مکتبه آیت الله المرعشي النجفي، ۱۴۰۶ق.
۶۲. ابن هشام، عبدالملک، السيرة النبوية لابن هشام، تحقیق: مصطفى سقا و ایاری و شلی، مصر: مصطفى البابي الحلبي و اولاده، چاپ دوم، ۱۳۷۵ق.
۶۳. ابن همام، محمد بن عبدالواحد، فتح القدير، بیروت: دار الفکر، بی تا.
۶۴. ابوالفدا، اسماعیل بن علی، المختصر فی أخبار البشر (تاریخ أبي الفداء)، بی جا: الحسینیة المصرية، چاپ اول، بی تا.
۶۵. ابونعیم، احمد بن عبدالله، حلیة الأولیاء و طبقات الأصفیاء، مصر: بی تا، ۱۳۹۴ق.
۶۶. ابویعلی، احمد بن علی، مسند أبي یعلی الموصلي، تحقیق: حسین سلیم اسد، دمشق: دار المأمون، چاپ اول، ۱۴۰۴ق.
۶۷. احمدی میانجی، علی، التبرک، تهران: نشر مشعر، چاپ سوم، ۱۴۲۲ق.
۶۸. ازدی بلخی، مقاتل بن سلیمان، تفسیر مقاتل بن سلیمان، تحقیق: عبدالله محمود شحاته، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۲۳ق.
۶۹. ازرقی، محمد بن عبدالله، أخبار مكة؛ و ما جاء فيها من الآثار، بیروت: دار الأندلس، ۱۴۱۶ق.
۷۰. اشعری، علی بن اسماعیل، اللّمع فی الرد علی أهل الزيغ و البدع، قاهره: المکتبة الأثرية للتراث، بی تا.
۷۱. امینی، عبدالحسین، الغدير؛ فی الکتاب و السنة و الأدب، بیروت: دار الکتاب العربی، چاپ چهارم، ۱۳۹۷ق.
۷۲. انصاری زنجانى خونینى، اسماعیل، الموسوعة الكبرى عن فاطمة الزهراء عليها السلام، قم: دلیل ما، چاپ اول، ۱۴۲۸ق.

۷۳. انصاری، زکریا بن محمد، *أسنى المطالب في شرح روض الطالب*، بی جا: دار الكتاب الإسلامي، بی تا.
۷۴. آل شیخ، عبدالرحمن، *فتح المجید؛ شرح کتاب التوحید*، ایران: انصار السنة، ۱۳۵۷ق.
۷۵. البانی، محمد ناصرالدین، *أحكام الجنائز*، بی جا: المكتب الإسلامي، چاپ چهارم، ۱۴۰۶ق.
۷۶. البانی، محمد ناصرالدین، *التوسل أنواعه و أحكامه*، تحقیق: محمد عید عباسی، ریاض: مكتبة المعارف، چاپ اول، ۱۴۲۱ق.
۷۷. البانی، محمد ناصرالدین، *تحذیر الساجد من إتخاذ القبور مساجد*، بیروت: المكتب الإسلامي، چاپ چهارم، بی تا.
۷۸. البانی، محمد ناصرالدین، *سلسلة الأحادیث الصحيحة؛ و شيء من فقهها و فوائدها*، ریاض: مكتبة المعارف، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
۷۹. البانی، محمد ناصرالدین، *موسوعة الألبانی فی العقيدة*، صنعاء: مركز النعمان للبحوث، چاپ اول، ۱۴۳۱ق.
۸۰. بخاری، محمد بن اسماعیل، *صحيح البخاري*، تحقیق: محمد زهير بن ناصر، بی جا: دار طوق النجاة، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
۸۱. برقی، احمد بن محمد، *المحاسن*، تحقیق: جلال الدین محدث، قم: دار الكتب الإسلامية، چاپ دوم، ۱۳۷۱ق.
۸۲. بصری، حسن، *فضائل مكة و السكن فيها*، کویت: مكتبة الفلاح، بی تا.
۸۳. بغدادی، عبدالقادر بن عمر، *خزانة الأدب؛ و لب لباب لسان العرب*، تحقیق: عبدالسلام محمد هارون، قاهره: مكتبة الخانجي، چاپ چهارم، ۱۴۱۸ق.
۸۴. بغوی، حسین بن مسعود، *شرح السنة*، (۱۳ جلدی)، بی جا: بی تا، بی تا.
۸۵. بغوی، حسین بن مسعود، *معالم التنزيل*، تحقیق: عبدالرزاق المهدی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۲۰ق.
۸۶. بکری، عثمان بن محمد، *إعانة الطالبین علی حل ألفاظ فتح المعین*، بی جا: دار الفکر، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
۸۷. بن باز، عبدالعزیز بن عبدالله، *فتاوی نور علی الدرب*، جمع: محمد بن سعد شویعر، عربستان: بی تا، بی تا.

۸۸. بن باز، عبدالعزیز بن عبداللہ، مجموع فتاویٰ و مقالات متنوعہ، تحقیق: محمد بن سعد شویعر، بی جا: دار القاسم، ۱۴۲۰ق.
۸۹. بیضاوی، عبداللہ بن عمر، أنوار التنزیل و أسرار التأویل؛ المعروف بتفسیر البیضاوی، تحقیق: محمد عبدالرحمن، بیروت: دار إحياء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
۹۰. بیضاوی، عبداللہ بن عمر، تحفة الأبرار شرح مصابیح السنة، تحقیق: نورالدین طالب، کویت: وزارة الأوقاف، ۱۴۳۳ق.
۹۱. بیہقی، احمد بن حسین، السنن الکبری، تحقیق: محمد عبدالقادر عطا، بیروت: دار الکتب العلمیة، چاپ سوم، ۱۴۲۴ق.
۹۲. بیہقی، احمد بن حسین، دلائل النبوة، تحقیق: عبدالمعطی قلعجی، قاہرہ: دار الکتب العلمیة- دار الریان للتراث، چاپ اول، ۱۴۰۸ق.
۹۳. بیہقی، احمد بن حسین، شعب الإيمان، تحقیق: عبدالعلی حامد، ریاض: مکتبة الرشد، چاپ اول، ۱۴۲۳ق.
۹۴. بیہقی، احمد بن حسین، معرفة السنن والآثار، تحقیق: عبدالمعطی امین قلعجی، قاہرہ: دار الوفاء، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
۹۵. ترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، تحقیق: احمد شاکر و محمد عبدالباقی، مصر: مصطفى البابي الحلبي، چاپ دوم، ۱۳۹۵ق.
۹۶. تفتازانی، مسعود بن عمر، شرح المقاصد، قم: نشر الشریف الرضی، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
۹۷. ثعلبی، احمد بن محمد، الكشف و البیان عن تفسیر القرآن، تحقیق: ابن عاشور، بیروت: دار إحياء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
۹۸. ثقفی، ابراہیم بن محمد، الفارات، تحقیق: جلال الدین محدث، بی جا: بی نا، بی تا.
۹۹. جزّار، نبیل سعدالدین، الإیماء إلى زوائد الأمالي و الأجزاء؛ زوائد الأمالي و الفوائد و المعاجم و المشیخات علی الکتب الستة و الموطأ و مسند الإمام أحمد، بی جا: أضواء السلف، ۱۴۲۸ق.
۱۰۰. جزیری، عبدالرحمن، الفقه علی المذاهب الأربعة، بیروت: دار الکتب العلمیة، چاپ دوم، ۱۴۲۴ق.
۱۰۱. جمعی از علمای نجد، الدرر السنیة فی الأجوبة النجدیة، جمع آوری: عبدالرحمن بن محمد عاصمی نجدی، مکہ: أم القرى، ۱۴۱۶ق.

۱۰۲. جمعی از علمای هند به ریاست نظام الدین بلخی، الفتاوی الهندیة، (۶ جلدی)، بیروت: دار الفکر، چاپ دوم، ۱۳۱۰ق.
۱۰۳. جمعی از محققان مؤسسه دار الإعلام لمدرسة أهل البيت علیه السلام، زادگاه تروریسم، قم: دار الإعلام لمدرسة أهل البيت علیه السلام، ۱۳۹۵ش.
۱۰۴. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.
۱۰۵. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
۱۰۶. حرانی، ابومحمد، تحف العقول؛ عن آل الرسول علیهم السلام، قم: آل علی، ۱۳۸۲ش.
۱۰۷. حسن، عباس، النحو الوافی، بی جا: دار المعارف، چاپ پانزدهم، بی تا.
۱۰۸. حسینی عاملی، سید محمدجواد، مفتاح الکرامة؛ فی شرح قواعد العلامة، تحقیق و تعلیق: شیخ محمدباقر خالصی، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۱۹ق.
۱۰۹. حلبی، علی بن ابراهیم، السیرة الحلبیة؛ المسمی ینسان العیون فی سیرة الامین المأمون، بیروت: دار الکتب العلمیة، چاپ دوم، ۱۴۲۷ق.
۱۱۰. حلیمی جرجانی، حسین بن حسن، المنهاج فی شعب الإیمان، تحقیق: حلمی محمد فوده، بی جا: دار الفکر، چاپ اول، ۱۳۹۹ق.
۱۱۱. خالدی، افتدی، صلح الإخوان من أهل الإیمان، بمبئی: بی تا، ۱۹۱۶م.
۱۱۲. خطیب شریینی، محمد بن احمد، مغنی المحتاج؛ الی معرفة معانی ألفاظ المنهاج، بی جا: دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
۱۱۳. خمینی، سید روح الله، کشف الأسرار، تهران: کتاب فروشی علمیة اسلامیة، ۱۳۲۳ش.
۱۱۴. دارقطنی، علی بن عمر، السنن، تحقیق: شعبی ارزووظ و حسن عبدالمنعم شلبی و دیگران، بیروت: مؤسسه الرسالة، چاپ اول، ۱۴۲۴ق.
۱۱۵. دارمی، عبدالله بن عبدالرحمن، سنن الدارمی، تحقیق: حسین سلیم اسد الدارانی، عربستان: دار المغنی، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
۱۱۶. دحلان، احمد زینی، الدرر السنیة فی الرد علی الوهابیة، استانبول: مکتبة ایشیق، ۱۳۹۶ق.
۱۱۷. دویش، احمد بن عبدالرزاق، فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة و الإفتاء، ریاض: رئاسة إدارة البحوث العلمیة و الإفتاء، بی تا.

۱۱۸. دیار بکری، حسین بن محمد، تاریخ الخمیس فی أحوال أنفس النفیس، بیروت: دار صادر، بی تا.
۱۱۹. ذهبی، محمد بن احمد، سیر أعلام النبلاء، تحقیق: جمعی از محققان تحت اشراف شیخ شعیب ارنؤوط، بیروت: مؤسسة الرسالة، چاپ سوم، ۱۴۰۵ق.
۱۲۰. راعب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، بی جا: بی تا، بی تا.
۱۲۱. رفاعی، محمد نسیب، التوصل إلى حقیقة التوصل المشروع و الممنوع، بیروت: دار لبنان، چاپ سوم، ۱۳۹۹ق.
۱۲۲. روزنامه آم القری، ۱۷ شوال ۱۳۴۴ق.
۱۲۳. زحلی، وهیه، التفسیر المنیر؛ فی العقیدة و الشریعة و المنهج، بیروت: دار الفکر المعاصر، ۱۴۱۸ق.
۱۲۴. زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف؛ عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، بیروت: دار الکتب العربی، چاپ سوم، ۱۴۰۷ق.
۱۲۵. زهاوی، جمیل صدقی، الفجر الصادق؛ فی الرد علی الفرقة الوهابیة، بی جا: دار الصدیق الأكبر، بی تا.
۱۲۶. سبحانی، جعفر، ابن تیمیة فکراً و منهجاً، قم: مؤسسة الإمام الصادق علیه السلام، ۱۳۹۰ش.
۱۲۷. سبحانی، جعفر، الإنصاف فی مسائل دام فیها الخلاف، قم: مؤسسة امام صادق علیه السلام، ۱۴۳۵ق.
۱۲۸. سبحانی، جعفر، الإیمان و الکفر فی الکتاب و السنة، قم: مؤسسة امام صادق علیه السلام، ۱۴۱۶ق.
۱۲۹. سبحانی، جعفر، البدعة؛ مفهومها، حدها و آثارها، قم: مؤسسة امام صادق علیه السلام، ۱۴۱۶ق.
۱۳۰. سبحانی، جعفر، التوحید و الشریک فی القرآن، قم: مؤسسة امام صادق علیه السلام، چاپ دوم، ۱۴۲۶ق.
۱۳۱. سبحانی، جعفر، الحدیث النبوی بین الروایة و الدراية، قم: مؤسسة امام صادق علیه السلام، ۱۴۱۹ق.
۱۳۲. سبحانی، جعفر، الشفاعة فی الکتاب و السنة، بیروت: دار الأضواء، ۱۴۲۷ق.
۱۳۳. سبحانی، جعفر، بحوث فی الملل و النحل، قم: مؤسسة النشر الإسلامی، چاپ سوم، ۱۴۰۸ق.
۱۳۴. سبحانی، جعفر، ظاهرة التحریف فی التراث الإسلامی، تهران: مشعر، بی تا.
۱۳۵. سبحانی، جعفر، فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی، قم: انتشارات توحید، ۱۳۷۸ش.
۱۳۶. سبحانی، جعفر، مصادر الفقه الإسلامی و منابعه، قم: مؤسسة امام صادق علیه السلام، ۱۳۸۵ش.
۱۳۷. سبحانی، جعفر، منشور جاوید، قم: دار القرآن الکریم، ۱۳۶۷ش.
۱۳۸. سبحانی، جعفر، مفاهیم القرآن، قم: مؤسسة امام صادق علیه السلام، ۱۴۲۰ق.

١٣٩. سبحاني، جعفر، وهاييت؛ مباني فكري و كارنامه عملي. قم: مؤسسة امام صادق (عليه السلام)، ١٣٨٠ ش.
١٤٠. سبكي، علي بن عبدالكافي، شفاء السقام في زيارة خير الأنام (عليه السلام)، تحقيق: سيد محمدرضا حسيني، قم: بي نا، چاپ چهارم، ١٤١٩ ق.
١٤١. سجستاني، ابوداود، سنن أبي داود، تحقيق: محمد محيى الدين عبدالحميد، بيروت: المكتبة العصرية، بي تا.
١٤٢. سجستاني، ابوداود، مسائل الإمام أحمد، تحقيق: ابومعاذ طارق، مصر، مكتبة ابن تيمية، چاپ اول، ١٤٢٠ ق.
١٤٣. سخاوي، محمد بن عبد الرحمن، المقاصد الحسنة؛ في بيان كثير من الأحاديث المشتهرة على الألسنة، تحقيق: محمد عثمان خشت، بيروت: دار الكتاب العربي، چاپ اول، ١٤٠٥ ق.
١٤٤. شعيد، ناصر، تاريخ آل سعود، ايران: فراهاني، ١٣٩٤ ش.
١٤٥. شفاف، حسن بن علي، التنديد بمن عدّد التوحيد، عمان: دار الإمام النووي، چاپ دوم، ١٤١٣ ق.
١٤٦. سمهودي، علي بن عبد الله، وفاء الوفاء بأخبار دار المصطفى (عليه السلام)، بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ اول، ١٤١٩ ق.
١٤٧. سيوطي، عبد الرحمن بن أبي بكر، الدر المنثور في التفسير بالمأثور، بيروت: دار إحياء التراث، ١٤٢١ ق.
١٤٨. شافعي، محمد بن ادريس، الأم، بيروت: دار المعرفة، ١٤١٠ ق.
١٤٩. شرنبلالي، حسن بن عمار، مراقي الفلاح؛ شرح مشن نور الإيضاح، تحقيق: نعيم زرزور، بي جا: المكتبة العصرية، چاپ اول، ١٤٢٥ ق.
١٥٠. شمس الانامه سرخسي، محمد بن احمد، المبسوط، بيروت: دار المعرفة، ١٤١٤ ق.
١٥١. شنقيطي، محمد خضر، كوثر المعاني الدراري؛ في كشف خبايا صحيح البخاري، بيروت: مؤسسة الرسالة، چاپ اول، ١٤١٥ ق.
١٥٢. شوكانى، محمد بن علي، البدر الطالع؛ بمحاسن من بعد القرن السابع، قاهره: دار الكتاب الإسلامي، بي تا.
١٥٣. صنعاني، عبد الرزاق بن همام، المصنف، تحقيق: حبيب الرحمن اعظمي، هند: المجلس العلمي، چاپ دوم، ١٤٠٣ ق.
١٥٤. صنعاني، محمد بن اسماعيل، سبل السلام شرح بلوغ المرام، بي جا: دار الحديث، بي تا.

۱۵۵. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۹۷۳ م.
۱۵۶. طباطبائی یزدی، سید محمد کاظم، العروة الوثقی، تعلیقه: آیت الله العظمی سید علی سیستانی، بیروت: دار المورخ العربی، بی تا.
۱۵۷. طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الصغیر للطبرانی، تحقیق: محمد شکور، بیروت: المكتب الإسلامی، ۱۴۰۵ ق.
۱۵۸. طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الکبیر، تحقیق: حمادی بن عبد المجید سلفی، قاهره: مكتبة ابن تیمیة، چاپ دوم، بی تا.
۱۵۹. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، تحقیق: شاکر، بیروت: مؤسسة الرسالة، چاپ اول، ۱۴۲۰ ق.
۱۶۰. طریحی، فخر الدین، تفسیر غریب القرآن، تحقیق: محمد کاظم طریحی، بی جا: بی تا، ۱۳۷۲ ق.
۱۶۱. طنطاوی، محمد سید، التفسیر الوسیط للقرآن الکریم، قاهره: دار نهضة مصر، چاپ اول، ۱۹۹۸ م.
۱۶۲. طوسی، محمد بن حسن، الأمالی، قم: دار الثقافة، ۱۴۱۴ ق.
۱۶۳. طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق و تصحیح: احمد حبیب قصیر، بی جا: بی تا، بی تا.
۱۶۴. طوسی، محمد بن حسن، مصباح المتهجد، تهران: المكتبة الإسلامية، بی تا.
۱۶۵. طیالسی، سلیمان بن داود، مسند أبي داود الطيالسي، تحقیق: محمد بن عبد محسن ترکی، مصر: دار هجر، چاپ اول، ۱۴۱۹ ق.
۱۶۶. عضد الدین ایجی، عبد الرحمن بن احمد، کتاب المواقف، تحقیق: عبد الرحمن عمیره، بیروت: دار الجیل، چاپ اول، ۱۹۹۷ م.
۱۶۷. علم الهدی (معروف به سید مرتضی)، علی بن حسین، رسائل الشریف المرتضی، تحقیق: سید مهدی رجایی، قم: دار القرآن الکریم، چاپ اول، ۱۴۰۵ ق.
۱۶۸. علم الهدی (معروف به سید مرتضی)، علی بن حسین، الذخيرة فی علم الکلام، بیروت: مؤسسة التاريخ العربی، ۱۴۳۳ ق.
۱۶۹. عینی، محمود بن احمد، عمدة القاری؛ شرح صحیح البخاری، بیروت: دار إحياء التراث العربی، بی تا.

١٧٠. غزالي، محمد بن محمد، احياء علوم الدين، بيروت: دار المعرفة، بي.تا.
١٧١. فاسيليف، اليكسي، تاريخ العربية السعودية: من القرن الثامن عشر حتى نهاية القرن العشرين، بيروت: شركة المطبوعات، ١٩٩٥م.
١٧٢. فخر رازي، محمد بن عمر، التفسير الكبير للإمام الفخر الرازي، بيروت: دار احياء التراث العربي، بي.تا.
١٧٣. فوزان، صالح بن فوزان، إعانة المستفيد بشرح كتاب التوحيد، بيروت: مؤسسة الرسالة، چاپ سوم، ١٤٢٣ق.
١٧٤. فوزان، صالح بن فوزان، الملخص في شرح كتاب التوحيد، رياض: دار العاصمة، چاپ اول، ١٤٢٢ق.
١٧٥. فوزان، صالح بن فوزان، كتاب التوحيد، عربستان: وزارة الشؤون الإسلامية والأوقاف والدعوة والإرشاد، چاپ چهارم، ١٤٢٣ق.
١٧٦. فوزان، صالح بن فوزان، مجموع فتاوى، جمع: حمود بن عبدالله مطر و عبدالكريم بن صالح مقرر، رياض: دار ابن خزيمة، چاپ اول، ١٤٢٤ق.
١٧٧. فيروزآبادي، محمد بن يعقوب، القاموس المحيط، تحقيق: مكتب تحقيق التراث في مؤسسة الرسالة، بيروت: مؤسسة الرسالة، چاپ هشتم، ١٤٢٦ق.
١٧٨. فيض كاشاني، محمد محسن، تفسير الصافي، تهران: الصدر، ١٤١٦ق.
١٧٩. فيومي، احمد بن محمد، المصباح المنير؛ في غريب الشرح الكبير للرافعي، بيروت: المكتبة العلمية، بي.تا.
١٨٠. قاضي عياض، عياض بن موسى، الشفاء؛ بتعريف حقوق المصطفى ﷺ، عمان: دار الفحاء، چاپ دوم، ١٤٠٧ق.
١٨١. قبانجي، سيدحسن، مسند الإمام علي عليه السلام، تحقيق: شيخ طاهر سلامي، قم: مركز الأبحاث العقائدية، بي.تا.
١٨٢. قسطلاني، احمد بن محمد، إرشاد الساري لشرح صحيح البخاري، مصر: المطبعة الكبرى الأميرية، چاپ هفتم، ١٣٢٣ق.
١٨٣. قسطلاني، احمد بن محمد، المواهب اللدنية بالمنح المحمدية، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٦ق.

۱۸۴. قضای عزامی شافعی، سلامه، فرقان القرآن؛ بین صفات الخالق و صفات الأكوان، بیروت: دار إحياء التراث العربی، بی تا.
۱۸۵. قمی، عباس، منتهی الآمال، قم: چاپخانه احمد، ۱۳۷۳ ش.
۱۸۶. قیروانی، عبدالله بن ابی زید، النوادر والزیادات؛ علی ما فی المدونة من غيرها من الأمهات، تحقیق: جمعی از محققان، بیروت: دار الغرب الإسلامی، چاپ اول، ۱۹۹۹ م.
۱۸۷. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تحقیق: غفاری، تهران: دار الکتب الإسلامیة، چاپ سوم، ۱۳۶۷ ش.
۱۸۸. لثی واسطی، علی بن محمد، عیون الحکم و المواعظ، تحقیق: بیرجندی، قم: دار الحديث، ۱۳۷۶ ش.
۱۸۹. ماتریدی، محمد بن محمد، کتاب التوحید، تحقیق: فتح الله خلیف، مصر: دار الجامعات المصریة، بی تا.
۱۹۰. مالک بن انس، المدونة الكبرى، تحقیق: زکریا عمیرات، بیروت: دار الکتب العلمیة، بی تا.
۱۹۱. مالک بن انس، الموطأ، تحقیق: محمد مصطفی اعظمی، بی جا: مؤسسة زاید بن سلطان، ۱۴۲۵ ق.
۱۹۲. ماوردی، علی بن محمد، الأحكام السلطانية؛ و الولايات الدينية، قاهره: دار الحديث، بی تا.
۱۹۳. ماوردی، علی بن محمد، الحاوی الكبير؛ فی فقه مذهب الإمام الشافعی و هو شرح مختصر المزني، تحقیق: علی معوض و عادل احمد، بیروت: دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۹ ق.
۱۹۴. متقی هندی، علی بن حسام الدین، کنز العمال؛ فی سنن الأقوال و الأفعال، تحقیق: بکری حیانی و صفوة سقا، بی جا: مؤسسة الرسالة، چاپ پنجم، ۱۴۰۱ ق.
۱۹۵. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، بیروت: مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ ق.
۱۹۶. محلی، محمد بن احمد و عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی، تفسیر الجلالین، قاهره: دار الحديث، چاپ اول، بی تا.
۱۹۷. مراغی، ابوبکر، تحقیق النصرة بتلخیص معالم دار الهجرة، مصر: بی تا، ۱۳۷۴ ق.
۱۹۸. مرکز عروة الوثقی، الجامع الفريد في شرح كتاب التوحيد، قاهره: دار ابن حزم، ۱۴۲۹ ق.
۱۹۹. مصطفی، ابراهیم و دیگران، المعجم الوسيط، قاهره: مكتبة الشروق الدولية، چاپ چهارم، ۱۴۲۵ ق.
۲۰۰. مظفر، محمدرضا، أصول الفقه، قم: دفتر تبلیغات، چاپ چهارم، ۱۳۷۰ ش.

٢٠١. مقرزي، احمد بن علي، إمتاع الأسماع؛ بما للنبي ﷺ من الأحوال والأموال والحفدة و
المتاع، تحقيق: محمد عبدالحميد نميسي، بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ اول، ١٤٢٠ق.
٢٠٢. مناوي، زين الدين، التيسير بشرح جامع الصغير، رياض: مكتبة الإمام الشافعي، چاپ سوم،
١٤٠٨ق.
٢٠٣. نيهاني، يوسف بن اسماعيل، شواهد الحق في الإستغاثة بسيد الخلق ﷺ، بيروت: بي نا، بي تا.
٢٠٤. نسائي، احمد بن علي، السنن الكبرى، تحقيق: حسن عبدالمنعم شلبي، بيروت: مؤسسة الرسالة،
چاپ اول، ١٤٢١ق.
٢٠٥. نسفي، عبدالله بن احمد، مدارك التنزيل وحقائق التأويل، تحقيق: يوسف علي بدوي، بيروت:
دار الكلم الطيب، چاپ اول، ١٤١٩ق.
٢٠٦. نووي، يحيى بن شرف، الأذكار؛ من كلام سيد الأبرار ﷺ، تحقيق: عبدالقادر ارنؤوط، بيروت:
دار الفكر، ١٤١٤ق.
٢٠٧. نووي، يحيى بن شرف، الأذكار؛ من كلام سيد الأبرار ﷺ، تحقيق: عبدالقادر ارنؤوط، رياض:
دار الهدى، چاپ دوم، ١٤٠٩ق.
٢٠٨. نووي، يحيى بن شرف، المجموع شرح المهدب، بي جا: دار الفكر، بي تا.
٢٠٩. نووي، يحيى بن شرف، المنهاج شرح صحيح مسلم بن الحجاج، بيروت: دار إحياء التراث
العربي، چاپ اول، ١٣٩٢ق.
٢١٠. نيشابوري، مسلم بن حجاج، صحيح مسلم، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي، بيروت: دار إحياء
التراث العربي، بي تا.
٢١١. واقدي، محمد بن عمر، فتوح الشام، بي جا: دار الكتب العلمية، چاپ اول، ١٤١٧ق.
٢١٢. واقدي، محمد بن عمر، كتاب المغازي، تحقيق: مارسدن جونز، بيروت: دار الأعلمي،
چاپ سوم، ١٤٠٩ق.
٢١٣. هيثمي، علي بن أبي بكر، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، تحقيق: حسام الدين قدسي، قاهره:
مكتبة القدسي، ١٤١٤ق.

214. Burckhardt John Lwis, Notes on the Bedouins and wahabys collected during his travels in the east, London, Vol. 20.

Textbook of Criticism of Wahhabism

کتاب حاضر درنامه‌ای در نقد وهابیت می‌باشد که برگرفته از تشریحات دروس تخصصی حضرت آیت الله جعفر سبحانی (رحمه الله) عالم وارسته و خستگی ناپذیر در نقد عقاید وهابیت است.

چهار ویژگی مهم این کتاب:

۱. محورهای اصلی کتاب، سه موضوع «توحید و شرک»، «ارتباط با بیزخ» و «سنت و بدعت» است که پس از تبیین هر یک از این محورها، سائل مرتبط با آن آمده است؛
۲. این کتاب به شیوه درنامه در نقد عقاید وهابیت تنظیم شده است، که برای تدوین در مراکز آموزشی مناسب است؛
۳. رویکرد این کتاب، تفکیک بین وهابیت و مذاهب اسلامی است؛ زیرا در بسیاری از مسائل برداشت وهابیان، مخالف عقیده پیروان مذاهب اسلامی است؛
۴. در نقد شبهات وهابیان بیشتر از آیات قرآن و سنت نبوی (ص) استفاده شده است و سیره سلف و سایر دلایل در مرحله بعد استفاده شده است.



۰۲۵ - ۳۷۷۴۸۳۸۳

دفتر تدوین متون درسی حوزه‌های علمیه

۰۲۵ - ۳۲۹۱۰۹۷۰

WWW.TMD.IR